

اسناد و نامه های تاریخی و اجتماعی

دوره صفویه

تألیف:
دکتر ذ. شایان

بسمایه کی خانم بن سینا

تاریخ و سیرت امامان و ائمه
و ائمه و ائمه و ائمه

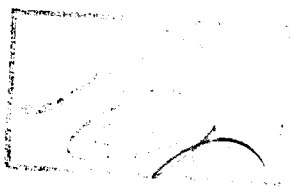
مغویه
تاریخ و سیرت

۲

۲

۳۶

توانا بود هر که دانا بود



اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویه

تألیف:
دکتر ذ. ثابتیان

بامقدمه جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا



بسرمايه گنجینه ابن سینا

تهران ۱۳۴۳

حق طبع محفوظ است

۱۰۰۰ جلد از این کتاب بسمایه کتابخانه ابن سینا بدستور وزارت فرهنگ
در چاپخانه تابان بطبع رسید

مقدمه

از انواع آثار منشور فارسی که اهمیت آنرا نباید نادیده گرفت، مکاتیب و رسائل است. رسائل اعم از آنکه اخوانی باشد یا سلطانی، چه در ادب فارسی و چه در ادب عربی از جهات گوناگون شایسته تحقیق و مطالعه است. این نامه‌ها که از دست تصاریف زمان سلامت جسته است، همه از ادیبان بزرگ و نام آوریست که در ادوار مختلف تاریخ ادبی ایران شهرت داشته و در صف مقدم ادیبان و عالمان زمان واقع بوده اند. بهمین سبب مطالعه در آنها از باب اطلاع بر دقایق لغوی و دستوری زبان فارسی نتایج سودمندی بیار می‌آورد. ازین گذشته چون همواره در میان مترسلان ادوار مختلف از حیث نمایاندن مهارت در انشاء و اظهار ابتکارات و تازگیها هم چشمی ورقابتی وجود داشت، آثار آنان وسیله خوبی برای استعمال صنایع لفظی و معنوی و اظهار اطلاع در ابواب مختلف علوم و فنون بوده است. تنوع و تنوع در بیان معانی مختلف از مطالبی است که در رسائل فارسی بیشتر از همه جا میتوان با آنها باز خورد و بهمین سبب برای اطلاع از کیفیت تحول نثر فارسی در ادوار ادبی مطالعه آنها ضرور و واجبست.

علاوه بر آنچه گفته ایم رسائل سلطانی، یعنی مکاتبات درباری، منبع سودمند و پرارزشی برای کشف حقایق تاریخی در هر دوره و حتی یافتن ریشه و اساس بسیاری از وقایع در آن ادوارست؛ و مورخی که نخواهد بظواهر حوادث تاریخی ایران اکتفا کند باید در تدوین تاریخ حوادث سیاسی ایران استفاده از آنها را وجهه همت قرار دهد.

فایده دیگری که ازین رسائل حاصل میشود تحصیل اطلاعات صریح و صحیح است در باره تشکیلات کشوری و لشکری هر يك از عهدهای تاریخی ایران، زیرا چنانکه میدانیم در کتب تاریخ اعم از عربی و فارسی بیشتر بذکر حوادث سیاسی و نظامی اشاره شده است نه بتاریخ اجتماعی که امروز مهمترین ابواب کتب تاریخ شمرده میشود. این نامه ها، و همچنین بسیاری از اشعار و آثاری که شاعران درباری و مدیحه سرایان و ندیمان سلاطین از خود بر جای گذاشته اند، متضمن این فوائد میتواند بود. در رسائل اخوانی هم اطلاع از جریانات دیگر اجتماع و احوال خصوصی مردم خاصه علما و ادبا، و عناوینی که در خطاب بطبقات مختلف جامعه بکار برده میشد و آدابی که نسبت بیکدیگر ملحوظ می داشتند، کاملاً میسر است.

توجه با اشارات مذکور، که درباره آنها باختصار و اقتصار کوشیده ام، معلوم می دارد که رسائل و مکاتیب از انواع مهم نثر فارسی و بواقع قابل توجه و اعتناست و باید درباره آنها هم مانند سایر ابواب شعر و ادب کار و تحقیق کرد. منتهی چنین کار عظیمی از يك محقق، مگر با صرف سالیان دراز، ساخته نیست و بهترین راه کار همانست که دوست دیرین و ارجمند آقای دکتر ثابتیان پیش گرفته است. مؤلف محترم این کتاب تنها منشآت دوره صفویه را از حیث مطالعه در سبک و روش نگارش و مطالب و موضوعات آنها بمورد تحقیق در آورده است، و با نمونه هایی از آنها که در کتاب خود آورده وسیله بسیار سودمندی برای تحقیق در تاریخ دوره صفوی برای محققان تاریخ فراهم نموده است. صبر و حوصله دوست فاضل ما در این راه، که خالی از دشواری و دور از صرف وقت و کار مداوم نبود، درخور تحسین اهل دانش است و اینک که نتیجه کار سودمند خود را در دسترس پژوهندگان تاریخ ایران و ادب فارسی گذارده است، باید واقعاً از وی سپاسگزار و منت دار بود. امید است که نشر این کار پر ارزش محققان جوان ما را بتحقیق و مطالعه درباره رسائل دیگر فارسی و عربی که از نیاکان

ما بمیراث مانده است، برانگیزد و مخصوصاً آنانرا باستخراج نکات دقیق و مهم از آنها وادار کند، تا از این راه اطلاعات سودمند وافری دربارهٔ تاریخ ایران وادب فارسی فراهم آید.

ذبیح الله صفا

فهرست مندرجات

صفحه	
۹	پیش گفتار
	تاریخچه نامه نگاری فارسی از دوره باستانی تا ظهور صفویه
۱۴	قسمت اول - نامه نگاری پیش از اسلام
۲۸	قسمت دوم - نامه نگاری فارسی در دوره اسلامی تا ظهور صفویه
۴۱	منتخبی از نامه خواجه رشید بعفیف الدین بغدادی
	منتخبی از نامه خواجه رشید که بفرزند خود جواجه عبداللطیف
۴۳	حاکم اصفهان نوشته است
	فصل اول - شمه‌ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در اواخر
۵۱	دوره تیموریان و آغاز عهد صفوی
۶۱	فصل دوم - نامه‌های تاریخی در آغاز دوره صفوی
۷۰	نامه‌های پادشاهان و امیران آق‌قویونلو بدربار عثمانی
۹۰	فصل سوم - منتخبی از نامه‌های تاریخی دوره شاه اسمعیل اول
۱۲۳	فصل چهارم - نامه‌های دوره شاه طهماسب
۱۲۸	نامه سلطان سلیمان قانونی بشاه طهماسب
۱۳۴	نامه‌ای از شاه طهماسب بسطان سلیمان قانونی
	نامه شاه طهماسب بسطان سلیم عثمانی در تهنیت جلوس وی بتخت
۱۴۱	سلطنت و تعزیت فوت سلطان سلیمان قانونی
	فصل پنجم - نامه‌هایی چند از عهد شاه محمد خدا بنده تا ظهور
۱۷۲	شاه عباس کبیر

صفحه

- ۲۲۸ نامه‌هائی از علمای خراسان و ماوراءالنهر هنگام محاصره مشهد مقدس
 ۲۳۲ نامه علمای ماوراءالنهر به علمای خراسان
 ۲۳۹ جواب علمای خراسان بنامه علمای ماوراءالنهر
 ۲۵۱ **فصل ششم** - نامه‌های عهد شاه عباس اول
 ۲۵۲ نامه شاه عباس کبیر به عبدالؤمن خان اوزبك
 ۲۵۸ نامه شاه عباس اول به عبدالله خان اوزبك
 ۲۶۸ نامه شاه عباس بسلطان محمد پادشاه عثمانی
 نامه‌ای از شاه عباس بشاهزاده سلیم ولیعهد هندوستان درباب تجدید
 و تحکیم روابط دوستانه بین دو کشور ایران و هند
 ۲۷۴ پاسخ شاهزاده سلیم بشاه عباس کبیر
 ۲۷۸ نامه‌هائی چند درباره خان احمد گیلانی
 ۲۷۹ نامه ملا سعدالدین بشاه عباس اول
 ۲۸۴ جواب شاه عباس اول به سعدالدین
 ۲۸۷ نامه شاه عباس بوزرای سلطان مراد سوم
 ۲۹۳ مکاتبات بین شاه عباس اول و دربار هند
 ۲۹۷ نامه دیگر از شاه عباس اول بشاه سلیم
 ۳۱۲ **فصل هفتم** - مکاتیب تاریخی واجتماعی رجال و سلاطین صفوی
 در اواخر این عهد
 ۳۲۰ مکتوب شاه جهان بشاه صفی
 ۳۲۵ نامه دیگر پادشاه هند بشاه صفی
 ۳۳۲ نامه شاه صفی بیادشاه لهستان
 ۳۳۶ نامه شاه صفی بیادشاه اسپانی
 ۳۳۸ مکتوب شاه عباس دوم بسلطان ابراهیم عثمانی
 ۳۴۲ نامه‌ای از شاه عباس ثانی بشاه جهان
 ۳۴۴

صفحه

۳۴۶	نامه‌ی از شاه عباس ثانی باورنگک زیب پادشاه هند
۳۵۳	فصل هشتم - مکاتیب اخوانی
۳۶۰	نامه‌ای از میر محمد باقر داماد بملا عبدالله شوشتری
۳۶۱	نامه‌ی میر محمد حسین تفرشی به میرزا ابوطالب اعتمادالدوله
۳۶۴	جواب اعتمادالدوله بنامه‌ی میر محمد حسین تفرشی
۳۶۶	نامه‌ی شیخ ابوالفضل بشاه سلیم در ایام شاهزادگی
۳۶۷	نامه‌ی عبدالحسین نصیری طوسی بمیر محمد حسین تفرشی
	نامه‌ی منظومی که محتشم کاشانی بمیر صدرالدین محمد شیرازی
۳۷۰	نوشته است
۳۷۰	جواب این نامه
۳۷۲	نامه‌ی خان احمد کیلانی بمیرزا محمد وزیر
۳۷۳	نامه‌ی خواجه جهان‌دان بسید علی کیلانی
۳۷۷	فهرست اعلام تاریخی
۳۸۷	فهرست اعلام جغرافیائی
۳۹۱	فهرست کتب و رسالات

بنام ایزد دانا و توانا

پیش گفتار

فرهنگ اصیل و تمدن درخشان کشور باستانی ما را ادبیات وسیع و ارجمند و ذخائر نفیس و منابع قیام آن عظمت و شکوهی بسزا بخشیده است .

از تحقیق و تتبع در متون نظم و نثر ادب فارسی و مطالعه دقیق در آثار بزرگان و نامداران علم و هنر و سخنوران و نویسندگان متعدد این سرزمین کهن چنین برمیآید که در کشاکش حوادث روزگار و در فراز و نشیب تحولات تاریخی و اجتماعی ایران در قرون و اعصار و در میان آتش بیداد فتنه ها و آشوبها و ستمگریها و تاخت و تاز اقوام وحشی و بیگانگان غارتگر و جنگها و پیکارهای دهشت انگیز که خرابیها و ویرانیهای بسیار در این کشور بیار آورده جهان ادب و فرهنگ ما نیز دچار صدمه و آسیب شده و در گذران این حوادث سهمگین و بلیات جانفرسا تغییرات و تحولاتی نیز یافته است .

با این همه جای بسی خوشوقتی است که در این ماجرای غمناک از توجه و عنایت باری تعالی و بیاری ارواح پاک نهاد و همت و سخت کوشی دانشمندان و حکما و سخنوران نامی ایران زبان شیرین و ادبیات پر قدر و ارزش ما از تلاطم توفانهای سخت و تیره رخت سلامت بیرون کشیده و زنده و برومند و جانبخش بجای مانده است . چنانکه این میراث گرانمایه اکنون چون گوهری تابناک بر تارک مفاخر میهن عزیز ما میدرخشد و ملل جهان را نیز از برکات و ثمرات خود مانند گذشته مستفید و بهره مند میسازد .

با توجه بسیر تحولات ادب فارسی در ادوار تاریخی ایران این نکته قابل توجه است که متون ادبی ما از نظم و نثر دارای مختصات خاصی است که از آداب و سنن و رسوم

اجتماعی و طرز تفکر و معتقدات دینی و اندیشه های فلسفی و مبانی اخلاقی و عوامل دیگر متأثر است و از میان اسالیب و سبکهای گوناگون این آثار و ترقی و تنزل آن میتوان خصوصیات روحی و معنوی و مدارج و تبدلات فکری و عقلی افراد را تجزیه و تحلیل نمود و نتایج مفیدی بدست آورد.

نگارنده هنگامیکه برای تدوین رساله دکتری خود در باره نثر دوره صفوی و رسائل آن به تحقیق و مطالعه در آثار منشور دوره تیموری و صفوی میپرداختم بمکاتیب و رسائلی از نوع مکتوبها و نامه های تاریخی و اجتماعی و اخلاقی برخورد کردم که بررسی آنرا برای علاقه مندان بسیر تحول آداب و اخلاق اجتماعی ما نافع و سودمند یافتم و دریغ بود اگر آنها را نادیده میگرفتم و از فوائد آن چشم میپوشیدم خاصه آنکه اغلب نامه ها و رسائل مذکور در کیفیت تغییرات فکری و اساس تعلیم و تربیت کنونی و توجه به بقایای صفات و خصائص و سجایای روحی و اخلاقی آن عصر و همچنین روشن ساختن مسائل و وقایع تاریخی که غبارهایی از گذشت زمان آنها را پوشانیده برای محققان راهنمای جالبی است و در این نوع تحقیق و جستجو از مآخذ و اسناد معتبر بشمار میروند.

نباید از نظر دور داشت که دوره صفویه از نظر تحول اجتماعی و ادبی و فرهنگی و سیاسی از مهمترین ادوار تاریخ کشور ما است بخصوص که پیدایش سلسله صفویه و وقایع این عصر موجب انتقال گردش پر حادثه های از قرون وسطی بقرون و اعصار جدیدی است که بزمان و عصر ما منتهی میشود.

بنابر این مطالعه و تتبع درباره آثار ادبی ایندوره برای دانش پژوهان و علاقه مندان و کسانی که درباره ادب و فرهنگ و آئین معنوی و اجتماعی مردم این سرزمین بکشف حقایق و باز نمودن عوامل ترقی و رکود و یا انحطاط جامعه میپردازند لازم و ضرور است چنانکه بایک نظر اجمالی بمجموعه مکاتیب و رسائل تاریخی و اجتماعی که منتخبی از آنها در این کتاب آمده است میتوان دریافت که قسمت عمده خصائص اخلاقی از محاسن و قبایح و مناسبات و روابط اجتماعی و طرز تفکر و اندیشه و صفات روحی و ذوقی و بعضی آثار نامطلوب و نقائص که هم اکنون در اسلوب نگارش

و تحریر زبان فارسی مشهود است میراث زشت و زیبائی است که از آن عهد برای نسل حاضر باقی مانده است .

آنچه که باید در اینجا بحکم ضرورت و باعتقاد راسخ خود گوشزد کنم اینست که هر فرد ایرانی که بتاریخ و فرهنگ و تمدن کشور خود علاقه مند است بخصوص دانشجویان رشته های علوم دینی و فلسفی و ادبی و حقوقی و جامعه شناسی باید متون فارسی (و در صورت امکان آثار عربی) نویسندگان و علما و دانشمندان این عهد را مطالعه کنند و از منابع و ذخائر عظیم آن در حدود امکان توشه بر گیرند و مریان و رهبران اجتماع از نکات و دقایق آن برای ایجاد تحولی ثمر بخش در راه تعلیم و تربیت و تهذیب اخلاق عمومی و اصلاح زبان فارسی که عزیزترین و گرانبهارترین میراثی است که بفضل و عنایت خداوند پس از آنهمه ماجراها و حوادث تلخ و اندوه بار بدست ما رسیده است سود فراوان بر گیرند و نتایج این مطالعه و تحقیق و تجارب اندوخته را بارعایت اقتضای زمان و سیر تکامل علم و هنر و صنعت در جهان امروز در راه اعتلاء و پیشرفت فرهنگ و تمدن کهن سال خود بکار برند .

این نکته را نیز توجه میدهد که مطالعه نثر فارسی در این دوره بیش از آثار منظوم آن حائز اهمیت است زیرا شاعران در دربار صفوی چنانکه باید قرب و منزلتی نداشتند . علاوه بر این اشعار و سخن منظوم فارسی بیشتر در خدمت مرثیه - سرائی و تعزیت و ترویج اصول و مراسم مذهبی قرار داشت و بهمین جهت بین شعرای این عصر محتشم کاشانی که اشعار وی ترجمان احساسات و عواطف صادقانه مذهبی است شهرتی بسزا یافته است . در حالیکه نثر فارسی بسبب تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی در این عهد دامنهای وسیع دارد و متون قابل توجهی از آثار علما و نویسندگان برای تحقیق و مطالعه جویندگان و طالبان راه حقیقت وجود دارد و از جمله این آثار چنانکه اشاره کردیم مکاتیب و ترسلات این دوره است که هم از جهت بررسی و تحقیق درباره تحول نثر فارسی و هم از نظر کشف حقایق تاریخی و سیاسی و آداب و رسوم اخلاقی و شناخت جامعه و تفحص در چگونگی قرائح و حالات ذوقی افراد اهمیتی شایان دارد .

کتابی که بتأیید و توفیق باری تعالی بنظر خوانندگان گرامی میرسد در راه وصول بهمین مقصود و مطلوب گرد آمده است. اگر چه بیشتر آثار و متون نثری دوره صفوی بعلمت اطناب و اغلاق و تعقید و ابهام و استعمال لغات سنگین و رعایت تفصیل و اطاله در ترکیب و تنظیم جمله ها و عبارات و ذکر امثال و اصطلاحات و کلمات و ترکیبات دشوار عربی و دیگر خصوصیات نثر مصنوع و تکلف آمیز موجب تصدیع و ملال خاطر میگردد لیکن برای کشف حقایق و راه یافتن در این وادی پهناور چاره ای جز بردباری و تحمل این رنج ورنجهای دیگر نیست.

ضمن مطالعه انواع نامه ها و مکاتیبی که نگارنده از جهات تاریخی و اجتماعی و اخلاقی و احیاناً سیاسی از اخوانیات و سلطانیات و انواع دیگر بطور نمونه در این کتاب نقل کرده ام نکات و مسائل تازه ای بر ما روشن و مشهود میگردد که از لحاظ سیر تحول نثر فارسی و طرز نگارش متون فنی و مرسل و متکلف در آن دوره و ادوار بعد حائز اهمیت بسیار است و چنانکه خواهیم دید اثر اسلوب نگارش نامه ها و رسائل مورد بحث در ایجاد ضعف تالیف و مسامحه در بکار بستن دستور و قواعد زبان و تنرل و وقفه های نسبی در ابراز قدرت اندیشه و استعداد طبیعی نویسندگان و کیفیت نارسائی ذوق و قریحه و لطایف سخن که بیشتر از دوره تیموری سرچشمه گرفته مرئی و انکار ناپذیر است.

اگر جانب انصاف را رعایت کنیم باید یادآور شویم که آسیب ها و زیانهای که در فن نویسندگی در دوره صفوی بزبان فارسی وارد آمده کمتر از دوره تیموری نیست با این تفاوت که در نثر مکاتیب عهد صفوی مدح و مداهنه و تعارفات بیحد و حصر غلبه دارد. در این عهد نامه های بسیاری بین سران قوم و سلاطین و حکام صفوی و ممالک همسایه مبادله شده که غالباً با اسلوب منشیانه و آمیخته بصنایع لفظی تدوین گردیده و گاه تفصیل و تطویل مطالب آنها بحدی است که موجب خستگی و ملال خواننده میگردد و صاحبان نظر و اهل تحقیق و انتقاد اینگونه اطاله و اطناب را نشانه دیگری از ضعف و انحطاط نثر در این دوره بشمار آورده اند. شاید توجه باین اسلوب مبتنی بر رسم و عادت و رعایت ادب اجتماعی و حفظ مناسبات و احترام به

آداب و مقتضیات زمان بوده است و اگر فضل فروشی و خودنمایی بعضی نویسندگان و مترسلان این عهد را نادیده بگیریم تذکار این نکته ضروری است که رعایت معتقدات و مبانی دینی و معنوی و اخلاقی که از رواج مذهب شیعه در آن زمان اهمیتی بسزا داشته در تنظیم و تدوین مطالب نامه‌ها دخیل و مؤثر بوده است و ناچار خواهد بسیار بطریق تضمین و تلمیح با اشاره به آیات قرآنی و اخبار و احادیث عربی در ضمن مکاتیب نقل میگردیده است و این خود نفوذ و اثر قابل توجهی در قبول و ادامه این سبک داشته است.

نگارنده در مقدمه‌ای که بعد از این ملاحظه خواهند فرمود، اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و تأثیر آنرا در ادب فارسی شرح داده‌ام و با توجه بنکات و مسائلی که در این مقدمه بمیان آمده تصور میرود این شرح قضاوت ما را در باره راه و رسم نویسندگی در این عهد تاحدی آسان سازد و ضمناً برای اینکه خوانندگان ارجمند به مطالب و مندرجات این کتاب بیشتر توجه کنند و ارتباطی بین نامه نگاری از قدیمترین روزگاران تا عهد صفویه حاصل گردد با دقت و حضور ذهن بیشتری مندرجات مکاتیب و پیوستگی ارکان و مضامین نامه‌ها را در ادوار مختلف مطالعه فرمایند تاریخچه‌ای از نامه نویسی از دوره باستانی تا ظهور صفویه ترتیب دادم و آنرا بفصول این کتاب افزودم.

امید است این تألیف محقر در محضر دانشمندان و صاحب نظران مورد قبول افتد و نقائص و لغزشهای آنرا بدیده لطف بنسجند. اگر این زحمت بی قدر و خدمت ناچیز که در راه تحقیق و استقصا بکار رفته راهی برای علاقه مندان و جویندگان در زمینه ترسل در ادب فارسی بگشاید این خادم قدیم فرهنگ باجر و پاداش خود رسیده‌ام. در پایان این مقال بر من فرض و واجب است که از سروران و استادان گرامی خود که مرا در راه تحقیق و پیمودن مراحل دشوار آن تشویق و یاری فرموده‌اند و همچنین از اولیای وزارت فرهنگ بخصوص مدیران کل نگارش و کتابخانه ملی که وسایل و موجبات انجام یافتن این خدمت ادبی را فراهم ساخته‌اند حق شناسی و سپاسگزاری میکنم.

تاریخچه نامه نگاری فارسی از دوره باستانی تا ظهور صفویه

قسمت اول

نامه نگاری پیش از اسلام

آنچه از آثار تاریخی قدیم و نوشته های کهن و باستانی کشور ما برمی آید قدیمترین کلام و گفتارهایی که بزبان ایرانی تدوین و تنظیم یافته نوشته های سنگی و لوحه ها و آثار منقور و منقوش دوره هخامنشیان و همچنین سخنان زرتشت پیامبر ایرانی است که ضمن سرودها و آیات دینی که مبتنی بر ستایش اورمزد و احکام اخلاقی و فقهی آئین زرتشت است آمده و این آثار ، اسناد و مأخذ معتبری است که برای بررسی و تحقیق مادرزمینه فرهنگ و تمدن ایران قدیم بکار می آید .

چنانکه میدانیم در زمان هخامنشیان خط میخی بکار میرفت و سپس خط پهلوی اشکانی و ساسانی که منشأ و مأخذ آنها خط آرامی است در ایران ترویج گردید. ضمناً توجه میدهیم که خط آرامی نیز بحمايت پادشاهان هخامنشی در قلمرو ایران عمومیت یافت چنانکه مکاتیب حکام و روزنامه های دولتی و فرمانها و نوشته های عادی باهمین خط تحریر میشد (۱) .

بامطالعه متون تاریخی قدیم مخصوصاً کتب مورخین پیشین یونان چنین برمی آید که در روزگار مادها و هخامنشیان نامه ها و مکاتیبی بین شهنشاهان و بزرگان و فرمانروایان مبادله میشده است و نیز با توجه به نشر کتیبه ها و ترجمه یونانی نامه ها بقرینه معلوم میگردد که نامه های مذکور ساده و طبیعی تدوین میگردد و با احتمال قوی تعبیرات دور از ذهن و اغراق و موازنه و صنایع لفظی در این نوشته ها

۱- جلد اول سبک شناسی (ص ۷۰) تألیف مرحوم بهار . در این گفتار تاریخ اللغات السامیه

نیز استناد شده است .

بکار نمیرفته است و این معنی از مضامین بعضی نامه‌های دوره هخامنشی که مورخان یونانی آنها را در کتابهای تاریخ آورده‌اند بخوبی هویدا است.

این نکته را نیز یادآور میشویم که در آغاز فرمانها و منشورها بیشتر بمعرفی و شناسائی نسب و نژاد شاهنشاه و ذکر عناوین و تکرار بعضی جمله‌ها که برای روشن ساختن شجره و نسب و دودمان معمول بوده پرداخته میشده و سپاسگزاری و حق شناسی از توجه و عنایت آهورمزدا، خدای بزرگ نیز ضمن نامه‌ها ملحوظ و رعایت میشده است.

هرودت از نامه‌ای که در اواخر دوره ماد از طرف هارپاک از خویشاوندان آستیاك (ایشتوویگو) آخرین پادشاه ماد بکورش نوشته شده یاد میکند که ماقسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم:

«ای پسر کامبیز خدا ترا حفظ کند و گرنه تو اینقدر بلند نمیشدی - از آستیاك قاتل انتقام بکش - او مرگ ترا میخواست اگر تونده‌ای از خدا و بعد از او از منست ...» (۱)

گزنفون (۲) نیز بمضمون نامه‌ای که کوروش درباره استرداد هدایای خود بهمسالان و دوستانش به آستیاك نوشته اشاره میکند. نامه بدینطریق آغاز میشود:

«نیای من اگر میخواهی که من بار دیگر بماد بیایم بی آنکه شرمنده باشم این ارمغانها را بکسانی که داده‌ام برگردان ..»

۱- نقل از صفحه ۳۸ تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله - این نامه را هارپاک در شکم خرگوشی جای داد و بوسیله پیکتی که او را بلباس شکارچیان درآورده بود برای کورش به پارس فرستاد و وی را برای خروج و تسلط بر ماد و تشکیل دولت واحدی از پارس و ماد تشویق و ترغیب کرد.

۲- Xenophon مورخ و فیلسوف و سردار معروف آتنی واز شاگردان سقراط بوده است. وی در جنگ پلوپونز شرکت داشته و عقب نشینی ارتش خود را رهبری کرده است. تاریخ تولد این سردار در ۴۲۷ و تاریخ فوت او بسال ۳۵۵ قبل از میلاد ضبط شده است.

از جمله مدار کی که در کاوشهای بابل بدست آمده فرمان یافتننامه ای است که کورش شاهنشاه هخامنشی پس از پیروزی بر نبوئید و فتح بابل صادر کرده است. این فرمان بر استوانه ای که مشهور باستوانه کورش است کنده شده و با آنکه دوسطراز آخر فرمان مذکور خراب شده است مع هذا مندرجات آن برای تأیید مقصود ما وافی است. فرمان کورش بدینگونه آغاز میشود: (۱)

« منم کورش ، شاه عالم ، شاه بزرگ ، شاه قویشوکت ، شاه بابل ، شاه سومر و اکد ، شاه چهار مملکت ، پسر کمبوجیه شاه بزرگ . شاه شهرانشان ، نوه کورش شاه بزرگ ، شاه شهرانشان از اعقاب چایش پیش شاه شهرانشان شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد محبت بل و نبو است و حکمرانش بقلب آنها نزدیک ».

« وقتی که من بی جنگ و جدال وارد شهرتین تیرشدم با شادمانی مردم در کاخ پادشاهان بر سریر سلطنت نشستم . مردوک آقای بزرگ قلوب نجیب اهالی بابل را بطرف من متوجه کرد زیرا من همه روزه در فکر پرستش او بودم . لشکر بزرگ بارامی وارد بابل شد ... »

« مردوک از کارهای من مشعوف شد و وقتیکه از ته قلب و بامسرت الوهیت بلند مرتبه او را تجلیل میکردم بمن که کورش هستم و او را تعظیم میکنم به پسر کمبوجیه و تمام لشکر من از راه عنایت برکات خود را نازل کرد . پادشاهانی که در تمام ممالك عالم در قصور خود نشسته اند از دریای بالاتادریای پائین و پادشاهان عرب که در خیمه ها زندگانی میکنند تماماً باج سنگین خود را آوردند و در بابل پاهای مرا بوسیدند ... »

چنانکه در آغاز این فتننامه ملاحظه میشود اگر جمله هائی بتکرار بکار رفته بیشتر از نظر توضیح نژاد و نسب خانوادگی است که معمولاً در نشر کتیبه ها نیز رعایت میشده است .

منشوری که داریوش درباره کئوماتای مغ به ایالات ایران فرستاده و بصورت کتیبه‌ای در بیستون منقوش است دارای صراحت و روشنی مضامین و شامل خصوصیات مذکور است (۱).

توسیدید (۲) در کتاب تاریخ خود از عهد نامه‌ای یاد میکند که بین ملت اسپارت و داریوش اول منعقد شد که طرفین قرارداد تیسافرن (۳) از جانب شاهنشاه ایران و خالسیدس نماینده ملت اسپارت بوده‌اند.

مضمون این عهدنامه شامل يك مقدمه کوتاه مشعر بر توافق دوطرف درباره صلح و مودت است و سپس شرایط این عهدنامه در ۷ ماده در ذیل آن مؤکد و مقرر شده است.

مندرجات این عهدنامه دارای هیچگونه حواشی و زوائد و جمله‌های مکرر و بی‌فایده نیست بلکه بسیار ساده و روان ترتیب داده شده است.

دیگر آنکه فرمانی از طرف داریوش دوم بوالی بین‌النهرین در باب ساختمان اورشلیم و فراهم آوردن مخارج و وسایل کار این بنیاد ر شده که در انتهای فرمان نام شاهنشاه که این فرمان را صادر کرده قید گردیده است بدین شرح :

« من داریوش این فرمان را صادر فرمودم پس این عمل بی‌درنگ انجام شود » (۴).

مؤلف تاریخ ملل شرق و یونان ، البرماله فرانسوی نیز در صفحه ۱۳۷ این کتاب نامه‌ای از داریوش اول خطاب به گاداتس ساتراپ آسیای صغیر درج کرده و آنرا سند معتبری برای نشان دادن میزان مراقبت و مواظبت شاهنشاه هخامنشی

۱- بنابگفته مؤلف تاریخ ایران باستان این بیانیه یا منشور را در بابل و مصر نیز یافته‌اند.

۲- Thucydide مورخ مشهور یونان (در حدود سال ۳۹۵ - ۴۶۰ قبل از میلاد) که تاریخ معتبری بنام پلوپونز تألیف کرده است.

۳- ساتراپ و سردار معروف ایرانی و فرمانروای آسیای صغیر که فرماندهی ارتش ایران را در جنگ کوناکرا بعهد داشته است.

۴- نقل از جلد اول تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله.

در اداره امور کشور پهناور ایران در آزمان بشمار آورده است و چون این نامه برای نمودن اسلوب نامه نویسی در آن عهد جالب و سودمند است ترجمه نامه را در اینجا نقل میکنم :

«شاهنشاه داریوش پسر ویشتاسب بخدمتگزار خود گادائس چنین میگوید: بمن خبر رسید که تو در تمام امور تعلیمات مرا نصب العین خود قرار نمیدهی. آشکار است که کوشش تو مصروف آبادی خاکی است که بمن تعلق دارد زیرا در ختھائی در آسیای صغیر مینشانی که آنسوی فرات میروید و در این کار من اندیشه ترا می پسندم و این خدمت را آن قدر هست که در خاندان سلطنت ذکر تو با افتخار قرین گردد (۱).

اما از جانب دیگر چون تو عواطف مرا درباره خدایان منظور نداشته ای اگر روش خود را تغییر ندهی قهر و خشمی که از این هتک حرمت بمن دست داده بر تو ناگوار خواهد بود. تو بی اغبانان تبرک یافته آپولون تحمیل روا داشته ای و آنان را بکار در زمین غیر مقدس و ادار ساخته ای این کار در حکم مخالفت با احساسات نیاکان من است نسبت بخدائی که در باره ایرانیان گفته است ...» (۲)

بین داریوش سوم و اسکندر نیز بهنگام غلبه این سردار مقدونی بر سپاه ایران نامه هائی راجع به استرداد مادر وزن و فرزندان داریوش سوم و طرح بعضی شرایط متار که جنگ مبادله گردیده که مفاد آنها در تاریخ دیده شده لیکن عین مندرجات نامه ها نقل نکرده است.

۱- از این بیان معلوم میشود که اسامی کسانی که بشاهنشاه خدمات قابل ملاحظه میکرده اند در دفترشاهی ثبت میشده است.

۲- مؤلف کتاب نامه را ناتمام گذاشته و نوشته است که پایان نامه بدست نیامده است لیکن از همین جمله های اواسط نامه مستفاد میشود که شاهنشاهان هخامنشی بخدایان ملل بیگانه بنظر احترام مینگریسته اند و آزادی عقاید دینی و معنوی مردم را از هر قوم و ملت رعایت میکرده اند.

فقط در آخرین نامه‌ای که کنت کورث (۱) در تاریخ خود ذکر میکند یادآور میشود که داریوش سوم به اسکندر تکلیف کرد که دخترش استاتیرا را بوی بدهد و جهیز او کشورهایی باشد که بین هلسپونت (داردانیل) و رودهایس (فرل ایرماق کنونی) واقع است. در این نامه داریوش چنین مینویسد:

«اگر این شرایط را نخواهی قبول کنی فراموش مکن که کشتی اقبال همه روزه در یکجا لنگر نمی‌اندازد و انسان بهر بلندی که ارتقاء یابد همیشه بقدری که محسود است خوش بخت نیست. می‌ترسم مانند مرغابی که سبک بال بسوی ستارگان بلند شده و اوج میگیرد توهم اسیر کبر و نخوت گردی. چیزی مشکل تر از آن نیست که در این اوان شباب چنین بار سنگینی را که اقبال درخشان بر دوشهای تو نهاده بکشی».

«من هنوز قسمتهای بزرگی را از کشورهای خود مالکم و تو باید از فرات دجله، سیمون و هیداسب (درهند) یعنی قلاع بزرگ شاهنشاهی بگذری. تو باید در جلگه‌های وسیع ایران بادشمن مواجه شوی و از کمی عده سپاهیان خود سرخ گردی. من از سغد و رُخج و نیز از کشورهای مجاور کوههای قفقاز و رود تانائیس (دن امروزی) ذکر نمیکنم ولی همینقدر بخاطر آنکه آیا خواهی به ماد و کرکان و باختر و نیز هند که مجاور اقیانوس است دست بیایی و کی این کار میسر خواهد شد» (۲)

این مطلب را تذکار میدهم که در دوره هخامنشیان فرمانها و نامه‌هایی که از طرف شاهنشاه صادر میشد بمهر او میرسید و این نامه‌ها هنگامیکه به ایالات تابع میرسید و مردم آنها را میدیدند مورد تعظیم و تکریم قرار میدادند و محل‌هایی بود که این مکاتیب و فرمانها را نگاهداری میکردند این محل بایگانی در آن زمان

۱- Quinte Curce مورخ لاتین در قرن اول میلادی و مؤلف تاریخ اسکندر است

۲- نقل از تاریخ ایران باستان صفحه ۱۳۴۴ (جلد اول).

(دیفترای بازیلیکای) (۱) نامیده میشد. منشی و سردبیر هرایالت باید اجرای فرمان را بمرکز اطلاع دهد. شغل خبرنگاری نیز باین دبیران محول بود (۲). این نکته را بگوئیم که نعوت در بیشتر فرمانها و کتیبه‌های هخامنشی درباره عظمت و قدرت آفرینش اهورمزدا بوده است و این ستایشها تقریباً مشابه یکدیگر ترتیب داده میشده است مانند این عبارات:

«خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفریده است که آن آسمان را آفریده است که انسان را آفریده است که شادی را برای مردم آفریده است...» (۳)

بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد شاهنشاهان هخامنشی میل وافر و علاقه مفرطی بذکر نسب و شجره خود نشان میدادند و این معنی بخوبی از نثر کتیبه‌ها و فرمانها و منشورها و فتحنامه‌های ایندوره مشهود است، چنانکه غالباً در ضمن القاب و عناوین با توجه به نژاد و تخمه و اصالت خانوادگی مفاخرت میکردند. این نکته را هم توجه میدهیم که در نامه نویسی بعد از دوره اسلامی نیز این شیوه اثر و نفوذ خود را بجای گذاشته و این نوع فخر و مباهات منتهی بصورت مجامله و بعنوان تعارفات معمول که غالباً از جهت سلسله حسب و نسب خانوادگی بی‌پایه و اساس بوده در متن نامه‌ها بخصوص در آغاز آنها و همچنین در منشورها و فتحنامه‌ها همراه عناوین و القاب علی‌الرسم ذکر میشده است و بطوریکه خواهیم دید تفاخرات مذکور که بیشتر برای نمودن قدرت و شوکت صاحب نامه و یا طرف خطاب مکتوب مرسوم بوده یکی از عوامل اطناب و تفصیل نامه‌ها بخصوص در دوره صفوی بشمار میرفته است.



در زمان ساسانیان نیز نامه‌های تاریخی متعددی در دست داریم و از مهمترین

۱- این اصطلاح بضبط یونانی است که کریستن سن در کتاب تاریخ ایران در زمان ساسانیان آورده است.

۲- تاریخ ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن.

۳- از کتیبه داریوش در تخت جمشید.

نامه‌ها که از اسناد معتبر شناخته شده نامہ تنسراست .

تنسر که هیربدان هیربد اردشیر پاپکان بوده از طرف این پادشاه مکلف گردید که متون مقدس زرتشتی را گردآورده و اوستای فراموش شده را از نو بنویسد .

اردشیر پاپکان چهارده سال نسبت به اردوان آخرین پادشاه اشکانی عاصی بود و باوی بجنگ و زد و خورد می پرداخت تا آنکه بعنوان شاهنشاه مستقل کشور ایران بتخت نشست . تنسریکی از مردان زاهدی بود که مردم را بظهوروی مژده میداد و خلق را بیاری و اطاعت از اردشیر دعوت میکرد و خواهان آن شد که زندگانی خویش را در راه آماده ساختن کار زمامداری اردشیر بگذارد . پس مشار و معتمد و ناصح وی گردید و چنان کوشید تا همه شاهان و سران کشور بطاعت اردشیر کردن بهادند .

تنسر برای انجام یافتن این مقصود مکاتیب و رسائلی بملوک و شاهان اطراف اکناف نوشت و آنان را بحمایت از اردشیر تشویق و ترغیب کرد و از جمله نامه‌های تنسر نامه‌ای است که گشنسب شاه پذیرشوارگر^(۱) و فرمانروای جبال دماوند و ری و طبرستان و دیلمان نوشته است :

این نامه را ابن مقفع از پهلوی بعربی ترجمه کرده و سپس بهاءالدین محمد ابن حسن بن اسفندیار آنرا از عربی بفارسی برگردانیده است ولی متن پهلوی و ترجمه عربی آن مفقود است .
آغاز نامه چنین است :

۱- نام سلسله کوههایی است از جبال البرز در طبرستان که در زمان ساسانیان بهمین اسم پذیرشوارگر یا پذیرشوارگر نامیده میشده است . استرابون جغرافی دان معروف یونانی نام پذیرشوار را بسلسله جبال البرز میدهد این نام بتلفظهای مختلف از قبیل فدشوارگر - فرشوادگر - بدشوارجر و فرشوارجر در متون تاریخی فارسی و عربی مؤلفان شرقی ضبط شده است . ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در ذکر ملوک جبال نام شاه پذیرشوارگر را (الفرجوارجرشاهیه) آورده است و در دیباچه ابن مقفع که بر نامه تنسر نوشته نام این پادشاه جشنسف شاه فدشوارگر ذکر شده است .

« از جنس سف‌شاه، شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوار گر و جیلان و دیلمان و رویان و دماوند نامه‌ای به تنس‌هر بذ هر ابذه رسید خواند سلام می‌فرستد و سجود میکند و هر صحیح و سقیم که در نامه بود مطالعه رفت و شادمانه شد. اگر چه برخی برسداد و برخی دیگر با فساد بود. امید است آنچه سقیم باشد بصحت نزدیک شود و آنچه صحیحست زاید گردد ».

« اما بعد آنچه مرا بدعا یاد کردی و بزرگ گردانیده‌ای خنک ممدوحی که مستحق مدح باشد و داعی که اهل اجابت بوده همانا که آفریده ترا که شاه و شاهزاده‌ای دعا بیشتر از من گوید و سودمندی تو مثل من خواهد بود ».

« فرمودی دو نبشته مرا که تنسرم پیش پدر تو منزلت و عظمتی بود و طاعت من داشتی بمصالح امور، او از دنیا رحلت کرد و از من نزدیکتر بدو فرزند او هیچکس نگذاشت بدرستی که جاوید باد روح او و باقی ذکرا و ... »
این نامه در چهارده بند تنظیم شده و تنس‌در هر بند بعضی ایرادهای گشتن‌سب را پاسخ داده و پاره‌ای از مشکلات وی را در امور دینی و سیاسی و اجتماعی مورد بحث و تحلیل قرار داده است.

با آنکه این اسفندیار این نامه را در اوائل قرن هفتم ترجمه کرده و لغات عربی در ترکیب جمله بندی عبارات آن تابع مختصات نثرایندوره است مع‌هذا پیداست که در متن پهلوی نظم و ترتیب جملات رعایت شده است. این عبارات در بند ۶ نامه تنس‌در باره کیفر مجرمین و عقوبت بر گناهان دینی و تقصیرات اخلاقی افراد ذکر شده است :

« ... جواب آنستکه بسیار پادشاهان باشند که اندک قتل ایشان اسراف بودا کرده تن کشند و بسیار باشند که اگر هزار هزار را بکشند هم زیادت باید کشت و من ترا بیان کنم که قلت قتل و عقوبت در آن زمان و کثرت در این زمان از قبل رعیت است نه از پادشاه ... در روزگار پیشین هر که از دین بر گشتی حالا و عاجلاً قتل و سیاست فرمودی. شهنشاه فرمود که

چنین کسی را بحبس بازدارند و علماً مدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین برو عرض دارند و شبهه را زایل گردانند، چنانکه در اوستای جدید مذکور است جامعه ایرانی بسه دسته تقسیم میشده است یکی آثروانان (روحانیان) دوم رتشتاران (جنگیان) سوم واستریوشان و هوتخشان (کشاورزان و پیشه‌وران) ولی در تشکیلات اجتماعی و کشوری ساسانیان طبقه دیگری بنام دیپوران شامل کارکنان ادارات دولتی بطبقات سه گانه افزوده شد که منشیان و نویسندگان احکام و نامه‌ها و مورخان و پزشکان و منجمان جزء این طبقه محسوب میشدند و رئیس این طبقه را دبیران مهشت یا اِران دبیربذ مینامیدند (۱).

حکامی که از خانواده ساسانی و از طرف شاهنشاهان این سلسله بر ایالات ایران حکومت میکردند هر کدام القابی مخصوص داشتند و بعضی از این شاهنشاهان مانند شاهپور اول و هرمزد اول و بهرام اول و دوم پیش از جلوس خود صاحب القابی خاص بودند مثلاً هرمزد اردشیر دارای لقب (شاه بزرگ ارمنیان) بود و بهرام اول لقب (گیلان‌شاه) داشت و حاکم سیستان (وهرام سوم) را لقب (سکان‌شاه) بود و فرمانفرمای کرمان بلقب کرمان‌شاه نامیده میشد و البته انتخاب لقب و عنوان بعضی از این حکام و مرزبانان برای قراردادن آنها در صف نخستین طبقات عالی اجتماع بود. (۲)

و همچنین عناوین دیگری مانند ارگبذ و اسواربذ و یاوژرگان و نژادگان (رؤسا و ملوک طوایف و خاصان و مالکان) که در تاریخ طبری گاهی معادل آنها «العظماء و الاشراف» ذکر شده معمول بوده است.

دیگر از نامه‌های قابل توجه دوره ساسانیان که کریستن‌سن در تاریخ مذکور از آنها یاد میکند نامه‌هایی است که بین شاهپور دوم و کنستانس دوم (۳)

۱- تاریخ ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن‌سن صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ و نامه تنسر

صفحه ۱۴.

(۲) تاریخ ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن‌سن صفحه ۱۲۲.

(۳) Constance

امپراطور روم در سال ۳۵۶ میلادی مبادله شده است در یکی از نامه‌ها که شاهپور نوشته شاهنشاه ساسانی درباره تصرف ارمنستان و بازستاندن بین النهرین اشاره کرده و عقیده کنستانس را که نوشته است پیشرفت و غلبه در جنگ اعم از آنکه نتیجه دلاوری و یا معلول حيله و تزوير باشد جایز است ناپسند و مردود دانسته است. این نامه بدینگونه آغاز میشود:

«شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان و برادر مهر و ماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام میرساند و خوشوقت است از اینکه امپراطور در اثر تجربه برآه راست باز گشته است ... ما هرگز این عقیده را قبول نخواهیم کرد که گستاخانه گفته‌اید هر پیشرفتی در جنگ اعم از اینکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حيله و تزوير باشد شایسته مدح و تحسین است ...»

عنوان کنستانس در این نامه «کنستانس فاتح بر و بحر و صاحب فروشکوه جاودانی» است و القاب شاهپور دوم چنانکه امیانوس مارسلینوس^(۱) افسر و مورخ رومی در کتاب خود عیناً نقل میکند چنین است:

«شاهپور، شاهان شاه، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه ...»

این القاب با القابیکه شاهنشاه ساسانی در نامه‌های رسمی خود بفرمانفرمایان ارمنستان نوشته و القابی که در کتیبه حاجی آباد منقور است کم و بیش مشابهت دارد بدین شرح:

«مزدیسن بخت شاهپور. شاهان شاه ایران و انیران از نژاد ایزدان» یا این عبارت:

«دلیرترین مزدیسنان. شاهنشاه آفتاب مرتبت. با افتخارترین دلیران ..»

و «آدمی فنا ناپذیر از میان خدایان و خدائی بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرت بسیار و کسی در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست ..»^(۲)

(۱) Amianus Marcellinus

(۲) نقل از تاریخ ایران در زمان ساسانیان صفحه ۲۶۳

چنانکه اشاره کردیم عناوین پادشاهان هخامنشی در منشورها و بیانیه‌های سنگی با جمله‌ها و عباراتی کوتاه مثل: «پادشاه بزرگ . شاه شاهان . پادشاه ایران . پادشاه کشورها» مذکور است چنانکه داریوش گوید:

«.. فرزند و یشتاسب . نوه ارشام هخامنشی . این القاب و عناوین در زمان ساسانیان چنانکه دیدیم بصورت تازه‌تری در می‌آمد مانند این عبارت :

«شاهپوهر- شاه شاهان ایران و انیران . مینوسرشت از سوی یزدان . نوه پاپک پادشاه که خود نیز آسمانی و از سوی یزدان بوده است»^(۱)

بی‌فایده نیست در اینجا یادآور شویم که در ادوار اسلامی فرمانروایان کوچک در اکناف ایران القابی مطمئن و ظاهر فریب برای نمودن نفوذ و اهمیت خیالی خود بکار میبردند تا بدینطریق در دستگاه حکومت خود رونق و اعتباری بدست آورند .

کریستن سن در تاریخ خود مینویسد اسناد و نامه‌های خصوصی و رسمی ساسانیان بلطف مضمون و معانی ظریف نیز آراسته میشده است و در این مکاتیب نقل قول از بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی معمول بوده و مقام و مرتبت مخاطب و نویسنده نامه در این نوشته‌ها رعایت میشده است . ضمناً توجه میدهم که در دستگاه اداری و کشوری ساسانیان دبیران دارای نفوذ و قدرت بسیار بوده‌اند .

مؤلف تاریخ ایران در زمان ساسانیان ضمن شرح دبیران و کارکنان اداره مرکزی این سلسله بگفتار نظامی عروضی در چهار مقاله اشاره کرده و قسمتی از مقالات اول را که در باب دبیری و کیفیت دبیر کامل که در حکایت دهم چهار مقاله ذکر شده و در آنجا آئین و رسم ملوک عصر چون پیشدادیان و کیان واکسره و خلفا را جهت تهیه رسائل و جواب نامه‌ها تذکار داده و برای تأیید این معنی نقل کرده است .

(۱) قسمتی از ترجمه کتیبه حاجی آباد .

این دبیران مکاتبات دولت و فرمانها را انشاء و ثبت میکردند. طبری وزیران و دبیران را دودسته از مقربان شاهنشاه میدانسته که هنگام جلوس شاهنشاه جدید تغییر و تبدیل مییافته‌اند و بعضی از دبیران بمقامات عالیه‌تری منصوب میشدند.

کریستن سن در تاریخ ایران در زمان ساسانیان میگوید که دبیران در آن عهد بمقتضای مقام و منصب و اوضاع و احوال عمومی دوستان و دشمنان مطالب و مضامین نامه را تنظیم میکردند. در این قبیل موارد اگر در جنگ و پیکاری دشمن غلبه مییافت زندگی دبیران بمخاطره میافتاد. چنانکه شاهپور پسر اردشیر اول داد بندگان منشی آخرین پادشاه اشکانی را که نامه‌ای اهانت آمیز به اردشیر نوشته بود هلاک کرد.

در تاریخ ادبی زمان ساسانیان ضمن فهرست آثار غیر دینی از رساله‌ای بنام آئین نامه نگاری^(۱) که در حقیقت روش و ترتیب ترسل در آن زمان را روشن میکند نام برده شده که شامل خصوصیات مضامین و فواید و پایان نامه‌است. آئین مذکور در ۴۳ بند تنظیم یافته‌است.

در ابتدای آئین مذکور طبقات مختلف که نامه بآنها نوشته میشود از قبیل پادشاهان و بزرگان کشور و نجبا و فاتحان و خویشاوندان آنها و کارداران و غیره ذکر شده و در بیشتر بندهای آئین نامه نگاری، ستایشها و دعاها و مرسوم زمان با نظم و ترتیب خاصی که آمیخته به پندها و نصایحی است تدوین یافته و در پایان هر نامه نیز سعادت و خوشی و کامرانی و ارتقاء مرتبه و بلندی روح و مقام معنوی مکتوب الیه خواسته شده است.

اسلوب نگارش این اثر ادبی و انشائی بایجاز و اختصار عبارات و جمله‌ها مشخص است بعضی الفاظ و افعال و جمله‌ها تکرار میشود بخصوص ستایشها و ادعیه

(۱) نسخه‌ای از این رساله که بزبان انگلیسی ترجمه شده و با خط و تلفظ پهلوی آن در بمبئی بچاپ رسیده بوسیله آقای دکتر صادق کیا استاد محترم دانشگاه در اختیار نگارنده گذاشته شد. تلفظ پهلوی نام این رساله «آئینک نامک یکتونیشنه (هزوارش)» است.

و اوهای عاطفه و قیود و ضمائر . در تنظیم جمله‌ها هر فعل در جای خود قرار دارد و از حذف افعال بقرینه احتراز شده است .

برای نمونه این عبارت از بند ۳۲ آئین نامه مذکور نقل میشود :

« کی تان هماك تن درست و جان انوشك و نام (هزوارش) برزشنيك دهشنا افروغيك و خوره (هزوارش) و خششينك هيرپتایشنيك و دين و سكرتيك پتونند پتایشنيك و روبان گروسمانيك يخشوناند . »

ترجمه عبارت : یزدان شما را همواره تندرست و جان شما را جاویدان و نام بلند مرتبه و آفرینش فروزنده و شکوه متعالی و دولت پاینده و دین نیک فرجام و خانواده پاینده و روان ملکوتی بداراد .

در کارنامه اردشیر پاپکان نیز اشاره بنامه‌ای شده است که از طرف پاپک در پاسخ اردشیر نوشته شده و از بررسی این مختصر پاسخ میتوان دریافت که آوردن امثال حکمت‌آمیز بر تأیید مطلب و مضمون در نامه‌ها و سایر نوشته‌های ادبی و تاریخی و اجتماعی معمول بوده است مانند این عبارت :

« ایش پاپک پت پاسخون او ارتخشیر کرت نپشت کوتونی داناکیها کرت کذت چیزی کی زیان نی ارش شایست بوذن اپاک و چورگان ستیرك برت و سخون درشت ادواچیها اوبش کپت و کنوج بوچشن گوی پت پشیمانیک او هی چی داناگان کپت استت کو : دشمن پت دشمن این نی توان کرتن کی هیچ ادان مرت هیچ کنشنی خویش اوبش رسد . »

ترجمه عبارت : پس پاپک بی پاسخ بسوی اردشیر نوشت که تونادانیها کردی چونکه بچیزی که زیان از آن نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی و سخن درشت و ناگفتنی‌ها بدو گفتی . اکنون پوزش گوی و به پشیمانی گرای چه دانایان گفتند که دشمن بدشمن آن نتواند کردن که از نادان مرد بسبب کرده خویش بدو رسد . » (۱)

(۱) نقل از کارنامک اردشیر پاپکان . جلد اول سبک شناسی تألیف ملک الشعراء بهار .

قسمت دوم

نامه نگاری فارسی در دوره اسلامی تاهپور صفویه

بعد از حمله عرب و تسلط تازیان بر کشور ما خط و زبان پهلوی راه زوال و نیستی در پیش گرفت و بجز لهجه‌هایی از زبان ملی ما که در شهرستانها و روستاها متداول بود زبان عربی از نظر کثرت انتشار بخصوص از این جهت که ایرانیان بدین اسلام گرویدند زبان رائج دولتی و علمی و ادبی گردید با اینهمه باید متذکر شویم که تا چند قرن رشته ارتباط زبان ملی ایران با مشتاقان و آزاد مردان میهن ما گسیخته نشد چنانکه نویسندگان و دانشمندان معروفی نظیر عبدالله بن مقفع پارسی با حمایت و تشویق خاندان نوبخت و برمکیان و آل سهل و دیگران که از ایرانیان مستعرب بشمار می‌آمدند و بزبان پهلوی وقوف و آشنائی کافی داشتند آثاری از این زبان را به عربی ترجمه و منتشر کردند.

در هر حال زبان عربی با تسلط تازیان در کشور ایران بسرعت رواج یافت بطوریکه در قرنهای اولیه تا دوره صفاریان دیوان رسائل بزبان عربی بود و در این دوره نیز با آنکه یعقوب لیث رهبر دلیر ایرانی از سلطه عرب و زبان و فرهنگ تازی نفرت و احتراز داشت زبان عربی زبان درباری و رسمی دیران و نویسندگان رسائل بود لیکن در همین دوره بود که محمد بن وصیف سکزی دبیر رسائل یعقوب بسرودن شعر فارسی آغاز نهاد.

چنانکه گفتیم با انتشار ترجمه کتب و آثار اصیل ایرانی بوسیله روزبه (ابن مقفع) و دیگران شوق و جنبشی در روح و قلوب ایرانیان بوجود آمد تا آنکه در اواخر قرن سوم دولت جدیدی بوسیله اسمعیل بن احمد سر سلسله سامانیان ظهور کرد؛ اهمیت این سلسله بیشتر از این جهت است که فکر ایجاد دولت نیرومند مستقلی که پایه و

اساس آن به نیروی اندیشه و افکار ایرانیان استوار گردد و از نفوذ دربار پرازمکر و خیانت بغداد برهد بدست آزاد مردان ایرانی در این کشور قوت گرفت و دولت سامانی کانون و مرکز مطمئنی برای توسعه زبان و فرهنگ ایرانی شد و به همین جهت نویسندگان و مؤلفان و دانشمندان ایرانی بدربار سامانیان روی آوردند.

تشویق ملوک و امرای سامانی موجب گردید که نثر نویسی بزبان فارسی رواج یابد. بسبب همین تشویق و تحریض خدمات و کارهای مهمی از لحاظ رونق و پیشرفت زبان ملی ما انجام یافت که تنظیم شاهنامه ابومنصوری^(۱) و ترجمه تاریخ و تفسیر کبیر محمد بن جریر طبری بوسیله ابوعلی محمد بن محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی و علمای ماوراءالنهر و تألیف کتابهای دیگر از قبیل الانبیه عن حقایق الادویه و حدود العالم از آنجمله است.

پس از انقراض سامانیان در آغاز دوره غزنوی ترویج آثار فارسی کم و بیش ادامه یافت چنانکه فضل بن احمد اسفراینی دیوان رسائل بفارسی نوشته میشد ولی بعداً فارسی نویسی نویسندگان تخفیف یافت و دانشمندان ایرانی از قبیل ابن سینا و محمد زکریای رازی و ابوریحان بیرونی کتابهای خود را بعربی نوشتند باینهمه رشته نثر نویسی بفارسی کسیخته نشد و باینکه وسایل تشویق از نظر ترویج نثر فارسی چنانکه باید در آن دوره فراهم نبود کتابهای تاریخی و علمی و ادبی و اجتماعی قابل توجهی از قبیل تاریخ بیهقی و گردیزی و تاریخ سیستان و قابوسنامه و التفهیم و کشف المحجوب و غیره بفارسی برشته تحریر کشیده شد.

در دوره غزنویان و سلاجقه دیوان رسائل و مکاتیب درباری گاهی فارسی و گاه عربی بوده ولی در زمان خوارزمشاهیان انتشار زبان فارسی وضع بهتری داشته است و دیوان رسائل غالباً بزبان فارسی بوده است و چنانکه بعداً خواهیم دید نمونه‌هایی از این مکاتیب و رسائل در کتابهای عتبه الکتبه و التوسل الی الترسل آمده است.

شیوه و روش نویسندگی و انشاء در ادوار مذکور که نثر نویسی بتدریج معمول گردید و قرن پنجم را نیز میتوان جزء این ادوار محسوب داشت بطور

کلی بسادگی و ایجاز و ارسال متمایز است بخصوص که لغات فارسی بر لغات عربی غلبه دارد و جمله‌ها نیز کوتاه و از نظر معنی نیز روشن است و نویسنده توجهی بصنایع لفظی و تعبیرات و استعارات دور از ذهن و استعمال سجع و موازنه ندارد؛ بکاربردن کلمات کهنه فارسی و ابتدا کردن افعال در جمله و جمع بستن لغات عربی بشیوه جمع بندی فارسی و تقدم صفت بر اسم و استعمال مصدر بجای مصدر مَرَّخَم از اختصاحات دیگر انشاء ادوار مذکور است.

شك نیست که از این بیعد بعلت توجه پادشاهان بمرکز خلافت و تأثیر نثر تازی در نثر فارسی تفاوت‌های محسوس در نوشته‌های مکاتیب پدید می‌آید و بتدریج نثر فنی جایگزین نثر ساده و مرسل میگردد.

در نامه‌های قرن پنجم و اوایل قرن ششم تقلید از نثر تازی مشهود است و لغات عربی نیز بتدریج رو بکثرت مینهد و توصیفات برای توضیح مطلب بکار می‌آید ولی باید توجه دهیم که تا قرن ششم روش تنظیم و تدوین مکاتیب و مراسلات فارسی بر اطلاق و سادگی است و نثر دوره سامانیان و غزنویان در منشآت نویسندگان قرون مذکور اثر و نفوذی عمیق داشته است لیکن در قرن ششم از نثر مکاتیب مانند شعر استعمال صنایع و تکلفات لفظی و سجع و موازنه و آوردن جمله‌های مترادف و بکاربردن الفاظ و امثال تازی برای اظهار فضل و آوردن شواهد شعری از عربی و فارسی و تلمیحات و استدلالات قرآنی بتدریج رواج می‌یابد و اطناب و مستور داشتن معانی در پرده لفاظی و استعارات و کنایات گوناگون معمول میگردد.

قبل از آنکه درباره نثر مصنوع مکاتیب در قرن ششم بحث کنیم بهتر است نمونه‌ای از سبک نامه‌های دوره غزنوی که نویسندگان چیره دستی از قبیل ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی داشته‌است در اینجا بیاوریم تا مقایسه مکاتیب مرسل و موضوع آسان گردد.

این عبارات از منشآت بیهقی نقل میشود:

«... مدتی دراز اینجا ببلخ مقام کردیم تا صد هزار سوار و پیاده و پیلی

پانصد این شغل را آماده شد تا آنقوم را که چنان نافرمانی کنند و برای خداوند خویش اعتراض نمایند مالیده آید و براه راست بداشته آید (۱) و نیز امیر را که برادر و داماد ماست بیدار کنیم و بیاموزیم که امیری چون باید کرد که امیر ضعیف بکار نیاید.

اکنون ما را عذری واضح باید تا اینجا سوی غزنین باز گردیم و از دو کار یکی باید کرد یا چنان بطوع و رغبت که نهاده بودند خطبه باید و یا نثاری و هدیه شما بایدیم فرستاد چنانکه فراخور ما باشد تا در نهان باز نزدیک وی فرستاده آید که ما را بزیادت مال حاجت نیست و زمین قلعت‌های بدزدند از گرانی بار زر و سیم...

چنانکه اشاره کردیم بعد از دوره غزنوی نثر ساده و روان با استعمال صنایع و تکلفات لفظی مخصوصاً سجع و موازنه به نثر مصنوع تبدیل میگردد و نویسندگان متعددی از این سبک پیروی میکنند.

از پایه گذاران نثر مصنوع در نامه‌های فارسی علی بن احمد الکاتب است که منشی سلطان سنجر سلجوقی و رئیس دیوان رسائل او بوده و منشآت بنام عتبه الکته فی بیان تعلیم الکتابه والانشاء دارد. شیوه نگارش مراسلات وی چنانکه سعد الدین و راوینی صاحب مرزبان نامه میگوید بلطف و جزالت و سلاست آمیخته است و چون رعایت اسجاع و اطناب از لوازم مکاتبات دیوانی است نویسنده مذکور نیز در منشآت خود از بکار بردن موازنه و قرینه سازی و توصیف و تشبیه و تمثیل که در اطاله کلام مؤثر است در حد خود فرو گذار نکرده است.

نویسنده‌ای که در این راه با فراط گرائیده بهاء الدین محمد بغدادی مؤلف کتاب التوسل الی الترسل است. نمونه‌های منشآت وی از موازنه و سجع و تکرار و ترادف آگنده است و با اینکه پختگی مطالب و عبارات و استعمال افعال حقیقی و مجازی بر اساس و آئین مطلوب مراعات شده مع هذا پیدا است که روش ساده و اطلاق و ارسال متروک میشود و صنایع لفظی جایگزین آن میگردد.

در نامه‌های این عهد که دبیران از طرف خداوندان خود بدیگرملوک طوایف و زمامداران عصر مینوشتند آثار فساد نثر فارسی مرئی است. ظاهراً نویسندگان ناچار بوده‌اند برای خوش‌آمد گوئی و تعریف و تمجید، نامه‌های خود را با آب و تاب بنویسند و چون در غالب این نوشته‌ها مسائل و مطالب جالب و مهمی مشهود نیست ناگزیر منشی مکاتیب به الفاظ و اصطلاحات عربی و مترادفات ترجیعات و اسجاع گوناگون و جمله‌های پریچ و تاب متوسل میشده است. در این نامه‌ها جمله‌بندیها از اسلوب و قاعده اصلی خارج میگردد و حذف افعال بی قرینه متداول میشود. از این بیعد در مقدمه نامه‌ها عبارات خاصی از قبیل:

«زندگانی مجلس سامی در استیلاء اعوان و استعلاء ارکان حشمت ... دراز باد -» یا «فراوان سال باد» با تفصیلات جای داده میشود و در آغاز احکام و فرمانها عبارات «از آنجائیکه ...» و نظایر آن با جمله‌های مطوّل بنظر میرسد. این عبارت از منشآت بهاءالدین محمد انتخاب شده است:

«... چون استحکام مرا بر وفق موجب اشتعال نوایر اشواق باشد و تباعد انحاء دیار مقتضی تزیید امداد اقتدار بسفارت تشاهد قلوب و عبارت تناجی ضمائر توان دانست که با چندین عهد محکم مبرم و چنین مسافت دور و دراز که جانبین را در میانست کار آرزومندی بچه غایت رسیده باشد و حال نیازمندی بکدام نهایت انجامیده فی الجملة کمال تشوق از تحدید تفوق میکند و کثرت التباع از انقیاد تعدید امتناع مینماید ...» (۱)

با اینهمه بهاءالدین خود هنگامیکه از زندان شادیاخ بمنشی دیوان خوارزم‌نامه مینویسد از رسم و سنت نامه‌نگاری آن عهد که بنظر وی کهنه و نامطلوب میآمده است عدول کرده و نامه را با مضامین زیبا و تعبیرات روشن و

مطالب پرمغز والفاظ شیرین برشته تحریر کشیده است و دیگر آنکه در استعمال لغات عربی از حد اعتدال تجاوز نکرده و حتی میتوان گفت لغات فارسی در نامه وی پیش از لغات عربی است چنانکه از عبارات ذیل برمیآید :

«... و دور از آنجناب از دوری آنجناب چندان اندیشه شوخ دیده بمن محیط شده است و چنان صبر کار نادیده مرکز خالی گذاشته که اگر چه دل میخواهد ، خاطر مؤاتات نمیکند که محافظت عادت قدیم بجای آرم و مراقبت سنت معهود واجب دارم ...»

«... پاداش سپیدکاری سپهر فیروزه کار نیلغام روز امیدواری و روی بخت من سیاه کرده و چیره دستی روز کار رنگ آمیز بخون دل برخ به رنگ من بیرنگ زده و از هر جنس خطرات اضجار در صحن ضمیر چون از هر نوع طبقات آدمی در صحرای عرفات طواف عادت ساخته و سینه ای که بیت الحرام کرم بود بیت الاحزان مصایب شده و دلی که قبله محنتها بود حجر الاسود محنتها را حجر الاسود وار نشانه گشته و تنی که رکن فضایل بود از کعبه آمال بمقام غیبت باز آمده و از صفای سینه در منای تمنی احرام انتظار گرفته تا کسی داعی اجل را لبیک زند و عمره عمر را در نوردد و از این بادیه پر آفت بدار السلام سلامت رسد ...»

در اواخر قرن ششم و قرن هفتم نویسندگانی مانند جُرفادقانی منشی معاصر سلطان طغرل مؤلف تاریخ یمینی و محمد نسوی کاتب سلطان جلال الدین خوارزمشاه و دیگران رسائل و نامه های خود را با همین سبک که گاه ساده و گاه متکلفانه و بین تدوین کرده اند .

با اینکه بیشتر نویسندگان بعداً همین سبک را که تمایل و رغبت شدید بتوسعه نثر فنی است تعقیب کرده اند مع هذا سبک و اسلوب نویسندگی در تهیه نامه ها و مکاتیب تنزل یافت بخصوص در دوره مغول که تاریخ نویسی رواج و رونق شایان مییابد شیوه و اسلوب قدیم در نامه نگاری تا حدی متروک میگردد و لغات

واصطلاحات تاتار و مغول وارد نامه‌ها میشود و اصطلاحات و تعبیرات تازه که بعداً به تصنع و تعقید و ابهام و هجوم لغات عرب منتهی میگردد کار را در نامه‌نویسی و نشر مکاتیب دشوارتر میکند و چنانکه خواهیم دید این سبک و اسلوب که تا دوره تیموری ادامه دارد نفوذ عمیق خود را در نامه‌ها و رسائل دوره صفوی بجای میگذارد.

با این حال و در همین گیرودار انقلاب نشر که بر اثر هجوم مغول بوجود آمده و رفته رفته تربیت یافتگان فن نویسندگی در قرن ششم و آثار جزیل و فخیم آنان از یاد برده میشود نویسندگان چیره دستی بوجود آمده‌اند که با توجه بنوشته‌های فنی قدیم نامه‌های خود را باثری ساده و مرسل که گاهگاه به نشر مصنوع درهم آمیخته است تحریر کرده‌اند و باید گفت اگر اصرار و ابرام نویسندگان در نشر ادبیات عرب و توجه بصنایع لفظی و تکلفات نامحدود و آوردن لغات و اصطلاحات عربی بوسیله اینگونه نویسندگان تعدیل نمیشد بی‌تردید بزبان و ادبیات فارسی لطمه بیشتری وارد می‌آمد.

این نکته را تذکار میدهیم که چنانکه جوینی در جهانکشی خود آورده در ابتدا چنگیز و قوم او به عبارت پردازی و آرایش الفاظ در منشورها و نامه‌ها و مراسلات درباری روی خوشی نشان نمیدادند و القاب و عناوین را ممنوع میدانسته‌اند: «... هر کسی که بر تخت خانی نشیند يك اسم درافزایند خان یا قاآن و بس زیادت از آن ننویسند .. و مناشیر و مکتوبات که نویسند همان اسم مجرد ننویسند میان سلطان یا عامی فرق نهند و فتح و مقصود سخن نویسند و زواید القاب و عبارات را منکر باشند ..»

در تاریخ الفی آمده است که چنگیز خان یکی از دبیران خوارزمشاه را خواست و بوی امر کرد نامه‌ای در باب تسلیم و انقیاد بوالی موصل (بدرالدین لؤلؤ) بنویسد. کاتب نامه را بعات و سیره منشیان با عبارات و الفاظ و مضامین خوش و دلنشین مناسب شأن پادشاهان نوشته بود لیکن این نامه پسند خان مغول نیفتاد

و روی بمنشی کرده و گفت: ای مرد آنچه من گفتم در اینجا نیست و چون کاتب نگون بخت پاسخ داد «که نامه را بدین اسلوب باید نوشت خان بغایت خشمناک شده فرمود که دل تو باما یاغیست چیزی نوشته‌ای که چون یاغی برخواند دریاغی گری مجدتر شود. بعد از آن فرمود تا منشی احمق را بیاسا رسانیدند» (۱).

بهر حال در اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم نویسندگان معدودی نثر مکاتیب را از پیرایهٔ تکلفات و تصنع‌ات رهایی داده و نامه‌ها را با رعایت سادگی و روشن بودن معانی و بکار بردن الفاظ شیوا و مأنوس و لطف قریحه و ذوق که در عین حال روش و سنت ادبای گذشته را محفوظ داشته‌اند برشته تحریر کشیدند و مکاتیب و نمونه انشاء آنها در قرون بعد نیز کم و بیش سرمشق منشیان و کاتبان آینده کشته است.

از جمله نویسندگان خوش قریحه این عهد محمد بن هندو شاه معروف به شمس منشی پسر هندو شاه نخجوانی مؤلف تجارب السلف است که کتاب مفیدی بنام «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» تألیف کرده است. نگارنده نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه مسجد سپهسالار دیده و از مطالعه آن بهره‌مند شده است و چون مطالب این کتاب برای تحقیق در تاریخ نامه‌نگاری فارسی و تأثیر آن در آثار کاتبان و منشیان آینده حائز اهمیت بسیاری است لذا ما در باره این کتاب بشرح و تفصیل بیشتری میپردازیم.

مؤلف مذکور (۲) در مقدمه این کتاب در ترکیب دعای عربی و فارسی درباره مکتوب الیه و اکتفایک دعا در موارد معین مطالبی ذکر کرده و خاطر نشان ساخته است که منشی باید در بکار بردن استعارات و تعبیرات چه بوسیله استفاده از کتب و آثار

۱- نقل از جلد سوم سبک شناسی تألیف مرحوم بهار صفحه ۱۶۹.

۲- این نویسنده در دستگاه شیخ اویس آل جلایر کاتب بوده است. مؤلف مذکور که در قرن هشتم میزیسته در آغاز کتاب خود توجه می‌دهد که اکابر وقت منشآت او را پسندیده‌اند چون ترکیب انشاء در هر عصر و زمان مختلف و متفاوت است دیگر ترکیب منشیان و استادان سابق مانند رشیدالدین وطواط و بهاءالدین محمد بغدادی و نورالدین منشی و رضی‌الدین خشاب با وجود تفوق در فصاحت و براعت «مصطلح انشاء روزگار در لواحق اعصار نیست ..»

نویسندگان وجه بمدد استعداد خویش در بند تهذیب و تنقیح استعارت باشد و از استعمال الفاظ غریب و وحشی احتراز جوید و در حسن خط و عبارت بکوشد و همچنین القاب بر قدر و منزلت او نویسد و حد فواصل خطوط را در نامه های متعارف و مکاتیب امرا و حکام نگاه دارد و پس از اتمام مکتوب قدری *خاک پاک* برای *تبرک و تیمن* بر آن ریزد و استشهد بفرموده رسول اکرم (ص) کند که میفرماید «*تربوا کتابکم فانه انجح للحوائج*» و نامه خود را از اول تا آخر فرو خواند تا اگر سهوی رفته باشد باصلاح آورد و نامه را مهر کند و سپس از قول مولانا *ملك الافاضل حکیم* - الدین ناموس چند فایده شاملشش فصل در موضوع علم انشاء و فضیلت آن بالوازم و لواحق که بدان تعلق دارد در کتاب آورده است . ضمناً در باب نصایح و مواعظ نیکو که باید درباره امیران و ملوک و سلاطین مرعی داشت بمواعظ و پندهای حجة الاسلام غزالی طوسی که آنرا جهت سلطان سعید ملکشاه نوشته و دیگر حکما که بهمین راه رفته اند اشاره کرده و ذکر این مواعظ و اندرزها را برای خیرخواهی پادشاهان لازم و سودمند دانسته است .

اولین مکتوب وی که در این کتاب آمده در خصوص توجه سلاطین باهمیت مردان کاردان و تکثیر آنها و تعمیر بقاع و بلاد و اشاعت و معدلت و مکرمت و نصفت است و در این گفتار از بزرگان و حکما و دانشمندان مطالبی نقل قول کرده است .

شمس منشی کتاب مورد بحث را بابواب و فصول تقسیم کرده و برای هر فصل که بموضوع و مضمون خاص اختصاص داده عموماً در صورت (مکتوب و جواب) در نظر گرفته و برای هر صورت انواع و نمونه هایی ذکر کرده است . مثلاً در یکی از فصول نخستین (صورت اول) نوعی در خصوص منع ظلم و تعدی است که از طرف پادشاهی بیادشاه دیگر نوشته شده است .

نامه با عرض دعا و ثنای مختصر شروع میشود و سپس مفاد و مضمون نامه در موضوع مذکور با استشهد از آیات قرآنی و احادیث نبوی مانند : «*اعدلوا هو اقرب للتقوی*» و یا «*نص العدل والدین وقوة السلطان وفيه صلاح الخاصة والعامة*»

باز کر نصایح و تنبیهاتی مناسب حال و مقام بمیان می‌آید و نامه با امیدواری بصلاح و انتخاب راه صواب خاتمه می‌پذیرد.

مطالب و مضامینی که هندو شاه برای نمونه نامه نگاری انتخاب کرده بیشتر در زمینه امور دیوانی و سیاسی و اخلاقی و حقوقی و رعایت آداب و رسوم است که در آن زمان معمول بوده و چنانکه اشاره شد نویسنده برای هر یک از موضوعات مذکور فصلی منظور کرده است از قبیل نمونه عهدنامه‌ها و عقد قرار اخوت و مودت - در استصحاب مشایخ طریقت و علمای شریعت - در تهنیت - در تهدید و جواب آن - در تعزیت - در استدعای تردد تجار و قوافل - در طلب دوستی و موافقت - در باب پیشنهاد وصلت و ازدواج - در اجراء وقف و اوقاف - در منع تصرف املاک مردم بغير حق - در مشاورت و حزم ، در تعیین خزانه جهت واجبات مستحقان و انعامات و صدقات و مانند اینها.

در این نامه‌ها بعضی را منشیانه و با اسلوبی که به نثر فنی نزدیک است نوشته و برخی را بطریق ساده و مرسل نگاشته است و بهر صورت انشای نامه‌ها پخته و سلیس و مضامین و تعبیرات آن زیبا و دلپذیر است و بیشتر موازنه‌ها و قرینه سازیهای آن ازدو تاسه سبع بیشتر نیست و این نکته را هم اضافه می‌کنیم که حذف افعال در جمله‌های عطفی بکثرت دیده میشود مانند این نامه که درباره تخصیص ادراعات و انعامات و صدقات و مراسم و وظایف و (جامکیات) نوشته شده است :

« بحضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقت سایه رحمت یزدانیست اعلام میرود که یکی از حکمت‌های الهی شانه و عظم سلطانه در تعیین سلاطین و زمام مهام انام بقبضه اقتدار ایشان آنست که لایزال مطامح انظار و مسارح افکار ایشان ایصال منافع بارباب استحقاق و اصحاب افتقار باشد تا محتاجان امم و مستحقان اهل عالم از نواله نوال و فضاله افضال ایشان باهنا مواید و اعذب موارد اختصاص یابند و کسری که از تصادم حوادث روزگار و تلاطم امواج افلاس و افتقارترین حال ایشان شده بدان منجر گردد و بنام

هر يك وجهی که امور معاش و اسباب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر شود و آن مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر و انعامی مستقر و رسمی مقرر و معیشتی مقرر و جامگی تمام و وظیفه‌ای بلا کلام و صدقه دایر و عارفه سایر باشد . و مجموع ملوک ماضی و سلاطین سالف تغمد هم الله بغفرانه .. بتمهید این قواعد و بسط این مواید قیام نموده اند ... »

چنانکه اشاره شد بیشتر نامه های شمس کاتب در این منشآت نسبتاً ساده و روان است و لغات و اصطلاحات عربی ناهاً نوس و وحشی ندارد و از غموض و تعقید و ابهام نیز مبرا است مانند این نامه که در باب مشاورت و حزم نوشته و ماقسمتی از آنرا برای نمونه ذکر میکنیم :

« ... مشاورت در کلیات امور و وظیفه امرا و وزراء و ارکان دولتست با جمعی از حکما و اکابر که در پایه و مرتبت ایشان یا زیادت تا صواب امرا و ایشان باتفاق بر رأی پادشاه عرض کنند و حکم نفاذ یابد که بدان موجب بتقدیم رسانند چه پادشاهان بزرگی مشورت با اصحاب رأی و ارباب رویت بغایت معتبر دانسته اند و چون مستشار یعنی آنکه با او مشورت کنند و رأی او طلبند در محل اعتماد بوده از رأی او تجاوز ننموده اند و آنرا دستور کار نامه اعمال ساخته و انوشیروان عادل چون خواستی که در امور سلطنت و مملکت از حکیمی مشورت طلبد نخست یکساله وظیفه او از نفود و اجناس و مطاعم و مراکب و دیگر لوازم و لواحق آن تسلیم فرمودی آنگاه استشارت کردی تا حکیم چون جزا یافت مصالح معاش متردد خاطر نبودی و حواس از مزعجات استراحت یافته رایها صائب زدی و انوشیروان مستفید و متمتع شدی و امور مملکت بر او کد قواعد قرار گرفتی ... »

در این نامه ها و امثال اینها مقدمه و آغاز آنها هم بی تکلف است و عبارات مقدمه ها معمولاً چنین است « بعد از تجدید اساس موالات و تأکید مبانی محبت و مصافات اشارتی که در باب ... فرموده بسمع رضا اصغرافت .. » و شبیه این جمله ها در مکاتیب

دوستانه نیز بکار میرود مانند این عبارت: «بعد از تشیید مبانی اتحاد و تأکید اوضاع محبت و اعتقاد اعلام رأی انور و ضمیر ازهر گردانیده می‌آید ...»

منتهی در بعضی موارد بمناسبت حدوث واقعه یا مثلاً هنگام تعزیت این جمله بدین طریق تغییر میکند مانند: «بعد از شرایط تسلیم و رضا بقضاء الهی تصویر رأی منیر حضرت .. گردانیده می‌آید ..»

مؤلف مذکور بعد از تنظیم اینگونه نامه‌ها قسمتی از کتاب خود را بالقاب و ادعیه مناسب حال و مقام اشرف الناس از علما - حکما - مدرسان - خطبا و وعاظ اطبا - و صلحا و ارباب قنوت و گوشه نشینان - منجمان و شعرا و استادان - و خویشاوندان و اقربا - تجار - اسفہ سالاران و کوتوالان قلاع - مهندسان - معماران و صدور و اعیان و همچنین عموم اوساط الناس اختصاص داده است.

مثلاً القاب و ادعیه مکاتیب بعنوان مشایخ و علما چنین آمده است: «برکات اوقات متبر که شیخ بزرگوار یگانه روزگار مقتدای اعظم قدوة العالم شیخ شیوخ الاسلام ملاذ طوایف الانام سلطان المحققین برهان العارفين و قدوة الواصلین و صاحب الکشف و التحقیق المؤید عند الله .. و اصل باد و الطاف یزدانی باوقات متبر که آن عالم ربانی متواصل ..» البته در بعضی موارد ادعیه عربی نیز ذکر شده است.

پس از اتمام این فصل و تقسیم بندی القاب و ادعیه درباره طبقات مختلف که در آخرین انواع آن خطاب به فراشان و ساربانان و خربندکان است بقسمت دیگر کتاب که مخصوص نگارش اوضاع و احوال و موضوعاتی است که پس از القاب بمیان می‌آید (بنابقدر و مراتب اشخاص) می‌پردازد. این احوال و موضوعات در زمینه امور سیاسی و اجتماعی و اخلاقی است که در فصول مختلف در باب تهنیت مناصب - تهنیت قدوم و از سفر باز آمدن - در اخلاص و اتحاد - در طلب موافقت و دوستی - در تحف و هدایا - در عتاب - در استغفار از خطایا - در عیادت مرضی - در استمالت گریختگان و درماندگان و غیره ذکر شده است و چنانکه گفتیم سبک انشاء این نامه‌ها بیشتر بینابین است که گاهی ثر فنی و منشیانه و گاه بروش ارسال و اطلاق است.

قسمت دیگر کتاب که بنام (مرتبه چهارم) نامیده میشود و آخرین باب کتاب است نمونه انواع مکاتیبی است که از طرف امرا و وزراء و ارکان دولت و ملوک ولایات و مشایخ وقضات و طبقات دیگر بسلاطین نوشته میشود. در این نامه‌ها نیز صورتهای و نوع هر نامه را مطابق مقام و شأن نویسنده بدست داده است البته نویسنده کتاب سعی کرده است مطالب را بطور اجمال بیان کند چنانکه خود نیز ضمن مقدمه کتاب باین معنی اشارت کرده است: اگر کلمه چند مناسب عادت این روزگار و وجهی که معهود و مستعملست نه مطول ممل و نه موجز مغل بران اندراج و انحراف بیابد موجب تزهت متأملان و سبب فرجه متزّهان گردد ..

دیگر از نویسندگان اوائل قرن هشتم هجری که ثروی در مکاتیب ادوار بعد دخیل و مؤثر بوده است خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب مخصوص و وزیر غازان خان و برادرش شاه محمد خدا بنده است (۱)

این ادیب و مورخ و نویسنده دوره مغول تألیفات متعددی دارد که از جمله آنها مکاتیب رشیدی است که مجموعه‌ای از ۵۳ مکتوب است. (۲) این نامه که غالباً بحکام و عمال و بزرگان قوم و همچنین فرزندان خود نوشته و جواب بعضی از آنها نیز در این مجموعه آمده است حاوی مسائل دیوانی و امور جاری کشور و شرح وظایف عمال دولت و مستمریها و مطالبی در باب مرانی و تعزیتها و طرح بعضی مسائل و معتقدات دینی و امور روحانی است. در نامه‌هایی که خطاب بفرزندان خود نوشته است يك سلسله مواظظ و نصایح سودمندی بکار برده که مطالعه آنها از لحاظ طرح مسائل در زمینه اخلاق و امور اجتماعی و معنوی فوائد بسیاری در بر دارد.

۱- این وزیر و طبیب مخصوص از ادبا و فضیلتی دوره مغول است که در خط و انشاء و فنون ادب و شعر و تاریخ و فلسفه و ریاضیات و فقه و تفسیر دست داشته است. از تألیفات و مصنفات معروف وی یکی جامع التواریخ رشیدی و دیگری تفسیر رشیدی است و مؤلفات دیگری از قبیل الانوار الاحیاء - تقسیم الموجودات - التوضیحات و غیره دارد. پزشک و دانشمند مذکور در مرگ خدا بنده بسبب حسد و کینه بعض از مقربان دربار مغول متهم بخطای معالجه در بیماری این پادشاه شد و بامر سلطان ابوسعید پسر خدا بنده در سال ۷۱۸ هجری بقتل رسید.

۲- مکاتیب رشیدی بوسیله محمد شفیع در سال ۱۳۶۵ هجری در پنجاب بطبع رسیده است.

اسلوب نگارش این کتاب اگرچه باستحکام و جزالت و انسجام متصف است لیکن در ردیف نثرهای فنی و صنعتی است و بامقایسه با نثر مکاتیب شمس منشی مشحون بسجع و موازنه و قرینه سازی و ترکیبات عربی و لغات سنگین و مشکل تازی است و همچنین اخبار و امثال عربی و آیات قرآنی و ابیات و اشعار متعددی از شعرای عرب بحد و فور بعنوان شواهد و تکمیل مطالب و مضامین این نامه ها بکار برده شده است منتهی نویسنده سعی کرده است در حدود امکان اختصار و ایجاز را رعایت کند و از تفصیل و اطناب ممل احتراز جریند.

در اینجا لازم میدانیم منتخبی از یکی دو نامه از مکاتیب خواجه رشیدالدین فضل الله که اوئی را در خصوص مبداء و معاد حال خود بمولانا غفیف الدین بغدادی نوشته و دیگری را بعنوان فرزند خود خواجه عبداللطیف در وقتی که حاکم اصفهان بوده تحریر کرده است برای نمونه نقل کنیم ضمناً متذکر میشویم که این نامه ها نسبت بدیگر نامه های رشیدالدین تاحدی ساده تر تدوین گردیده است .

منتخبی از نامه خواجه رشید بغفیف الدین بغدادی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

«مولانا اعظم قدوة الامثال والافاضل معدن المكارم والفضائل حاوی علوم الثقليه ، كاشف سرائر العقليه ، ناظم مصالح العباد ، كافي امور فی البلاد، ما حسی الظلم وقامع الفساد، زين الانام مبين الحلال والحرام ، مولانا غفیف الملة والدين احمد ادام الله فضله ... بخواند و بعد ما معلوم كند كه چون در او ان شباب و زمان جوانی بر موجب «و بتل اليه تبتلا» در گوشه اختزال و كلبه اعتزال متواری گشته بودم (۱) و از دعايم افعال و قبايح اعمال بر مقتضای «توبوا الى الله توبة نصوحاً» تايب شده و خرقة تقوى را از وسخ دليا بآب انابت «و ثيابك فطهر» شسته ودلى را

(۱) خواجه رشید چنانكه در شرح حال وی مذکور است در اوائل عمر در كمال سختی

و پريشانی مي زيسته است .

بموضع «والرجز فاهجر» از اوزار استکبار و آثام جمع حطام دور گردانیده
و بدین وسیله گل عرفان و شکوفه ایمان در چمن جان و باغ روانم
می شکفت. مصراع: کمر فته گوشه عزلت چو عنقا.

و نهال باغ بلاغت و زلال جویبار بر اتم خضرتی تمام داشت و اصداف
مطالبم پیراز در مآرب بود و از خوان «فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین»
نواله نوالم میرسید... تا بوقتی که تارک دولت و فرق حشمتم بتاج سیادت
و اکیلل سعادت متوج گشت و در گاه بارگاهم بجمع علماء و مربع فضلاء
و محط رحال و ملاز رجال و مهرب مظلوم و مطلب محروم و مسکن ارباب
دین و مآمن اصحاب کشف و یقین و مآب برنا و پیر و مقصد صغیر و کبیر
گشت و اهل دانش و بینش که سر دفتر آفرینش اند هر یک بنام این ضعیف
کتابی مطبوع و رساله مصنوع در علم معقول و منقول بعبارتی عقل آمیز
و نظم و نثری دانش انگیز نوشتند... و بیکت علم زمام نفسم را از قبضه
غفلت دولت بیرون میبردند و در خلوت خانه وجود بصر بصیرتم را بکمل
شهود معبود مکمل میفرمودند... علی الخصوص جناب مولانا البحر الخضم
و الطود الاشم سلاله العلماء خلف الفضلا مفتاح کنوز الحقایق کشف رموز
الدقایق... گلبن بستان عقل طغرای منشور علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مولانا صدر المله و الدین محمد تر که ادام الله علینا ظلالة... کتاب
حکمة الرشیدیه که خزینه جواهر فصاحت و گنجینه نقود بلاغت است
باسم این ضعیف نحیف نوشت و فرستاد مشحون بهزار نکته موزون و بر
هر نکته هزار دل مفتون... حالیا عجاله الوقت را امتعه لطیف و تحف
ظریف و ثیاب فاخره و غیر دوخته و پنج اسب راهوار و دو استر
دلدل رفتار و دو بدره سیم و دو هزار منقال طلا بحق الجایزه بمصنف
مذکور که بحقیقت مخدوم بحق و استظهار مطلق جهانیان است فرستاده
شد و از غایت شرمساری بدین ابیات عذر خواست که:

نظم

هدیه که فرستاده‌ام بخدمت تو اگر حقیر نماید بلطف خودبپذیر
 تو بحر ز آخر علمی و فضل و میدانم که جرم قطره نماید بنزد بحر صغیر
 ز آفتاب کمال تو این مرادم هست که همچو ذره رساندم را بچرخ اثیر

منتخبی از نامه خواجه رشید که بفرزند خود خواجه عبداللطیف
 حاکم اصفهان نوشته است :

« فرزند اعز اکرم عبداللطیف ابقاه الله تعالی بدانند که خصلتی که بدان
 ضبط ممالک و حفظ مسالک توان کرد و بوسیله زجر فاسدان و حجر حاسدان
 و استبعاد جابران و استخدام متکبران و استعداد فاجران توان فرمودنشر
 ریاست و اقامت حدود سیاست است و از آن جهت که خلق جهان متنوع
 و اخلاق ایشان مختلف است، بعضی آلف و عطوف اند و صنفی سباع طباع
 و ایشانرا باهم الفت دادن و در حلقه فرمان برداری و انقیاد آوردن بغایت
 دشوار باشد ... »

« ... و هر حاکمی که با اخلاق حسنه و افعال مستحسنه معروف و موصوف
 نگردد هیچکس را هوای صحبت و تمنای خدمت او نباشد و اگر چنانچه
 خواهی که عنان اوامر و احکام انام و ایام در قبضه تصرف خودآوری
 باید که این نصایح که در قید کتابت و سلك کفایت خواهم آورد و در زبان
 و حرز جان سازی ... »

« اول بدانک جامع منافع دینی و عقبی صدق قول و حسن فعل است و این
 دو خصلت در دنیا ممدّجاء و در آخرت شفیع گناه است ...
 دوم بادشمنان که قوت مخاصمت و مقاومت و طاقت جدال و مقاتلت ایشان
 نداشته باشی برفق و مدارا و لطف و مواسا بسر بر .

سیوم باید که سیاست بعد از تفحص و استکشاف کنی تا سبب قطع شجره
 عناد و قلع ماده فساد گردد و از انزجار و فجّار و انعدام اشرار دست باز نداری

تاجانب سیاست و طرف ریاست مرعی داشته باشی .

چهارم باید که شجاع باشی که مرد شجاع چنانك ستوده خلق است محبوب حق است چنانچه رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده ان الله يحب الشجاعة ولوعلى قتل حية...»

پنجم باید که از زلال جود و سماحت بلب تشنگان جهان راحت رسانی و چون بزیور سخا و زینت عطا متحلی کردی پیش خالق مکرم و نزد خلائق محترم شوی و اگر ابواب انعام و اکرام بر روی خاص و عام بسته داری علم دولت منکوس و اختر سعادت منحوس و آفتاب اقبال در محاق ادبار محبوس گردد»

ششم باید که از شجره دیانت ثمره امانت قطف کنی و از سمت خیانت و بدسگالی محترز باشی که هر کس طرف امانت مرعی دارد درد دنیا نیک نام و مرزوق و در آخرت از آتش دوزخ مطلق باشد ...»

هفتم باید که از نعیم مزخرف فانی این جهان که جز کدورت و پریشانی بهره ای ندارد اجتناب نمائی و از عفاف بکفاف قانع گردی که القناعة کنز لایفنی ..»

هشتم باید که بر اصحاب ثروت و جاه رشك نبری که حاسد پیوسته از سوزش رشك چون نال ضعیف و چون موی نحیف گردد و در دو جهان خایب و مخذول و خاسر و مجهول باشد و از مقامات رفیع و درجات منیع محروم شود ...»

نهم باید که در افشاء سر و اظهار راز توقف جایز شمری که سر نهفته و راز ناکفته به ، و اگر کوئی با کسی باید گفت که عروس سرایر در پرده ضمائر او محجوب و مستور تواند ماند و سر گفتن با زنان بهیچوجه اجازت نداده اند و عاقلان روشن ضمیر از مکروتزوی و قبح ذات و تدبیر ایشان گریزان بوده اند و هر که سر کنجینه سینه بایشان در میان نهاده است در ورطه ضجرت و گرداب حیرت هلاک شده است و بسوزندامت

و آتش غرامت سوخته .»

دهم باید که مجالست با علما و مصاحبت با فضلا کنی که عزّ اصالت نسب و شرف حسب علم دارد و از قربت صحبت ایشان صفای سیرت و حسن سریرت پیدا آید ... و از مخالطت جاهل بد گوی ، لئیم بی اصل اجتناب باید نمود . چه از مؤاخات و موالات این طبقه جز لؤم طبع و خست ذات و خبث صفات و قلت دیانت و عدم امانت مشاهده نتوان کرد .

یازدهم باید که در همه حال تو کل بحضرت ذوالجلال کنی که هر کس که دستگاه تو کل خرید از منت اهل خست و خدمت اصحاب ثروت رهید ...»

دوازدهم باید که از سر حقارت و تذلل قدم در راه حق نهی تا رفیع قدر و میمون عزیمت و نصرت روزی شوی .»

سیزدهم باید که از قبح نخوت و استبداد استبعاد جوئی و از کبر و منی اعراض کنی تا از ثمره تواضع متمتع و از خصایص فروتنی منتفع گردی ...»

چهاردهم باید که حدیقه حکومت را بازهار معدلت و انوار نصفت آراسته گردانی که نتیجه برکت عدل در جهان شایع و در عالم ذایع است ...»

پانزدهم باید که وقار را پیرایه طبیعت و حلم را زیور خلقت خود سازی و آتش غضب و قهاری را بآب سکون و بردباری فرو نشانی و اگر چنانچه سابق و قاهر و ظالم و جابر باشی و بدرشت خوئی و فظاظت طبع منسوب گردی و در باب تعریك متعدیان و فتك دشمنان بتعجیل مثال دهی و باندك گناهی که از مجرمی ظاهر شود پیش از تجسس و تفحص در سیاست و عقوبت افراط غلو جایز شمیری همواره پریشان حال و کوفته بال باشی و رغبت و محبت مردم از خدمت توقاصر و فاتر گردد ...»

اکنون با توجه بطالب و نمونه هایی که درباره منشآت محمد بن هندو شاه

وخواجه رشیدالدین فضل‌الله که در این تاریخچه آورده‌ایم تذکار میدهم که اصولاً نثر مکاتیب ایندوره بخصوص در اواخر این عهد که از زمان شاهرخ نیز میگذرد نثر فنی مکاتیب با استعمال لغات دشوار عربی و ترکیبات و اصطلاحات تازی و توجه بصنایع بدیعی و بکار بردن کنایات و استعارات و سجعهای گوناگون رنگ تازه‌ای بخود میگیرد. این نکته را ناگفته نگذاریم که تاریخ ظفرنامه تیموری تألیف شرف‌الدین علی یزدی در سبک مکاتیب اواخر این دوره مخصوصاً در عهد صفویه اثری عمیق داشته‌است و میتوان گفت که منشیان و مترسلان این دوره بیشتر مضامین ادبی و آرایش الفاظ را از مندرجات این کتاب اقتباس میکردند و بمناسبتی با رعایت اوضاع و احوال و حذف و اصلاح بعضی جمل در نامه‌های خود بکار میبردند. در بعضی نامه‌های دوره تیموری حد دیگری نیز از لحاظ سبک نگارش مشاهده میکنیم و آن حد متوسط یعنی بین نثر فنی و نثر ساده است ولی در هر حال استشهاد آیات قرآنی و بعضی عبارات و امثال تازی معمول است و در بین این نامه‌ها مکاتیب فصیح و بلیغ نیز که دارای متانت و صراحت و انسجام کلام است دیده میشود و از جمله این مکاتیب نامه‌هایی است که امیر علی کیا به امیر تیمور نوشته است و ما قسمتی از يك نامه را در اینجا نقل میکنیم. در این نامه چنانکه مشاهده میکنیم نظم و ترتیب جمله‌ها رعایت شده و افعال در سیاق جمله کمتر حذف میشود و اگر فعلی را محذوف بینیم باقرینه و مطابق اسلوب قدیم است بدین ترتیب که فعلی را در جمله اول اثبات میکنند ولی در جمله بعد برای احتراز از تکرار آوردن فعل را جایز نمیدانند:

«... بر ارباب ملك و دیانت و اصحاب عقل و کیاست معین و مبرهن است که ایزد جلّت کبریاؤه و تقدست اسماءه بکمال قدرت خویش طوایف انسان را از راه بشریت و خلقت بر يك صنف و صورت آفریده است والی یا موالی یکسان است و ادنی با اعلی در يك میزان و تفاوتی و تمایزی که حاصلست جز عطیه فضل رب الارباب و هدیه لطف مسبب الاسباب که یرزق من یشاء بغیر حساب است نیست... و عین فرض عباد آنکه نقد دولت و نعمت از حضرت

واهب العطا یا دانسته در مقام تذلل و تخشع فرود آید ... قدم در دایره عصیان ننهد و در بندگان خدای تعالی بنظر حقارت ننگرد و چون بر خزائن اسرار ربانی واقف باشد و هیچ آفریده را کم از خود نبیند ... و آزار مسلمانان که برادران دینی اند که انما المؤمنون اخوه اجتناب و احتراز واجب داند تا در آئینه اعمال جز چهره نیکنمایی نبیند و از دوحه اقبال جز میوه کامرانی نچیند ...»

« هر شخصی که بصفات اوله نطقه و آخره جیفه موصوف باشد و هر روز دو نوبت با کل و شرب محتاج باشد چگونه خطاب « ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا » بر زبان راند و اصناف مغفرت و احسان و عفو و رضوان با نفس ضعیف خود که محل زل و نسیان و قابل فنا و نقصان است کرده ندای انا كذلك نجزي المحسنين در دهد و از جناب ما و حضرت ما و مستقر عزت و جلال ما سخن گوید ...»

نمونه نشر متوسط که بیشتر دارای خصوصیات نثر فنی و بسجع و مترادفات و قرینه سازی مشخص است از این منشور شاه رخ میرزا که بنام یکی از حکام نوشته انتخاب و نقل میگردد:

« سادات و ائمه و علما و مشایخ و اعیان و اکابر .. بدانند که بر مثال آفتاب جهانتاب واضح و روشن و محقق و مبین است و رعایت حقوق دولتخواهان صادق الاخلاص و مراقبت احوال خدمتکاران و ائق الاختصاص بر ذمت همت سلاطین نامدار و خسروان کامکار بمثابه انتقام از خصما و مخالفان دولت قاهره امری واجب و مهمی لازم است و هر آینه چون صنادید و اشراف بامل وافی و نیت صافی روی امید بدر گاه جهان پناه که مرکز عدل و احسان و مصدر حکم و فرمان است آورد با علو حسب و سمو نسب از دودمان کریم و خاندان قدیم سوابق حقوق خدمتکاری ثابت داشته نقوش آیات صدق اطاعت بر چهره اقبال خود نگاشته اند . حسن عواطف شاهانه درباره ایشان مبذول داشتن از موجبات خلود سلطنت و کامکاری و متممات امور

خلافت و شهر یاری تواند بود ..»

دیگر آنکه در مکاتیب دوره تیموری بمراسلات ساده و مرسل نیز بسیار بر میخوریم که از صنایع و تکلفات لفظی نسبتاً عاری است لیکن چنانکه اشاره شد باز استشهد و تلمیحات آیات قرآنی و یا بعضی امثال و جمله‌های تازی که مبنی بر دلالت و هدایت و پند و اندرز است در بین عبارات نامه‌ها جای داده میشود مثل این نامه که شاه شجاع بامیر سیور غتمش نوشته است :

«امیر سیور غتمش را وقت آنست که آنچه کشته بدرود و آن درخت که نشانه و بیار آمده از ثمره آن ذخیره سازد . این حکایات اوچندان اثری نداشته باشد ماقول و فعل او را بارها آزموده ایم و بکلی اعتماد از آن برداشته ایم، من آزمودم و دیدم تو نیز خواهی دید..»

«اگر راست میگوید صورتی ظاهر گرداند که ما را باورشود .. اگر نصیحتی که کنند قبول کند و از قوه بفعل برساند چنانکه خاطر بر آن قرار گیرد این نوبت دیگر عفو کنیم والا آنچه خدای خواسته باشد و مالک الملك را اراده خواهد شد «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم والله يعلم و انتم لا تعلمون» سخن بسیار است زیاده چه نویسد.»

در اواخر دوره تیموری با اینکه بعضی از نویسندگان روش اطناب را بسیره قدیمتر اختیار کرده اند برخی دیگر نیز (که غلبه با این دسته است) روش ایجاز و اختصار را بیشتر پسندیده اند و استعمال کلمات تازی مشکل که علی الرسم بین هنشیان جاری بوده بتدریج تخفیف مییابد ولی بکار بردن ترکیبات عربی مانند گذشته معمول است و در دوره صفوی نیز چنانکه بعداً خواهیم دید رو بکثرت و شدت مینهد مانند این عبارت :

«... صورتی که بواسطه نر مایه رسید (فی جیدها جبلٌ من مسد) نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر یوماً فیوماً ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد ..»

یا این عبارت :

«.. پدران ما بزخم تیغ آبدار در قبضه اقتدار آورده و ما بنفس خود کرّه بعد
اخری تسخیر آن کرده ایم و با مانت با و سپرده ..» (۱)

چنانکه در نمونه های فوق ملاحظه میکنیم استعمال افعال بصورت وصفی
یعنی ماضی نقلی با حذف ربط خبری (است) بتکرار در نامه ها مشهود است . دیگر
آنکه در ضمن مکاتیب این دوره تحلیل و تضمین اشعار و مصراع ها و الحاق آنها برای
تکمیل و تأیید مطلب و مضمون نامه مورد توجه منشیان است ولی چنانکه در
نامه های دوره صفوی نیز مکرر مشاهده خواهیم کرد شواهد شعری معمولاً از اشعار
سست و بی مایه است که غالباً از خود نویسندگان یا امیرزادگان است و میتوان
گفت که در این ادوار استشهاد از ابیات نغز و مطبوع و معروف قدیم کمتر مشاهده
میشود و یا اینکه اصولاً منشیان آنها را از یاد برده اند .

از خصوصیات دیگر نامه های مذکور مطابقت صفت با موصوف و آوردن
اسامی جمع و تثنیه بقاعده زبان عربی است و از این بیعد استعمال لغات و کلمات کهنه
و قدیم متروک میشود و عدم توجه بآهنگ کلمات و جمله ها و پیشاوندهای گوناگون
و قید ظرف مانند فرا و فرو و اندر و بر و همی بصیغه استمراری و دیگر خصوصیات
که در نثر قدیم موجب زیبایی و لطف سخن بوده است در نثر مکاتیب مذکور چنان
محسوس است که گوئی هیچگونه پیوستگی بین این دو سبک برقرار نیست .

در اوایل دوره صفوی که منشآت فارسی کم و بیش سبک منشآت اواخر دوره
تیموری را تعقیب میکنند بنا بر اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و دینی که بر انقلاب
نوینی در کشور مبتنی است تغییرات گوناگونی در مرحله نامه نگاری بوجود میآید
که ما آنرا در فصلهای جداگانه شرح کرده ایم و چنانکه خواهیم دید سبک نگارش
نامه ها بیشتر بایراد القاب طویل و جمله های بسیار بلند و تعارفات نامحدود و
صنایع لفظی از استعارات و کنایات و اسجاع پیاپی و مراعات النظیر و تجنیس و

(۱) نقل از مطلع السعدین - جلد سوم سبک شناسی تألیف مرحوم بهار ص ۲۰۱

اشتقاق و انواع تفنن در صنعت لفظ که گاهی به تعقید و اختفای معانی و مضامین کشیده میشود و کثرت شواهد شعری و تلمیحات و استشهدات قرآنی و ذکر احادیث و اخبار و آمیختن مضامین و مندرجات بمسائل دینی و فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و قضائی و ایراد الفاظ و جمله‌های مترادف که بیشتر بعربی است متمایز و مشخص می‌گردد و نویسندگان نامه‌ها رعایت این اسلوب را که طبعاً منتهی باطناب و تطویل‌های ممل می‌گردد از شرایط فضل و تبجّر و تسلط در مراتب علمی و ادبی و فن انشاء و ترسل میدانسته‌اند و در این گیرودار که لغات و اصطلاحات ترکی و مغولی در نثر نامه‌ها وارد میشود، استعمال لغات اصیل و کهنه فارسی از نظر دور میشود و آوردن بعضی ترکیبات نامأنوس و احیاناً مهمل گذاشتن دستور و قواعد زبان فارسی موجب میشود که در نثر دوره‌های بعد آثار نامطلوبی بجای گذارد و از رونق و جلوه ادب فارسی و لطیف و زیبایی آن تاحدی محسوس بکاهد.

فصل اول

شمه‌ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در اواخر دوره تیموریان و آغاز عهد صفوی

پس از انقراض ایلخانان مغول، کشور ایران از حکومت مرکزی که بتواند قدرت و تسلط خود را بر سراسر این سرزمین بگستراند محروم گردید. در این هنگام حکومت‌های کوچک و بزرگ مانند قره‌قویونلو و آق‌قویونلو در شمال غربی و مغرب و جنوب و آل‌جلائر در بغداد و آل مظفر در فارس و آل‌کرت در قسمتی از افغانستان و سلسله‌های دیگری از ملوک طوایف در گوشه و کنار این کشور در حال ضعف مستقر بودند تا آنکه شراره خانمانسوز دیگری از ناحیت ماوراءالنهر که از لحاظ حوادث تلخ و ناگوار تاریخی کانون خطرناکی برای بروز فتنه و طغیان سرکشان ترك و غارتگران مغول و تاتار بشمار می‌آمد مشتعل گردید. این بلیه مصیبت جانفرسای دیگری بود که پس از زوال حکومت وحشیانه چنگیز و فرمانروائی اعقاب وی در ایران روی داد.

این شراره هولناک بوسیله تیمور لنگ افروخته شد. حمله وی بر کشور ستم‌دیده ما ضمن ایجاد مصائب بیشمار و ویران کردن شهرها و اماکن نیمه خراب و بقایائی از آثار مدنی و اجتماعی دوران گذشته که بهمت دانشمندان و هنرمندان و وزیران لایق و کاردان ایرانی بجای مانده و با تجدید شده بود با اوضاع و احوال ادبی و اخلاقی ما نیز آسیب و گزند فراوانی وارد ساخت.

با اینهمه بنیاد تمدن و فرهنگ اصیل ایران با ضربت‌های مهلك و دهشت‌انگیزی که از حملات مهاجمین خونخوار و غارتگران بیدادگر بر ارکان استوارش فرود می‌آمد یکباره فرو نریخت بلکه کشور ما برای حفظ و بقای مدنیت و تجدید عظمت خود تمام نیروی معنوی و عوامل فکری و هنری فرزندان دلیر و هوشمند خویش را

بکار انداخت و در برابر این مصائب و بلیات بسر سختی مقاومت کرد چنانکه قهرمانان و مردان شجاع و فداکار در راه تحصیل قدرت و وحدت ملی هیچگاه از تلاش و جانبازی فروگذار نکردند.

در همان دورانی که ایلخانان مغول در این کشور حکومت میکردند دانشمندان ایرانی و رجال ادب و سیاست اهتمام وسیعی وافی بکار میبردند تا حکمرانان مغول را بتمدن و فرهنگ و آداب اجتماعی و دینی و علوم و ادبیات ایران راغب و آشنا سازند و چنانکه میدانیم بعضی از آن از قبیل احمدخان پسر اباقا و غازانخان و اولجایتو بکوشش همان رجال ایرانی بمذهب شیعه گرویدند و چون پادشاهان مغول به نجوم و تاریخ نویسی مخصوصاً ذکر حالات و اوصاف پدران و اجداد خود و ضبط وقایع و حوادث تاریخی (که انقراض خوارزمشاهیان و سقوط دستگاه خلافت در بغداد را نیز شامل میگردد) علاقه ای فراوان داشتند از این روی در دوره پادشاهان مذکور تازمان تیموری مورخان و نویسندگان معروفی چون وصاف الحضرة مؤلف تاریخ و صاف و عظاملك جوینی مؤلف جهانگشای جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب جامع التواریخ و حمدالله مستوفی (مؤلف تاریخ گزیده) و قاضی عمر بن بیضاوی (صاحب نظام التواریخ) و هندو شاه نخبجوانی (صاحب تجارب السلف) و نظام الدین شامی (مؤلف ظفرنامه شامی) و شرف الدین علی یزدی (نویسنده ظفرنامه تیموری^(۱)) و کمال الدین حسین واعظ^(۲) و حافظ

۱- این ظفرنامه از کتب تاریخی معروفی است که مورخین دیگر مانند خواندمیر در تألیف حبیب السیر و میرخواند در روضة الصفا از مندرجات آن استفاده کرده اند. این کتاب در دوره صفوی نیز مرجع منشیان نویسندگان بوده و مترسلان این عصر از مضامین و مطالب کتاب مذکور اقتباس میکردند.

۲- مولانا کمال الدین حسین واعظ متخلص بکاشفی از نویسندگان چیره دست دوره تیموری است که در شهر هرات بقول خواندمیر در حبیب السیر «بآوازی خوش و صوتی دلکش بامر و عطف و نصیحت میپرداخت»، وی در فن انشاء و ترسل مجموعه ای بنام «مخزن الانشاء» دارد که نویسندگان و منشیان دوره صفوی در تحریر نامه ها از مندرجات و نمونه های انشائی آن استفاده میکردند. ملاحسین کاشفی مؤلفات دیگری دارد که کتابهای جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و اخلاق محسنی و اختیارات از آن جمله است.

ابرو و میرخواند و خواندمیر^(۱) و امثال ایشان بشهرت رسیدند^(۲) و مانند دیگر رجال علم و صنعت و هنر و بزرگان ادب و سیاست (البته پس از مرگ تیمور) تاحدی بکسب مال و جاه نائل آمدند.

لیکن در آن زمان مشکلات و موانع بسیاری در میان بود که تهذیب و اصلاح عمومی اوضاع مملکت را از جهات مختلف اجتماعی و سیاسی دچار تعطیل و وقفه میساخت. در همین گیر و دار کانون فساد دیگری در ماوراءالنهر پدید میآمد بدین معنی که در اوائل قرن دهم هجری یعنی در همان زمان که آخرین امرای تیموری در بدخشان و سمرقند حکومت میکردند و سلطان حسین بایقرا نیز در هرات از بیماری جانکاهی رنج میبرد، شیبک خان اوزبک از شاهزادگان خونخوار چنگیزی بخیال حمله و غارت افتاد و در اندک زمانی سمرقند و بخارا و تاشکند و سرانجام تمام ماوراءالنهر و بلخ و هرات را بحیثه تصرف آورد و فساد و نابسامانی عجیبی در آن نواحی بوجود آورد.

و نیز در همین حال که غرب و شمال غرب ایران از دریاچه وان و ارمنستان تا نواحی عراق و فارس بین تر کمانان قره قویونلو و آق قویونلو مورد نزاع و کشمکش بوده دولت مقتدر آل عثمان چنگال خود را برای ربودن نواحی آذربایجان و قفقاز

۱- میرخواند از رجال ادب و تاریخ در عصر تیموری است. این مورخ معروف کتاب روضة الصفا را درشش مجلد تألیف کرده است. جلد هفتم این کتاب بوسیله دخترزاده اش غیاث الدین خواندمیر بامر علیشیرنوائی تدوین یافته است. خواندمیر خود نویسنده و مورخ دانشمندی است که علاوه بر تألیف جلد هفتم روضة الصفا کتابهای دیگری نیز مانند حبیب السیر و خلاصة الاخبار، مآثر الملوك، اخبار الاخبار، منتخب تاریخ و صاف، دستور الوزراء و مکالم الاخلاق را برشته تحریر کشید. وی در انقلاب هرات بهندوستان رهسپار شد و در دربار پادشاهان هند (بابر و همایون) تقرب و منزلتی تمام یافت و قانون همایونی را بنام همایون شاه در دهلی بتألیف رسانید.

۲- از جمله فصیحی خوانی مؤلف مجمل التواریخ و کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین و معین الدین اسفزاری مؤلف روضات الجنات. ضمناً اشاره میکنیم که در این عهد تذکره نویسانی با تألیف تراجم مفید بدرجه شهرت رسیدند. از مهمترین ارباب سیر و تذکره نام نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و حکیم و عارف مشهور قرن نهم صاحب نفحات الانس و دولتشاه سمرقندی مؤلف تذکرة الشعراء و امیرعلیشیرنوائی وزیر مروف سلطان حسین بایقرا نویسنده مجالس النفائس که به ترکی جغتائی نوشته شده و واعظ کاشفی مؤلف روضة الشهداء بیشتر معروف میباشد.

و بغداد و کرمانشاه باز کرده و بدین مناطق بچشم طمع مینگریست و در پی آن بود که طرح و نقشه‌ای برای ایجاد دولت بزرگ اسلامی با سلوب خلفای سابق بریزد و خلافت را در دودمان سلاطین عثمانی استقرار دهد. بدین ترتیب اطراف و جوارب کشور مورد تهدید دشمنان قرار گرفته و خطری عظیم بر سراسر آن استیلا یافته بود.

در این اوقات خطیر و حساس نهضت و جنبشی حیات بخش میان ایرانیان پدید آمد و در نتیجه اوضاع سیاسی و اجتماعی و مذهبی کشور رنگ دیگری بخود گرفت. این حرکت و نهضت سریع بوسیله شیخ حیدر از فرزندان شیخ صفی‌الدین که در اردبیل بساط ارشاد گسترده و پیشوائی صوفیان را بعهدہ داشت آغاز گردید.

شیخ حیدر علاوه بر مقام پیشوائی داعیه ریاست و حکومت دنیوی نیز در سر داشت و چنین دریافت که هنگام قیام و پوشیدن سلاح جنگ فرا رسیده است. خاصه آنکه اوزون حسن امیر مقتدر آق‌قویونلو او را بسبب مقام معنویش گرامی میداشت و دختر خود عالم‌شاه بیگم را بعقدوی درآورد.

شیخ از این انتساب نیز بر قدرت خود افزود و چون مریدان و تابعان وی که بقرلباش^(۱) معروف بودند روی بکثرت می‌نهادند، بتجهیزات و تهیه و سازوبرگ جنگ پرداخت، چندی نگذشت که با هواخواهان شروانشاه و ترکمانان معاهدوی مضاف دادلیکن این پیکار بشکست و قتل شیخ منتهی شد و چنانکه بعداً شرح داده‌ایم فرزندی شاه اسمعیل زمام امور را بدست گرفت و پس از فتوحات بسیار و ترویج رسمی مذهب شیعه بتخت سلطنت جلوس کرد و مؤسس سلسله صفویه گردید.

پیدایش این نهضت و ظهور سلسله صفویه یکی از بزرگ‌ترین وقایع تاریخی کشور ایران بشمار میرود. ایران میهن ما پس از غلبه عرب بیش از هشت قرن (با آنکه سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی الاصل مانند سامانیان و صفاریان و آل بویه

۱- مریدان و فدائیان شیخ حیدر کلاهی دروازه ترک از سقراط سرخ برس مینهادند و بهمین جهت به «قرلباش» یعنی (سرخ سر) نامیده شدند. این کلاه یا عامه مخصوص دوازده ترکی علامت و نشانه اعتقاد مذهبی بدوازده تن ائمه معصومین بوده است.

و غیره در ایران حکومت داشتند) سلاطین و امرائی از نژاد ترك و مغول و تاتار مثل غزنویان و سلاجقه و خاندان مغول و تیمور بر این کشور سلطنت و حکومت کردند و پس از قرون و اعصار متمادی تنها سلسله صفویه بود که حکومت ملی توانا و نیرومندی در ایران تشکیل داد که بر پایه متین و استواری استقرار یافت .

این دولت مقتدر توانست مخالفان و دشمنان متجاوز آن زمان را که هر چند گاه یکبار کشور ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده و بصورت ملوك طوایف در آورده بودند مقهور سازد و سازمان کشوری مناسبی ترتیب دهد تا حکومت های اطراف و دولتهای بیگانه باین کشور بنظر احترام بنگرند و خیالات خام و هوسهای ناپخته یی را که بر اثر اغتشاشات و فتنه ها و تحریکات کونا کون قوت میگرفت از سر بدر کنند .

بهر حال بزرگ انقلاب عظیم اجتماعی در ایران که در این دوره با اشاعه و ترویج مذهب شیعه تحکیم اصول و مبانی آن آغاز گردید موجب شد که ایرانیان مجد و عظمت گذشته را با استقلال مورد نظر بدست آورند و در تاریخ خود صفحات نوینی با حوادث و سرگذشتهای دیگر و سیر تحولات اجتماعی و سیاسی که مبتنی بر وحدت و اتحاد ملی و احساس بتجدید حیات بار سوم و آداب و اخلاق و سنن و فرهنگ اصیل ایرانی است بکشایند .

با آنکه تلاشها و خدمات دودمان صفویه در راه وصول بدین مقاصد انکار ناپذیر است برای روشن ساختن مسائل و تحلیل مشکلات و خصوصیات اجتماعی و اخلاقی که در ضمن مطالعه و تحقیق درباره رسائل و مکاتیب و سایر نوشته های این عهد بر میخوریم باید متذکر شویم که دفع و رفع تمام یا بعضی عوارض و نقائص اجتماعی و اخلاقی و زایل ساختن افکار و سجایای نامطلوب که از دوره مغول و تیموریان در میان مردم این کشور بمیراث گذاشته شده بود در دوران تجدید این حیات ملی سخت و دشوار بوده است بخصوص که مسأله زبان و نژاد ایرانی در زمان ظهور دولت صفویه در مقام اعتلای مذهب شیعه و اهتمام در ترویج و تحکیم آن همسنگ و همپایه نبوده است . از طرف دیگر همسایگان مخصوصاً دولت عثمانی توجه شایانی بموضوع

زبان و نژاد که از ارکان ملیت محسوب میگردد ابراز نمیکردند بلکه همانطور که در جای خود اشاره کردیم زبان فارسی در میان همسایگان بعنوان يك زبان رسمی معمول و متداول بود.

در گیر و دار این نهضت و قیام مدبرانه ای که در آن هنگام در راه تجدید عظمت و احیای استقلال متکی بقدرت ملی در ایران بوقوع می پیوست عنوان مذهب جدید ایرانیان که از مذهب پیروان تسنن مجزا میگردید مهمترین بهانه و دستاویز جدال و خصومت برای حکومت های همسایه که غالباً ترك زبان بودند بشمار میامد. بنابراین اظهار کینه و تنفر زمامداران دولتهای مذکور نسبت بقزلباشان و مریدان مشایخ و سلاطین صفوی بیشتر بمعقدهات مذهبی آنها بستگی داشت نه از این جهت که آنان ایرانی و دارای خصائص نژادی و قومی جدا گانه هستند و یا شعار جنگی خاصی برای خود اختیار کرده اند (۱) خاصه اگر این نکته دقیق را در نظر داشته باشیم که قبایل قزلباش (۲) و سلاطین صفوی ترك زبان بودند و هنگام محاوره به ترکی صحبت میکردند و حتی يك قرن پس از فوت شاه اسمعیل و انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان زبان ترکی کم و بیش در دربار صفوی مرسوم بوده است.

اگر چه مقاصد و محرکاتی که موجب قیام صفویه و تشکیل دولت مستقلى در ایران با افکار و احساسات مردم امروز ایران در خصوص مبانی ملیت متفاوت است و شاید علل و موجبات دیگری در انجام یافتن منظور شاه اسمعیل و برانداختن حکومت های ترك و ایجاد يك دولت واحد در کار بوده است ولی بی تردید باید این حقیقت را بپذیریم که همان مقاصد و احساسات و محرکات نیرومند بتدریج با افکار آیندگان تجانس یافته و مورث استحکام ایمان و عقیده راسخ در تجدید وحدت ملی و استقلال سیاسی ایران گردیده است.

۱- شعار جنگی قزلباشان چنانکه ادوارد برون نیز در تاریخ ادبیات در عهد صفوی ذکر کرده «جاوید باد ایران» بوده است.

۲- صوفیان قزلباش از ۹ قبیله: استاجلو - روملو - شاملو - تكلو - ذوالقدر - افشار - قاجار - ورساق و صوفیان قراباغ بودند.

شك نیست که در طریق توفیق و کامیابی شاه اسمعیل و مریدان و صوفیان فداکارش عوامل روحی و اخلاقی به نسبت قابل ملاحظه‌ای مؤثر بوده است. چنانکه در تواریخ و تذکره‌های این عهد آمده است مریدان و فدائیان صفوی بمرادنگی و شهامت و جانپاری و تقوی و دیگر خصال حمیده ایمان وافی داشته و از عصیان و اعمال و اخلاق نکوهیده احترازی می‌جستند و پا کبازی را در راه مرشد خود یا پیر طریقت که بمقام سلطنت نیز می‌رسید شعار خویش ساخته بودند. چنانکه شاه اسمعیل در آغاز جوانی هنگامی که با عده‌ای قلیل بقصد حمله بفرخ یسار شروانشاه بآذربایجان عزیمت کرد شماره لشکر یانش بسرعت رو بفرزونی نهاد و بهشت هزارتن رسید.

اقبال و اشتیاق روز افزون قزلباشان در اجرای مقاصد و اوامر مشایخ و مرشدان خویش و سرعت انتشار و تعمیم مذهب شیعه در زمانی که سلاطین آل عثمان بخصوص سلطان سلیم که با تصرف مصر و مکه و مدینه و کسب عنوان خلافت در صدد تشکیل نیرومند ترین دولت شرقی و آرزومند فرمانروائی بر تمام کشورهای اسلامی بود موجب بیم و هراس دربار عثمانی گردید، بعبارت دیگر وجود شاه اسمعیل و اشاعه مذهب شیعه در کشور ایران سد و مانع عظیمی در راه پیشرفت این مقصود و ارتباط ستیان عثمانی با سایر همکیشان آنها در سایر نقاط شرق از قبیل ترکستان و افغانستان و هند و نواحی دیگر بشمار میرفت خاصه اینکه ایرانیان نه تنها خلافت سلطان سلیم را نپذیرفتند بلکه اصل خلافت را برای توحید دولتهای اسلامی مردود دانستند.

در بین ممالک همسایه کشوری که با دودمان صفویه و پیروان شیعه روابط نیکو و دوستانه داشت کشور هند بود. باین نکته نیز باید اشاره کنیم که در آن زمان که سلسله تیموری در ایران راه انقراض می‌پیمود، ظهیرالدین محمد بابر از نواده‌های تیمور که در فرغانه مقام داشت بوسیله اوزبکان به هند رانده شد. وی در آنجا سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را شکست داد و سلطنت جدید تیموری را بنیاد نهاد. این مرد مانند برخی از شاهزادگان تیموری مانند حسین بایقرا (و وزیر او امیر علی شیر نوائی) بالغ بیک و بایسنقر در راه پیشرفت ادب و فرهنگ ایرانی خدماتی انجام دادند. دربار سلاطین تیموری در هند محل توجه فضلا و ادبای زمان

و پناهگاه جمعی کثیر از شاعران و دانشمندان ایرانی بود بنحویکه هر زمان که ادبا و فضایی کشور از دربار اصفهان روی برمی تافتند دربار دهللی آنانرا بگرمی و لطف می پذیرفت و مورد تشویق و تکریم قرار میداد.

بهر حال ظهیرالدین محمد بابر نیز در ترویج مذهب شیعه در حوزه سلطنت خود اشتیاق فراوان داشت. تمایل وی بدوستی و اتحاد با شاه اسمعیل صفوی امری طبیعی بود. زیرا شیبک خان اوزبک آن مردخونخوار با سپاهیان و اوزبکان دهشت انگیزش همسایه ای بس خطرناک و خصم مشترک بابر و شاه اسمعیل بشمار میرفت و چنانکه بعداً خواهیم دید شاه اسمعیل در جنگ با اوزبکان پیروزی یافت. جسد شیبک خان در میان سایر اجساد مقتولین بدست آمد و پادشاه صفوی فرمان داد پوست سر شیبک خان را از گاه انباشتند و بعنوان هدیه ای نزد سلطان بایزید (پدر سلطان سلیم) باستانبول فرستادند.

شاه اسمعیل خواهر بابر شاه را نیز که چندین سال در دست اوزبکان اسیر بود رهائی بخشید و او را با احترام بسیار به نزد برادرش فرستاد و بعد از آن نیز سفیران و فرستادگانی بین طرفین مبادله شد. بنابراین روابط دو کشور ایران و هند بر پایه دوستی و مودت استوار بود. در زمان شاه طهماسب همایون پسر بابر موقتاً بدربار ایران پناهنده شد. پادشاه صفوی مقدم این مهمان را گرامی داشت و بایزیرائی شایان از وی دلجوئی کرد و این امر خود موجب تجدید و تأکید دوستی و واداد گردید.

اگرچه پایه و اساس معنوی و اخلاقی صوفیان در ابتدای کار بر تعلیمات مشایخ و پیران این گروه مبتنی و استوار بود لیکن پس از چندی که از آغاز این نهضت گذشت ارشاد صوفیان و فدائیان این دودمان بصورت دیگری تبدیل یافت و بعبارت ساده تر برای حصول تسلط و دست یافتن بحکومتی نیرومند یکباره خرقة درویش بکنار رفت و از زیر آن برق شمشیر از نیام کشیده نمودار شد و تیرو کمان و نیزه و ادوات آتشین بجای تعلیمات لطیف و مواعظ ظریف صوفیانه بکار افتاد.

این قیام دلیرانه که بی درنگ با سلاح جنگ ملازم و هم آهنگ گردید تنها علاج و درمان بیماریهای مزمن و مهلکی بود که در طول چندین قرن پیکر رنجیده

کشور ما را فرسوده و ناتوان ساخته و آنرا بزوال و تباهی تهدید میکرد.

برخی از مؤلفان و نویسندگان حوادث تاریخی و اجتماعی و کسانی که راجع بسیر تحول ادبی فرهنگی ایران بمطالعه و تحقیق پرداخته اند در باره ضعف و انحطاط ادبی در عهد صفویه چنین به نتیجه رسیده اند که در طول دو قرن سلطنت صفویه بندرت و یا بدشواری میتوان شاعر و سراینده نامداری یافت که باندیشه و طبع قیّاض و ذوق سرشار و افکاری رشید و منسجم و قریحه ای مبتکر و جذاب موصوف و معروف باشد و این خود نشانه بارزی از فقر و تنزل ادبی این دوره است.

ظاهراً این انتقاد و تذکار این نقیصه ادبی و اجتماعی در این عهد منصفانه جلوه میکند لیکن باید باین حقیقت نیز توجه داشت که در چنین انقلاب و تحول عظیمی که باید باستقلال و وحدت سیاسی مملکت منتهی گردد و در هنگامی که لهیب آتش پیکارها و محاربات سخت و خونین از هر سوی پدیدار میشود، شعر و ظرایف ادبی و عرفانی را مقام و منزلتی شایان نخواهد بود و نمیتوان شاعران لطیفه پرداز و سخنوران خوش طبع را چنانکه باید تشویق و تحریض کرد.

از طرف دیگر باید توجه کنیم که دستگاه صفوی از لحاظ پیشرفت امور مذهب شیعه به فقها و علمای بزرگی نیازمند بود. زیرا این فقها و علمای روحانی می بایست اساس و بنای معتقدات مذهب تشیع را متناسب اصول و احکام شریعت نبوی استوار ساخته و به پیروان آن پیاموزند و تکالیف اجتماعی و شرعی مردم کشور را روشن و مشخص سازند. بهمین جهت سلاطین و زمامداران صفوی مخصوصاً در اوایل این دوره نیاز و اعتنائی بشعرای مدیحه سرانداشتند و بیشتر توجه آنان از نظر تحکیم و ترویج مبانی مذهبی بفقها و متکلمین و محدثان و محققان دین بود و اگر شاعران و سخنورانی پای بعرضه وجود می نهادند ناچار بسرودن اشعار مذهبی میپرداختند و بکار بردن منظومات را در مرثیه و ذکر مصائب و بیان کرامات ائمه اطهار بر دیگر موضوعات ترجیح میدادند. چنانکه محتشم کاشانی مرثیه سرای معروف دوره صفوی نمونه این نوع شاعران است.

در مورد نوشته های منشور نیز چنانکه در جای خود توضیح داده ایم سبک

مصنوع و توجه بآرایش لفظی و زینت سخن بشیوهٔ تکلف آمیز بین مورخان و نویسندگان عصر تیموری معمول بوده و در دوره صفوی نیز این اسلوب نگارش بخصوص در منشآت و ترسلات با توجه باخبار مذهبی و استشهدات قرآنی و شواهد شعری و اسجاع و قوافی و امثال و اشعار عربی و مترادفات و تعارفات متداول پیروی شده است با این تفاوت که رعایت آداب و رسوم اجتماعی و اخلاقی و مذهبی که ناشی از تحول فکری و روحی این عصر است موجب تفصیل کلام گردیده و غالباً مطالب و مضامین ساده و مجمل با شرحی مبسوط و عبارات مکرر مشابه در سطور بسیار و صفحات متعدد تدوین یافته است.

مطلب قابل توجهی که باید بخاطر داشته باشیم اینست که در اواخر دوره تیموری که با آغاز دوره صفوی نیز کشیده میشود ادبیات ترکی رواج می یابد. کانون این هوس یافتن و اندیشه ناصواب که بزبان و ادب فارسی آسیب میرساند و احوال روحی و اخلاقی ایرانیان آن عصر را تحت تأثیر قرار میداد در هرات زمان سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بوده است. بانیان این فکر بیشتر از نژاد ترك بودند مخصوصاً امیر علی شیر نوائی بیش از دیگران در ترویج ادبیات ترکی و تقدیم و رجحان زبان ترکی بر فارسی مجاهدت کرده است.

لیکن بازار این کالا بکسادی کشید و رواج آن دیری نپائید زیرا زبان فارسی بسبب مزیت های گوناگون خود در حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات و استعارات لطیف و مضامین شیرین ادبی و رسائی آن در آوردن سخن بلیغ و فصیح رتبه و مقام خود را بازیافت و بر تارک جهان ادب و فرهنگ درخشیدن گرفت.

فصل دوم

نامه‌های تاریخی در آغاز دوره صفوی

پیش از آنکه نمونه‌هایی از مکاتیب تاریخی ایندوره را در اینجا ذکر کنیم بی‌فایده نیست که از سرسلسله این دودمان شیخ صفی‌الدین و جانشینان وی ذکر می‌ماند. چنانکه در روضة الصفا آمده است نسب شیخ صفی‌الدین بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام منتهی می‌شود و نیز گفته‌اند که شیخ در فارس شیوخ شیراز و کازرون مانند شیخ مصلح‌الدین سعدی و امیر عبدالله فارسی و جمعی از معاصرین و بزرگان آن عهد را بدید و بواسطه علو درجه هیچیک از آنان را بشیخی و ارشاد خودسزاوار ندانست و امیر عبدالله او را بشیخ تاج‌الدین ابراهیم زاهد گیلانی رهبری کرد و از فارس روی بگیلان آورد و بعد از شرفیابی بخدمت شیخ دست ارادات بدو داد و پس از اندک مدتی بدرجات ارجمند رسید و رهبر رهروان عهد خود گردید.

شیخ زاهد یکی از دختران خود را بنکاح وی درآورد و با اینکه شیخ زاهد فرزندان عامل و عالمی داشت مقام خلافت خود را نیز بشیخ صفی‌الدین که مریدی کامل بود وا گذاشت.

شیخ صفی‌الدین در ۷۳۵ هجری قمری سرای عاریت را بدرود گفت و فرزند او شیخ صدرالدین جانشین پدر گردید و پس از شیخ صدرالدین پسر وی سلطان‌علی معروف بسیاه پوش و وصی و خلیفه پدر بود. پس از وی به ترتیب شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه و شیخ جنید معروف بسطان جنید خلافت و رهبری صوفیان را بعهدہ داشتند. جهان‌شاه امیر قره‌قویونلو که در آذربایجان حکومت میکرد از کثرت صوفیان و درویشان و معتقدان شیخ جنید اندیشه داشت و بتصریح و کنایت بدو اظهار کرد که دوشمشیر در یک نیام ننگجد. لذا شیخ بیدار بکر عزیمت کرد و مخلصان نیز بدو پیوستند. در آن روز گار ابوالنصر حسن بیگ آق‌قویونلو که در

دیاربکر برمسند حکومت نشسته بود و باطایفه قره‌قویونلو نمیساخت مقدم‌جنید را گرامی داشت و خواهر خود خدیجه بیگم را در عقد مزاجت‌جنید درآورد و پس از چندی شیخ به اردبیل مراجعت کرد و بواسطه مخالفت جهان‌شاه از آنجا به طرابوزان و شیروان رهسپار شد و در محاربه سلطان خلیل والی شیروان بقتل رسید (۸۶۰ هجری).

بعد از قتل شیخ جنید فرزند وی سلطان حیدر بر جای پدر متمکن شد. در سال ۸۷۰ جهان‌شاه عدوی خاندان شیخ بدست حسن بیگ آق‌قویونلو کشته شد و چنانکه خواهیم دید حسن بیگ نامه‌ای در خصوص شکست جهان‌شاه بسلطان محمد غازی پادشاه عثمانی مینویسد و فتح و غلبه خود را شرح میدهد. پس از چندی حسن بیگ دختر خود را که عالم شاه بیگم نام داشت بنکاح سلطان حیدر درمیاورد و از این پیوند سه پسر که یکی از آنها اسمعیل میرزا که بعداً مؤسس سلسله صفوی شد بوجود آمد.

حسن بیگ در سال ۸۸۲ در گذشت و سلطان خلیل پسر او بجای پدر نشست و پس از شش ماه، حکومت بسلطان یعقوب برادر وی رسید. سلطان یعقوب با وجود انتساب از شیخ حیدر بیم داشت و از او توهم پادشاهی میکرد و بهمین جهت سلطان حیدر بداغستان و گرجستان عزیمت کرد. شروانشاه سلطان خلیل از این خبر بیمناک شد و از سلطان یعقوب مدد خواست. یعقوب سوارانی در اختیار خلیل گذاشت و در جنگی که بین آنان در گرفت شیخ حیدر بقتل رسید.

چنانکه اشاره کردیم سلطان حیدر از عالم شاه بیگم دختر حسن بیگ آق‌قویونلو سه پسر داشت که یکی سلطانعلی میرزا و دیگری اسمعیل میرزا و سومی ابراهیم میرزا بود.

پس از فوت سلطان یعقوب بین امرای تولا کمه بر سر پادشاهی اختلاف افتاد. بعضی پادشاهی مسیح میرزا برادر یعقوب و برخی بامارت بایسنقر پسرش یکدل شدند عاقبت بایسنقریان غلبه کردند و مسیح کشته شد. رستم میرزا از اعقاب حسن بیگ از هوا داران مسیح بود و تدبیر چنین افتاد که سلطانعلی میرزا

را که در استخر بود بیاورند و تقویت کنند و بجنگ شروانشاه و بایسنقر بفرستند . سلطانعلی پس از ورود به تبریز مورد اکرام شاه رستم و مریدان سلسله صفویه قرار گرفت و با سپاهی جرار با بایسنقر مصاف داد . سپاه بایسنقر منهزم و خود او نیز مقتول گردید . ولی اجتماع صوفیان بر کرد سلطانعلی موجب حسد رستم شد . و هنگامیکه از تبریز به اردبیل عزیمت میکرد با فرستادگان رستم در حوالی اردبیل جنگی در گرفت و سلطانعلی مقتول شد (سال ۹۰۰ هجری) .

سلطانعلی قبل از این واقعه وصایت خود را به برادرش اسمعیل محول کرده بود و بمریدان خود گفته بود که بزودی سلطنت برادرم اسمعیل آغاز خواهد شد . اسمعیل میرزا پس از چندی که در اختفامیزبست در گیلان در خدمت کار کیا میرزا علی والی آنولایت مورد حمایت قرار گرفت و پس از چندی با افراد خود بزیارت مرقد جد خویش صفی الدین رفت و از آنجا به کوکجه و ارزنجان عزیمت کرد و پس از جمع آوری سپاهیان بسیار از مریدان صفویه در شام و دیاربکر و سیواس قصد شروانشاه فرخ یسار قاتل پدر کرد و شروانشاه در جنگی بقتل رسید و پس از غلبه بر الوند میرزا نوّه حسن بیگ آق قویونلو در تبریز بتخت سلطنت نشست و فرمان داد که بر فراز منابر خطبه بنام ائمه اثنی عشریه بخوانند و بر سکه عبارت لاله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله نقش نمایند و پس از آن نام شاه در آن بیاورند و بر تاج سقرات اسامی ائمه کرام را تیمناً و تبرکاً مرقوم و مرسوم دارند و اظهار تشیع کنند . شاه اسمعیل در جنگ با سلطان مراد پسر سلطان یعقوب آق قویونلو نیز فیروزی یافت و ولایات عراق و فارس و کرمان و خوزستان را بتصرف آورد و قدرت و تسلط خود را بر اطراف و اکناف کشور ایران توسعه داد .



پس از ذکر این مختصر چنانکه در اوائل این گفتار اشاره کردیم رؤسا و امیران طوایف آق قویونلو بایکدیگر سازش نداشتند و بر سر زمامداری بمنازعه و زدو خورد میپرداختند و هر یک برای نمودن قدرت و اعتبار خویش نامه هائی بزبان

فارسی پیادشاهان عثمانی مینگاشتند^(۱). از مفاد این نامه‌ها که غالباً جمله‌های عربی و آیات قرآنی در آغاز آنها به چشم می‌خورد چنین برمی‌آید که فاتح و غالب معمولاً پس از شرح مبسوطی دربارهٔ دلیری و مقاومت خود و سرسختی و شجاعت لشکریان در جنگ و پیکار خدمات و زحمات خود را در راه امارت و حکومتی که آنرا حق خود میدانند تذکارداده و در پایان نامه و یادرجای مناسبی تلویحاً حمایت مکتوب‌الیه را برای ادامه این حکومت و احراز حق زمامداری یادآور می‌شده است.

از جنگ‌هایی که بین امیران مذکور در گرفته و در تاریخ نیز از آن یاد شده است نبردی است که بین جهان‌شاه از معروفترین امرای قره قویونلو و حسن بیگ معروف به اوزون حسن از قوم آق قویونلو روی داده است. جهان‌شاه در این پیکار ایستادگی بسیار کرد لیکن سرانجام این مقاومت بپایان رسید و امیر قره قویونلو از پای درآمد.

پس از شکست جهان‌شاه و قتل وی، اوزون حسن نامه‌ای به محمد غازی پادشاه عثمانی مینویسد و گزارش پیکار و طریقه حمله و نبرد خود را با جهان‌شاه بیان میکند و از فتح و پیروزی بر حریف خویش به فخر و مباهات می‌گراید. نامه مذکور بدین‌طریق آغاز میشود:

«خلد الله تعالی فی بسیط الارض ملکه و خلافته و سلطانه و افاض علی العالمین فیض عدله و مرحمته و احسانه. بنده مخلص دولتخواه بی اشتباه مراسم عبودیات مخلصانه و لوازم ضراعات چاکرانه از محض اخلاص و دولتخواهی و کمال اختصاص و دعا گوئی معروض و مرفوع گردانیده و علی‌الدوام الاستمرار بوظایف دعاء دولت روز افزون مواظبت نموده و مینماید. بشرف اجابت ملحق باد. بعد از دعوات زاکیات بررأی عالم آرای جهان‌نگشای

۱- تاریخ روابط تیموریان و ترکمانان مذکور بادر بار عثمانی قدیمتر از تاریخ مکاتبات این عصر است. زیرا در اوایل دوره تیموری بمکاتباتی بر می‌خوریم که بین سلطان محمد اول و شاهرخ و قره یوسف و سلطان خلیل شیروانی و سلطان محمد دوم (محمد فاتح) و جهان‌شاه و الغ بیگ و بایسنقر و اوزون حسن ردوبدل شده است. در نامه‌ای که شاهرخ بسلطان محمد اول می‌نویسد سلطان عثمانی را بقتل سه برادرش سلیمان موسی و عیسی نکوهش و ملامت کرده است (۸۱۸ هجری).

عرضه میدارد که بتاريخ غره شهر ربیع الثانی جهان‌شاه لشکریان و فرزندان خود را جمع نموده و بر سر آق قویونلو عزیمت ساخته از راه موش کوچ کرده و بچپاقچور که بدین بنده تعلق داشته نزول نموده این بنده نیز مقدار هفت روز کوچ با او مقابله نموده و موازی دوسه فرسخ راه در میان مشارالیه و این بنده مانده سر راه گرفت و فرزند اعتر خلیل را بامقدار سه هزار نفر مرد سوار بقراول فرستاده و همان روز بامیر قاسم پروانچی که اعظم امراء او بود بامقدار سی نفر امراء نامدار و پنج هزار نفر مرد استوار مسلح آل چین کارایشان نیز بقراولی آمده بودند ملاقات نمودند . حق سبحانه تعالی فرصت و نصرت بخشید و بر سپاه دشمنان ظفر یافتند و قاسم را مجروح گردانیده خیلی امرا و بسیار سوار را بقتل آوردند و بعضی در آب فرات غرق گشته مشارالیه بعد از سه روز دیگر از اینجا کوچ کرد و در ولایت کیفی فرود آمد و این بنده نیز در پی او کوچ نمود و بمقدار دو فرسخ راه باو مقارن گشت و یکچند کس را بقراول فرستاد که چون از اینجا نیز کوچ نماید اعلام دهد که در پی ایلغار کند. روز دیگر نیز از آنجا کوچ کرد و عزیمت نمود که بارزنجان و کماخ و قره حصار و طرف بالا رود و این ولایت را خراب کند. این بنده در پی مشارالیه ایلغار کرد و بتاريخ ثالث عشر شهر مذکور سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه وقت بین الصلوتین با او ملاقات نمود بعد از محاربه بسیار بفیض فضل ملک جبار عز شانه و عون و عنایت پروردگار و یمن همت آن حضرت پادشاه کامران کامکار دوشمن مغذول و منهزم گشته و جهان‌شاه و ولدا و محمدی را با جمیع امراء نامدار چنانچه يك شخص از امر رها نشد بامقدار پنج هزار نفر مرد مسلح آلچین دار بقتل آمده و امیر یوسف میرزا با بعضی امراء نامدار مقید و محبوس گردانیده و سرهای ایشان را طقوز طقوز بممالک فرستاده و سر جهان‌شاه را بسلطان ابوسعید گورکان فرستاده و سر محمدی و رستم تواجی و بیر سال حاکم دیوان را بدرگاه عالمپناه آن حضرت ارسال

گردانیده شد. توقع والتماس بمکارم بی قیاس آن حضرت آنکه این بنده را از گوشه ضمیر منیر منسی و فرو گذاشت نفرمایند و از زمره مخلصان و دولتخواه آستان فلک آشیان منخرط گردانند و بمشرفات عتبه جهان مطاع مفتخر و سرافراز فرمایند تا بدان مباهات کمر عبودیت بر میان جان بسته بدعا کوئی دولت ابد پیوند افزایند. زیادت گستاخی ننموده ظل ظلیل سلطنت پناهی تا ابد الدهر پاینده و مستدام باد بمحمد و آله الامجاد .» (۱)

در نامه دیگری که در خصوص فتح خوزستان و فارس و پذیرفتن سفیر سلطان حسین بایقرا نوشته بتوسعه فتوحات خویش میبald و ما قسمتی از این نامه را که مضامین فوق را در بر دارد ، در اینجا ذکر میکنیم :

« .. بیمن تأییدات حضرت سبحانی و حسن توفیقات جناب صمدانی عز شأنه ابواب فتوحات جاودانی و اسباب سعادت و کامرانی بر چهره احوال و صفحه آمال ما گشاده و آماده گشته و از مکامن غیب بمیان عنایات بلاریب مردم نصرت تازه و هر لحظه فرصت بی اندازه روی مینماید و از جمله مخایل این معنی آنکه بعد از تسخیر ممالک آذربایجان و عراق عنان عزیمت بجانب فارس معطوف فرمودیم . اعادی و مخالفان که در آنجا بودند از منهیان معنی « جاء الحق و زهق الباطل » شنیدند و این المفرگویان جای اقامت ندیدند و صورت « فیهزموهم باذن الله » بر صحایف روزگار ناپایدار ایشان نقش بست و غبار ناامیدی بر خسار نکبتشان نشست و چون بنات النعش متفرق شدند و فرزندان اعز و ولتیار و امراء کبار در عقب ایلغار نمودند . امید که بکرم رب الارباب عن قریب اعادی دستگیر دولت قاهره خواهند گردید و اکنون بفیض الهی تمامی مملکت خوزستان و فارس از یادی شیاطین خناس انتزاع نمودند و در دست اقتدار نواب کامکار استقرار دارد

ودارالملک شیراز مقر سریر سلطنت و مسند خلافت شد و از جانب پادشاه اعظم سلطان حسین بیکر ایلیچی رسید و تبریکات لایقه باسکه و خطبه بنام همایون ما رسیدند و عرض اطاعت و انقیاد و مخالفت و وداد نمود و بعبایه الله تعالی از هیچ جهت دغدغه و نگرانی نمانده احبای دولت مسرور و اعدای خلافت مقهور « و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء » وظیفه آنکه باین مرده‌ها ابتهاج نموده در ترتیب دولتخواهی و نیکخواهی کوشند و ابواب درجات او و عرض حالات مفتوح دارند والسلام.

این نکته را در اینجا یاد آور میشویم که در آن زمان بین سایر امرا و سلاطین ایران و پادشاهان عثمانی و هندوستان و دیگر رؤسا و ملوک طوایف که در اطراف و همسایگی کشور ما حکومت داشتند مراسلات و نامه‌هایی از نظر ایجاد ارتباط دوستانه و استحکام رشته الفت و وداد و باطرح مسائل و مشکلات دینی و اجتماعی و تجاری و غیره بزبان فارسی مبادله میشده است و گاهی نیز بر حسب معمول در کشورهای ترک زبان علاوه بر تحریر مکاتیب فارسی، تهیه و ارسال نامه‌ها بزبان ترکی نیز متداول بوده است. لیکن علی‌الرسم بیشتر نامه‌های مذکور بزبان فارسی و خصوصیات ادبی آن تدوین میگردد است. و نیز باید تذکر دهیم که در آن دوره بخصوص در اوایل قرن دهم بتدریج نوشته‌ها و رسائل فارسی بتطویل و تفصیل و تصنع و تکلف میگرائیده است و کم‌کم طرح عنوانهای مطول و القاب دور و دراز و سجع و قافیه و ذکر امثال و اشعار عربی و استعمال لغات مشکل با جمله‌ها و کلمات مترادف و توجه مخصوص بمراعات النظیر و تعارفات و مجاملات بی‌فایده که موجب اطاله کلام میگردد در این مکاتیب معمول میشود و این اسلوب در نامه نگاری دوره صفوی باشدت و کثرت و باتکلفی هرچه بیشتر ادامه مییابد و نویسندگان ایندوره چنان در انتخاب این سبک و روش براه افراط میروند که بلطف سخن و فریبائی زبان و ادب فارسی آسیب و زیان محسوس میرسد و اگر عادلانه و با رعایت انصاف قضاوت کنیم باید بگوئیم که ترویج و تعمیم این نوع نوشته‌ها و مکاتیب در آثار و تألیفات و منشآت اذوار بعد تا عصر

حاضر بخصوص از جهت غلبه الفاظ بر معانی و رواج عبارات فریبنده و گزافه گوئی و ادای تعارفات و تملقات زشت که کم کم در روح و اخلاق ما بصورت عادت نفوذ پیدا میکند اثری عمیق و انکارناپذیر بجای گذاشته است .

بهر حال نوشته های تکلف آمیز در اوائل قرن مذکور آغاز میشود و برای اینکه نمونه ای از منشآت مذکور بدست آید قسمتی از نامه سلطان حسین بایقرا بسطان بایزید دوم پادشاه عثمانی و جواب این مکتوب را باختصار در اینجا میکنیم :

« لعالی جناب سلطنت مآب خلافت پناه شوکت دستگاه عدالت شعار
 نصفت دنار اعدل القیاصرة اکمل الاکاسرة مالک رقاب سلاطین الامم مولی
 ملوک العرب والعجم ، بدر طارم عظمت وجلال مهر سپهر حشمت و اقبال
 ناصب رایات الدین والدول رافع رایات الملک والملل ، حامی بلاد الاسلام
 والایمان ماحی ظلام الکفرة الطغیان سلطان الغزاة والمجاهدین قانع
 الکفرة والمشرکین الذی فاز من بین سلاطین الزمان بشرف کثرة الغزو
 والجهاد واعلاء لواء العزة والعلی فی خیر البلاد فنعم ما قال لسان الحال
 بالارتحال اصطفاہ الله بین عبادہ واحیاء خیر بلاده بالعلی انتظم فی سلك
 الذین جاهدوا فی الله حق جهاده مختصاً باعلی درجات عنایات حضرة الملک
 الحمید جلالاته للسلطنة والخلافة والدنیا والدین سلطان بایزید ایدت
 میامن سلطنة ومعدلته واسس قواعد عزته ورفعتہ ذوالعرش المجید .
 صحف تحایای هدا یای طیبات مسکية النفحات وتحف سنا یای ثنا یای
 زاکیات وردیة الفوحات که از روایح نسیم آن شمیم محبت ووداد بشان
 جان محبوبان صادق الاعتقاد برسد و از فوایح شمع آن مودت واتحاد بر
 بساتین روضة الجنان جنان مخلصان راسخ الوداد وزدهم عنان رواحل
 لیل ونهار هم رکاب قوافل عشی وایکار بدر گاه سنیة سپهر تمکین وبار گاه
 فلك اشتباه خلد آئین اتحاف واهدا گردانیده .

بعد از تمهید قواعد اخلاص و تشیید معاهد اختصاص مقصود از مطاوی این

صحیفه وفحواى این ذریعه آنکه فضائل مآب کمالات انتساب مولانای اعظم زین الفضلا بین الامم ، المحرز من دقایق العلوم ما هو الناصع مولانا کمال الدین عبدالواسع دامت فضائله کمالات جهت استفاده علوم دینیّه واستفاضه مطالب یقینیّه بدار السلطنه هرات حمت عن طریق الحوادث والانات آمده ... حالا بر مقتضای حب الوطن من الایمان داعیه معاودت بجانب اوطان ومواصلت خلان نموده مستدعی این رساله گشت ایجاباً لمسئوله و نیلاً لمأمله بدین چند کلمه محرک سلسله محبت وموالات ورابطه مودت ومؤاخات شدن لایق ومناسب نموده مترقب آنکه از آن جانب بر همین قاعده رضیه مرعی وهمین طریقه مرضیه مسلوک بوده همواره ابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح دارند زیاده اطناب نرفت . ظل ظلیل خلافت ومعدلت مخآد ومبسوط باد بحق محمد خیر العباد وآله واصحابه البررة الامجاد سمت تحریر یافت بمقام ییلاق هزار ملیش فی ذی القعدة الحرام سنة احدى وعشر وتسعمائه .

سلطان بایزید دوم جوابی در همین زمینه بسططان بایقرا میدهد که قسمتهای مهم آن در اینجا درج میگردد . نامه چنین آغاز میشود :

« مفاوضه دلکشای عنبر بار وملاطفه روح افزای عنبر نثار که از جانب اعلی جناب معدلت نصاب عظمت ایاب رفعت قباب مهر سپهر جلالت وسپهر مهر نصفت شهریار دیندار کامکار ونامدار عالیقدر سعادتمدار خدیو ملک وملت وخداوند دین ودولت پادشاه عالم وعادل وشاهنشاه باذل کامل جهانیان وسلطان زمین وزمان مربی الفضلا بین الامم معین الضعفا فی اقطار العالم صاحب اللطف والاحسان صاحب اذیال الرأفة علی اهل الایمان . قاتل الطغاة والمفسدین قاطع عرق العصاة والمتمردين قهرمان الماء والطين ظل الله فی الارضین المؤید بتأیید الملك المتعال نور شجرة الخلافة ونور حدة العین مبارزاً للشجاعة والسلطنة والعدالة والعز

والاقبال ، ابوالمظفر سلطان حسین لازال کواکب اولیائه عن افق الاجلال
طالعة لامعة ونجوم اعدائه عن درجة الاعتبار ساقطة آفلة در اشرف ازمان
والطف او ان اردست رساننده اش قدوة الفضلا والاکابر جامع المحامد
والماثر مقتبس انوار العلوم من الفلك السابع مولانا ضیاء الدین عبدالواسع
زیدت فضائله کما طبیت شمائله شرف نزول وسعدت وصول یافت ..»

از این بعد بمناسبت نفوذ تعلیمات دینی واجتماعی شیخ صفی واعقاب وی وتکثیر
پیروان دودمان صفویه بخصوص در زمان شیخ حیدر واستقرار آنان در اکثر ولایات
و نواحی آسیای صغیر تشویش واضطرابی شدید در دربار عثمانی و قلمرو امرای
ترکمان پدید میآید و چنانچه از مفاد رسائل ومکاتیب این عهد استشهد خواهیم کرد
با ایجاد تحریکات وتوطئه های دینی واجتماعی ائتلافی بر ضد متابعان و طرفداران سلسله
صفوی و جمعیت صوفیان بوجود میآید و فتنه ها وجنگهای شدید و کشتارهای دهشت
انگیزی آغاز میگردد .

نامه های پادشاهان و امیران آق قویونلو بدربار عثمانی

چنانکه گفتیم بین بعضی از سلاطین آق قویونلو و پادشاهان عثمانی مکاتیبی
مبادله میشده است . این نامه ها هنگام نهضت صفویه و اوائل سلطنت شاه اسمعیل
صورت دیگری بخود گرفت . زیرا امیران و طرفداران دودمان صفوی بخصوص
در زمان سلطان حیدر رو به ازدیاد گذاشتند وموجب بیم وتشویش یعقوب بیك آق -
قویونلو وسلطان بایزید عثمانی شدند .

هنگام پادشاهی یعقوب بیك سلطان حیدر بامیران فداکار خود بجنگ
فرخ یسار شروانشاه رفت . یعقوب با آنکه با شیخ حیدر خویشی داشت (برادرزن
وی بود) از ترس نفوذ شیخ بمدد شروانشاه برخاست وحیدر در میان دودشمن قرار
گرفت و در این جنگ از پای درآمد . (۸۹۳ هجری)

پس از شکست سلطان حیدر نامه هائی بین یعقوب و بایزید سلطان عثمانی
مبادله میگردد و از این نامه ها معلوم میشود که بین آنان برای تضعیف نهضت

صفوی و مریدان این دودمان که دشمنانشان آنان را «گروه ضلال حیدریه» مینامیدند مواضعه و تمهیداتی صورت میگرفته است؛ چنانکه برای ظاهر سازی و عوام فریبی همواره پیروان شیوخ صفوی را بکفر والحاد و خروج از شریعت نبوی متهم میکردند.

از جمله نامه‌های مذکور مکتوبی است که یعقوب آق قویونلو در باره شکست و قتل شیخ حیدر بسلطان بایزید پادشاه عثمانی مینویسد و این خبر را بعنوان مرده فرخنده باطلاع پادشاه مذکور میرساند. نامه بدین ترتیب آغاز میشود:

«بر رأی عالم آرای پادشاه عالیحضرت جم جاه و خداوند کار فلک مرتبت ملك سپاه سلطان داد گستر عدالت آئین و شهر یار مهر منظر ثریا قرین ظل الله فی الارضین عون الاسلام والمسلمین الغازی فی سبیل الله المجاهد لدین الله القائم بامر الله العامل بكتاب الله المؤید من عند الله الملك المجید معینا للسلطنة والشوكة والرفعة والعز والاقبال سلطان بایزید عطر الله تعالی مشام عزه بفوايح الروحانية و شید بنیان عمره فی ریاض الحدایق الجسمانية مادارت الخضراء وسكنت الغبراء ثنا و نیاز مندی دلکشا ودعا و خر سندی فرح فزا و انواع شوق و غرام و اصناف سلام محبت انجام ارسال و ابلاغ داشته بعون الله الملك المنان احبای دولت کامران و اعدای دین مکسور الجنان و بی سروسامان ملحوظ فرمایند»

یعقوب بیك سپس چنین مینویسد:

«و چنانچه معلوم عالیجاهی خداوند گاری است که چون در روز ازل کلید خزائن مواهب الهی و کنجینه عطیه نامتناهی و دیمه خلافت نوع بنی آدم و امانت سلطنت اهل عالم بدست اقتدار و قبضه اختیار ما سپرده شد در محافظت و دایع سبحانی و حراست امانات یزدانی طریقه مستقیم شرع مبین و منهاج قویم عدل متین را مسلوك داشته و میداریم لاجرم هر مدبری که قدم استقامت از جاده مطاوعت منحرف دارد و دست خیانت

پیرامن این ودیعت متصرف ومنعطف گرداند سفاح قهرمان ایزدی وسفاک
جلال قهر الهی از نیام انتقام تیغ بیدریغ (فقط دایر القوم الذین ظلموا)
بر کشیده بلوامع بوارق صحیفه روزگار از ظلمت ظلم ارباب پیردازد .

هر که با ما عداوت آغازد جز بمرگش زمانه ننوازد

وانکه از حکم ما بیچد سر دست غیش ز پا در اندازد

(و كذلك نفعل بالمجرمین) .

در اینجا یعقوب بیک خاندان شیخ حیدر و نسبت وی را بدودمان اصفیاء و اولیاء
میستاید لیکن همانطور که اشاره شد بسبب توسعه نفوذ صوفیان و یم ترویج
تعلیمات و استقرار حکومت آنان مانند سایر مخالفان به تکفیر و نسبت دادن این
گروه به تبلیس و الحاد متوسل میشود و چنین مینگارد :

«مصدوقه سیاق این مقال مجاری سر حلقه ارباب ضلال شیخ حیدر اگر چه
نسبت نسبش بخاندان اولیاء و دودمان اصفیاء منتهی میشود اما بمقتضای
(وماکان اولیاءه ان اولیاءه الا المتقون) مخالف سایر اخلاف و مغایر
طرق اسلاف آن خانواده بود . مصراع : بدنام کننده نکو نامی چند .
بوسیله عرض عزم غزو گرجستان و توجه بمقابله و مقاتله ایشان روانه آن
جانب شد و جمعی را بخدعه و تبلیس رفیق خود ساخته (یخادعون الله
والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون) بعد از آن بر عداوت
قدیم که باعالیجناب سلطنت مآب شیر وانشاهی داشته مواد اعراض
اعراض نفسانی و ملبس و ساوس شیطانیه و محرک رباح فتنه و فساد گشته
بافرقه ضاله خود ایلغار کرده و بر سر شیر وانشاه غافل چون بلیه نازل
شده وعالیجناب سلطنت مآب را در قلعه ای از قلاع شیروان محصور کرده
و دست ظلم و عدوان بنهب اموال مسلمانان دراز کرده و هر کسی که پیش
آمده اذن کور و اناث و صغار و کبار با اطفال شیر خواره بعد از بهاء الیم
و عقابهای عظیم بهلاک آورده و آثار کفر و الحاد از گفتار و کردار ایشان

پدیدار آمده و عالیجناب سلطنت شعار بنابر عروض اضطرار از آن اشر
اشرار استعانت از عسا کر نصرت شعار نمود .

چون منازل مواکب اجلال در ییلاقات عراق بود وجه توجه مواکب
کواکب مسیر بصوب بلاد آذربایجان معطوف و بر حسب اقتضاء (أمر) ^{یجب المضطر} اذا دعاء جمعی از امراء اجناد سعادت اسناد باسلیمان بك
باعانت و اغاثت و امداد مشارالیه و دفع فساد اهل بغی و الحاد تعیین
فرمودیم . چون شیخ حیدر خبر از نهضت رایات گردون صولت یافت باین
معنی متنبه شد که اقطار امطار را پیش امواج بحر ذخار کجا رتبت تعیین
و مقدار و ذره هارا با وجود حضرت خورشید چه مجال ظهور و اظهار . هر آینه
انهم از تمام از اعلام این کلام یافته و روی از اجانب دولت تافته و بصوب
اضطرا و مقر بئس الفرار شتافته و بطرف دربند باب الابواب متوجه شده
دربند تسخیر شهر و دربند آن قلعه گشته چون آن شهر از حفاظ خالی
بود تصرف کردند و قلعه را محصورفتن و شرور خود گردانیده و عسا کر
نصرت نیز چون املاک اجال متعاقب آن مدبران بی اقبال بنزدیکی دربند
رسیده اند بر سبیل ضرورت از موج خیز طوفان قهر نهنگان خونخوار
رخت حیات خود آن جمع بی شکوه بدامن کوه قریب دربند کشیده اند
و پشت اعتماد و اعتصام بر حصانت آن کوه آهن کمر بغایت محکم و
مستحکم ساخته صولت قهر مانان شیردلان میدان مبارزت جهت حرب
و ضرب شیخ حیدر چون حمله قالع باب خیبر کوه و قار آن اشرار را از جای
برده مسلوب الاختیار بطریق اضطرار آن قوم یاغی و جمع طاغی خود
دوازده هزار کس مسلح بوده اند بمحاربه عظیمه و مقاتله و خیمه تقدیم
نموده اند . ع . وقت ضرورت چونماند گریز . چنانچه جرأت ایشان در
جنگ از ظهری تا بعصرتنگ واقع شده تا تمامی کؤس رؤس از فریق
جام خون آشام سیوف صمصام مستان بزم رزم شد و بزلال شمشیر آبدار
انجاس وجود خبائث هستی ایشان از صفحه زندگانی شسته شد و شیخ حیدر

در حین جدال و قتال مقتول شد و سفینه حیات شیخ از تلاطم امواج هلاک
 بساحل نجات نرسید. (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) چون آن
 فرقه ضال و مجمع ضلال اعدای شرع نبوی و خصمای طریقه مرتضوی و خارجیان
 دین و دولت و یاغیان ملک و ملت بودند مژده خذلان و نوید قهرایشان اتم
 بشارت اصحاب دین و ملت و اعظم مسرات اولیاء دولت و عموم ساکنان بلاد
 امن و امان و قاطبه متوطنان امصار عدل و احسان ما بود باید که ورود این
 مژده فرخنده انجام موجب مزید شکر و اهب العطیات و دعاء دولت عدالت
 آیات گردد. (۱)

بایزید فرستاده یعقوب را که حامل نامه وی بود بلطف و گرمی می پذیرد و
 چنانچه خود در جواب نامه مینویسد حاضران از این خبر متعجب شدند و از این
 بشارت بر سرور مجلس بزم افزوده شد. مضمون این نامه با توصیفات ادیبانه و
 استعارات و تشبیهات و تکلف بسیار نوشته شده و بمناسبت مقال با آیات و اشعاری در
 وصف مناظر صبحگاهی و طلوع آفتاب و نکوهش پیروان شیخ آمیخته است.
 نامه چنین نوشته شده است: (۲) «بسم الله تيمناً بذکره نظم:

سپیده دم که شهنشاه لاجورد سریر

سوار گشت برین سبز خنک باد مسیر

جهان تیره دل از مقدم سحر میشد

چو زنگی متبسم عذار شسته بشیر

بوقتی که ملاحان صبا بیادبان اشراق زورق آفتاب را از لجه بحر اخضر
 بکنار ساحل افق میآوردند و نیزه گذاران جمشید خورشید بشوارق سواطع
 اشعه سواد نقطه خال مشکین شب را از چهره غرای روز میرند شهباز
 کیتی پرواز از نشیمن مطلع شرقی بال زرین بر مفارق ساکنان خطه
 ایجاد میگشاد و سلطان سراپرده گل زیر چرخ برین از مکن خلوتسرای

انس قدم در مشهد ظهور می نهاد و فراش صنع زوایای کشور خلقت را بر روحه
 ریاح از غبار ارتکام ظلام میرفت و نر کس زار حدیقه فلک آبگون بهبوب
 رضاء نفس صبح میشکفت و چابک سواران ادهم عالم پیمای شب تیغ شمشیر
 صبح بار جاء و انجاء عالم میرسانیدند و زور آزمایان (جعلنا آیه النهار -
 مبصره) همه بستان میدان قدر را در مصرع (فمحونا آیه اللیل) میخواست بایندند
 معماران حکمت لم یزلی روزن سراچه گنبد نیلوفر را بجام زرنکار
 میپوشیدند و شب نشینان ظلمت انتظار بسطوع پرتو شمع چهره خاور از
 دست ساقی مراد جام مسرت مینوشیدند و دست قدرت صفحه آئینه چرخ
 مینا فام بمصقل انجلا میزدود و عروس حجله نوروزی جمال ازورای نقاب
 حجاب می نمود و بیضای سیمین از زیر شهرزاغ شب که در قصص افلاک مقید
 بود میریخت و عقود زواهر لالی گوش و گردن گردون گردان بدان مرصع
 و محلی بود در کشاکش آوازه هجوم صفدر یکسواره چرخ میگریخت
 خود زرنکار بر قبه تارک کیوان می نهادند و جلاجل زرین کوا کبرا از
 پیکر هیون تندر آسمان میکشاند تف حرارت پرتو آفتاب اشتداد ماده
 سواد را که مزاج شب یلدا بدان قیری شده بود انحطاط میداد و صاحب
 عیار تقدیر قرص درست مغرب خود را که در کوزه فلک بدم صبح صادقی
 کرده بودند بر طبق عرض می نهاد گریبان سحر چاک می شد و عرصه فسیح
 میدان افلاک از شوایب کدورت ظلمانی چون فضای خاطر روشن دلان پاک
 گشت کافور عارض روز عالم افروز از شکر ظلام زلف مشک پاش شب دیجور پیدا
 بود و آثار کهولت از لمعان علامات صبح منیر در مفارق شباب شب هویدا،
 پای سپهر در اقتباس شوارق مهربان با هزاران آبله دوان بوده و زلال سلسال
 از ذهاب تباشیر در مرغزار سیر فلک روان بیت :

چون صبح بقال نیک روزی برزد علم جهان فروزی

مبشری صبار قنار و طوطی شکر گفتار از جانب لطیف اعلیٰ جناب سلطنت مآب
 عظمت نصاب ، رافع الویه الشوکه فی اوج الاقبال ، کاسر کوّس رؤس الجبابره

و ارباب الضلال، قهرمان السلاطین الایرانیه و قان الخواقین التورانیه شهنشاه
عدو بند خصم شکار و پادشاه سربلند نامدار خدیو ملک آرای عادل و خداوند
کنج گشای باذل، الفایق علی اقرا نه بانواع المکارم المقبوله والوصف
المرغوب معینا للسلطنة والدنیا والدین ابوالنصر سلطان یعقوب مدالله تعالی
ظلال عدالته فی الارضین بطول البقاء وایده بنصرة والظفر علی المخالفین
والاعداء ما تبسم اکامیم الفتوح من النسیم واستظل عن الطوبی ریاض النعیم
بشاطی بحر ایض در رسید و در معبر اسکدار بسقایین هلال شتاب قدم مانده و
بطرفه العینی باین جانب در گذشته چاوشان عظام استقبال کرده باعزاز تمام
واکرام مالا کلام بسر منزل مراد در رسانیدند و بعد از شرایط رعایت و
وفور خاطر جوئی و ملاطفت بدیوان همایون در آورده بشرف عتبه بوسی
مشرف ساختند مشارالیه نیز از روی ادب و رسم مرتب نامه نامی را چون
غنچه گرامی بدو دست گرفته بعد از خضوع عادی بیایه سریر عالم مصیر
ابر از نموده و چون دبیر مقبل بگشاد، حضار محفل بنیاد تعجب کرده بزمی
که از بساط جمشید جم بصد درجه افزون عنبرین و مبعرج بود عطر فزای
و غالیه سای گردانید. چه نامه اوراق کل و نسرین را دست زمانه خمیر
کرده و در قالب کاغذ ریخته و ریاحین بهشت در آن پیچیده و بانبفشه های
خلد برین از نسرین آن سرزمین دمیده و بالکل یاقوت یاقوت خطوط را
قوت قوت و قوت قوت جسم نامی ساخته سطور زر اندودش از قلم شعاع
مهر و دولت آفتاب بصحیفه بیاض خطائی زینت فرموده و خط یکجهتی
حبالبین را از شرق تا بغرب کشیده و الفاظ حروفش که چون اجسام
انسانی قوالب ارواح معانی اند حیات بخش عالم و عالمیان گشته مضمون
مسرت مکنونش که مخبر بود از صحت ذات ملکی الفعال ملکی الخصال
مشحون بحصول آمال و وصول کو کبه سعادت بدرجه اقبال ایام فرخ فال
را خلعت نوروزی در بر کرده و از استیلا و تغلب فرق ناجیه بایندریه
ایدهم الله بر گروه ضالّه خیدریه لعنهم الله و دمرهم جهانیا نرا فرصت

درفزوده و از اشعه شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا
افزود. نظم :

لاله صفت صوفی اگر سر کشد با کله سرخ ز فرمانبری
غرقه خون باد کلاه و سرش با دل چون قیر زیزدان بری
و بدعای استجابات انجام بدین دو بیت اختتام نمود . نظم :
تا بود مهر و ماه در گردش تا بود ثبات در تدویر
نجم بخت چو قطب پا بر جا فرق خصمت چو اخیه در زیر
والحمد لله وحده اولاً و آخراً والصلوة علی نبیه محمد و آله و صحبه باطناً
و ظاهراً . «

علاوه بر این مکتوب نامه‌های دیگری نیز بین سلطان یعقوب و بایزید رد و
بدل ، میشود مضمون و مفاد این نامه‌ها بیشتر درباره قلع و قمع کفار و ترویج امور
شرعی و مبادله مأموران و فرستادگان و شرح بعضی فتوحات و غلبه بردشمنان دین
و دولت و بسط روابط دوستانه و ادامه مکاتبات و غیره تنظیم شده است و چون ذکر
و نقل این مکاتیب موجب تفصیل و تطویل است لذا بذکر همین دو نامه اکتفا
کردیم .

پس از آنکه یعقوب بیک آق قویونلو با زهری قتال بوسیله زوجه او مسموم
و هلاک شد ^(۱) امرای آق قویونلو بر سر انتخاب جانشین یعقوب بایکدیگر بمنازعه
برخاستند و برخی از آنان از برادر یعقوب بنام مسیح و برخی از پسر یعقوب بایسنقر
میرزا حمایت میکردند و مدتی بزور خورد پرداختند تا سرانجام رستم میرزا نواده

۱- چنانکه در تاریخ ادبی ایران از سعدی تاجامی تألیف ادوارد برون و ترجمه جناب آقای علی اصغر
حکمت ذکر شده یعقوب بانوئی از خاندان بزرگان را که زنی هرزه و بلهوس بود بحاله نکاح درآورد .
این زن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود در صدد برآمد که شوی خود را هلاک سازد . روزی که
یعقوب بایسرش از حمام بدر آمده بود آن زن شربت زهر آکین بنزد یعقوب آورد . یعقوب از مشاهده
چهره بیمناک و رنگ پریده و لطف و مهر بانی بیش از حد معمول زوجه خود بدگمان شد و بزنی گفت که
نخست خود از آن شربت بیاشامد . زن نیز بناچار اندکی از آن شربت آشامید و سپس جام شربت را بشوی
خود و فرزندش داد و هر سه تن بر اثر نوشیدن آن شربت زهر آلود در نیمه شب جان سپردند .

اوزن حسن بسلطنت انتخاب شد. فرخ یسارپادشاه شروان به حمایت از بایسنقر پسر یعقوب برخاست. در این هنگام رستم میرزا از مریدان خاندان صفویه استمداد کرد و برای دلجوئی آنان سه فرزند شیخ حیدر را از زندان فارس بآذربایجان آورد و بامال و سلاح فراوان صوفیان را بجنک با شروانشاه تشویق و تحریض کرد.

در سال ۸۹۸ سلطان علی پیشوای طایفه صفویه در جنگ با فرخ یسار پیروز شد و او را بانتقام خون پدر هلاک کرد. لیکن چون بر اثر این فتح بر عده طرفداران صفویه افزوده شد و توسعه نفوذ و قدرت سلطانعلی موجب بیم و هراس رستم میرزا گردید، از اینرو لشکریان رستم میرزا به اردبیل تاختند و سلطانعلی را بقتل رسانیدند.

رستم میرزا پس از پنج سال و نیم سلطنت بدست عم خود حیدر بیك مقتول شد و پس از چندی که از پزیشانی و آشفتگی طایفه آق قویونلو گذشت دوتن از نواده های حسن بیك (اوزن حسن) حکمرانی یافتند یکی الوند میرزا پسر یوسف بن اوزن حسن که بر آذربایجان تسلط یافت و دیگری سلطان مراد پسر یعقوب بیك که بر نواحی شرقی و جنوبی قزل اوزن حکومت میکرد.

از جمله مخالفان و رقیبان سرسخت شاه اسمعیل همین دوتن امیر تر کمان بودند بخصوص الوند بیك که برای تشدید خصومت و جلب حمایت دربار عثمانی با سلطان بایزید دوم پیوند سیاسی برقرار کرده بود و مکاتیب و نامه های قابل توجهی بین ایندو مبادله میشد. چنانکه از مندرجات این نامه ها معلوم و آشکار است و ما برای نمونه دو نامه خطابی و جوابی را بمنظور تأیید این معنی نقل خواهیم کرد، بایزید الوند بیك تر کمان را در جنگ با شاه اسمعیل ترغیب و تحریک میکرده است. بهمین جهت در سال ۹۰۷ هجری هنگامیکه شاه اسمعیل سرگرم تسخیر بادکوبه و محاصره قلعه گلستان بود الوند بیك با سپاه بسیار روی به نخجوان آورد و در ناحیه شرور پیکار سختی بین سپاه وی و لشکریان شاه اسمعیل در گرفت. در این جنگ تر کمانان شکست یافتند و سردار ایشان بقتل رسید.

الوند بیك به دیار بکر گریخت و شاه اسمعیل پس از این غلبه و پیروزی به

تبریز در آمد و تاج شاهی بر سر نهاد . سلطان مراد نیز چنانکه قبلاً اشاره کردیم
 بر نوشت الوندیك دچار شد و پس از آنهزام لشکریانش بشیر از فرار کرد و باشکست
 مراد سلسله آق قویونلو بکلی منقرض گردید .

چنانکه گفتیم الوندیك با توجه بحمايت دربار عثمانی نامه هائی بعنوان
 سلطان بایزید دوم میفرستاده است . در یکی از این نامه ها که بعداً بنقل آن مبادرت
 میشود ، الوندیك بسطان عثمانی وعده میدهد که طایفه تر کمانان آق قویونلورا
 برای دفع افراد قزلباش ویا بنا بنوشته او « اوباش قزلباش خذلهم الله وقهرهم » !
 مهیا ومجهز خواهد ساخت وبامدد سلطان بقلع وقمع این « قوم نابکار » توفیق خواهد
 یافت .

این نامه که از منشآت فریدون بك صفحه ۳۵۱ انتخاب و استخراج شده
 ومقدمه آن شامل لغات وترکیبات مغلق عربی است چنین است : (۱)

« حمدی که مستوجب نوید حصول منی ونیل حاجات شود وشکری که
 مستجلب مزید فوائد مواید مرادات گردد وثنائی که مستلزم ارتقاء معارج
 اعلاء مقامات بوده و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و الثفات شود
 نثار بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات وتفصیل حقایق
 موجودات از اعلاء علین جنات بر نطع خاک در انداخت وباز بمقتضای من
 لم یولد مرتین یلج السموات از حسیض و هبوط تنزلات براوج شرف
 ترقیات بوسیله عروّه وثقای الثفات بی علت وغایات والطف بی نهایات بر
 سطح افلاک بر آورد تا از قوس وجوب وامکان دائره ساخته بر مساحت کون
 ومکان طوف نماید . نفس تنزل نگر که عین ترقیست . سبحان من تنزه ذاته
 عن الزوال وتقّس صفاته عن الانتقال . وورود درود نامحدود برای سائر
 فضای دنی فتدلی وطائر هوای قاب قوسین اودانی و صاحب سرفاوحی الی
 عبده ما اوحی علیه من الصلوات اعلاها ومن التحیات اسناها ومن التسلیمات

۱- این نامه چنانکه از متن آن بر میاید بوسیله پیک مخصوص الوندیك بنام محمود
 آقاچاوش فرستاده شده است .

انماها وبرآل واصحاب اوباد .

اما بعد ، درین ولاعتقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت و همای آشیان
دولت و طوطی شکرستان همت و طائر فرخنده فال و همای همایون بال :

بیت

چو طوطی شیرین مقالی که افتد بود پروبالش ز احوال حاکی
چون آن کو کب سعد علوی که در سیر کند منزل خویش در برج خاکی
یعنی برید نوید اعلیٰ حضرت خورشید رتبت جمشید صولت ابوت مرتبت
خلافت منزلت سلطنت پناه جم جاه سلیمان مکان گیتی ستان عالم مدار
فلک اقتدار خاقان اعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب و العجم
ملاذ الخواقین فی العالم خلیفه الله فی الارضین و ظل الله علی كافة المسلمين
قهرمان الزمان جلال السلطنة والخلافة والعدالة والصلوة والنصفة والعظمة
والاقبال سلطان بایزید خان مدالله تعالی ظلال سلطنته ورافته علی قاطبة
المسلمین و ابدمیا من خلافته و عدالة علی كافة المسلمين و هو معتمد
السلطنة العلیه و مؤتمن الدولة الخاقانیه و مقرب الحضرة السطانیة محمود
آقا چاوش باشی زیدت دولته رسید . بیت :

بدستش یکی نامه کز لطف آن شده عالمی را معطر مشام
چو اوراق گردون منقش بنجم نجومش روانه زمشوق بشام
اغنی منشور حیات بخش جاودانی و توقیع سعادت رسان دوجہانی و مثال
عدم المثل واجب الاتباع والامتثال و طغرای ملک آرای جهان کشای
مقرون بدرر مواعظ خسروانه و مشحون بلاآلی نصایح پادشاهانه کالوحي
النازل من السماء والفيض الوارد من افق الغراء الی جو الهوی عزظهور
و سمت ورود یافت .

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب . بیت :

کلك تو بارک الله بر ملک و دین گشاده صد چشمه آب حیوان از قطرہ سیاہی
واصناف الطاف و آلف اعطاف که در مضامین خطاب شریف و کتاب منیف

مندرج بود بر خواند و از رشحات اقسام کهر بار و لمعات کلام سحر
 آثارش چشم عقل و دیده خیال منور گردید . در مقابل خدمات عنبر شمیم
 بلانهایت و تحیات عبهر نسیم بلاغایت از کمال اخلاص و اختصاص مبلغ
 و مهدی داشته . رجاء واثق از حضرت رب الارباب و مسبب الاسباب آنکه
 قواعد سلطنت و دینداری و معاهد خلافت و کامکاری بوجود شریف اعلی
 حضرت خداوند کاری لازال شמוש سلطنته علی مفارق السلاطین و الخواقین
 ممدوداً ممد و مشید باشد ع ع این دعا را ز همه خلق جهان آمین باد -
 هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویر اکسیر تأثیر اینک اشارت عالی که
 در باب اتفاق اساطین بایندریه شرف ظهور پذیرفته بود بگوش جان و سمع
 قبول تلقی نمود . اگر حضرت سلطنت شعاری عمی قاسم یک و حضرت
 مملکت مداری اخوت شعاری میر مراد جعلهم الله تعالی علی سبیل الوفاق
 و وفقهما رفع اهل الشک و النفاق حسب اشارت جهانمطاع بدفع و رفع
 جماعت ضال و مضل او باش قزلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمایند فهو المراد
 و الاتوکل بعون عنایت الهی و یمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده
 توجه بقلع و قمع آن قوم نابکار و آن گروه بی شکوه بد کردار خواهد شد
 و چون از مبداء حال دست تشبث و اعتصام باذیال شفقت و امتثال عاطفت آن
 حضرت زده توقع که من کل الوجوه ظاهراً و باطناً از همم علیه دریغ
 نفرمایند تا بتوفیق ربانی و تأیید سبحانی و عنایت آن حضرت ابوت مکانی
 مزارع روی زمین از بذر ضلالت آن جماعت پاک گردد و بوستان شریف
 غزای نبوی و گلستان ملت زهرای مصطفوی از آب عدالت سیراب و
 سرسبز گردد و سریر خلافت بایندریه در قبضه تصرف در آید . زیاده اطناب
 نرفت . ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بر مفارق اسلام و اسلامیان مخلد
 و مبسوط و مستدام باد بالنبی و آله الامجاد .

سلطان باینزید در جواب الوندبیک تر کمان باغرو و رو قدرت نمائی نامه ای
 مینگارد و اشاره میکند که کارطایفه یاغیه قزلباشیه ازیند و موعظه گذشته و با

ذکر این کنایه که «مناره بلند در پیش کوه الوند پست نماید» باید باتفاق سایر فرق و طوایف در قلع و قمع آنان کوشید و بالوند اطمینان داده است که در طریق یکجبهتی و اخلاص قصور نخواهد شد و اظهار امیدواری کرده است که بتوفیق خداوند نام و نشان آن ملاعین از صفحه روزگار زدوده خواهد شد.

چنانکه اشاره کردیم الوندیك در جنگ شرور بسختی شکست خورد و سپاهیان منهزم شدند و خود بدیار بکر گریخت و در آن اوقات که شاه اسمعیل مخالفان و رقبای خود را یکی بعد از دیگری مغلوب و منهزم میکرد نامه ای نیز از طرف بایزید به حاجی رستم یك از امرای کرد نوشته شد که از آنچه از اوضاع و احوال جماعت قزلباش میداند و وقایعی که در ناحیت حکمرانی وی روی میدهد سلطان رامستحضر سازد و این کار را موجب عنایات شاهانه داند و شیمه صداقت را بظهور آورد.

رستم یك با مقدمه ای کوتاه در جواب سلطان نوشت که :

«قصه آن طایفه یاغیه حالا برین منوال است که بالوند خان گزند رسانیده و از آنجا بعراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار بار کیانرا^(۱) پرداخته و با چرا کسه مصر مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت بدیار بکر و مرعش داشته ... و امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگروز و سنان غازیان و تیغ خون نشان مجاهدین خداوند اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدور گردد انشاء الله تعالی باقی فرمان بر امر عالی مفوض است.»

بهر حال چون نامه سلطان بایزید که در جواب الوند نوشته از جهت علل و قایع تاریخی همچنین انگیزه های وی در مجاربه با شاه اسمعیل حائز اهمیت است و بامکاناتی که بعداً بین بایزید و شاه اسمعیل رد و بدل میشود ارتباط محسوس و آشکاری دارد لذا بنقل آن در اینجا مبادرت میکنیم و ضمناً یادآور میشویم که نامه بایزید دوم نسبت بسایر مکاتیب سلطانی ازین همه بخصوص نامه هائی که قبلاً درباره

۱- مقصود سپاه باریك پر ناك حاکم عراق است.

آنها بحث کرده ایم ساده تر و روان تر است و با آنکه تاحدی بر حسب معمول زمان و شیوه نگارش آن عصر آرایش لفظی در آن بکار رفته مع هذا با نظر اجمالی میتوان دریافت که لغات دشوار و سنگین عربی و سجعهای نامأنوس و استعارات و تشبیهات دور از ذوق و قریحه و جمله ها و ترکیبات موضوع ملال آور تاحدی کمتر در این نامه مشاهده میشود .

اکنون بدرج نامه جوابی الوندیک تر کمان میبرد ازیم :

«سپاس بی قیاس مرخدای را جل جلاله و عم نواله که بعد از تکمیل وجود انسان محبت روحانی را در عالم جسمانی بظهور آورد و گوشه نشینان حقیض خاک را خبیر از سیارگان اوج افلاک کرد و خواص آنرا صاحب علم و علم آدم نمود و بعلم جزوی ب کلیات امور صاحب وقوف ساخته با فرمان و جعلنا کم خلائف سرافرازی بخشید و در کنه ذات احدیتش تعالی شانه و کل بر هانه عقول عشره خرده بین را عاجز و سرگردان ساخت . بیت :

سبحان من تحیر فی ذاته سواه فهم خرد بکنه کمالش نبرد راه

وصلوات نامیات و تحیات ز اکیات ثار مرقد آن خواجه کائنات و خلاصه موجودات محمد مصطفی علیه التحیه و الثنا با بزرگی ذات کمال الصفاتش در حقیقت معرفه الله با اعتداز ماعرفناک حق معرفتک مقرر و معترف گشته سالکان طریق رشاد را بحسن ادب ارشاد فرود تا هیچ فردی از محرمی مکمن غیب و رازداری سر ابرده لاریب نزده گدا و شاه باین رسم و راه پوئیده نه این را رنجش از کلیم سیاه و نه آنرا نازش بتخت و کلاه هریک از رنگ در پوید و غرور و دیو پر غر و اندیشد بیت :

بگیتی گدائی و شاهی ز تست همه روزی مرغ و ماهی ز تست

گویان بنعم بی غایه ربانی و کرم ما لانهایه سبجانی شا کر بود . بالجمله از مائده (ولئن شکرتم لازیدنکم) فائز و بهره مند باشد .

و بعد درین وقت که نسرین و ریحان جنت سرشت و یاسمین بستان هشت بهشت و سنبل مشک پیوند و بنفشه کوه الوند اعنی کتاب مستطاب عنبر بار

وخطاب خورشید نقاب عبرنثار که از جانب اعلیٰ جناب سلطنت مآب
فلک بارگاه رفت دستگاه سعادت آیات معدلت غایات جمشید شوکت
فریدون رایت اسکندر مکننت دارا درایت ظل رحمن لطف یزدان . بیت .

شهنشاه ایران خدیو عجم	خداوند ملک و سپاه و علم
سرافراز آفاق الوند شاه	ولایت ستان و ممالک پناه
جهانگیر سلطان باعدل و داد	تہمتن شکوه و غضنفر نهاد
فروزندہ گوهر داوری	فرازندہ تخت بایندری
برازندہ تیغ خونین و چنگک	شکافندہ قلب دشمن بچنگک

لازال شمس اقباله متصرفۃ الزوال وما برح بدر اجلاله طالعا عن مطلع
الکمال درخجسته ترین اوقات و بہترین ساعات رسید و مجلس انس و جان
را معطر بنسیم وفا و معنبر از شمیم صفا گردانید و از درونش نشیمن جان
تازہ و تابان گشته از اینجانب نیز باضعاف مضاعفہ آن سلامی کہ از شرایط
ولا جوئی درو مندرج باشد و تحیاتی کہ روابط اتحاد بآن مشید و مرتبط
گردد بانواع محبت و اصناف مودت ابلاغ و ارسال داشته همواره خواهان
ملاقات فائض البرکات شناخته نیل آن مرام در اشرف ایام و الطف اعوام
میسر باد برب العباد .

و آنچه در باب عدم اتحاد عم بزرگوار عالیشان تاجاً للدوله والسعاده و
الدین طائی قاسم بك و حضرت مملکت مداری جلال الدین مرادیك
از ادالہ قدرہما نسبت بخدام سلطنت مقام رفع اللہ تعالیٰ مدارج عزہ و قدرہ
و حفظ عن مکاید العدو و غدرہ نوشته بودند معلوم گشت و بخاطر رسید کہ
ہر چند فروغ و داد ایشان چون سراج و ہاج خالی از ظلمت زدائی و نور
افزائی نیست لیکن چراغ پیش آفتاب پر توی ندارد و طایفہ یاغیہ قزلباشیہ
خذلہم اللہ اگرچہ شعلہ ہای آتشین از کلاہ سرخ (۱) نکبت اندود بگیتی

۱- افراد قزلباش کلاہ سرخی کہ بہ بالای آن عمامہ دوازده ترکی بشکل مخروط قرار
داشت بر سر می نهادند و کلمہ قزلباش در ترکی بمعنی سرخ سراسر است .

در انداخته و چون مجوسیان روزیادکان آتش پاره‌ها را فرافرق سر برداشته
وازیپش فوطهای کبود جهان را پردود ساخته و چون میل آتشین از آن
سرزمین نمایان شده . بیت :

دمی کو کشد لشکر آن نامور بتیغی زند کردن تاجور

یقین است که مناره بلند در پیش کوه الوند پست نماید و چون کار از مواظ
گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده مأمولست که علی الدوام با غیرت تام
کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت در آورده و با جمیع فرق ناحیه
اتفاق فرموده و تبراً از خویشان داری‌کان متوکللاً علی الله الملك المنان
عزم و جزم بر قلع و قمع آن طاغیه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله
گماشته پیش از آنکه شرار فتنه بالا گیرد بانطفأ در کوشند و باشد که
بتوفیق الله بذاك سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحہ جهان
بزدایند و عالمیان را باخبار مسرت آثار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند
و همت بی‌همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور
نمایند و جمهور سادات و علما و مشایخ و صلحا و کافه رعایا و برایای ممالک
محرور و سهرابوظایف دعا گوئی دولت‌جانبین مشغول دانسته طریقه یکجہتی
و اخلاص را مسلوك و سبیل مراسلات و مکاتبات را مکشوف دارند و از اعلام
سوانح حالات عظالت و اغفال جایز نشمرند که از بن جانب حسب‌الاشاره
بوجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود انشاء الله تعالی باقی ایام سعادت
و دولت بروفق مرام احبای عزت و رفعت قرین و مستدام باد برب العباد .

علاوه بر نامه‌های مذکور مکاتیب دیگری بزبان عربی بین بایزید دوم و سلطان
غوری مصر مبادله شده و سلطان عثمانی در یکی از نامه‌ها اشاره بظهور شخصی در بلاد
شرق کرده است که حکام این نواحی را بر انداخته و بر مردم آنجا تسلط یافته است
و محتاج توضیح نیست که مقصود بایزید همان شاه اسمعیل صفوی است و چون
پادشاه عثمانی بر حسب معمول از نهضت صوفیان بزشتی یاد کرده سلطان غوری نیز

برای خوش آمد وی^(۱) گروه قزلباش را در ضمن نامه بدین طریق نکوهش میکند :
 « ... و اما قصه غلبه الفرق الضالة القزباشية فی البلاد الشرقية فانها بلیة
 تامة ظهرت فی تلك النواحي فدفعهم لازم بل و اجب علی الادانی و الاقاصی
 فالمقصود فی دفعهم و استیصالهم بعناية الملك العلام . الموافقه و الاهتمام
 لانهم اهل البدع و الضلالة و اصحاب الشر و الشقاوة کلهم روافض و جمعهم
 ملاعین لیس فی قلوبهم الرذیة اثر المرحمة و الشفقة و لافی طینتهم الخبیثة
 علائم الهدایة و الرأفة و انهم هتکوا عرض المؤمنین و المؤمنات و قتلوا
 علماء الدین و السادات و اغاروا اموالهم و اسروا صبیانهم و عملوا فی هذه
 المملكة اعمالا لایری مثله اخذ فی خروج الاولاد الجنگیزیه و لاسمع
 شبهه اذن فی ظهور الاضراب التیوریه ... »

بین مکاتیب فارسی دربار عثمانی نامه های دیگری از منشآت فریدون بیگ
 دیده شد که بایزید بعلماء و عرفا و دانشمندان اسلامی آن عصر نوشته است . در
 این مراسلات پادشاه عثمانی ضمن تکریم و تبجیل و ستودن فضل و دانش آنان علمای
 مذکور را بفیض و احسان خود دلگرم ساخته و احياناً پاداش های نقدی نیز برای
 آنها فرستاده است .

چنانکه پانصد فلوری برای جلال الدین دوانی^(۲) و هزار فلوری برای مولانا

۱- این نکته را باید توجه دهیم که نهضت صفوی در ایران و ترویج مذهب شیعه و توسعه
 و قدرت وحدت ملی میان ایرانیان با تسلط روز افزون دربار عثمانی و موضوع مرکز خلافت اسلامی
 در آن کشور و فتوحات ترکان در شرق و غرب تضاد و مباحث داشته و موجبات خصومت و کینه خوندگاران
 روم بیشتر مبتنی بر همین مسائل و منافع بوده است .

(۲) جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی از اجله حکما و علماء و قضات قرن نهم
 هجری است که مرجع استفاده افاضل روم و خراسان و ترکستان بوده . وی مدتی متصدی قضاوت
 در فارس بوده است . دوانی کتب و رسالات بسیاری بزبان عربی و فارسی در رشته های علمی و دینی
 و ادبی و فلسفی و اجتماعی برشته تحریر کشیده است از آن جمله کتاب های اثبات واجب الجدید
 و واجب القدیم - اخلاق جلالی - انموذج العلوم - زوزاء در حکمت - شرح تہذیب المنطق - نور الهدایہ -
 تحفه روحانیہ و حاشیہ بر شرح تجرید فوشچی است که بطور نمونه ذکر می شود . چنانچه
 ارباب تذکرہ نوشته اند حاشیہ سوم بر شرح تجرید فوشچی موجب استبصار دوانی و گردیدن وی
 بمذهب شیعه شده است .

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و عالم عرفانی قرن نهم ارسال داشته است .
جامی ضمن جواب به نامه سلطان و سپاسگزاری از احسان و عطای وی ایبانی
بدین شرح سروده است:

جامی کجا عطای شه روم از کجا	کین لطف غیب میرسدش از ره عموم
هر چند بود سخت گریزان دلش ز نقد	نرمش نمود کیسه زر مهر شه چو موم
در زهد جو فروشی او کاست لاجرم	گندم نمای گشت بافاق ازین رسوم
زین تنگهای سرخ شد آخر چنان غنی	ترسم که حب مال کند در دلش هجوم
تعداد آن نمیرسد اگر عقل گویمش	بشمار هست کمن ز به (؟) محصول ملک روم

بایزید ضمن جوابی که بنامه شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی^(۱) نوشته
خلعت فاخره ای نیز «از صوف مربع و سقر لاط بندقی» بوی اعطا کرده است .

اکنون برای اینکه نمونه ای از نامه های^(۲) علمای مذکور و اسلوب نگارش
این نوع مکاتیب در این مجموعه مورد مطالعه خوانندگان قرار گیرد بنقل نامه
شیخ الاسلام احمد تفتازانی اکتفا میکنیم و در فصل آینده به بحث درباره نامه های
دوره دیگر میپردازیم: ضمناً توجه میدهیم که این نامه بوسیله مولانا کمال الدین
عبدالواسع از شاگردان تفتازانی فرستاده شده و استاد بسططان عثمانی سفارش کرده
است که او را مورد لطف و عنایت خویش قرار دهد:

یا ایها النسیم انا سرت مقصدی بلغ تحیتی و سلامی و دعوتی
وسيله ای که فقیران نیازمند و مخلصان مستمند بیارگاه عزت پناه سلاطین
جمعاه و سرادقات حشمت خواقین عظمت دستگاه فرستاده بوساطت آن

(۱) این تفتازانی نواده سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله خراسانی معروف به ملا سعد
تفتازانی است چنانکه در حبیب السیر آمده است احمد تفتازانی بفرمان شاه اسمعیل صفوی بقتل
رسید . ادوارد برون در کتاب از سعدی تا جامی ترجمه و تحشیه استاد دانشمند آقای علی اصغر
حکمت نوشته است که: «علت قتل او آن بوده است که وی از قبول مذهب تشیع که شاه اسمعیل
در آن بتعصب معروف بوده است امتناع فرمود» .

(۲) نامه های علما و دانشمندان مذکور که بمقاد آن اجمالاً اشاره شده در صفحات ۳۶۶-۳۶۱
منشآت فریدون بیگ ضبط شده است .

خود را ذره وار مر کوز خاطر آفتاب انوار ایشان سازند جز ذریعۀ دعا و واسطۀ
 ثنایی شوب ریا چه تواند بود فلاجرم دست اعتصام بدین عروۀ وثقی -
 بلا انقصام زده قوافل ادعیۀ طیبه و رواحل اثنیۀ ز کیه که از فرط خلوص
 عقیدت و کمال تزهت سریرت انبعاث یافته باشد در هنگام تدعوانه تضرعاً
 و خفیه بیار گاه استجابت آیت (ادعونی استجب لکم) مقارن تضرع و
 ابتهاج و مجامع تخشع و سؤال روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان
 ارسال داشته از دیاد مواد خلافت و سلطنت و مزید جمعیت دنیا و آخرت
 اعلیٰ حضرت سکندر رایت دارا درایت کیوان رفعت سپهر مرتبت خسرو
 بار گاه عزّ و تمکین نوشیروان مسند عدالت آئین سلطان تخت نشین
 سعادت نشان قیصر جمشید مکین خورشید مکان کاسر کاسه سر گردن کشان
 خاقان تاجبخش کشورستان پادشاه دولت قرین صاحب قران المعتمم بحبل
 توفیق الملك المعجید مالک الملوك بالاستحقاق سلطان بایزید اعلیٰ الله تعالی
 رایات فتحه و نصرته الذی کل لسان المقال عن عدا و صافه الحمیده ۛ و اولی
 الولاة و اغزی الغزاة

هو الماحی عن الامصار للحق بضرب السیف اشرار السطفاة

فلذا ك اقتصر لسان الحال علی هذا

له شیم لانتتهی عد بعضها و لو صار ذانطق بها كل شعره

فاسكت عجزاً عن امور كثيرة بنطقی ان تحصی و لو قلت قلت

مستدعی و مسئول میباشد . انه علی ما یشاء قدیر و باجابه رجاء الآملین
 جدیر . و بعد بر رأی صائب و رویه ثاقب نواب علیه خلافت مرتبت محبوب
 و مستور نباشد که حامل صحیفه الضراعة جناب فضائل مآب کمالات
 اکتساب حاوی المنقول و المعقول جامع الفروع و الاصول کاشف معضلات
 الدقایق الکسبیه بالنظر العمیقه عارف غامضات الحقایق العلمیه و الادبیه
 بالفکر الدقیق المحرز من غوامض العلوم ما هو المطابق للواقع مولانا
 کمال الدین عبد الواسع دامت آثار فضائله و کمالاته از بلاد روم جهت

اقتناء فضائل و کسب علوم متشمر گشته بدار السلطنه هرات آمده مدت
 متمادی بتعلم و تعلیم استفاده و افادۀ علوم عقلی و نقلی از روی جد تمام
 اشتغال نموده و در مضمار دانشوری و میدان فضیلت گستری تقدم و تفوق
 بر امثال و اقران سبقت گرفته و جلیس منصب نفیس تدریس یکی از
 مدارس علیۀ دار السلطنه مذکور بوده حالا احراز تقبیل عتبه رفیع مرتبه
 مولانای مشارالیه را باعث و محرك بر معاودت و مراجعت وطن گشته چون
 فضائل مآب مومی الیه را بدین فقیر قلیل البضاعه علاقه استاد و شاگردی
 و رابطه پدر و فرزندى واقع بود حجت اورا دعای خیری دانست و بدین
 چند کلمه مصدع گشته قدم جرأت در میدان جسارت سپارش حال فضیلت
 اکتساب مشارالیه بنواب میرود که منظور نظر اعتنا و ملتفت خاطر مهر
 انجلا گردد . زیادت اطناب موجب القاب و اتعاب و مورث کلفت و ملالت
 است والدعا معاد اللهم اید اعلام دولته و ابد ظلال سلطنته و خلافته الی
 يوم المعاد بحق النون والصاد و بحرمة کل اولیائك من الاقطاب و الافراد
 والاولاد آمین یارب العالمین . این صحیفه الاخلاص از دار السلطنه هرات
 سمت تحریر یافته در بیست و ششم ماه جمادی الاول سنة احدى وعشرة
 وتسعمائة .

فصل سوم

منتخبی از نامه های تاریخی دوره شاه اسمعیل اول

شاه اسمعیل پس از فتح باد کوبه ائمه طاهرین را در خواب دید که او را از محاصره قلعه گلستان منصرف و بتصرف آذربایجان مأمور فرمودند. الوندیک آق قویونلو و سپاه ترکمانان خواستند وی را از این قصد بازداشته و مانع پیشرفت وی گردند اما در جنگ شروء با تلفات بسیار شکست خوردند الوند به ارزنجان گریخت و شاه اسمعیل به تبریز آمد و تاج سلطنت بر سر نهاد ..

در این اوقات که شاه اسمعیل از اعتقاد و ایمان راسخ پیروان خود بحقانیت مذهب شیعه آگاه و مطمئن شده بود مصمم شد که پس از جلوس بر تخت سلطنت تشیع را مذهب رسمی کشور ایران کند و آنرا تنها مذهب عمومی و رایج مملکت سازد و بهمین جهت ضمن نامه ای که در جواب علمای شیعه تبریز نگاشته تأکید کرده است که : «مرا باین کار واداشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم.» (۱)

سپس خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را که از زمان قتل ابوالحرث ارسلان بن عبدالله ترکی (۲) (معروف به امیر ارسلان) غلام و سپهسالار عضدالدوله دیلمی متروک شده

۱- علمای تبریز بشاه اسمعیل نوشته بودند : «قربانت شویم دوست هزار خلق که در

تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان حضرات تاحال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده ..» نقل از تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ..

۲- ابن امیر اداره امور کشوری و دولتی را در بغداد از طرف عضدالدوله بعهدہ داشت و خطبه بنام وی میخواند .

بود درازان واقامه وارد کنند و باتوجه بکوشش و اهتمامی که شاه اسمعیل در این راه بکاربرد روز بروز بر نفوذ و قدرت معنوی مذهب شیعه اثنی عشری افزوده شد و مانند اشعه‌ای بر افطار و اکناف مملکت تابیدن گرفت .

فتوحات و پیشرفت‌های پیاپی شاه اسمعیل و ازدیاد قدرت و تسلط وی بر سراسر کشور و بسط و توسعه روز افزون مذهب شیعه پادشاهان و امرا و ملوک کشورهای همسایه بخصوص سلاطین عثمانی و اوزبک را که در اعتقاد مذهب سنت تعصبی وافر داشتند بسختی دچار تشویش و اضطراب کرد و بهمین جهت پادشاهان و حکمرانان مذکور و طرفداران آنها برای تضعیف شاه اسمعیل و تزلزل بنیان مذهب شیعه بتحریک و ایجاد فتنه و تبه و وسایل جنگ و زد و خورد پرداختند . لیکن با وجود تحریکات و در گرفتن جنگها و پیکارهای سخت و هولناک شاه اسمعیل هیچگاه نهراسید و از میان آشوب و غوغای فتنه‌ها و محاربات متعدد غالب و پیروز برخاست .

در گیر و دار تحریکات و توطئه‌های سیاسی و انقلابات اجتماعی و قتل و غارت‌هایی که در گوشه و کنار مملکت بوجود می‌آمد یک رشته مکاتبات و مراسلات قابل توجهی بین ملوک و امرای مذکور مبادله شده که مطالعه آنها برای درک حقایق اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اخلاقی آن عصر بسیار سودمند و مغتنم است . چه این مکاتیب و نامه‌ها که بیشتر بزبان فارسی زبان رسمی و رایج آن دوره می‌باشد از اسناد معتبر تاریخی محسوب میگردد .

قسمتی از نامه‌های مذکور که تاریخ تحریر آنها تقریباً در اوایل قرن دهم هجری است نامه‌هایی است که از طرف الوندیك تر کمان و حاج رستم بیک کردو سلطان بایزید نوشته شده و مضامین آنها بیشتر در خصوص زمینه سازی و توطئه و ایجاد تحریکات علیه سران و افراد قزلباش و بدست آوردن اطلاعات و اخبار در باره میزان قدرت لشکری و نفوذ دینی و اجتماعی آنانست و همچنین نامه‌ای در همین زمینه از طرف سلطان عثمانی بسطان غوی مصر بعربی نوشته شده و قیام شاه اسمعیل را بپادشاه مصر اطلاع داده است . در این میان مکاتیب و رسائلی نیز بین شاه اسمعیل و سلاطین و حکمرانان مزبور مبادله شده که ما آنها را بسبب اهمیت تاریخی و

اجتماعی آنها بتدریج در اینجا نقل می‌کنیم و در حدود امکان بتحقیق و تحلیل و شرح مطالب و مضامین آنها می‌پردازیم.

از نامه‌های تاریخی این عهد نامه‌ای است که شاه اسمعیل برای شیک خان اوزبک فرستاده است. چنانکه در اوراق تاریخ مسطور است بهنگامیکه شاه اسمعیل کم کم بر مخالفان خود چیره میشد و از تسلط و تسخیر ولایات و نواحی ایران فراغت مییافت برای رفع فتنه و شرارت اوزبکان که سنیان متعصب بودند اهل تشیع را در خراسان بسختی آزار و اذیت میکردند شیک خان امیر این طایفه که از نواده‌های چنگیز بود آهنگ جنگ کرد و سازوبرگ این پیکار را فراهم میساخت. ولیکن قبل از آغاز جنگ مکاتبه‌ای بین شاه اسمعیل و خان اوزبک صورت گرفت. قصد و نظر شاه اسمعیل از افتتاح باب مکاتبه این بود که با اعلام تعمیم و ترویج مذهب شیعه نه فقط اوزبکان را از آزار پیروان شیعه بازدارد بلکه شیک خان را بقبول این مذهب تحریض و تشویق کند و او را باروش مسالمت آمیز وادار بتسلیم سازد.

شیک خان اولین سخنی که هنگام ملاقات با شیخ زاده بیک و سفیر مخصوص شاه اسمعیل بمیان آورد در باره مذهب شیعه بود که چرا شاه اسمعیل مذهبی احداث کرده و سب صحابه میکند. شیخ زاده گفت که این مذهب محدث نیست و از روزگار سابق بزرگان و علمای معروفی از پیروان مذهب شیعه بوده‌اند از جمله آنها محقق طوسی خواجه نصیرالدین محمد است (۱) که از فحول علمای تشیع بشمار میرود و هلاکوخان جد خان تابع او بوده و مذهب شیعه اختیار کرده و سلطان محمد

(۱) محمد بن حسن جهرودی طوسی ملقب به نصیرالدین معروف بخواجه نصیرالدین طوسی یا محقق طوسی وزیر هلاکوخان مغول از حکما و علمای مشهور قرن هفتم است که از نظر حفظ تمدن و فرهنگ ایران و ترویج دین اسلام بین مغولان خدماتی شایان کرده است. این دانشمند بزرگ ایرانی که در بسط معارف اسلامی و پیاداشتن مذهب اثناعشری اهتمام داشته زیچ و ررصد خانه معروف مراغه را تأسیس کرده بیش از هفتاد مجلد در رشته‌های علمی و ریاضی و نجومی و دینی و فلسفی و اخلاقی و غیره تألیف کرده که کتابهای اخلاق ناصری - آغاز و انجام درمبداء و معاد - اختیارات - اساس الاقتباس - الامامة - اقسام الحکمة - اوصاف الاشراف - تجرید الاعتقاد - تحریر اقلیدس - تحریر مجسطی - تهافت الفلاسفه - الجبر و الاختیار - و شرح اشارات ابن سینا از جمله آنهاست.

الجایتو با اولین ملاقات با شیخ جمال الدین مطهر حلّی (۱) که از اعظم مجتهدین شیعه است بمذهب شیعه در آمده است و از روی کتب اهل سنت و جماعت و بدلائل عقلی و نقلی حقیقت این مذهب ثابت شده است . شیک خان در جواب گفت مگر من کافرم که بر من موعظه میخوانی و پس از آنکه در باره جنگ سخن گفت و از مباحثه و گفتگو سرباز زد از مجلس بیرون آمد و سر انجام کار تعیین سر نوشت را بمیدان کار زار محول ساخت .

شرح نامه ای که شیخ زاده از طرف شاه اسمعیل بشیک خان تسلیم کرده چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة ولسلام على رسول المختار و آله اجمعين والعاقبة للمتقين واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و كان يامر اهله بالصلوة والزكاة و كان عند ربه مرضيا . بعد از اهدای سلام اعلام آنکه مضامین مکتوب شریف بشرف اطلاع و یقین رسید و چنانچه از آن طرف مصرح دلایل ارادت موروثی صمیمی بود از اینجانب محرک سلاسل محبت و مودت قدیمی گردید . اما با وجود آنکه

(۱) حسن بن سدید الدین یوسف بن زین الدین علی بن مطهر حلّی مکنی بابن المطهر و ملقب به آیه الله و جمال الدین از علمای ربانی امامیه و از فضایل معروف قرن هفتم و هشتم است که در علوم معقول و منقول تألیفات فراوانی دارد . کتاب الغین و منهاج الکرامه فی الامامة بنام الجایتو معروف بسطان محمد خدا بنده تألیف کرده و در نزد پادشاه مغول تقریبی تمام یافته است . چنانکه معروف است علامه در مجلسی که بامر الجایتو از علمای مذاهب اربعه (حنفی - شافعی - مالکی حنبلی) در خصوص سه طلاق گفتن زوجه شاه و علاقه وی با بطلان آن تشکیل شده بود حاضر شد و طلاق زوجه شاه را بعلت عدم حضور عدلین باطل ساخت و سپس بطرح مذاکرات دینی و تمظیم و تکریم ائمه طاهرین پرداخت . الجایتو در آن مجلس مناظره بدانش و بصیرت و تسلط علامه در امور فلسفی و دینی و فقهی و قوف یافت و مذهب تشیع را پذیرفت و فرمان داد که بنام دوازده امام (ع) خطبه بخوانند و سکه بزنند و اسامی مقدس ایشانرا در اطراف مساجد و مشاهد ثبت نمایند . چنانکه گفتیم علامه تألیفات بسیاری دارد که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد . برای نمونه کتابهای ذیل را نام میبریم : الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده - ابطال الجبر - ارشاد الاذهان (در فقه) - استقصاء - الاشارات - ایضاح (در چند مجلد) - تبصرة المتعلمین - تذکرة الفقهاء تهذیب الاصول - قواعد الاحکام - کشف المراد و غیره .

طریق سلوک و سلوک طریق آبای عظام علیه الدرجات و السلام فخامسنیه المقامات این جانب از راه توانر نزد همگنان از ادانی و اقاصی و مطیع و عاصی کمال اشتها و مرتبه اعتبار یافته و کیفیت خصوصیت و اختصاص و اخلاف این زمره اشراف باوصاف کریمه و اخلاق عظیمه اسلاف درجه و وضوح پذیرفته استفسار از بعضی حقایق اخبار که همانا از تقریر مسافران خوش آمد یا از مجاوران تقرب جو مسموع شده باشد بدیع و بعید و خلاف مقتضای رای سدید نمود و ان کثیرا لیضلون باهوائهم ان ربك هو اعلم بالمهتدین و نهج سلسله واضح لمن یهتدی و لکنما هو اعمت فاعیت مخلص فحوای کتاب و محصل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصائر و الابصار کشمش فی وسط النهار واضح و آشکار است که بموجب فرموده لولاک لما خلقت الافلاك تعمیر معموره خاک چون ترتیب عوالم پاک بوسیله ظهور اشعه نور محمدی علیه و آله و الصلوة و السلام است و بر حسب مقتضای رتبه جامعیت حین ختم النبوة و کمال الولاية که هر آینه مقتضای ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی و مستدعی سطوع انوار شموع سلطنت اخرویست ایالت ولایت صدری و ولایت مملکت معنوی خاصه آن حضرت و عترته الطیبه علیه انحصار اولاد ظاهره و آل جلیة الکمال اوست و بحق و یقین و ادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی جز با آن سلطان سریر دین نیست و چند روزی که بر حسب اختیارات ربانی و اختیارات زمانی و ارثان این جامعیت و حاکمیت منصوصه اعنی ائمه هدی و اولیا از استدراک حقوق ارثیه خود از ایادی ارباب غضب و تعصب متقاعد گشته از ننگ اشتراک اهل دنیا نام تسلط و استیلا نمی برده اند و خود را در صدد مقابله و احصا نمی آورده اند و بر حسب اشارات غیبیه و لله امر الیه از کمال علو و علو کمال ایشان بوده نه حاشا بواسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان مروی اما انشاء الله تعالی چون درین و لا بموجب لکل اناس دوله و دولت این دودمان از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت

نهال بردند وجود اینجانب سرافرازی کشید و از مکن عالم آرای دودمان
سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روز افزون که
آیه و الله یتم نوره نشان آن و کریمه نار الله موقده در شان آنست روشن
گشته از واجبات احوال و اطوار در گاه مشاهده افتاد، هائف غیبی و
سروش یقینی به ذکر انانحن نرث الارض علیها گویاشده و بر زبان تقریر
بادای ندای لذلك ارسلناک فی امتہ قدخلت من قبلها امم لتسودا علیهم
الذی اوحینا کشاد و بانوک خامه ملایک سریر کاتبان تحریر بموجب
و از کرفی کتاب اسمعیل در صفایح صحایف سلطنت کامله الارکان و ایالت
عالم و عالمیان رقم این اسم جلیل ثبت نمودند و زمانه در نظر اهل زمان
جلوه داد.

در خزانة رحمت بفضل حکمت بود زمان دولت مادر رسید و درواشد
«الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وظیفه ارادت
کامله و طریقہ محبت شامله موروئی صمیمی آنکه همچنانکه [جازم؟] بادای
فتح ابواب مصادقت و نشر ابواب موافقت شده اند در استقامت این امور و
استدامت این دستور اهتمام مبذول داشته و بموجب قل لا اسئلكم علیه
اجرا الا المودة فی القربی سر رشته محبت آل عبارا از دست نگذارند
و چنگک اعتصام و التزام العروة الوثقی مصدوق انی تارك فيكم الثقلين کتاب
الله و عترتی فانها حبلان لا ينقطعان الی يوم القيمة محکم و مستحکم گرداند
که هر آینه این شیوه رضیه و شیمه مرضیه مستوجب و مستعقب آن خواهد
شد که امدادات و اشارات که در مکتوب ارادت اسلوب نسبت با باء عظام ولایت
مقام فرموده بودند اکنون مقرون با سعادات علیه صوریه و افادات
جلیه دنیویه میسر گردد و بلاشک هر گاه معانی ارتباط قدیمی تجدید و
میامین اختلاط صمیمی تأکید یابد تصدیق اقاویل باطله و تدقیق اباطیل
کاذبه بجمعی کذاب غرضناک بی باک که در سلك و كذلك جعلنا لکل نبی
عدواً شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعضهم زخرف القول غرورا

مسلك اند نخواهند فرمود . چه الحق در اینجانب غیر ترویج مذهب حق ائمه هدی و اجرای احکام شریعت غر او طریقه بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بینات کتاب و احادیث صحیحہ نبوی بحقیقت آن دوشاه عدل مز کی اند صورتی دیگر که در نظر محبوسان بند تقلید و مجوسان سجن تکید و تکید که با فسانها آباء دون بر حسب فرموده آیه کریمه انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون خرسند و پای بند شده اند منکر و غریب و بدعت و بی تقرب بمانند واقع نیست افغیر الله انبغی حکماً و هو الذی انزل الکتاب مفصلاً و ابعث ابائی ابراهیم کیف لا : راه حق اینست نتوانم نهفتن را را

شعر :

زمشرق تا بمغرب گرامامست علی و آل او ما را تمام است
العجب که آباء و اجداد سلطنت نجاد علی الاعتقاد ایشان بهمین عقیده نقیه نبوده
و طریق مهدیه بوده اند . لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون
و بی تکلف ظن غالب آنست که اگر گاهی اظهار خلاف این احق مذاهب نماید
بنا بر تقیه و حفظ مصالح امور مملکت خواهد بود ذلك الدین القيم ولكن
لا يعلمون . و اگر حاشا در حقیقت این مذهب حق شائبه ری بی بخاطر خطور
کند هر کس را از علمای دقیق و عرفا و فضلا ی صاحب تحقیق تعیین کرده
بفرستند بدلائل عقلی و نقلی حسب ... خواهد شد فلله الحجة البالغة و
لوشاء لهدا کم اجمعین .

غرض اصلی و مقصود کلی از ارتکاب امور فانیه دنیوی و تمشیت صوری
جز اشاعت احکام شیعه طاهره و اعادت و اداعت آثار فرقه ناجیه که تا غایت
انوار اسرار فروغ و اصول آن در حجاب ظلم و ظلام مخالفان دین و دولت
مختفی و منطوی بوده نبوده و نیست و الاهمت بلند مر تضوی و اعتلا نهمت
بلند ارجمند صفوی .. از تعلق بامور دنیه دنیا و توجه بسلطنت جزویه
این سرا مفرد (؟) ابادارد و ارفع و اعلی از آنست که بزخارف خسیسه و

خطام رديه خبيثه التفات نمايد .

شکر خدا که باز برین اوج بارگاه طاوس عرش می شنود صیت شهرم
مقصود از این معامله ترویج کار اوست نی جلوه میفر و شم و نی عشو میخرم
شاهین صفت چو طعمه کشیدم ز دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم
لله الحمد والمنة که مریبان توفیق الهی و مؤیدان تأیید نامتناهی مضمون
دلالت رهنمون الذين تحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة و یصدون عن سبیل الله
و یبغونها عوجا اولئك فی ضلال المبین را خاطر نشان طینت طیبه نموده و
نقاشان قضا و قدر که مهندسان کارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و
ضررند هیچ رقم از ارقام محبت دنیا و اهل دنیا بر صحیفه خاطر ما نکشیده اند
و هیچ نقش از نقوش دلفریب این شاهد رعنا بر ضمیر و لوح باطن معانی
تصور ما ننکاشته اند . نظم :

ز کامرانی دوران مخور فریب که چرخ

ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد

که اگهست که کاوس و کی کجا رفتند

که واقفست که چون رفت تخت جم بر باد

فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک

کس نبود که دستی ازین دغا ببرد

بلکه از راه خصوصیت نبوی بمقتضای ان عبادی لیس لك علیهم سلطانا
دست تصرف ابدی و ابادی تسلط دنیا و عقبی از اینجانب منصرف گشته
حافظان عنایت ازلیه و حارسان سعادت سرمدیه بدست یاری ابناء ابدی
و همایمان علی اهل الله دامن همت ما را از لوٹ آلاش بآرایش دنیوی و
آسایش اخروی محفوظ داشته اند . نظم :

دو کیتی را نخواهد هر که مر داشت یکی را خواهد او کاین هر دو کرده است
رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی والدینی و ان اعمل صالحا
نرضاه و ادخلنی رحمته فی عبادك الصالحون . صورت منع تجار از آمد شد این

بلاد و دیار چون منافی آئین رعیت پروری و مباین قوانین فتوت و عدالت گستر است که تجویز نسبت آن بدین جانب نخواهد فرمود چه فی الواقع خلاف واقعست و تعلل و تعویقی که در ارسال رسل و رسائل دست داد همانا منشأش به ضمیر منیر صورت پذیر باشد چه درین مدت که از هر طرف امواج فتنه و فساد متلاطم و افواج طغیان و عناد متراکم چندان توجه و اشتغال بدفع و رفع اهل رفع و عدوان و قلع و قمع ارباب بدع و عصیان واقع میشد که مجال این نوع قوانین مستقره و آداب مستمره دست نمیداد و مع ذلك وثوق و اعتماد بکمال محبت و وداد قدیمی چندان داشت که بالزام رسوم اهل عادت حاجت نمیدانست اکنون بمفاتیح توجه ایشان جوامع ابواب این مراسم محبت فزا مفتوح گشته از دیاد تردد قافله و امتداد تزیاید این سلسله از انقطاع مصون و از وصمت انصرام مامون خواهد بود . و همچنان که اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت الله الحرام که از شعائر اسلام است که (ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) هر گاه توجه فرمایند باقدام امداد و اسعاد و اقدام بلطایف اقبال استقبال نموده نوعی متوجه خواهد شد که بدین وسیله شرف زیارت ثامن ائمة الهادین علیه و علی امامه الصلوة و التحية دریابد

يك طواف درش از قول رسول مدنی تا بهفتاد حج نافله یکسان آید استادان بنا که بجهة تعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند چون ترویج و تشیيع بقاع الخیر بر ذمت همت خورشید ارتفاع ما واجب و لازمست ان شاء الله تعالی هنگام وصول بمدائن معتبره عراق استادانی که نادره آفاق باشند فرستاده میشود باقی حالات و مقالات بتقریر دلپذیر مزید الانامی علامی محیی مآثر الاسلام اسوة ارباب القلم و العرفان صفوة اصحاب الکیف و البرهان کاسمه الاحمد العاقبة و الاولى محولست که بعد از استفسار و استخبار معروض دارد یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نور امینا هذا الكتاب المبارك که یصدق الدین بین یدیه و تمت کلمة

ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم.»

شيبك خان پس از ملاقات باشيخ زاده و دريافت نامه مذکور امير كمال الدين حسين ابيوردی را بر سالت بدر بار شاه اسمعيل فرستاد و اظهار غرور و نخوت كرد شاه اسمعيل از اين معنى بر آشفت و ساز و بر گك جنگك را فراهم ساخت.

در سال ۹۱۶ بين شاه اسمعيل و شيبك خان پيكار سختی در طاهر آباد روی داد. در اين جنگ عده كثيری از لشكريان خان اوزبك بـخاك هلاك افتادند و جسد شيبك خان نيز در بين اجساد بدست آمد. شاه اسمعيل فرمان داد تا پوست سرش را بگاہ انباشتند و نزد سلطان عثمانی فرستادند و كاسه سر شيبك را نيز بزرگرفتند و بجای جام يا قدح در مجلس بزم بكار بردند.

از جمله مكاتيب ديگرى كه از نظر روابط سياسى و تاريخى ايران با كشورهای همسايه حائز اهميت است نامه‌هاى است كه بين شاه اسمعيل و سلطان سليم پادشاه عثمانى مبادله شده است. از مضمون نامه‌ها و لحن خشونت آميز آنها بخوبى پيدا است كه روابط اين دو پادشاه سخت تيره و خصمانه است و با توجه بعلل و جهاتى كه ذكر كرديم پادشاه عثمانى كه مردى متعصب و خونريز بود كينه و عناد و بهانه جوئيهای خود را در باره پادشاه صفوى و پيروان تشيع در اين نامه‌ها آشكار مىسازد و چنين مينمايد كه جز توسل بجنگ و مجاربه چاره ديگرى در پيش نيست.

پيش از آنكه درباره نامه‌های شاه اسمعيل توضيحات بيشترى بدهيم براى تأييد حس كينه جوئى و خصومت آشكار سلطان سليم ناگزيريم يکى از نامه‌های وی را كه بشاه اسمعيل نوشته در اينجا نقل كنيم :

« بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الملك العلام ان الدين عند الله الاسلام ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو فى الآخرة من الخاسرين ومن جأته موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. اللهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين ولا الضالين

وصلی الله علی سید العالمین محمد المصطفی النبی الامین وآله وصحبه اجمعین .
 اما بعد - این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب که قاتل الکفره
 والمشرکین قانع اعداء الدین مرغم انوف الفراعین معفرتیجان الخواقین
 سلطان الغزاة والمجاهدین فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد
 دارای عالی نژاد سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم
 بسوی تو که فرمانده عجم سپهسالار اعظم سردار معظم ضحاک روزگار
 داراب گیرودار افراسیاب عهد امیر اسمعیل نامداری سمت صدور یافت
 ناخبیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معدل
 بالغرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهی است کماورد فی الکتاب
 المبین (وما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا عبین) حکمت خلقت انسان
 که عین اعیان و نقاوه جهان و خلاصه اکوانست کما قال عز و علا (وهو الذی
 جعلکم خلائف فی الارض) اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت
 لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت
 دارد ترقب عنایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه والی خطه
 نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نبندد هر آینه شرایع
 نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جاودانی است . پس هر که
 از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائره انقیاد او امر و نواهی بیرون
 آید و هتک پرده دین و هدم شرع متین نماید بر کافه مسلمین عموماً و
 سلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای (یا ایها الذین آمنوا کونوا
 انصار الله) بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفاصد آن مفسد
 بحسب الاستطاعة والامکان بجان کوشند. مقصود از این تشبیب آن است
 که باتفرقه جماعت بایندیری^(۱) بحکم بیت:

(۱) مقصود دودمان و طایفه آق قویونلوست، حکومت این طایفه در شمال غربی ایران با
 الوند بیک ترکمان و در قسمت مغرب و مرکز ایران با سلطان مراد آق قویونلو بوده و شاه اسمعیل
 این هردو امیر را از پای درآورد.

چویشۀ تهی گردد از نره شیر شغال اندر آید بیانك دلیر
از طریق تعدی امارت بلاد شرق را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان-
بری بصفه باحشمت فرمان فرمائی قدم نهادی . ابواب ظلم و بیداد را بر
روی مسلمانان باز کرده زندقه والحاد را بایکدیگر ازدواج و امتزاج
دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری
برافراشتی . شاهی و فرمانروائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات
طبیعت حل قیود شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی . مقابح افعال
و مساوی احوالت چون اباحت فروج محرمة و اراقت دمء مکرمة و
تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف
کریمه در قازورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما همه بحد تواتر
پیوست . ائمه دین و علماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا
با اتباع و اشیاعت که موجبش قتلست و سبی علی رؤس الاشهاد متفق الکلام
و الاقلام با سر هم فتوی دادند بناء علی ذلک مانیز جهت تقویت دین و اعانت
مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت و رسم ناموس
پادشاهی بجای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بعنایة الله و حسن
توفیقہ الویة ظفر دثار و عسا کر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران
خنجر گذار که چون تیغ از نیام غضب بر آرند عدوی مدبر را قاطع
بدرجه طالع گراید و چون تیر بکمان کین دارند سهم موت النخصم بیرج
قوس در آرد در شهر صفر ختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان
نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند بسر پنجه قوت کامکاری
دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری بسودای صفدری
از سر سر اسیمهات بدرکنیم . مفاسد شر و شورت از سر عجزه و مسکینان
برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ای دود ازدودمانت بر آریم من
زرع الاحسن حصدا المحسن . چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت

مصطفوی است علیه السلام این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ملکات ردیه در بعضی مزاج طبیعی است قابل زوال نیست. -ع- که زنگی بشتن نکردد سفید و در بعضی عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اہمال طبیعت ناشی است او را امکان ازالہ هست از آنکہ فئہ اشرار بتادیب و تعلیم از مقولہ اختیار باشد بنا بر اجماع اگر خود را در سلك زمرة (والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا لذنوبهم) منسلك و منخرط گردانی در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی از کارهای بد و کردارهای ناصواب و سیرتہای زشت پشیمانی نمائی و از درون دل و صمیم جان بتوبہ و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع کہ زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور مارا روی مالیدہ و از نعال مطایا ہر گوشہ از آن نواحی حلقہ افکندگی بگوش کشیدہ بود از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سدۀ عظمت پناہ مارا بسیاری سعادت تر است و از نواب کامکاری غیر از نیکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی! و اگر چنانچہ بیت:

خوی بد در طبیعتی کہ نشست نرود جز بوقت مرگ از دست .
بر آن اعمال قبیحہ و افعال فضحہ مصرّ و مجدّد باشی ان شاء الله تعالی الاعز
عرصہ آن مملکت کہ از روی تغلب بدست تصرف افتادہ است عن قریب
مخیم اردوی عسا کر نصرت مآثر ما خواهد شد. مدتیست از غایت سبکساری
سودای سرداری در سرداری و از فرط خودرانی دعوی جہانگیری و
کشور گشائی بر زبان آری . مصرع : چو مردی بمیدان مردان در آی
کہ ہر چہ نہادہ پردہ تقدیرست بظہور آید والامر یومئذ لله والسلام
علی من اتبع الہدی . حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنة عشرين و
تسعمائة .

سلطان سلیم نامہ های دیگری نیز بفارسی و ترکی در همین زمینہ بشاہ اسمعیل

نوشته است ولی نامه‌ایکه مضمون آن سخت‌تر و شدیدتر از دیگر مکاتیب است نامه‌ایست که بعداً نقل میشود. پادشاه عثمانی در این نامه نیز مطالب موهومی را عنوان کرده و نسبت‌های ناروایی بشاه اسمعیل و پیروان وی داده است تا بدین تمهید و مخصوصاً باز کرآیات قرآنی در نامه‌های خود حقایق را نوع دیگری جلوه داده و بهانه‌های سست و بی‌اساس را برای شروع جنگ و تصرف بعضی از بلاد و نواحی ایران دستاویز قرار دهد.

نتیجه تلخ و ناگوار دیگری که از جهت اخلاقی و اجتماعی از بررسی این نامه‌ها بدست می‌آوریم اینست که از روزگار قدیم برای اختفای حقایق و ممانعت در اجرای اصطلاحات و نهضت‌ها و جنبش‌های اجتماعی و ایجاد و استحکام وحدت ملی سلاح تکفیر و ارتداد و فریفتن عوام الناس از جمله حرب‌های کاری و متداول بوده و آثار زشت و نفرت‌انگیز آن کم و بیش بصورت‌های دیگری در مظاهر گوناگون زندگی اجتماعی ما باقی مانده است.

پیش از آنکه به بحث و نقل مکاتیب دیگر شاه سلیم و شاه اسمعیل صفوی بپردازیم لازمست شمه‌ای در خصوص جانشین شیک خان اوزبک و مناسبات وی با سلطان عثمانی توضیح دهیم.

پس از غلبه شاه اسمعیل بر خان اوزبک طایفه اوزبکان از این شکست پراکنده و نابود نشدند بلکه ظاهراً با ایرانیان از در صلح درآمدند و چندی بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند. در این جنگ که با بر شاه مؤسس خاندان تیموری هند نیز سپاه خود را بیاری ایرانیان گسیل داشته بود پیروزی نصیب اوزبکان شد و جمعی از سران سپاه که از جمله آنان نجم‌ثانی بود بقتل رسیدند.

شیک خان در تسنن بسیار متعصب بود و در قلمرو حکومت خود بشکنجه و آزار شیعیان می‌پرداخت. پیروی عبیدخان نیز که جانشین او شد رفتار وی بهمین منوال بود. و هنگامیکه بایزید زندگی را بدرود گفت جانشین وی سلطان سلیم رفتار خشونت آمیز پدر را نسبت بدر بار صفوی و متابعان شیعه ادامه داد و این روش را بسرحد جنگ و قتال رسانید و با عبیدخان در محاربه با صوفیان قزلباش

همداستان شد .

چند ماه قبل از اینکه جنگ چالدران وقوع یابد سلطان سلیم نامه مفصلی بعیدخان اوزبک نوشت و او را بجنگ باشاه اسمعیل تشویق و تحریک کرد تا بدین طریق انتقام خون پدر را بستاند و خود نیز ترصد و اشتیاق خویش را بجنگ قریب الوقوع در این نامه ابراز داشته است. چون این نامه مفصل است از مقدمات آن که مبنی بر ذکر القاب و تعارفات و خوش آمد گوئی درباره عبیدخان و نکوهش کافران و مفسدان و ملحدان و ضلالت پیشگان و اهتمام در قلع و قمع آنانست صرف نظر میکنیم و از آن بیعد قسمتهائی را که مؤید گفتار ماست انتخاب و در اینجا نقل میکنیم :

« ... مدتی است که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لئیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده اند باطایفه کمراه که (ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله) و فرق ضاله سرنگون ... بایقادر نار تعدی دود از خانمانها بر آورده .. تا از صف نعال فرمانبری بصدر صفه فرماندهی ترقی یافت . در رقعۀ بقعۀ آن دیار چون خط ترسا کثر روی را شعار و دثار خود ساخت ... »

« ... حالیا نسما ت بواعث نعمت از مهب الامور مرهونه باوقاتنا وزیدن گرفت و نفحات غیرت دین محمدی علی واضعه افضل الصلوة تواتر عصیت پادشاهانه مارا اشتعال داد ... و شمسوار همت عالی نهمت پای عزیمت انا ظالم ان لم انتقم عن الظالم در آورد بعد از استخاره ملك متعال و استشهادات ملهم عقل فعال رأی جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت . بالشکری انبوه و گزوهی پر شکوه که مانند کوه سرسبزی خویش از تیر باران کمان داند و چون تیغ سرخ روئی از سفک دماء اهل بغی و عدوان حاصل کنند برون از حد و عده ریگی در شمشیر زنی و خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک رافع در نیزه بازی و تیر اندازی مشارالیه بالبنان است عن قریب نهضت همایون

برسر آن سر لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار
 کبر و کین و سر نافر رهنان دنیا و دین مر کوز قلب منشرح الصدر است...
 هر مؤمن موحدا بغض فی الله بآن طایفه گمراه امری است مهم و غرضی
 است ملهم جناب عالی راهم بهر والد بزرگوار خویش تغمده الله بغفرانه از
 همه بیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزه روح دری است
 بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را
 بدو دست رسی میسر نیست و آدمی ذاتیست شریف که بی معونت ارادت
 مفیض الخیر و الجود از سر آورده عدم در حجره وجود قدم نهادن ممکن نیست
 سیماسوی این شرف پادشاهانه نسبت بهامه افراد انسان فضیلت های آخرو
 مزیت های او فر دارند پادشاهان نیکو کار سایه رحمت پروردگار و بر آورده
 صنعت کردگارند آنجا که موهبت ازلی را قسمت کرده اند ظل همای
 خلافت اول بر سر پیغمبران بعد از آن بر سر سلاطین سامی مکان افتاده است
 خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرورداد گستر هدر گشتن
 بفتوی : (کتب علیکم القصاص فی القتل) در هیچ مذهب روانیست وجه
 اوفی و طریق اولی عند الله و عند الناس آنست که هر جرد و جهدی که در
 آئینه احتمال عقلی و مزایای حیطة فهم و حوزه قوت و همی رخ نماید
 مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند . باشد که سهام صائب تدبیر
 بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت یابد ... »

سلطان سلیم در پایان نامه خود طریق و داد و ادامه اتحاد و ارسال رسائل و
 تردد رسل را خواستار شده و در خصوص پیک و فرستاده خود محمد بیک که حامل
 نامه است توجه داده که پس از انجام دادن مأموریت خود مراجعت کند .
 چنانکه میدانیم عبیدخان با سپاهیان شاه اسمعیل و بابر شاه در حوالی سمرقند
 مصاف داد . در این پیکار سردار معروف ایرانی امیر احمد اصفهانی ملقب به نجم
 ثانی کشته شد و اوزبکان بخراسان تاختند و بقتل و غارت بسیار پرداختند . بعد از این
 پیروزی عبیدخان که سرمست باده غرور بود ضمن جوابی که بمکتوب سلطان سلیم

میدهد شرحی مبسوط درباره شکست ایرانیان و لشکریان بابر شاه مینویسد و با رجز خوانی و دشنام بسیار درباره افراد قزلباش و نجم ثانی از این فتح بخود میبالد و سلطان را آگاه ساخته است که بعموم میرزایان و بهادران و امراء و جمله طوایف اوزبک و جغتای و دودمان چنگیز خان بشارت فتح داده شده و اتفاق بر «تصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرق ضاله رفضه»! حاصل شده است.

عبیدخان در نامه خود پس از ذکر عنوان و القاب سلطان سلیم و اظهار مسرت و شادمانی از وصول نامه وی چنین مینکارد:

«... حقاً ثم حقاً بعزة الله و کفی به شهيدا که همواره و لاجوی و هوا خواه آن سلطان جهان پناه بوده و میباشد و از دل و جان مشتاق جمال فرخ فال آن پسندیده دوران و مخدوم عالم و عالمیانست. حضرت مسبب الاسباب عظم شأنه و کمل احسانه وسیله که باعث ملاقات حقیقی گردد بخیر و خوبی میسر کناد (انه رؤف بالعباد).

بعد هذا مشهود ضمیر منیر خورشید نظیر جهانگیر و خاطر عاطر فیض مآثر لانظیر آنکه بفرموده (و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها) تعداد نعم بی نهایت الهی نسبت بایام همایون پادشاهی ما زیاده از آنست که شمه از آن بتحریر راقمان زمان و تقریر متکلمان انس و جان و زبان و بیان گنج دلا بل شکر آن عطیة بی پایان نه در آن حد و مرتبه است که بشکر شا کرین و ذکر ذا کرین از عهد حمد و سپاس آن توان برون آمد شعر:

فحمد الله ثم حمد الله علی ما عطانا جزیل النعم
و شکر الله ثم شکر الله علی ما کسانا رداء الکرم

با اینکه حضرت خاتم الانبیاء علیه التحية و الثناء درین مقام کشح مقال از لا احصى ثناء کرده اما بگفته العباد بقدر الطاقه غفلت از شکر گزاری نتوان نمود و بجز خوشه چینی از خرمن (ولئن شکرتم لازید نکم) ذخیره آخرتی نتوان اندوخت (ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم) و از جمله اقامت برین امر دفع شر و نارفتن و انطفاء آنست بر شحات شمشیر

آبدار و صرصر قهر صاعقه کردار از فرار روزگار اهل روزگار و ستم رسیدگان
 طغاة بغاة عداة على الخصوص ز نادقه اوباش و ملاحدہ قزلباش دمرهم الله
 و خذلهم که از ابتداء خروج با دست و پائی چند علوج مفلوج از محض
 تغلب و تسلط و بظلم و بیداد نهاده چندین هزار مسلمانان را بغیر حق بقتل
 آورده و هتک پرده ناموس ارباب عرض کرده و سودای سلطنت با فکر خام
 در دیک دماغ پخته و با سلاطین روزگار لاف برابری و پنجه همبازوئی زده
 و دفع و رفع آن قوم از واجبات دینیه و فرائض غیبیه انگاشته مره بعد
 آخری مقالات و مکاوحات از بکیان مسموع گماشتگان در گاه شده
 و هر چند بغفلت ماحسب التقدير سبقتی از آن ملاعین بی دین و رفقه زشت
 آئین بظهور پیوست . اما معلوم عالی است که هر گاه سبعی از سباع
 و یکی از کلاب و ضباع دیوانه گشته بضرر انسانی قصد کند محله بل شهری
 از اندفاع آن ضجرت کشیده بجمعیت و اتفاق بمدافعه در می کوشند پس
 گروهی که از قلت بکثرت رسیده و هر یک در دیوانگی شهره عالم شده
 و دائماً بخونفشائی و خون آشامی اوقات گذرانیده (یفسدون فی الارض
 اولئک هم الخاسرون) شاهد حال هر یک افتاده شرمی از خدا و بیمی از
 شاه و گدا نکرده و بتمرد و تفرعن بتوابع خویشتن دعوی (انما ربکم
 الاعلی) نموده و آن مستحقان جهنم نیز کلمات ابلیسیه اش پذیرفته زبان
 اهل عالم در حق ایشان بدین نمط ناطق بوده بیت :

ترسیم از خدای و ترسیم از کسی ترسیم از کسی که نمی ترسد از خدای
 مع هذا کلب اصغر و کالت سیر آن کلب اکبر که از عین نادانی بنجم ثانی اش
 ملقب نموده و باز دواج کلبیه النساء ملطخ ساخته بسر داری لابل سر برداری
 با موازی هشتاد هزار سوار سرخ سر ناهموار از ایران به پریشانی تورانیان
 پرداخته بعد از عبور از آب آمویه بسیار شهر و نواحی را بقتل عام سفیر
 نفیر روز قیام داده و از سطوت آن زشت اختر بدبخت حاکم کابل و قندهار
 بابر دیگر اطاعتش کرده بخارج قبه الاسلام سمرقند در رسیدند و پیش از

قبیل عصر به همان روز فیروز فرصت جنگ دست داد . ندای (وان جدلنا لهم الغالبون) از هاتفاغیبی بگوش هوش نصرت مقرون مادر رسیده بطرفه العین دمار از روزگار ایشان بر آوردیم . بیت :

بجای یکی حیف از آن نابکار بکشتیم نزدیکی صدهزار
تا اینکه نزدیک آفتاب دولت خصم فرو رفته آن نجم نحس بطالع سعد ما
دستگیر شده زنده بیای سریر در رسانیدند و باقی امرا و سپاهش بالجمله
منکسر و تباه گشته از جنگ گاه تا کناره آب که بیش از یک ماهه
را هست . مثنوی :

همه کشته بر کشته افتاده بود چه در جان سپاری چه جان داده بود
ونجم نحس را بخسرواری ممالك ممالك سیاست و بی اعتباری گردانیده
آتش خونس را بآب شمشیر از گردن و روی زحل تأثیرش فرو نشانیدیم و
آیه وافی الهدایه فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
زجر الله قرین کاخ صماخش بر خواندیم و موطونه عمیمه اش با شتر بانی چند
بجمازه سواری از راه بی راه عیش و طیش کنان بتبریز رسیده روسیاهی
شوهر بد اخترش را بسفید و سیاه عرضه داشت کرده چیزی مخفی و مستور نماند
و چون آن پادشاه عالیجاه با سپاه نصرت دستگاه بدفع آن شرزمه قلیله
نهضت فرموده اند این هوا خواه بی اشتباه ورود رسول فرخ پیام نظام الدین
محمد بك ادام الله تعالی اقباله را بخواص و عوام پیغام داده از حدود
سمرقند دلپسند حماه الله و حرسه تا نهایت تاشکند بجمیع میرزایان و خان
و سلطان و بهادران و اغلان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء
جیوش و مرزبانان و جمله طایعان و تابعان از بکیه و جغتای دودمان
چنگیز خان را تنبیه نموده و ازین اشارت پر بشارت خیر و آگاه ساخته
در صدد جمعیت و بسط قورلتای بمشاوره آرای سعادت نمای و اتفاق
بر تصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرق ضاله رفقه لعنهم الله و در هر
هستیم . حق سبحانه و تعالی ما را و ایشان را در هر مهم مخصوص خاصه درین

خصوص موفق ومظهر گردانیده فساد آن ظالمان را از فرا حال جهان وجہانیان بر طرف وبر افتاد نماید . ائہ رؤف بالعباد . ودر خدمت رسول مشارالیه عمدۃ الخواص خورشید بہادر رزقت سلامتہ اصداریافت کہ بعد از بساط بوسی بزودی در رسیدہ باشد کہ بجمعیت فریقین را در حوالی صفاہان وزندہ رود سبب گشتہ خبر ظفر اثر خداوندی را باحبّا در رساند . وماذک علی اللہ بعزیز .

باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار نمایند وهو یحکی عنا . ع : کما یحکی اللسان عن الفؤاد . واگر کم خدمتی ازمانست بہ جناب محمد بک ادام اللہ تعالی واقع شدہ معذوریم چہ کما ینبغی خدمت دلخواہ بخدام در گاہ فلک بار گاہ امری مشکست و بیان اعتذار در آن اولی وانسب . زیادہ چہ اطناب دہد کہ اطناب چتر فلک سای باوتاد توفیق مستحکم والویہ نصرت طراز بانسایم فتح وظفر جلوہ گر باد بحق النون والصاد . حررفی
اواخر جمادی الثانی سنۂ عشرين وتسعمائة . « (۱)

از جملہ نامہ ہائی کہ سلطان سلیم بیکی از حکام اطراف نوشتہ مکتوبی است کہ بنام سراج الدین محمد بیک بن فرخشاد بیک آق قویونلو در منشآت فریدون بیک آمدہ است . در این نامہ نیز سلطان سلیم بر حسب معمول موضوع مسلمانی ودینداری وتقویت مبانی اسلام و رفع ظلم وعدوان را بمیان آورده و از این امیر ضعیف و ناتوان آق قویونلو کہ از خوف سیاست شاہ اسمعیل یارای موافقت و ہمدستانی با سلطان مذکور نداشتہ است متوقع ومنتظر است کہ در این ہنگام کہ «نیت ہمایون باصلاح حال ممالک اسلام خصوصاً بلاد ایران زمین واستفتاح آن اقطار از دست تطاول ملحدان بی دین و قلع و قمع سرخیل شاہ گمراہ آن زنادقہ کافر نژاد مصہم وعزیمت توجہ آن امصار مبرم شدہ» مسلمانی ودینداری آن امیر ايجاب میکند کہ اقتضای وقت و مصلحت دینی ودنیوی را مرعی داشته و «خود را از زمرہ خواص خدام ومخلصان این در گاہ اعتقاد نماید» وسپس در پایان نامہ بمحمد بیک وعدہ دادہ است کہ ان شاء اللہ

تعالی با الحاق و اتصال وی باین دولت عظمیٰ اورا بمراتب عالیہ و درجات و مساند دین و دنیا سرافراز خواهد کرد و جاه و جلال وی را باضعاف مراتب آبا و اجداد بر آسمان تربیت و عزت خواهد برافراشت .

چنانکه از مضمون نامه پیداست سلطان سلیم این نامه را قبل از جنگ چالدران نوشته است و از جواب آن نیز چنین برمیآید که نامه مذکور بطور سری و مخفیانه بامیر محمد بیگ تسلیم گردیده است زیرا امیر آق قویونلو بابیم و هراسی شدید چنین مینویسد :

« ... در اواخر شهر ربیع الآخر عمت میامنه فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی والد ماجدم قدوة الاماجد والاعیان احمد جان زید قدره بوجه ستروخفا باین بنده بی‌ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلائی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خوانده هر سطر را که باشوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را بآب دیده می‌شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می‌نهفتم و با خویشتن همواره چنین میگفتم مصرع: ترسم که سرم در سر این نامه رود . اتفاق هیچکس ازین سرخفی آگاهی نیافته بعالم السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را بآب پیاز در ریاض راز نوشته باقاصد مشارالیه اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیک خواهان اوضاع ماست بعد از ایمان او بغلاظ و شداد خبر دار شده است فاما از او باکی نداریم بیم ما اندر آنست که مباد ایوب اخلاص مآب ناگاه گرفتار گشته العیاذ بالله همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم حسبی الله و نعم الوکیل ... »

چنانکه قبلاً اشاره کردیم مهمترین نامه‌های این دوره مکاتیبی است که بین سلطان سلیم و شاه اسمعیل صفوی رد و بدل شده است . در ابتدای این فصل و باتوجه بنامه‌هایی که پادشاهان عثمانی بامرا و حکام و ملوک طوایف نوشته یاد آور شدیم که سلاطین مذکور بخصوص سلطان سلیم عزم خود را بجنگ شاه اسمعیل جزم کرده و قوای خود را برای حمله بایران مهیا و آماده میساخته است و بهمین جهت ضمن

درج نامه‌ای که مشخص و مؤید ابراز کینه و خصومت نسبت بدو دمان صفویه بود نمونه‌ای از تعصب و احساسات زیان بخش وی را در آن مکتوب بدست دادیم و اکنون در پی تحقیق و بررسی در مورد مقاصد سیاسی دربار عثمانی و زمینه سازیها و بهانه و جوئیهای که در انجام دادن این مقاصد مؤثر بوده است گفتار خود را ادامه داده و نامه‌های دیگر سلطان سلیم را مورد بحث و مطالعه قرار میدهم .

دومین نامه سلطان سلیم که تاریخ تحریر آن معلوم نیست شامل خصوصیات چند است نخست آنکه لحن و مضمون نامه در سراسر آن شدید و پرازدشنام و ناسزاست . دوم آنکه مقالات نامه مشحون از غرور و نخوت نویسنده است بخصوص که برای خود صفات و ملکات ممتازی قائل شده و القابی مبالغه آمیز و دور و دراز برای خویش بکار برده است چنانکه خود را سلیمان مکان و اسکندر نشان و فریدون ظفر دانسته در حالی که شاه اسمعیل را ضحاک روزگار و سردار اشار خوانده است . سوم آنکه علاوه بر ذکر تهمتها و نسبتهای ناروا فتوای علمای سنت و جماعت را در مورد اقدام خصمانه و رفتار جنگجویانه خود خاطر نشان ساخته و ترویج مذهب شیعه را سخت مذمت کرده است دیگر آنکه در پایان نامه بشاه اسمعیل اتمام حجت کرده است که اگر سنت حنیفه محمدیه را نپذیرد و بلاد و نواحی قلمرو حکومتش را بتمام و کمال جزء متعلقات و ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه نکند عسکر ظفر مخصوص «کانه بنیان مرصوص» چون اجل مسمی بر سر وی فرود میاید و بحکم «اقتلوه» حیث وجد تموهم» دمار از روزگارش بر میاورد !

این نکته را اضافه میکنیم که در میان جمله‌ها و عبارات نامه از صدر تا ذیل ضمن رجز خوانی و ایراد ناسزا و کلمات مستهجن آیات قرآنی را برای تکمیل و اتمام معنی بکار برده است تا بدین طریق نویسنده مکتوب حقایق را دگرگون جلوه داده و در القای شبهه توفیق یابد .

باینکه مضامین و مندرجات نامه از حلیه عفاف و ادب عاریست ولی برای روشن ساختن حقایق تاریخی و ذکر علل و موجبات جنگ چالدران که شاه اسمعیل برخلاف میل باطنی خود بدین پیکار خونین کشیده شده است بنقل این نامه که از

اسناد معتبر تاریخی و در صفحه ۳۸۲ منشآت فریدون بیگ نیز درج گردیده مبادرت میکنیم:

« ائنه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم الانعلو علی و اتونی مسلمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین » هذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه و اتقوا لعلمکم تفلحون » این منشور ظفر طغراکالو حی النازل من السماء بمقتضای « و ما کننا معذبین حتی نبعث رسولا » از حضرت ابیبت منزلت ما که خلیفه الله تعالی فی الدنیا بالطول والعرض مہبط « و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض » سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فریدون ظفر قاتل الکفرة الفجرة کافل الکرام البررة المجاهد المرابط المنصور المظفر اللیث ابن الاسد ابن الغضنفر ناشر لواء العدل والاحسان سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب ملک ملک عجم مالک خطه ظلم و ستم سرور شرور و سردار اشرار داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قایل امیر - اسمعیل عز صدور یافت معرب از آنست که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ « تؤتی الملك من تشاء » بتوقیع « ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها » کلمک تقدیر باسم سامی مارقم زده لاجرم او امر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ دارد . « ذلك فضل الله يؤتیہ من یشاء » و چون بتواتر احاد استماع افتاد که ملت حنیفه محمدیه علی واضعها الصلوة والتحیة را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را بر انداخته لوای ظلم را بقواعد تعدی بر افراخته نهی منکر و امر معروف از شعایر شریعت ندانسته شیعه شیعه خود را بتحلیل فروج محرمة و اباحت دماء محترمة تحریض نموده بحکم « سماعون للکذب اکالون للسحت » باستماع کلمات مزخرفات و اکل محرّمات نموده . ع . مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته . پایه بلند پایه اسلام را بدست تعدی درهم شکسته فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع

اهل سنت و جماعت بر ذمت همت عالی نهمت ما که علو الهمة من الايمان
 نصره لدين الله المنان قطع وقمع وزد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست
 كماورد فی قوله علیه السلام «من احدث فی امرنا هذا فهو رد» و فی روایة
 «من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو رد» متحتم و لازم گشت و چون قضای
 ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفره فجره را در قبضه اقتدار ما نهاده بود
 كالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر «لا تذروا علی الارض من
 الکافرین دیارا» ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر آثار
 صاعقه کردار خار و خسی که در جویبار شریعت غراب نورسته و چون بقلة الحمقا
 نشو و نما یافته از بن بر آورده و در خاک مذلت اندازیم تا لگد کوب حوافر
 مرسلات گردد که «وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون» و صدمه
 گرز کین آئین مغز اعدای دین که بخیال خام پخته شده طعمه شیران
 دلیران غزاة سازیم . «وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» نظم :

من آنم که چون بر کشم تیغ نیز بر آرم ز روی زمین رستخیز
 کباب از دل نره شیران کنم صبحی بخون دلیران کنم
 شود صید زاغ کمانم عقاب ز تیغم بلرزد دل آفتاب
 اگر در نبردم تو کم دیده ز گردون گردنده نشیده
 ز خورشید تابان عنانم بیرس ز بهرام آب سنانم بیرس
 اگر تاج داری مرا تیغ هست چو تیغم بود تاجت آرم بدست
 امیدم چنانست نیروی بخت که بستانم از دشمنان تاج و تخت

بموجب «الدين النصيحة» اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آستان
 ملايك آشیان ما که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر
 زیرستان که پایمال ظلم و طغیان گشته اند کوتاه کردی و خود را در
 سلك التائب من الذنب کمن لا ذنب له منسلك گردانیدی و در مذهب و
 ملت تبعیت سنت سنیه حنفیه محمدیه علیه الصلوة و التحية و آله الطاهرين
 و اصحابه المهتدين رضوان الله عليهم اجمعين که «اصحابی کالنجوم بايهم

اقتدیتم اهتدیتم « کردی و آن بلاد را باسرها مضافات و متعلقات ممالك محروسه عثمانیه شمردی هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ما شامل حال تو گردد . نظم :

سایه عدل و عنایت بسر او فکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک درما مصرع : زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد . والا بحکم « العادة طبیعة ثانیة » بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که ما بالذات لایزول بالعرض . ع . با سیه دل چه سود گفتن و عطف . بتأییدات الله و حسن توفیقه سر هر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم « الا ان حزب الله هم الغالبون » دست ستمکاران را بقوت سر پنجه ید بیضا پیچیده درهم کنم که « ید الله فوق ایدیهم » باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته مهیا باشید که بموجب « انما توعدون لات » عسکر ظفر مخصوص « کانهم بنیان مرصوص » چون اجل مسمی نداء « اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون » در دهند و بحکم « اقتلوهم حیث وجدتموهم » عامل شوند دمار از روزگار ت بر آرند و در آن دیار نگذارند « ولله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون ففقط دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین . »

سلطان سلیم نامه دیگری بترکی بشاه اسمعیل مینویسد و در این نامه سوم نیز بطرح همان مضامین سابق الذکر منتهی باجمال و اختصار پرداخته و پادشاه صفوی را بجنک و زد و خورد و مبارزه دعوت میکند و این شعر را :

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
در اواخر مکتوب را برای تأیید معنی و تسریع در جنک بکار میرد و چنانکه بعداً در نامه جوابی شاه اسمعیل خواهیم دید پادشاه صفوی با رعایت ادب همین بیت را در نامه مذکور آورده است .

شاه اسمعیل در برابر روش خصمانه شاه سلیم بی آنکه اظهار بیم و هراس کند روشی مسالمت آمیز اختیار کرده است و چنانکه از مضمون نامه مشهود و آشکار

است درعین شهامت و دلیری، شرط ادب و فروتنی را بجای آورده و اشاره کرده است که با اینکه بخاندان سلطان محبت قدیم داریم ورنجشی دردل ما نیست ناچار خصومت سلاطین را که رسمی قدیمست تحمل میکنیم لیکن هتک حرمت و ناسزاگوئی شایسته نیست و «کلمات نامناسب و جبهی ندارد».

شاه اسمعیل در پایان نامه توجه داده است که این اقوال و افکار ناپسند مولود تخیلات منشیان تر با کی سلطان است و این نامه در حال نشأه بنگ و تریاک بوسیله منشیان مذکور نگاشته شده است و نیز سلطان را بسر انجام تلخ و زیان بخش خصومت و جنگ بر حذر داشته و یاد آور شده است که این نامه را از سردوستی نوشته است پس بهتر است که در نتیجه و سرانجام این کار خطر نیک بیاندیشد و از راه عاقبت اندیشی درآید. زیرا پایان کار نا محمود است و پشیمانی در آن هنگام سودی ندارد.

این نامه پندآمیز تاریخی از جمله مراسلات شیرین و برجسته دوره صفوی است و با همه اختصار و ایجاز معانی بسیاری از لحاظ تاریخی و اجتماعی و اخلاقی در بر دارد. تاریخ تحریر این نامه معلوم نیست ولی از قرائن میتوان دریافت که پس از ارسال این نامه و شروع بجنگ فاصله کوتاهی بیش در میان نبوده است زیرا چهارمین نامه سلطان سلیم که بزبان ترکی و تقریباً بهمان مضمون سابق نوشته شده بتاريخ اواخر جمادی الثانی سال ۹۲۰ هجری است و جنگ چالدران در اوایل رجب همین سال بین ترکان عثمانی و ایرانیان در گرفته است.

نامه شاه اسمعیل صفوی بدین طریق آغاز میشود:

«سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد بحضرت جنت»
 «حضرت اسلام پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظار الملك الاله مبارز»
 «الدولة والسلطنة والدنيا والدين سلطان سلیم شاه ایده الله بالدولة الابدیة»
 «و ادامه بالسعادة السرمیة متحف ومهدی داشته آرزو مند شناسند.»
 سپس چنین مینویسد:

«بعد هذا مكاتیب شریفه مرة بعد اخری بدرجه. ع * الشئ لا تثنی الا»
 «وقد تثلث * رسیده مضامین آن چون مشعر بعداوت و مبنی از جرأت و»

«جلادت بود از آن حظ بسیار نمود لکن مبداء و منشاء آن ندانستیم که»
 «چیست. در زمان والد جنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما»
 «بسبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر^(۱) از بوم روم واقع شده از جانبین»
 «بجز دوستی و یکجتهی چیزی دیگر نشد و آنحضرت نیز در آن وقت که والی»
 «طرابوزان بودند اظهار یکجتهی میکردند. حالا باعث کدورت معلوم»
 «نگشته چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته اند سهل باشد.»
 نظم:

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن
 «غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار»
 «مربدان اجداد عالی تبار ما اند رحمهم الله الملك الغفار. دوم آنکه محبت»
 «ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست و نمی خواستیم شورشی چون عهد تیمور»
 «بآن سرزمین طاری شود و هنوز نمی خواهیم و باین قدرها نمی رنجیم و»
 «چرا برنجیم. خصوصت سلاطین رسم قدیمست. بیت:»
 عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
 «اما کلمات نامناسب و جهی ندارد و همانا آن اقوال از افکار الحاد نگار»
 «منشیان بر شی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته»
 «فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می پنداریم بنا بر آن»
 «حقه ذهبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارنده قدوة»
 «المقربین شاه قولی آقای بوی نو کر زرقت سلامته ارسال رفت تا اگر لازم»
 «باشد بکار داشته بزودی در رسند تابعون الهی آنچه در پرده تقدیر»
 «مکنونست صورت پذیر گردد فاما فکری بر اصل کرده و بسخن هر کس»

۱- سلسله ذوالقدریان چهارتن بودند: ملک اصلان - سلیمان - ناصرالدین و علاءالدوله چنانکه در احسن التواریخ مذکور است علاءالدوله و چهار پسر وی تن از اتباعش بوسیله سلطان سلیم کشته شدند. محل سکونت این دودمان در مرعش و بلاد نزدیک از زنجان بوده ضمناً یادآور میشویم که علاءالدوله با سلطان مراد آق قویونلو آخرین سلطان آق قویونلو در راه مخالفت و عداوت با شاه اسمعیل متحد و همدست بودند لیکن پادشاه صفوی بر آنان غلبه یافت.

«مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی شود و مادر»
 «وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم در حال بتدارك مقابله»
 «مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که میخواستند عمل»
 «کنند . نظم :

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
 «ومزبور را نرنجانیده راه دهند که «لاتعزر وازرة و زراخری» و چون کار»
 «بجنگ انجامد تأخیر و تراخی راجایز ندارند اما از راه عاقبت اندیشی»
 «در آیند والسلام .»

پس از مبادله این نامه ها سلطان سلیم در اوائل رجب ۹۲۰ به بهانه دستگیری
 برادر زاده اش سلطان مراد که بایران پناهنده شده بود از طریق ارمنستان بآذربایجان
 حمله برد . شاه اسمعیل که در این هنگام در همدان اقامت داشت با شتاب لشکری فراهم
 آورده و بیاری محمدخان استاجلو که حاکم دیاربکر بود در دشت چالدران با سپاه
 عثمانی روبرو شد . شاه اسمعیل درین نبرد شجاعت و دلیری بسیار کرد ولی چون سپاه
 عثمانی دو برابر لشکریان ایران بود و بعلاوه سربازان ترك دارای توپخانه و سلاح
 آتشی کافی بودند پیشرفتهای نخستین وی متوقف شد و پس از پیکار خونین عقب نشینی
 اختیار کرد و بهمدان روی نهاد و سرانجام تبریز بدست سپاهیان ترك افتاد .

در این پیکار بیش از پنجهزارتن از سربازان طرفین بھاك هلاك افتادند . محمد
 خان استاجلو و جمعی از سرداران نامی شاه اسمعیل نیز کشته شدند . از سرداران
 عثمانی حسن پاشا بیگلربیگی روملی و حسن بیك حاکم موهره و اويس بيك و قیاس بيك
 و بسیاری از نامداران کشوری و لشکری بهلاکت رسیدند .

شکست شاه اسمعیل در چالدران موجب شد که وی برفع نقائص لشکری خود
 بپردازد و سربازان ایرانی با سلاح آتشین مجهز شوند و با فتح نواحی شمالی بین النهرین
 و ارمنستان و گرجستان این شکست را جبران کنند . اهالی تبریز با ایستادگی و
 ابراز خصومت عرصه رابه ترکان عثمانی تنگ کردند و پادشاه عثمانی ناگزیر تبریز
 را ترك گفت و شاه اسمعیل پس از یکماه به تبریز وارد شد و در تحکیم مرزهای کشور

بخصوص در نواحی آذربایجان و خراسان کوشش بسیار کرد.

سلطان سلیم پس از فتح چالدران فتحنامه‌های متعددی بفارسی و ترکی بحکم ورؤسای اطراف و اکناف از جمله پسرش سلیمان و خان کریمه و امرای شرق و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین فرد سلسله آق‌قویونلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و سایر ملوک طوایف فرستاد و ضمن اظهار بعضی مطالب ناروا که نمونه‌های آنرا قبلاً یاد کرده ایم با شرح و بسطی مبالغه آمیز چگونگی این مصاف را در این فتحنامه‌ها مذکور داشته و از این غلبه و پیروزی باغروری بسیار بخود بالیده است.

بهر حال شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز نامه‌ای مسالمت آمیز بشاه سلیم مینویسد و راه صلح و آشتی درپیش میگیرد. در این مکتوب پس از ذکر عنوان و القاب مینویسد :

« .. بنا بر استحکام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا که از مقتضیات آثار علاقه ابوت و بنوت و متممات اطوار را بطنه فتوت و مروت است و در سوابق ایام باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس آشیان انار الله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی الدوام چنانچه مستعدای شیمه جبلیه و مقتضای فطرت اصلیه این محب است بدفع و رفع ارباب زیغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصیان و طغیان اشتغال نمود ... مکمون ضمیر و مکنون خاطر تصویر معانی آن بود که هر گاه که در امور سلطنت و مهام مملکت بمیان معدلت و نصف آن حضرت اتساق و انتظام یابد تسدید این معانی و تشیید این مبانی بموجب فرموده محبّه الالباء قرابه الابناء بنوعی ثبوت و تحقق پذیرد که در وقایع ملکیه و ملیه و حوادث دینیه و دنیویه از جانبین وظایف موافقت امداد و لوازم موافقت اسعاده بظهور رسد فکیف که مظنه تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادلت اما بمحبان عجب از اعتقاد آنست که منشاء نشاء خلاف غیر افساد ارباب فتنه و فساد و ایقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده از اقاول کاذبه باطله و اباطیل لاطائله جمع غرضناک بی‌باک آئینه خاطر

بی‌عیب را که مطرح انوار غیب است مکدر ساخته باشند و ضمیر منیر را از انعکاس صور معانی صفا و وفاء ارثی و اکتسابی پرداخته و معذک هم‌چنان از جبلت کریمه و محبت قدیمه تعجب تام روی نمود که با وجود تأسیس قواعد آن مشیده الارکان و ترصیف آن مقاعد مستحکمة البیان، تأثیر اقوال و تغییر احوال تواند بود .»

شاه اسمعیل سپس دربارهٔ اینکه هیچ‌گاه در فکر جنگ با سلطان عثمانی نبوده و آثار خلاف محبت و وداد از آنطرف مشهود گردیده است دلیل و شاهی برای این معنی ذکر کرده و در مقام اعتذار می‌گوید :

« ... در آن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد احضار عسا کر اطراف نکرده بعد از تیّین آن اخبار بامخصوصی چند از ملازمان رکاب و معدودی از مردم حدود دیار بکروقت الضرورة بصوب مقابله استقبال نمود و حسب المقدور آنچه مرقوم صفایح صحایف غیب بود بر لوایح عالم شهادت پرتوانداخت .. »

و سپس از در صلح درمی‌آید و چنین مینویسد :

« ... مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشود هر آینه بمقتضای حقیقت مؤدای « من سبق بین الاخوین بالصلح فهو سابق بدخول الجنة » رعایت لحوق الاخوة و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون سعادت رهنمون آیه کریمه « الصلح خیر » و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما » و لاتسبع سبیل المفسدین » جهت توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت پناهی افادت و افاضت دستگاهی امیر نورالسیاده و نورالدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس و یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدان صوب صواب مآب روانه گردانیده است .. » نویسنده مکتوب پس از تذکار در باره تأمین مصالح و انتظام امور اهل اسلام و تجویز آمد شد قوافل و رواحل در پایان نامه چنین مینویسد :

« .. والحق غرض از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیر ملاحظه فراغ حال عموم بر ایا و جمعیت بال قاطبه رعایا نبوده و نیست چه و ثوق بعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ الهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد والدعا مخلد و مؤید و ختم بالصلوة علی و آل محمد . بمقام تبریز » .

سلطان سلیم باین نامه جوابی نداد لیکن پس از چندی نامه ای بعبدخان اوزبک نوشت در این نامه که بترکی نوشته شده ضمن اشاره با افراد قزلباش عبید را بدفع مخالفان دینی و دولت و معاندان ملک و ملت برانگیخته و وی را باستخلاص دیار - بکرو کردستان و قلاع و قلال آنجا و تصرف آن نواحی آگاه ساخته است . ضمناً بی آنکه نامی از شاه اسمعیل ببرد اشاره بصلح و نیازمندی وی کرده و اجابت این مسئول را بسبب آنکه « ملکات ردیة طبیعی قابل زوال نیست » که زندگی نگردد به شستن سفید « جایز ندانسته است و در آخر مکتوب عبید را بلزوم همکاری و همدستی سایر امراء برای قطع ماده فتنه و فساد تحریض کرده و ادامه یگانگی و اخوت را خواستار شده است .

بعد از فوت سلطان سلیم (سال ۹۲۶ هجری) پسرش سلیمان خان قانونی بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و در این موقع شاه اسمعیل بمقتضای زمان و برای ایجاد روابط حسنه بین دولت ایران و عثمانی نامه ای بیادشاه جدید نوشت و در این مکتوب ضمن اظهار تأسف از مرگ سلطان سلیم جلوس وی را بتخت سلطنت تبریک و تهنیت گفت و در پایان نامه نیز بتأکید صفا و وداد و صدق اعتقاد و اعتماد اشاره کرده است . جواب این نامه بانشای رئیس الکتاب جویری چلبی تحریر یافت و بوسیله تاج الدین حسن خلیفه فرستاده مخصوص شاه اسمعیل ارسال گردید در این نامه اشاره شده که مطالب و مضمون نامه پادشاه صفوی بحسن قبول تلقی شده است و در پایان مکتوب مینویسد :

« حق سبحانه و تعالی همواره ارکان بناء دارالحکومه آن جناب را بحجت رعایت شرع و امتثال احکام دینی از اصول و فروع لایزال مزین و

مشرف دارد ..»

در پایان این مقال پیش از آنکه بیحث و تحقیق در نامه های دوره شاه طهماسب پردازیم این نکته را یاد آور میشویم که اسلوب نامه نگاری در این عهد با آنکه با ترکیبات و اصطلاحات مشکل عربی و اخبار نبوی و آیات قرآنی و صنایع لفظی آمیخته است و ذکر القاب و عناوین خسته کننده نیز بر تکلف عبارات میافزاید مع هذا باید در نظر داشت که مکاتیب عهد مذکور تا حدی ساده بنظر میاید زیرا اگر نامه های ادوارهای بعد را که بتدریج بنظر خوانندگان میرسانیم مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که بیشتر مکاتیب مذکور در راه تکلف و تعقید بر رسائل دوره گذشته خود سبقت یافته اند. مخصوصاً ذکر القاب و عناوین مطول بی رعایت تناسب در سراسر نامه با مختصر تفاوتی در الفاظ و معانی آنها تکرار میشود و همچنین انتخاب اشعار سست و بکار بردن آنها در میان عبارات و جمل نامه ها برای تکمیل و تأیید معنی و بیشتر بمنظور آرایش کلام موجب خستگی و ملال خواننده میگردد.

دیگر آنکه مطالب و مضامین و مقاصد سیاسی یا اجتماعی و موضوعات قابل توجهی که اساس و مبنای تحریر و ارسال نامه را تشکیل میدهد غالباً در بین عبارات و جمله های زائد و بیهوده که موقع و محلی در نامه ندارند مخفی شده و گاه بکلی از نظر دور میگردد. چنانکه در بعضی نامه ها که نمونه آنها را ضمن بحث و تحقیق مشاهده خواهیم کرد از آغاز تا جائیکه نامه قریب پایان است آنقدر القاب و عناوین و مجامله ها و تعارفات و اشعار زائد بکار میرود که نه فقط مقاصد اساسی را در درجات پائین تر قرار میدهد و از اهمیت آن میکاهد بلکه آسیب و زیان فراوانی به نثر فارسی وارد ساخته است تا حدی که زیاده روی در اتخاذ و ادامه این سبک از لحاظ ترویج تعارفات بیهوده و گرافه گوئی و مدهانه و تملق، نوشته ها و مکاتیب دوره های بعد از عهد صفوی تا زمان حاضر را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

اگر چه روش نامه نگاری بصورتی که ذکر شد و اختصاصات نثر این مکاتیب که بیشتر مبتنی بر سجعهای متوالی و بکار بردن نظایر و قوافی و ذکر مترادفات و تعارفات و چاپلوسی ها و آوردن ابیات و شعرهای ناپخته و کم ارج که معمولاً اثر طبع

نویسنده آن نامه هاست از زمان تیموریان آغاز شده است لیکن در ایندوره بر شدت این تکلفات و تصنعات افزوده میشود در حالیکه استعمال لغات مغولی و ترکی نیز معمول و متداول میگردد و عجب آنکه برخی لغات و اصطلاحات ترکی و مغولی و فارسی در قالب دستور زبان عرب ریخته میشود و خصوصاً تابع جمع بندی و مطابقت صفت با موصوف و دیگر مختصات زبان تازی میگردد.

شاید بتوانیم اینگونه خصوصیات ترسل را در سایر کشورهای که زبان فارسی در فرهنگ آن کشورها رسماً پذیرفته شده بیابیم. در دربار دهلی که شاعران و نویسندگان و هنرمندان و محدثان و فضلا و دانشمندان ایرانی بسبب عدم امنیت و رهایی از سخت گیریهای متعصبانه زمامداران و فقهای کشور ما بهندوستان روانه میشدند و یا بدان اقلیم میگریختند رسائل دیوانی کم و بیش تابع حالات و کیفیات همین نوع نامه نویسی بود با این تفاوت که سلاطین تیموری هند حق بیشتری در انجام دادن این خدمت فرهنگی و ملی در مورد تعمیم و تقویت و توسعه زبان و ادب فارسی دارند زیرا در دربار قزوین یا اصفهان شاه و امرای قزلباش بزبان ترکی صحبت میکردند ولی گفتگوی شاه و وزیر و خاصان و اهل حرم در دهلی همه بزبان فارسی صورت میگرفت و زبان فارسی در دربار آن کشور زبان علمی و ادبی و از عوامل برتری و فضل و امتیاز محسوب میگردد.

با اینهمه در بین نامه ها و رسائل تاریخی و اجتماعی و اخلاقی دوره صفوی بنامه ها و نوشته هایی بر میخوریم که نشانه ذوق و قریحه سرشار طبیعی و اثر خامه نویسندگان توانا و چیره دستی است و عبارات و جملات ادیبانه آنها ظرافت و لطف و زیبایی خاصی دارد. بهمین جهت با علاقه بسیار سعی کرده ایم اینگونه نامه های روان و شیوا و دل انگیز را که مزایا و فواید اجتماعی و اخلاقی نیز در بر دارد در جای خود بیاوریم.

فصل چهارم

نامه‌های دوره شاه طهماسب

در زمان شاه طهماسب نیز مانند عهد پدرش شاه اسمعیل کشور ما با دو همسایه مزاحم و متجاوز در کشمکش و زد و خورد بود. سلطان سلیمان خان قانونی که در قسمت اعظم دوران سلطنت شاه طهماسب بر تخت سلطنت عثمانی تکیه زده بود^(۱) بی‌پایان‌های گوناگون در سرحدات شمال غربی ایران چندین بار بحمله و تجاوز پرداخت. عبیدخان اوزبک نیز تا سال فوت شاه طهماسب از هیچ‌گونه قتل و غارت و اغتشاش در نواحی شرق ایران فروگذار نکرد و بهمین جهت دولت ایران در این عهد میان دودشمن بیرحم و خونخوار بتلاش و مبارزه و دفاع سرگرم بود و چنانکه باید روی صلح و آرامش ندید.

جنگهای سلطان سلیمان باشاه طهماسب در طول سالهای ۹۴۰-۹۶۱ بوقوع پیوست و در این مدت سلطان عثمانی چهار بار برای دست یافتن بر آذربایجان و بغداد و مغشوش ساختن نواحی غرب ایران بحمله پرداخت لیکن از این همه تجاوزات و جنگهای پیاپی سود و نتیجه‌ای بدست نیاورد و هر بار بخاک عثمانی بازگشت.

در آن هنگام دولت عثمانی دوره عظمت و نیرومندی خود را طی میکرد و قدرت روزافزونش برای دول بزرگ اروپا نیز خطری عظیم بشمار میرفت. طبیعی است که مقابلۀ دلیرانه شاه طهماسب و تضعیف دولت عثمانی که بعزت دامن زدن آتش اختلاف بین دودولت و لهیب جنگهای خانمانسوز که بوسیله سلاطین آل عثمان و سرداران آنها هر چند گاه پدید میآمد برای دولتهای اروپا بسیار مغتنم بود و بعبارت دیگر شاه

۱- سلطان سلیم دوم و سلطان مراد سوم در سالهای آخر سلطنت شاه طهماسب بر کشور عثمانی

حکومت میکردند (۹۷۴-۹۸۴)

طهماسب بامقاومت‌های سخت خود موجب رهایی اروپائیان از گزند ترکان و احیاناً سلطه آنان بر ممالک اروپائی مجاور عثمانی گردید .

سراجام در سال ۹۶۱ دو دولت عثمانی و ایران دست از جنگ کشیده بانعقاد قرارداد صلح حاضر شدند. از آن پس میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان روابط حسنه با تبادل نامه‌های دوستانه برقرار گردید و طرفین ضمن تعیین مرزهای دو کشور متعهد شدند که چنانچه کسانی از شاهزادگان و رجال و افراد یکی از دو کشور بکشور دیگری پناهنده شود باید پناهندگان را دستگیر و آنان را بدولتی که تبعه آن هستند تسلیم کنند .

در آن اوقات سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان که در کوتاهیه حکومت میکرد و خیال سلطنت در سر داشت از کار خود معزول گردید . سلطان سلیمان حکومت آن ناحیه را به پسر بزرگش سلیم واگذار کرد و او را بولیعه‌دی خود منصوب داشت. بایزید از این امر آزرده خاطر گشت و بالشکریان خود را برادر خویش سلیم آغاز جنگ کرد . سلطان سلیمان که از طغیان وی آگاهی یافت سپاهی فراوان برای دفع وی گسیل داشت و وی را شکست داد . بایزید پس از شکست اظهار ندامت کرد تا مگر پدر را بر سر قهر آورد لیکن سلطان سلیمان از سر تقصیر وی گذشت و بایزید ناچار بدر بارشاه طهماسب پناه برد .

سلطان سلیمان هیئتی را بسرپرستی سلیم روانه ایران کرد و از شاه طهماسب طی نامه‌ای تقاضا کرد که بایزید و فرزندش را مطابق عهد و پیمانی که بایکدیگر بسته‌اند تسلیم کند . چنانکه در نامه شاه طهماسب و جواب آن مشاهده کردیم مناسبات دولت بتدریج روبرو به بهبود میرفت و اختلافات و مخاصمات رفته رفته برطرف میشد و بمناسبات دوستانه تبدیل میگردد لیکن واقعه پناهنده شدن بایزید بدربار صفوی مناسبات سلطان سلیمان را با شاه طهماسب گرمتر و دوستانه تر ساخت و مکاتباتی محبت آمیز بین این دو پادشاه رد و بدل گردید و موجب شد روابط ایران و عثمانی بطور موقت استحکام یابد .

در این نامه‌ها سلطان سلیمان برای نخستین بار شرایط ادب و احترام را در باره

پادشاه صفوی رعایت کرده است و بجای ذکر مطالب و موضوعات ناروای مذهبی و مسائل دیگری که موجب دشمنی و کدورت میگردیده سخن از یگانگی و مهر و صفا و محبت و وداد بمیان آورده است .

بهر حال بایزید باده هزارتن از سپاهیان بخاک ایران وارد شد . شاه طهماسب یکی از سرداران قزلباش را باستقبال وی روانه ساخت و فرمان داد بامهربانی با شاهزادهٔ ترك رفتار کنند . بایزید پس از ورود بیایتخت در یکی از عمارات شاهی قزوین سکونت اختیار کرد و شاه طهماسب با وی عهد کرد که او را بیدرش سلطان سلیمان تسلیم نکند .

در تذکرهٔ شاه طهماسب که تألیف آن بوی منسوب است نوشته شده است : «چون شاه قلی (حاکم چخورسعد) نوشته بود که بایزید از شما میترسد کس فرستاده او را تسلی کنید بهر نوع که باشد . من میرحسن بیگ یوزباشی را فرستادم که سوگند خورده او را تسلی دهد که او را و فرزندان او را به خواندگارندهم ..» (۱) داستان پناهندگی بایزید بایران و تسلیم وی بفرستادگان خواندگار روم (سلیمان خان قانونی) از وقایع اسفناکی است که مورخین دربارهٔ نقض عهد شاه طهماسب اقوال گوناگونی آورده اند . در تذکرهٔ شاه طهماسب خود چنین مینویسد : «.. در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار آمد و امرا و جماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفهٔ هر کس تحفه ای آمد . غیر از پیشکش و ارمغان ما که درین مرتبه نیز درجهٔ قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند . من گفتم که سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاهداشته ام و چون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگارندهم موقوف بر این که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلطان سلیم برسند ، ایشان را تسلیم فرستادگان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم . بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری

۱- تذکرهٔ شاه طهماسب چاپ برلین صفحات ۷۵ - ۷۶ نقل از زندگی شاه عباس اول صفحه ۱۹۲ تألیف آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه .

وحسن آقا (۱) شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان میکنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم و بهر خدمت که می‌فرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جایزه و جلدوئی (۲) که لایق باشد می‌خواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بسططان بایزید و فرزندان او نرسد.

ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران از عهد صفویه تا زمان حاضر (ترجمه رشید یاسمی) در این خصوص مینویسد: «شاه طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطه رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امر دادیاراضی شد که شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا بر قول آنتونی جن کین سن «سر اورا مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بدتینتش ارسال داشت». شاه طهماسب دغدغه خاطر و احساس ندامتی را که از قصد خیانت بمهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده راحتی مستقیماً بپدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است.

در تذکره شاه طهماسب (صفحات ۷۹-۸۰) برای اینکه علت و سببی جهت نقص عهد خود و تسلیم بایزید بفرستادگان خواندگار ذکر شده است که بایزید در صدد بود بوسیله حلوائی که از روم آورده بود شاه را مسموم کند ولی محمد عرب قصد بایزید را در خلوت بعرض شاه رسانید و چون بایزید وقوف یافت که محمد عرب شاه را از قضیه آگاه کرده است او را بقتل رسانید و پس از ارتکاب این عمل احساس خطر کرده و قصد فرار داشت. بقیه مطالب از مندرجات تذکره نقل میشود:

«... سلطان بایزید را با آقایان او بمجلس طلبیده دستگیر کردم و جمعی که با او درین افعال متفق بودند در حضور او گناه ایشان را خاطر نشان نمودم و بقتل رسانیدم و بعضی را که از آن حلوا ترتیب داده بودند که بخور دما بدهند خورائیدم.

۱- چنانکه خواهیم دید نام این دو تن فرستادگان سلطان سلیمان در نامه‌ای که بشاه طهماسب

نوشته مذکور است. ۲- جز او پاداش.

بعضی بعد از یکروز و بعضی در همانروز و شب آماس کرده هلاک شدند . گفتم باریک الله من بتوجه بد کرده بودم ؟ گناه من این بود که نخواستم فتنه و آشوب بهم رسد و بگدائی صلح و صلاح بهم رسانم ، یا خود بازبصلاح حضرت خواندگار در سرحد قندهار ترا الکاء^(۱) بدهم و بطریقی که با همایون شاه سلوک کردم^(۲) باشما کردم تو این چنین اراده داشته ای ؟ .. محبوسش کردم و بعضی از جماعت او را برهنه گذاشتم که بهر محلی که خواهند بروند ... »

در تاریخ الفی^(۳) چنانکه آقای نصر الله فلسفی استاد دانشمند در کتاب زندگانی شاه عباس اول از آن نقل کرده نویسنده این تاریخ در خصوص تسلیم بایزید میگوید که مکررا از لفظ گوهر بار آنحضرت (مقصود شاه طهماسب) مسموع شد که با آنکه « یقین میدانم که چون ایشان پناه آورده بودند خلائق مراد سپردن ایشان ملامت خواهند کرد اما چون صلاح چندین هزار نفس در این بود و سلطان بایزید از حرکات گناه عظیم عقوق نموده بود دانسته است از محافظت او بازداشتم . چه خواندگار را بایران آمدن ضرورت میشد و بر تقدیر جنگ و فتح خلقی کثیر از طرفین هلاک میشدند و بر عایای ایران محنت بسیار میرسید ... »

لیکن نویسنده اکبر نامه ، (تاریخ زندگانی جلال الدین اکبر پادشاه مغول هند) در خصوص تسلیم شاهزاده ترک نوع دیگر قضاوت میکند و میگوید شاه طهماسب از هرزه درائی خوشامد گویان بخون مهمان گرامی خود دست آلود و اگر بیم تجاوز و حمله سلطان او را بدین کار واداشته است چگونه زروسیم سلطان را در برابر تسلیم وی پذیرفته است .

(۱) ناحیه و ولایت

(۲) همایون شاه پسر بابر از سلاطین مغولی هند است که در قسمتی از هندوستان سلطنت داشت همایون در نزاع با امرای افغانی و مخالفت برادران خود ناچار از راه قندهار و سیستان بایران پناهنده شد . شاه طهماسب پس از پذیرائی شایان از وی نیروی کافی باو داد تا بردشمنانش غلبه کرد و مجدداً در هندوستان سلطنت رسید .

(۳) تألیف ملا احمد تنوی بسال ۱۰۰۰ هجری است که بامر جلال الدین اکبر پادشاه تیموری هند انجام یافت .

آنچه مسلم است تسلیم شاهزاده ترك و قتل وی و چهار فرزندش بوسیله فرستادگان خواندگار که در تواریخ بزشتی یا بمصلحت از آن یاد کرده اند روابط ایران و عثمانی را بنحو مطلوبی تغییر داد و چنانکه گفتیم مراسلات و مکاتیب طرفین دوستانه و مودت آمیز تدوین و مبادله میشد .

چون سابقاً اشاره کردیم که یکی از نامه های سلطان سلیمان را که در باب تسلیم بایزید بشاه طهماسب نوشته در اینجا نقل کنیم لذا مضمون آخرین نامه وی را که بترکی است (و با برگردانیدن افعال و قیود و روابط آن بفارسی بقیه عبارات و کلمات فارسی و عربی است) با ترجمه افعال و قیود و روابط مذکور بطور اجمال در اینجا میاوریم :

نامه سلطان سلیمان قانونی بشاه طهماسب

عالی حضرت گردون بسطت ملک رفعت ملک خصلت ماه ماهیت عطارد
فطنت ، ناهید عشرت خورشید منزلت بهرام صولت بر جیس سعادت کیوان
سطوت ستاره سیاره سماء سیادت اختر فیروز جهان افروز آسمان امارت
قطب ملک دولت و معالی خلاصه ایام ولیالی مهر سپهر عزت و جلال بدر
عالیقدر افق سعادت و اقبال بهجه مهجه پادشاهی صبح ضیا بخشای ملک
شاهی مشرق انوار مکرمت دثاری مطلع آثار ایالت و تاجداری نجابت
نجداد نباهت نهاد سکندر فطنت کسری معدلت کیخسرو و کاوس شوکت
قیصرو فریدون ابهت مسند آرای حشمت و شهر یاری زینت افزای اورنگ
کامکاری متمم مکارم الاخلاق السنیة مکمل محاسن الاوصاف الملكية
حاوی میامن منقبت ناشر مناشیر محمدت دولت مدار نصف شعاع المؤید
بتأید الله الموفق بتوفیق الله آفتاب اوج مکت و جاه طهماسب شاه لازالت
طوالع عزته فی مطالع السعادة مضیئة شارقة و ما برحت نجوم حشمته فی
بروج السیادة لامعة بارقة هدایای تحایای وافیة صافیة الاوصاف و سنای
ثنا یای شافیة زاکية الاطراف که محض خلوص محبت و مضافات و فرط
صفای مودت و مؤاخات منشعب و منبعث باشد مصحوب قوافل مصادقت

و مشمول رواج و موافقت هدیه محفل منیع و تحفه مجلس رفیع و آئینه ضمیر منیر جام جهان نما که وجوه حسن تدبیر است صورت پذیر و جایگیر گردد. مشاغل انوار علوم غیبیه مقتبس و مستنیر است. لایح و روشن و واضح و مبرهن است که تشیید بنیاد و داد و تجدید مواد اتحاد بضوابط و روابط منوط و بوسائل و رسائل مربوط است در چنین صورتی روضات حسن مخالفت و دوحات یمن مؤانست باقطار اقلام محبت اعلام و امطار ارقام مودت ارتسام سرسبز وریان و تازہ و خندان جلوه گرمیشود بیگلریگی ارض روم عالیجناب سلطنت مآب ایالت ایاب نور صدقه شاهی نور صدیقه پادشاهی لازالت شمس سعادت منیر مشرقه و غصون سلطنته نصیر مورقة در مجلس سامی آن محبت نامه گرامی را بنظر رسانید و حقیقت مجاری احوال و پیغام و جمله امور و مصالح و مهمام اعلام شد. در غرة جنبه اقبال و ذرۃ افسر اجلال بنشأة روحانی و محبت جاودانی چون برق یمانی و کواکب دری نورانی در مرایای اکوان و مجالی اعیان تابان و شعشعۃ خورشید رخشانس ساحت جنان را نمایان و درخشان سازد جواب مستطاب آنجناب کروم که رقم زده کلک دبیر فصاحت بود، در اسعد ساعات عز و وصول و شرف قبول پذیرفت و تجدید مبانی قدیم البناء و داد و تأکید قوانین لازم الابقاء اتحاد صورت گرفت. در صحیفه سداد و صواب با مقدمه بلاغت استیعاب و کلک براعت انتساب مرقوم رفته بود که آنجناب مهر مکارم و معالی دائماً با نیت امنیت بر موجب احاسن صفات ارباب عز و دولت و محاسن سمات اصحاب جاه و مکننت همیشه مراعات شرایط اخلاص و ملاحظه ضوابط اختصاص برای اشتداد بنیان اتحاد و ارکان امتداد بین طرفین مصروف و معطوف میگردد. هر آینه نتایج سوابق مخالفت و سواف مصادقت اقتضا دارد که از آنجناب نعم المآب با خصائل حمیده و شمائل پسندیده و نظایر ایسن صفات و آثار جمیله و اطوار جزیلہ دائماً آشکار گردد.

در خصوص بایزید که باید معتمد و کارگزار معتقدی فرستاده شود تا او را تسلیم کند و در انجام دادن این کار بحسن تدبیر و نیکوترین وجهی که در لوح ضمیر صورت پذیر تواند بود اقدام و اعلام گردد علی هذا امراء عالیشان سعادت اقتران امیرالامراء الکرام کبیر الکبراء الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب العز والاحتشام بیگلربیگی ولایت ذوالقدریه علی پاشا و از خواص اعیان آستان رفیع الارکان باش قیوچی باشی فخرالامجد والا- کارم جامع المحاسن والمکارم حسن آقا را بصوب صوابنا اعزام داشت . انشاءالله تعالی بجز حضور فایض العجور فائز خواهند شد . مأمول آنست که شرایط دوستی و محبت و روابط مودت و الفت مرعی داشته و مطابق وعد صادق و موافق عهد سابق بایزید و چهار فرزندش را بآنها تسلیم فرمایند تا بدین سوی اعزام دارند و آثار الطاف عمیمه و اخلاق کریمه ظهور یابد که مورث تأیید موافقت و وداد و باعث تضاعف مؤانست و اتحاد است . بالجمله رعایت عهد و پیمان و محافظت صدق مواتیق و ایمان بر زمت بلند همت شاهان عالی رتبت الزم و انساب است که سبب ترفیه معاش جمهور خواهد بود و آرامش و سرور مجموع خلق عالم و کافئه ذریات بنی آدم میسر و مقصور خواهد گردید همواره عزائم هم دریا شیم و خاطر فیض مظاهر بمراعات امور سپاه و رعیت و مواسات حاجات اهالی مملکت مصمم گردد تا باین عدل و داد احوال عباد بطریق سداد رود و بلاد معمور و آباد گردد همیشه ورود و فود عنایات ربانی و جنود سعود عطیات سبحانی و درجات عالیات دولت همایون و عز سعادت روز افزون مستحکم و مستدام باد ابد الابد حررفی ربیع الاول ۹۶۸ (منشآت فریدون بیگ صفحه ۳۰۹ - ۳۱۰)

چنانکه قبلاً توجه دادیم شاه طهماسب برای تسکین خشم سلطان سلیمان و اغماض وی از تقصیر و طغیان بایزید پای شفاعت در میان نهاده و مکاتیبی نیز برای پدر و سلیم برادر بزرگ بایزید در خصوص عفو وی و عذرخواهی شاهزاده مذکور نوشته است . شاه طهماسب در نامه ای که بعنوان سلیم نوشته او را باز کر عبارات مناسبی

در باره صفات و خصائل حسنه وی ستوده است تا مگر او را بر سر مهر آورد و در نزد سلطان واسطه گذشت و اغماض گردد. بهمین جهت پادشاه صفوی در آغاز نامه سلیم را «فرزند ارجمند نامدار» و «شهزاده جوانبخت» و خلاصه «پادشاهان عالمقدار» خطاب میکنند و او را حاوی شمائل «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» و حائز خصائل «الا من اتی الله بقلب سلیم» مذکور داشته و اشعاری نیز بدین مضمون :

درخشان گوهری از برج شاهی	نموداری ز الطاف الهی
جهان از پرتو رایش منور	ز بوی خلق او عالم معطر
هم از خلق کریمش دهر مسحور	هم از ذات سلیمش چشم بد دور
زهی در ملک دین فیروزی از تو	جهانرا طالع بهروزی از تو
مظفر بادت از دولت نشانه	مبادا بی تو یکساعت زمانه
دلت بر آرزو ها کامران باد	هر آنچه آرزو خواهد همان باد

در مدح و بزرگداشت وی آورده است. شاه طهماسب پس از تذکار در باره تحکیم اساس عهد و میثاق و محبت و وفاق و «بعد از اتحاف دعا و ثنا» در خصوص «سلطان بایزید نادان و جاهل» یاد آور شده است که اگر چه شهزاده خطا کار رعایت حقوق پدر و برادر مهتر خود را نکرده و از این وظیفه غافل گردیده است لیکن حال بخوبی مشهود افتاده است که بشناعت و سفاقت خود پی برده و باعتقاد و اطمینان بحسن رابطه و اتحاد را سخن و قوی الارکان که بین ما وجود دارد با اظهار ندامت و عذر خواهی بشفاعت نزد ما آمده است و بالفعل زبان بعجز و انکسار و اعتذار و استغفار گشوده؛ «هر آینه بمقتضای «احسن الامور الی الله العفو عند القدرة و الحلم عند الغضب» عفو و رحمت در باره وی موجب رضای الهی و سبب خشنودی حضرت رسالت پناهی است خاصه آنکه جناب پادشاه سلیمان حشمت امر و اشارت به تسلیم وی فرموده است...» و شهزاده با اظهار پشیمانی بگریه و زاری و تضرعات بسیار پرداخته.. «از حضرت پادشاه اسلام التماس تمام دارم که سلطان بایزید غریق دریای اثم و جرائم را بخاطر این مخلص بی اشتباه ببخشایند تا خاطر شهزاده اطمینان یابد و او را بدیار خویش روانه سازم. و از آن شاهزاده سعادت پناه توقع دارد که بر رعایت

بایزید شوریده حال قلم عفو و رحمت بر جریده اعمال کشند و بجای انتقام احسان و عطا و عفو روا دارند :

بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی بموئی کشی
ثمرات نیکی و احسان بآنحضرت راجع میگردد و مکافات سیئات آن شهزاده
گنهگار بخود وی عاید میشود :

چو آئین نکوکاری کنی ساز همی گردد به تو آن نیکویی باز
نکوئی کن بدان کو با تو بد کرد که از بد رخنه در اقبال خود کرد
و شیخ سعدی شیرازی در بیان این معنی این بیت مشکین طراز را که زیب
این نامه گردیده چه نیکو سروده است :

نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان
بارعایت این بیت چنانچه مروت و احسان را در این باره بکار بریم سزاوارتر
است :

فریدون گفت نقاشان چین را که این بر گردد رگهاش نویسند
بدانرا نیک دارید ای عزیزان که نیکان هر کجا باشند عزیزند
نویسنده (شاه طهماسب) در پایان این مکتوم استحکام قواعد محبت و دوستی
و سرسبزی ریاض استجاب و اتحاد را خواستار شده است و این دو بیت را برای حسن
ختم این نامه آورده است :

آلهی تا جهان را آب و رنگست فلك را دور و کیتی را در رنگست
ممتّع دارش از عمر و جوانی زهر خیرش فزون شد زندگانی

با توجه بمطالب و نامه های مذکور چنین مشهود میگردد که شاه طهماسب
تا آنجا که مقدور بوده برای نجات و استخلاص شهزاده ترك تلاش کرده است و
چنانچه مؤلف خلاصه التواریخ امین احمد قمی تذکار داده است پادشاه صفوی با
رسائل و پیغامها بسطان عثمانی و ولیعهد وی گوشزد کرده بود که « بهترین اوضاع
آنست که آن سلیمان شان از سر تقصیرات سلطان بایزید در گذشته برادران با

یکدیگر طریق موافقت مسلوك داشته غبارفتنه از میان برخیزد ...» مؤلف مذکور سپس درباره غدروخیانت بایزید مینویسد: «... پس از آن سلطان بایزید لگد بر بخت خود زد و باغواى بعضى از شیاطین مفسد از طریق صواب بیرون رفته و خواسته که بوسیله دوستی پادشاه عالم پناه غدري نمایند .. شاه جمجاه از عمل شنيع او اطلاع یافت و بفکر و اندیشه افتاد ...»

در تاریخ مذکور نوشته است همینکه مردم قزوین از خیانت بایزید آگاه شدند خانه ویرا سنگباران کردند لیکن شاه طهماسب مردم را از اینکار بازداشت و فرمان داد بایزید را با چهار فرزندش دستگیر کردند و بزدان افکندند .

سلطان سلیمان چون از این خبر آگاه گردید (چنانکه در نامه سلطان اشاره شده) دوتن از خاصان خود را که یکی علی پاشا بیگلربیگی ذوالقدریه و دیگری حسن آقا قاپوچی باشی بود با سواران و هدایای بسیار بدر صفوی فرستاد و تسلیم بایزید را تقاضا کرد لیکن همانطور که در تذکره شاه طهماسب در خصوص این واقعه دیدیم چون پادشاه صفوی هنگام پناهنده شدن بایزید سوگند خورده بود که او را بخواند گار تسلیم نکند چنین صلاح دیدند که او را بکسان و فرستادگان و لیعهدش سلطان سلیم خان بسپارد تا نقض عهدی نشده باشد .

چندی بعد فرستادگان دیگری بدر بار قزوین آمدند و تحف و هدایای بسیار^(۱) بشاه طهماسب تقدیم کردند . شاه نیز چند روز بعد فرمان داد بایزید را بفرستادگان سلیم (سنان بیک و خسرو پاشا) که از بزرگان دربار عثمانی بودند تسلیم کنند. دستور شاه اجرا شد و خسرو پاشا بایزید و چهار فرزندش را بدستور سلطان سلیمان را در همان شهر خفه کرد و اجساد آنها را بخاک عثمانی برد .

این نکته را نیز اضافه میکنیم که بر اثر تسلیم بایزید سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم متعهد شدند که پیمان صلح را که میان دودولت ایران و عثمانی بسته

(۱) این هدایا چنانکه در خلاصه التواریخ « نسخه خطی کتابخانه ملك » آمده پانصد هزار اشرفی قروشی با چهل اسب با زینهای مرصع و برگستوانهای زربفت و امتعه و نفایسی از روم و فرنگ و مصر بوده است .

شده همواره محترم بشمارند و دیگر بکشور ایران تجاوز نکنند و نیز موافقت کردند که ولایت و قلعه قارص همیشه ویران بماند تا منطقه بیطرفی میان ولایات چخور- سعد و ارز روم باشد. (۱)

شاه طهماسب در نظر داشت بیاس این خدمت حکومت بغداد و متعلقاتش را نیز برای پسرش حیدر میرزا (۲) از سلطان سلیمان بخواهد لیکن درباره این تقاضا از طرف سلطان مطلبی بمیان نیامد و میل و آرزوی شاه طهماسب در این مورد برآورده نشد.

بعد از مرگ شاه سلیمان، سلطان سلیم دوم جانشین وی گردید. در دوره این پادشاه جدید مناسبات وی با شاه طهماسب بسیار دوستانه بود. نامه هائی که بین این دو مبادله شده و ما نمونه هائی از آنها را در همین فصل ذکر خواهیم کرد با تشبیه های دل انگیز و مضامین و اشعاری فرح بخش و مهر آمیز تنظیم و تحریر یافته و این مکاتیب شاهد گویائی بر حقیقت این معنی است.

نامه ای از شاه طهماسب بسطان سلیمان قانونی

بسم الله الرحمن الرحيم « وله الكبريا في السموات والارض وهو العزيز- الحكيم ».

لله الحمد قبل كل كلام	بصفات الجلال والاكرام
حمد او تاج تارك سخن است	صدر هر نامه نو و کهن است
خامه چون تاج نامه آراید	درة التاج نام آن شاید

حمد مصفا از شائبه انقطاع و انتها شایسته پادشاه فلک بار گاهیست که ظل
ظلیل رحمت و سایه بلند پایه عطوفت و مرحمت بر سر سلاطین فلک تمکین

(۱) جلد اول زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای نصر الله فلسفی استاد دانشگاه ص ۱۹۶.

(۲) حیدر میرزا سومین فرزند زکوری شاه طهماسب بود. این شاهزاده که ولیعهد پدر بود

پس از مرگ شاه طهماسب و آغاز زمامداری شاه اسمعیل دوم در نتیجه اختلاف و نفاق سران قزلباش و بتحریرك خواهرش پریخان خانم كشته شد.

و فرقی خواقین معدلت آئین گسترانید و ایشان را بمصدوقه حدیث «السلطان العادل ظل الله فی الارض» برگزیده جهت اصلاح حال و انجاء امانی و و آمال عموم خلایق مأمور امر مطاع «فاستبقوا الخیرات» محکوم حکم لازم الاتباع «فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم»

انما الله اله واحد	فهو المنعم و هو الحامد
مینهد شکر نعمت بدهان	میکند شکر گزاری بزبان
شکر فضا ش چو عطای دگرست	باعث حمد و ثنای دگر است
کی شود در نظر خرده شناس	منتهی سلسله شکر و سپاس
هر که جانی بودش در بدنش	کی شود بر سر مویش دهنی
باشد از هر دهنی گشته زبان	هر سرموی بصد نطق و بیان
که ابد الدهر سخن ساز کند	پرده از کهنه و نو باز کند
توانند که آرند بجای	شکر موئی ز کرمهای خدا

«سبحانك لا احدى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك» و صلوات فزون از ادراك و عقول اولی النهی زیبنده بارگاه حضرت رسالت پناهی است که رایت کرامت آیت «انی رسول من رب العالمین» در میدان فسحت نشان «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» افراخت و منشور عزت قبول «وما محمد الا رسول» بطغرای غرای «لولاك لما خلقت الافلاك» موشح و قرین ساخت . سید انبیا و سند اصفیاء رازدار «فاوحی الی عبده ما اوحی» بلند پرواز «سبحان الذی اسری» رسولی که کافه امم از عرب و عجم را بنوید «طوبی للصالحین اولئك المقربون يوم القيامة» بشارت داده از کمال حلم و سیرت کریم بمقتضای «وانك لعلی خلق عظیم» بطریق صلاح و سداد مهتدی گردانید و رتبه قدر و منزلت ایشانرا بمؤدای «اصلاح ذات الین شعبه من شعب النبوة» باوج علیین رسانید .

شهنشاه سریر لی مع الله زده بالای آن نه خیمه خرگاه
ز لولاك و لعمر ك تخت و تاج است کشیده چرخ بر گردون خراجست

ز حق ملك شفاعت درنگین است خطاب از رحمة للعالمین است
 خدا بر انبیا را سروری داد بدستش خاتم پیغمبری داد
 سلیمان درنگین زان عالمی داشت که بر شکل روایش خاتمی داشت
 و آل و اولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی معدن
 فیض و کرامت سبحانی المنصوص بآیت « انما » المنصوص بسورة « هل
 اتی » معلی رتبة لو كشف الغطا صاحب لوای « انما دینة العلم و علی بابها »
 و باقی ائمه اطهار و عدت اخیار که سیارگان برج امامت و اهتدا و ستارگان
 آسمان کرامت و اقتدا اند :

امین و مقتدای شرع و دینند امام و هادی راه یقین اند
 زاوج عرش بر تر پایه دارند زمین و آسمان در سایه دارند
 فلك كان سر بر پر موج آبیست ز بحر رفعت ایشان حبابیست
 زمین از خاک پاشان آبرو یافت چه آب رو زلال آرزو یافت
 بعد هذا مكشوف مشاعر قدسی مأثور و مشهود ضمایر مهر سریر حضرت
 فلك رفعت گردون بسطت آفتاب حشمت جمشید رتبت سلیمان مرتبت
 سکنند ر منزلت .

شهنشاه سریر کامرانی فریدون زمان جمشید ثانی
 جهان داد و دانش کوه تمکین سپهر معدلت ، شاه جم آئین
 جهانداریکه دارای زمین اوست سلیمان زمان خویشتن اوست
 بسی سالت کاین پرگار افلاك بسر گردید گرد مرکز خاك
 کز ایشان آفتاب عالم افروز باوج سلطنت گردند فیروز
 بدولت سایه لطف الهست جهانرا سایه لطفش پناهست
 پناه ملك شاهنشاه کامل سلیمان زمان سلطان عادل
 سلطان اعظم السلاطین و القیاصرة الکبار برهان افخم الخواقین والا-
 کاسرة بمعالی الرتبة و المقدار ناصب اعلام الملك و الدین حافظ ثغور -
 الاسلام و المسلمین :

شهی کاسمانش کمین پایه ایست بزیر لوایش زمین سایه ایست
نگهبان هر قیصر او قیصری هر آئینه دار وی اسکندری
فلک تابع و آسمان پیروش نگین جم و تخت کیخسروش
ز خورشیدرخشان جهانگیرتر ز پیر فلک راست تدبیر تر
ز دریای جاهش حبابی سپهر ز خورشید قدرش کمین ذره مهر
زمانه زمین بوس درگاه او خرد رهبر و بخت همراه او
بانی مبانی السلطنة على اعلى مراتب الكمال سالب رؤس الفجرة الکفرة
بميامن العز والاقبال رافع رايات العدل والاحسان ماحى آيت الجور
والعدوان حامى حوزة الدين عن مكاييد الكفار والمنافقين دافع آثار
الاشرا عن وجوه الارضين ، حارس ناموس الشريعة البيضاء ، كاسر ناقوس
الکفرة و العناد و الاشقياء ، باسط بساط الامن و الامان ناشر صحايف
اللطف والامتنان .

جهان در سایه او آرمیده چو مردم در سواد شهر دیده
ازو شمشیر در خواب سلامت چو ققنه بر نخیزد تا قیامت
کمان از ایمنی در دور او شاد ز چله چون کمان رستم آزاد
زمین زینسانکه شد در راه او خاک سزد گر بگذراند سر زافلاک
زحل فخری اگر دارد از آنست که شب بر آستانش پاسبانست
بدورانش پلنگ و رنگ همراز بهم چون عاشق و معشوق دمساز
شکار چشم آهو شیر بیشه بدورش عشق بازی کرد پیشه
غزالی را اگر در جلوه ناز بیا خاری خلد از روی اعزاز
زمین سوزن آرد شیر خونخوار برون آرد ز پای نازکش خار
چنین کز عدل آن شاه جهانگیر خراب آباد عالم یافت تعمیر
دل ویران مشتاقان رنجور عجب نبود که گردد بیت معمور
سلطان عالیشان کردون مدار ، خاقان جم جاه سلیمان وقار ، قان
داراشکوه جمشید مکان قیصر والا افسر سکندر نشان ، پادشاه عالیجاه مهر

اشتهار، خسرو انجم سپهر اقتدار مورد تأییدات الهی، مصدر انوار
فیوض نامتناهی .

الا ای آفتاب اوج شاهی بفرمان تو از مه تا بماه
توئی اسکندر صاحب قرانی سلیمان زمان دارای ثانی
بجز رأی تو دوران هیچ جائی ندید آئینه کیتی نمائی
زجم آئین واز اسکندر آثار چو صورت آینه دروی پدیدار
خاقان البرین سلطان البحرین ، الخادم بوفور الاخلاص فی الحرمین .
الشریفین ، مؤید ارکان السلطنة الکبری ممهد بنیان الخلافة العظمی .
شاه والا گهر دریا کف که فلك گوهر او راست صدف
رأی او آیت جمشید افراخت چتر اوسایه بخورشید انداخت
همه میدان سخن تنگ بسی چون رود راه ثنای تو کسی
حرف را کی بود آن کنجائی که شود ظرف ثنا پیمانی
بحر معنی چو شود ظرف سگال چشمه حرف بود تنگ و مجال

المؤید بالتأییدات الجليلة من عند الله الملك العزيز المثلان والموفق بتوفیق
الله الکریم المستعان سلیمان سریر السلطنة والحشمة والشوكة والاقبال
ومعز العظمة والابهة والنصفة والعز والاجلال سلطان سلیمان شاه خان
لازال میا من سلطنته زاهرة مقرونة بدوام الايام وماثر عظمة وجلالته ممدودة
لتقوية دين الاسلام آنکه کواکب ثواقب عز و علا وشواهب جليلة المراتب
سپهر اعتلا یعنی کتاب واجب التعظیم و خطاب مستطاب لازم التکریم مصداق
کریمه «انی القی الی کتاب کریم ائه من سلیمان وائه بسم الله الرحمن -
الرحیم» از مشارق سراق شکوه سلیمانی و مطالع سعود طوالع عظمت
و کامرانی طالع و لامع شده بود از ایراد عمدة الاعاظم والاعیان شاه قولی بک
قورچی قاجار در اعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت و باشارات
بشارات غیبیه که از مورد فیوض لاریبیه فایض شده بود فایز گشت .
چون از مضمون خیر مشحون آن انوار صلاح و فلاح همگنان و آثار فوز

و نجاح عامه عجزه و مسلمانان لامع و لایح بود مؤدای «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» با کافه برایا بظهور پیوست. لهذا مورد کریمش را بشرایط اعزاز و اکرام و لوازم تعظیم و احترام مقابل داشته در مقابل آن اصناف تسلیمات مسکینه النفحات که شمایم طیب آن بروفق «سلام علیکم طبتم» نسایم ریاض رضوان بمشام جان عالمیان رساند و آلا ف دعوات وردیه النسمات که فوایح و رایح از هار آن بر حسب «فاذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها» عرصه آفاق را چون ساحت حدایق جنان معمور و معطر گردد. تحفه مجلس والا و محفل اعلی گردانیده حقاً و بعزّه الله تعالی که از بدو حال تا غایت جهت اشاعت انوار عدل و احسان و افاضت آثار رأفت و امتنان نسبت بعموم عالمیان مضمون حقایق مقرون «عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتهم منهم موده» ملحوظ خاطر داشته ایم و همگی همت خیر نهمت بر انتظام اسباب صلح و صلاح جانبین و استحکام قواعد محبت و مصافات مابین که بلا شک متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معموری ولایات و بلاد است گماشته و درین ولا که بمقتضای ارباب الدول ملهمون از طرفین بامضای این نیت ارجمند که فی الواقع موجب سعادت دین و دنیا و محض رضا و خشنودی حضرت حق جل و علا و حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله ائمه معصومین علیهم الصلوٰۃ والسلام است توفیق یافته آن پادشاه عالیشان و آن مظهر لطف و احسان هم در طی نامه نامی و صحیفه کرامی توجه و اقبال تمام باتمام این مرام که بی تکلف از اعلای مآثر الهامات ربّانی و توفیقات سبحانی است فرمودند. غایت امیدواری بروثوق و اعتماد و رسوخ و ثبات آن قاعده حاصل گشت و امارت مآب حکومت نصاب کمال۔ الدین فرخ زاد بک ایشک آغاسی را که از معتمدان و نزدیکان این درگاه است جهت تبلیغ رسالت و تشیید مبانی موافقت و تأکید قواعد دوستی و صداقت روانه درگاه معلی گردانیدیم و تفصیل احوال را بتقریر اورجوع فرمودیم که بعرض رساند.

چون از مهب لطف الهی و مکن فضل نامتناهی نسایم قبول و اقبال بر ریاض
این نیت خیر مآل وزیده استدعا و التماس آنست که بناء این امر اهرم را
بنوعی مؤکد و مستحکم فرمایند که بعد الیوم عموم اهل اسلام از سپاهی
و رعایا در مهاد امن و امان آسوده و خوشحال و مرفه و فارغ البال بوده از
روی اطمینان خاطر بدعای دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و
بواسطه انتشار آثار لطف و ترحم حاصل مضمون لو کانت لى دعوة مستجابة
لصرقتها الى السلطان العادل از زبان کل واحد از صغار و کبار بندگان خدای
عز و جل بمسامع عز و علا رسد و چون بحسب رسوم و عادات بنیان صداقت
و مصافات با بلاغ رسل و رسائل مؤکد و مستحکم است مأمول و متوقع آنکه
همواره ابواب مکاتبات با بلاغ رسل و رسائل و مؤکد و مراسلات مفتوح دارند
تا حقیقت صلاح جانبین و اصلاح ذات البین بر جمیع عجزه و مسلمانان ظاهر
و هویدا گشته از سر فراغت خاطر و امنیت بمراسم درویشی و اکتساب
مصالح معاش و معاد قیام و اقدام توانند نمود و از روی جمعیت و فراغ بال
سعادت طواف زیارت بیت الله الحرام و مدینه مشرقه مکرمه و سائر مشاهد
مقدسّه فائز گشته در آن اما کن متبرّ که که محل اجابت دعاست بدعای دوام
دولت ابد مقرون اشتغال توانند کرد و هر آینه آثار و میامین آن مقارن
بخت بیدار و معاون دولت پایدار گردد. «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت
و ما توفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب».

همواره سر بر عرش نظیر سلیمانی و اورنگ سلطنت و جهانبانی مقرر عزت
و مستقر حشمت و تکیه گاه پادشاه جم جاه سلیمان مکان و خاقان عالیشان
اسکندر نشان باد. نظم :

الهی تان شان از تخت و تاجست ز تاج و تخت عالم را روا جست
بزیر پای تخت شاهیش باد بتارک تاج ظلّ اللہیش باد

شاه سلیمان در جواب این نامه پس از ذکر عنوان و القاب که تاحدی رعایت
مقام پادشاه صفوی را کرده است مکتوبی بزبان ترکی فرستاد. در این نامه سلطان

عثمانی نظر شاه طهماسب را درباره استقرار صلح و صلاح اموری که «متضمن آسایش خلق و مستلزم انتظام احوال جمهور» باشد ستوده است و نیز رعایت و رسم محبت و وداد و تشیید مبانی مودت و اتحاد را در طریق توفیق و انجام یافتن این مقاصد مطلوب لازم دانسته و سپس باز کر «انا جعلناک خلیفه فی الارض» نوشته است که مانند آفتاب روشن است که حق تعالی ممالك وسیعۀ اطراف عالم را بطول و عرض برای رسیدگی باحوال بلاد و عباد بما تفویض کرده و بحمد الله باتوجه عمیم سرور کائنات و خلاصه موجودات صلوات الله علیه و معجزات هدایت آیات و ارواح مقدسه آل کرام و اصحاب چاریار این نیات و تصمیمات در راه ترفیه احوال مسلمین بکار خواهد رفت و بی شک باید حسن موافقت و اتحاد که لازمه قاعده خسروان نصف آئین است فیما بین برقرار باشد و نیز اشاره کرده است که در نامه گرامی از آل سعادت مآل و مقام «سلطان الولاية و برهان الکرامه امام علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه» مطالب و کلماتی ذکر شده بود که بی تردید علو شأن سعادت نشان وی از مرتبه تحریر و دائره احصاء افزون است لکن درباره سایر اصحاب گزین ایجاد بغض و عداوت ضرورت ندارد. زیرا این کلام از سرور کائنات و خلاصه موجودات است که فرمودند «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» و فور محبت مستلزم سعادت دنیا و آخرت است. بهر حال در سده بهجت بخش ما بر قراری صفا و یکرنگی مأمول و مورد قبول است و رعایت آن را هیچگاه نباید از نظر دور داشت.

سلطان سلیمان در پایان مکتوب خود در خصوص رفاهیت و فراهم آوردن وسایل آسایش حجاج و زائرین اماکن مشرفه توجه داده است که مأموران و حافظان ثغور و سرحدات در این راه مانعی ایجاد نخواهند کرد و زائرین مذکور میتوانند با اطمینان و فراغ خاطر بانجام دادن وظایف دینی خود بپردازند.

نامه شاه طهماسب بسططان سلیم عثمانی در تهنیت جلوس وی بتخت سلطنت و تعزیت فوت سلطان سلیمان قانونی

چون سلطان سلیم ثانی بر سریر سلطنت متمکن شد، محمد بیك را بسفارت نزد شاه طهماست فرستاد و جلوس خود را رسماً بشاه ایران اطلاع داد. شاه نیز مقرر

داشت شاهقلى سلطان استاجلو حاكم چخورسعد، كه بوفور عقل و دانش و كياست و رعايت آداب و رسوم اجتماعى و دربارى مشخص و ممتاز بود بدر بار روم روانه شود و تعزيت فوت سلطان سليمان و تهنيّت جلوس سلطان سليم را بتقديم رساند .

شاهقلى ضمن تحفه ها و هداياى شاهانه ، نامه شادباشى نيز از طرف شاه طهماسب بسلطان جديد عثمانى تقديم كرد . مندرجات اين نامه بسيار مفصل و در طومارى بطول هفتاد ذرع تحرير شده بود . مؤلف خلاصة التواريخ در خصوص تدوين و تحرير اين نامه مينويسد :

« .. مدت هشت ماه تمام شاه خجسته فرجام اوقات صرف كتابت آن نموده كتابت مذكور را موافق سليقه خود با تمام رسانيدند و تمام تاجيكان و عمال و مهربان و فضلا و شعرا مسودات نظم و نثر را بسمع اشرف انور ميرسانيدند . هر چه از آن نوشته ها خوش مي فرمودند بيرون مى نوشتند . مؤلف اين نسخه (۱) در خدمت والد خود مير منشى قمى در آن مجلس بهشت آئين داخل بود چون در سرعت كتابت دستى تمام دارد شاه غفران پناه اكثر آن خدمت را بفلامزاده حقيقى خود مي فرمود و آن مکتوب صداقت اسلوب در باب تهنيّت در طول هفتاد ذرع بود ... »

چون نامه مذکور حائز اهميت تاريخى است و مضامين ادبى و اجتماعى و اسلوب نگارش آن بخصوص از نظر سبك نامه نويسى و نثر مكاتيب اين دوره قابل دقت و مطالعه است و مورخين معروف هريك درباره اين مکتوب بحث کرده و آنرا يکى از نامه هاى برجسته تاريخى بشمار آورده اند ما عين آنرا كه در نسخه خطى كتاب خلاصة التواريخ بدست آورده ايم در اينجا نقل مي كنيم :

« كل امرى باللم يبدء فيه به بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابر .
 شكر و سپاس احد ذوالجلال آن صمد لم يزل لايزال
 چون بگشايى سردر چ سخن اولش از نام خداوند كن
 بر سر هر نامه كه نام خداست موجب انجام همه مدعاست

بر سر هر نامه که آن نام نیست هیچ در آن نامه سر انجام نیست
الحمد لله رب العالمین والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین :

ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از لوء لوالای تو
آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو
جلوه گاه طائر اقبال گردد هر طرف
سایه ای اندر همای چتر گردون سای تو
در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف
نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو
آب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد
طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکرخای تو
گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو
آنچه اسکن در طلب کرد و ندادش روزگار
جرعه ای بود از زلال جام روح افزای تو
عرض حاجت در حریم حرمت محتاج نیست
راز کس مخفی نماند با فروغ روی تو
خسروا پروانه سر حافظ جوانی میکند
بر امید لطف جان بخش جهان بخشای تو

فواضل صد هزاران دعا که در گلستان محبت و بوستان مودت از هوای
دلگشای هزاران هزار ثنا که از روائع روح افزایش مصادقت و شمیم
مخالصت و زرد مذکور مجلس اعلی و محفل معالی اعلی حضرت عطار فطنت
قمر طلعت حاوی شمایل « و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » حائز
خصال « اذا جاء ربه بقلب سلیم » خاقان والا قدر سلیمان مکان .

سلیمان مکان شاه صاحبقران	پناه زمین پادشاه زمیان
پدر بر پدر شاه جم اقتدار	سلاطین فرمانده کامکار
جهانگیر کی خسرو دادگر	که تخت سلیمان از او یافت فر
بخلق و باخلاق یزدانیش	رساند بفرمان سلیمانیش
بلند آفتابی که خورشید و ماه	بجویند از سایه او پناه
مه راتشب آفتاب بلند	همه عالم از نور او بهره مند
همائیکه بر چتر او کرده جای	شده فرخ از سایه او همای
چگویم در اوصاف آن سرفراز	که هست آفتاب از صفت بینیاز
چگونه دهم شرح الطاف او	که عقلست حیران از اوصاف او
که مثلش ز شاهان فرخنده فر	نبودست زین پیش و نبود دگر
زهی بر تو مازه (؟) بفهم و خرد	خدایت نگهدار از چشم بد
فلک تا ز کتم عدم شد پدید	نظیر تو صاحب قرانی ندید
در این کاخ فیروزه چار در	باقبال تو نیست شاهی دگر
ز اقبال تو یافت عالم مدار	بدر گاه تو چون سکندر هزار
بود چاکرت والی چین و زنگ	غلامان تو خسروان فرنگ
جهانت سراسر بزیر نکین	بفرمان تو جمله روی زمین
خدای جهان آفرین یا ورت	همه خسروان جهان چاکرت
ترا جاودان باد یزدان پناه	بکام تو گردند خورشید و ماه
فلک بنده و اخترت یار باد	خدای جهانت نگهدار باد
چو کار جهان شد بعدل تو راست	بمان در جهان تا جهان را بقاست

پادشاه جمجاء صاحب قران سعادت قرین ثریا مکان شهنشاهی که الطاف
نامتناهی الهی همواره یار و یاور آن اعلیحضرت است و در ملک جهان و
عرصه زمین و زمان مسند شاهی و افسر پادشاهی مسخر آن سلیمان منزلت
عالی تبار رفیع مقداری که پدر بر پدر پادشاه نیک بخت و صاحب اورنگ
و تخت است و در سپهر اقبال ماه جلال و بر فلک سلطنت و خلافت خورشید

درخشنده نصفت و اجلال ، شهریار جمشید فرییدون نشان خسروهمایون
طلعت سلیمان مکان .

الا شهریار فرییدون نشان
سنگاییکری الطاف یاور ابردر
زهی شاه دانای صاحب جمال
اتا دین انا خسرو نیکبخت
جهان خسروی شاه لر سروری
خلافت سپهرند ورخشنده مهر
سغاوت کونی کان جود و سخا
زهی بخت دولنده فرخنده شاه
سنگا چرخ گردنده بوسون بکام
ابر در خسرو ملک فرمان سنگ
ایتک یارچه ای خسروارجمند
بولد بدر لرا شاه نصرت قرین
سکا تخت دولت بولوب نامدار
الهی بدولتنی پاینده دوت
جهان یاریجه یار بوسون بوشاه
شهسوار گردون وقار عدل اعظم عامر معموره العالم بآثار الجود والکرم
ملاذ اعظم السلاطین فی الافاق ملجاء افاحم السلاطین والخواقین بحسب
الارث والاستحقاق ، فرازنده اعلام حشمت وعظمت و فروزنده شمع ملک
وسلطنت ، ماه درخشان گیتی ستان ، آفتاب تابان فلک کامرانی سلطان سلاطین
زمان خاقان سلیمان شأن صاحب قرانی ، پادشاهی که چون منشی فلک
فیروزه رنگ با ناامل تأمل خامه عنبرشامه برداشت ، رقم مدح آن شاه
والاجاء بر صفحه این لوح زبرجد نگاشت خسرو نامدار عالی گهر
خورشید اثر ، شهریار سپهر اقتدار فلک قدر :

جهان ایچره اول دائماً شادمان
جهان ایچره شهلوق . . . در
سپهر کمال اوزره ماه جلال
یاری صاحب اورنگ دیهیم و تخت
که داراب رستم چاکری
ابر در قدر خالی هجوک کیم سپهر
سپهر کرم اوزره ابر عطا
زهی اوج عزت ده خورشیدو ماه
جهان ایچره حکمک بیوسون تمام
بدوران ارا حکم و فرمان سنگ
دوشومدر باری عالم ایچره پسند
متابع سکار اهل روی زمین
کان کور بدین ساخله سون کردگار
تو خورشید ملتنی تابنده دوت
پناهنده ساخله سون الی الله

شاه فلک قدر سپهر اقتدار
 حضرت سلطان سلاطین عصر
 آیتی از سایه پروردگار
 شاه جوان بخت جوان دولت اوست
 سایه چو افکند بروی زمین
 تادر عدل او بجهان درگشاد
 معدلتش بست چو نیروی خویش
 ای بجهان مایه امن وامان
 گردش دوران بوجودت خوشست
 دیده عالم بتو روشن شده
 پادشه مسند شاهی تویی
 منشی این طارم فیروزه خشت
 حکم تو جاریست بر اهل جهان
 اختر سعدی بفلك برج تو
 از نظرت هر که مکرم بود
 نازکش عالم بود از حشمت
 پادشاه عالی منزلتی که باز بلند پرواز همت
 همسریست ، شاه گردون رفعتی که شاهین سعادت قرین اقبال همایون بالش را
 بهمای همایون سپهر و طایر زرین جناح مهر هوای برابری .

چرخى الور چرخ فلک دین عقاب
 همت این قله البرز بست
 نشه دگر سایه سیده امرجای
 بارچه هنر لرده عديم النظیر
 ذاتی اتنک سعدن احسان درر
 فر فریدون بوزیدن لولکولوک
 بازوی الور پنجه بیلن آفتاب
 قوت دین چرخ برین در شکست
 دولتنگ پرتو اینکی همای
 بخت ایاسی خسرو اقلیم گیر
 ملک اتنک ملک سلیمان درر
 جمله قانون سوزیدن سلکولوک

عدل بیلن دینی و دین مفتخر یخشی ادین هر لویرنده منتشر
 لطفك ايله اولدی منور زمین ای شه جم قدر سلیمان نکین
 خلق جهان جمله دعاگو سنکا انس ايله جن تارچه ساکو سنکا
 سلطان صاحب سعادت عالی مقدار خلاصه اعظم سلاطین خواقین نامدار
 خسروی که دیباچه منشور فرمان دهی و جهان داری آن عالی منزلت بطغرای
 غرای و او تینا من لدنا حکماً موشح است و تشریف شریف سلطنت و کامکاری
 آن سلیمان منزلت بطراز و اتیناه ملکاً عظیماً مطرز و مزین ، شهنشاه
 ظلّ اللہی که عین عدالت و رأفت ذات خجسته صفاتش را منبع عدل و انصاف
 و عرصه جهان و مساحت زمین و زمان حکم و فرمان آن اعلیٰ حضرت سکندر
 مکان را مستحضر و تابع قاف تا قاف .

شهنشاهی که شد از عدل و انصاف بفرمائش جهان از قاف تا قاف
 تعالیٰ الله زهی فرخنده شاهی عجب شاهی و قرخ پادشاهی
 جهان گیر و جهان دار و جهان بخش چو آب زندگی خلقتش روان بخش
 همه لطف و همه عدل و همه رای گرفته در دل خلق جهان جای
 برافرازنده رایات شاهی چراغش روشن از نور الهی
 همای تخت او در اوج اعزاز بیال فتح و نصرت کرده پرواز
 بسی گردید و خواهد گشت دوران ندیدست و نبیند شاه از آن سان
 فلک زینگونه دورانی ندیده جهان زینگونه سلطانی ندیده
 همه روی زمین زیر نگینش فلک فیروزه انکشت ریش
 زحل از بندگان کمتر او ستاره چون غلامی برادر او
 شده ترك فلک از احترامش غلامی چاکری بهرام نامش
 بدرگاهش غلامی را که نامست بخدمت چون قرانش صد غلامست
 فروغ مهر تأیید آلهی برارنده بتخت پادشاهی
 فلک نه پایه تخت بلندش جهان در سایه بخت بلندش
 شهنشاهی که چون خاقان و فغفور بصد حاجت درش بوسند از دور

ملاذ و ملجأ اهل جهان اوست	باحسان دستگیر این و آن اوست
زمانه بر مراد بخت یارش	مراد هردو عالم در کنارش
زهی دارنده اورنگ شاهی	حوالتگاه تأیید الهی
مبادا دولت از درگاه تودور	مبادا تاج را بی فرق تو نور
مظفر بادت از دولت نشانه	مبادا بی تو يك ساعت زمانه
غمین باد آنکه اوشادت نخواهد	خراب آنکس که آبادت نخواهد
جنابت بر همه کفار منصور	سپاهت قاهر و اعدات مقهور
همه بر کام دل فیروزیت باد	یززدان هر چه خواهی روزیت باد
چو هستی سایه لطف الهی	بکامت باد هر کاری که خواهی
الهی تاجهان را آب ورنگست	
تمتع داردش عمر و جوانی	زهر چیزش فرون ده زندگانی
کامکار عالیمقداری که از بلندی بخت تخت سلطنت و جهاننداری و سریر	
حشمت کامکاری بر اوج و فراز سپهر شوکت نهاده شاهنشاه عالی مکانی که	
یمن تأیید الهی مسند تخت شاهی را بوجود باجود اوزیب وزینت داده :	
شاهی که بنصرت الهی	بنشست فراز تخت شاهی
از سایه لطف حق نشانی	آسوده بسایه اش جهانی
آن شاه که از بلندی بخت	بالا تر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان	فغفور بکیش از غلامان
این نه طبق رفیع افلاک	بر درگاه او نهاده بر خاک
هر چاشتگهی بر آستانش	صدخان خطا ^(۱) کشیده خوانش
شاهی که بحسن رأی و تدبیر	زویافت اساس ملک تعمیر
شایسته افسر کیانی	زیننده تخت خسروانی

۱- ختابا «خطا» بنواحی منچوری و مغولستان و ترکستان شرقی اطلاق میشود و خطا نام یکی از طوایف مغول میباشد - «ختا» بروزن عطا نام شهر است از ممالک چین» (برهان قاطع باهتمام و تصحیح دکتر محمد معین استاد دانشگاه).

آیین جهان نظام ازویافت
ای ذات توسایه آلهی
سبز فلک و نجوم سیار
هم سبز فلک بوفق رأیت
هر جا که دلیست قاف تا قاف
کس نیست ز فیض رحمت تو
تا گردش چرخ آسمانست
باشی بفراز تخت شاهی

کار همه انتظام ازویافت
خورشید سپهر پادشاهی
پیوسته برای تست درکار
هم کار جهان بمداغیت
از دوستی تو میزند لاف
فارغ ز دعای دولت تو
بر چرخ زمهرومه نشانست
محکوم بماء تا بماهی
سلطان سلیمان نشانی که از صفای ضمیر آرای عقده گشایش

حل مشکلات ربع مسکون شود :

شاه روشن ضمیر و صافی دل
خسرو تاج بخت تخت نشین
شده از علم و دانش و تدبیر
آسمان رفعت ملک تمکین
زان سعادت که بر سرش داند
هر چه اندیشه را بر آندست است
آسمان سایه ای ز خرگاهش
مهر و مه بردرش کمینه غلام
ای فلک حشمت ستاره سپاه
فلکت خوانده از سر اعزاز
هر ولایت که چون توشه دارد
در زمان تو گشته روی زمین
نظرت خاک را چو زر سازد
هر که با لطف آشنا گردد
چه توان گفت حرف ازین پیشت

لطف او کرده حل هر مشکل
شاه دارا سپاه جم آئین
مشتی رأی آفتاب ضمیر
چرخ فیروزه اش بزیرنگین
سرور هفت کشورش خواند
پیش بخت بلند او پست است
نه فلک پایه ای ز درگاهش
اخترش تابع و زمانه بکام
شاه جم شوکت سلیمان جام
شاه دشمن گداز دوست نواز
ایزد از هر بهشت نکه دارد
جمله آباد همچو خلد برین
کار عالم بیک نظر سازد
همه حاجات او روا گردد
که خداوند سایه خویش

تا جهان باد در جهان باشی و ز بد خلق در امان باشی
دولت یار و عمر افزون باد یاورت کرد گاری چون باد
ملکت آباد و لشکرت منصور چشم بد خواه از جمالت دور
هر مرادی که آیدت در دل بادت از فضل ایزدی حاصل

اعظم اعظم سلاطین عالم ، فرمانروای خواقین بنی آدم بالدولة
البهية ، الفائز بالسعادة الازلیة الکبری . سکندر و قاری که نسبت رتبه
بلند شاهان عالی مکان با مایه مدح قدر آن سلیمان از زمین تا آسمان
نمایانست فریدون اقتداری که فرق سده رفیع البیان آن حامی حور...؟
از چتر فرق فرق سده سلاطین مسند نشین و پادشاهان صاحب قران از
آسمان تا زمین .

شه آسمان قدر نصرت قرین که بی او مبادا زمان و زمین
شه تاج و ر خسرو شیر گیر بدولت جوان و بتدیر پیر
ز دریای شاهی عجب گوهری ز برج سعادت نکو اختری
بر اورنگ شاهی سزاواراوست ز فرهنگ شاهی نمودار اوست
بدو تاج از گوهرش سر بلند ز تختش بود بخت فیروزمند
جهان داوران را بظالش پناه فلک را شده در کفش بوسه گاه
فریدون کی خسرو شهریار منوچهر اسکندر نامدار
نبودند در عهد این پادشاه و گرنه شدند و را خاکی راه
کمین بندهات هست زلف بتان (؟) که خلقان چنین باشدش پاسبان
نه خاقان که باشد بهنگام کار بدرگاه او همچو خاقان هزار
جهاندار آن شاه فیروز بخت که مهر سپهرش سزد تاج و تخت
اگر بر کشد تیغ آینه رنگ بیرق یمانی بسوزد فرنگ
چو تیغش گشاید زبان در غزا کند شرح « انا فتحنا » ادا
ز حفظ الهی بود جوشنش کند بکتری (؟) پیرهن برتنش
دعای خلائق ز که تا به مه شده حلقه گردش بجای زره

سپهر از کمر بستگان درش	ظفر یکسوارست از لشکرش
در ایام او فتنه را برده خواب	بعهدش بد اندیش را سردر آب
بد اندیش آن شاه کیتی فروز	نباشد مگر خوار و بر گشته روز
هر آنکوز صاحب قران شر کشید	زمانه سرش رازتن بر کشید
جهان عدل کسری فراموش کرد	چو آوازه عدل شه گوش کرد
بفیروزی شاه صاحب قران	زمین خرّم است و زمان شادمان
زهی تخت شاهی سزاوار تو	خداوند بادا نگهدار تو
سریر سعادت ترا تکیه گاه	بود چتر فرق تو ظلّ آله
تویی آن جوان دولت نیکبخت	که نازد بتو دولت و تاج و تخت
تراشد چو اقبال و دولت قرین	جهانرا توداری بزیرنگین
جهانت بکام و فلک بنده باد	قضا یاور و بخت فرخنده باد
مزین بتو مسند سروری	بکام دل از عمر خود برخوردار

جوانبخت شاهی که خورشید فتح و ظفر از پرتو لمعات بارقات تیغ جهانگیر
 آن شاه ظفر پناه روشن گردید و سپهر معدلت و سلطنت از طلوع کواکب
 طالع نصرت مطالع آن خسرو گردون بارگاه مزین گشته. کافه عالمیان
 در سایه لوای کیوان اعتلای آن صاحب قران سلیمان جاه آسوده و
 مفتاح قانون عدالت آن خاقان کیتیستان ابواب مرحمت و رأفت
 بر چهره آمال خلق کشیده، درگاه سعادت پناه آن خورشید شهنشاه
 سلاطین عالممقدار را مقبل شفاء، بارگاه عرش اشتباه آن خلاصه خواقین
 تبار خسروان گردون اقتدار مفرجابه شاهد گلزار سلطنت و شهر یاری
 از سلسال معدلت آن جمشید عدل گستر حیات از سر گرفته و نوعروس بهار
 حشمت و کامکاری از فیض رشحات سحاب آن دارای مراد گستر از سر هر
 لحظه طراوتی دیگر پذیرفته.

شهنشاه جوانشاه جوانبخت	که بر خوردار باد از تاج و از تخت
مبارک طلعتی فرخنده رای	همایون طالعی قرّخ لقایی

سپهر دولت اورا آنورماه (؟)
 ظفر خیل سپاهش را [وقایه؟]
 بود قوس قضا را رمح او تیر
 که از رزمش سکندر توش گیرد
 سنانش در دل خاقان خلیده
 گرفته شیر را مور رهش راه
 گرامی دُری اذریای شاهی
 شکوه چترش از فرّ جهانگیر
 کله داران زسقسین تاسمرقند
 بلندی یافته تاج از سر او
 بهر جانب که لطف آغاز کرده
 درش بر جمله گوهر گشاده
 کف جودش بهر کس داده بهری
 ز درویش خطا تا مُنعم روم
 هر آن مسکین که یابد بردش بار
 بحسنت ملک جم زیر نگینش
 هر انگشتش کلید کار عالم
 دلش دریا و موجش فیض احسان
 زبان عطایش گشت امید (؟)
 جهان را همّتش آباد دارد
 فی کلکش که ریزد شکر خام
 جهان فیض از لوای عام او یافت
 نباشد مثل تو شاهی بعالم
 زهی ملک سلیمان خرم از تو
 فکنده چتر تو بر مهر سایه

بساط دهر را اقبال او شاه
 لوای عسکرش را فتح سایه
 دم شمشیر او صبح جهانگیر
 فریدون رایتش بردوش گیرد
 منوچهرش ... رسیده
 زبون پشاهش پیلان بدخواه
 فروزان شمعی از نور الّهی
 فکنده قیروانرا جامه درقیر
 بنوبتگاه درگاهش کمر بند
 بزرگی یافته ملک از دراو
 دری از جود دریا باز کرده
 همه ره حمل بر حمل ایستاده
 گهش شهری و گاهش حمل شهری
 کس از دریای جودش نیست محروم
 شهنشاهی بیابد نوبتی وار
 بهمت بحروکان در آستینش
 باحسان دست او معمار عالم
 کفش ابرعطای عام باران
 چوشاخ دولت اوتازه جاوید
 محیط از دستش احسان یاد دارد
 امید خلق را شیرین کند کام
 فلک جام زراز انعام او یافت
 شهنشاهی بود او را مسلم
 اساس پادشاهی محکم از تو
 فزوده تخت را بخت تو پایه

سزاوار سریر کامکاری	زهی شایسته تخت کیانی
همه روی زمین زیر نگیخت	جهان در حلقه انگشتر نیت
مطیعت خسروان هفت کشور	تویی ای شهریار داد گستر
ترا از بندگان کمترین است	اگر خاقان اگر فغفور چین است
رواقی مسکن هندوی دربان	ز قدر قصر تو ایوان کیوان
عطارد کار فرمای دبیرت	قمر پروانه شمع ضمیرت
مکن زین پادشه خالی جهانرا	خدایا تا مدار است آسمان را
فروزان بر فراز چرخ اخضر	الهی تا بود خورشید انور
در افشان باد بحر شوکت شاه	در خشان باد مهر دولت شاه
زمانه تابع و گردون بکامش	سعادت چاکر و دولت غلامش
می عشرت بجام شاه بادا	جهان دایم بکام شاه بادا

سلطان عدالت پناه فلک بارگاه مصدوقه السلطان ظل الله شاهنشاهی
 که همواره مؤدای حقیقت انتمای ... منظور نظر اصابت اثر و ملحوظ
 خاطر عاطر خورشید منظر گردیده همگی نیت صافی طویت برافاضه
 مرحمت و اشاعه عدالت و مکرمت مصروف گشته و همیشه محتوی صدق
 مؤدای ... نصب العین ضمیر منیر مهر تنویر ساخته تمامی همت فلک رتبت
 بر عنایت و اعانت و رأفت و عاطفت نسبت بکافه بر ایا کماشته المرفه جمیع
 الخلائق بمیان لطفه العمیم المشرف ذاته الکریم بصفته الکریمه... (۹)
 خسرو سلیمان جاه سکندر سریر شهنشاه جم اقتدار خورشید نظیر :

شهنشاه عادل شه کامران	سکندر سریر و سلیمان مکان
جهان دآوری شیوه اش عدل و داد	سلیم خردمند و نیکو نهاد
پدر بر پدر خسرو و پادشاه	سر پادشاهان عالم پناه
ز عدلش جهان گشته همچون بهشت	به از عدل جمشید فرخ سرشت
منور شد از نور عدلش جهان	فراموش شد عدل نوشیروان
اگر در زمان شه بی بدل	شدی زنده نوشیروان فی المثل

بر اطراف آفاق گشتی تمام
 بر اطراف گیتی فکندی نظر
 بدیدی که از عدل شاه زمان
 ز احوال عالم گرفتی خبر
 بعیش و طرب خلق عالم همه
 جهان رشك فردوس اعلی شده
 زمانه ز عدل شه نامدار
 که از عدل آن شاه صاحب قران
 کند کبک را باز همراز خویش
 بهم رام گردیده آهو و شیر
 چو از عدل شاهنشاه آگه شدی
 نبردی بعالم دگر نام عدل
 شدی منفعل سر فکندی به پیش
 چو او شاه عالم پناهی کجاست
 نخواهد جز این آشکار و نهان
 چو بر هیچکس زو نیاید گزند
 زهی دولت و مردم آن دیار
 ستم را زیان عدل را سود از او
 خدایا بر رحمت نظر کرده ای
 در او صاف آن سرور سر فراز
 چه شرحش دهم هر چه در عهد اوست
 برو آفرین از جهان آفرین
 زهی داده عدلش جهان را نظام
 جهان کرم شاه عالم نژاد
 ز تو شاه خشنود و درویش نیز
 شدی آگه از راحت خاص و عام
 بهر مرز و هر بوم کردی گذر
 شده محو آیین ظلم از جهان
 زانده و محنت ندیدی اثر
 ز غم فارغ و شاد و خرم همه
 در فیض از هر طرف وا شده
 جهان گشته آسوده و بر قرار
 جهاندار جم حشمت و کامران
 خورند آب بایکدیگر گرگ و میش
 کبوتر سوی چرخ رفته دلیر
 ز جان خادم بنده شه شدی
 فراموش کردی ز ایام عدل
 خجل گشتی از شهرت عدل خویش
 باقبال او پادشاهی کجاست
 که آسوده باشند خلق جهان
 گزندش نیاید ز چرخ بلند
 که شاهی چنین باشدش شهریار
 خدا راضی و خلق خشنود از او
 که این سایه بر خلق گسترده ای
 که هست آفتاب از صفت بی نیاز
 که آثار عدلش سراسر نکوست
 که نازد بعدلش زمان و زمین
 ز عدلش جهان یافته انتظام
 جهان در جهان عدل و احسان و داد
 خدا داردت در دو عالم عزیز

پر از ذکر خیرت دهان همه دعای تو ورد زبان همه
 سلاطین پناهی که پادشاهان نامدار صاحب اقتدار بقتیل تراب
 سده فلک مقدار آن شهریار جهاندار جهانیان را مدار شرف روزگار و
 سرمایه مباحات و افتخار ساخته اند . فلک در گاهی که سیاره سپهر برین
 در مقام بندگان کمترین در بانی در گاه رفیع آن سلیمان سلطان اقالیم
 روی زمین که در رفعت مقابل چرخ هفتمین است سر مفاخرت
 بر افراخته :

ای بدر گاه رفیعت چرخ دربان آمده
 کمترین دربان هندوی تو کیوان آمده
 نام هفت ایوان در زیر نگینت بی خلاف
 تا بدست دولّت ملک سلیمان آمده
 کشور اسلام از لطف تو رونق یافته
 معبد کفار از قهر تو ویران آمده
 با علو منزلت کیوان ز قصر هفتمین
 از شرف بر در گه قصر تو دربان آمده
 آمده مأمور امرت پادشاهان جهان
 سر فرازی ترا از لطف یزدان آمده
 گشته مالا مال از لطف تو دریای کرم
 ابر هم از دست فیضت گوهر افشان آمده
 غنچه امید اهل دل شکفته سر بسر
 چون نسیم دولّت در گلشن جان آمده

نیّر اعظم اوج عظمت و فرمانروای مهر منیر برج نصفت و رأفت
 بمقتضای قواعد مصلحت و حکمت ظاهر گشته و انوار شاهنشاهی و لوامع
 انوار الطاف الهی از وجنات حال خجسته مآل آن خورشید عالمتاب
 فلک اقبال و سایه عنایت حضرت پروردگار روشن یافته :

ای در رخ تو روشن انوار پادشاهی
 در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
 کَلِّکَ تو بَارِکَ اللهُ بر ملک دل گشاده
 صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی
 بر اهرمن تنابد انوار اسم اعظم
 ملک آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی
 در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید
 بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
 در دودمان عالم تا رسم سلطنت هست
 مثل تو کس نداند این امر را کماهی
 تیغی که آسمانش از فیض خود علم زد
 تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
 ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
 ای دولت تو ایمن از وسعت ملاهی
 سلطان سلیمان شأن صاحب قرانی که جهان در پناه ظل او از
 حوادث زمان و از مکاره دوران دم از آسودگی زده .
 ای سر از قدر بر فلک سوده عالمی در پناهت آسوده
 از زمین بوس سرکشان جهان آستان تو گشته فرسوده
 خاقان جمشید حشمت سکندر مکان که از یمن توفیقات الهی
 سعادت و اقبال در مسند شاهنشاهی قرار گرفته و فلک دوار جواهر و لآلی
 ثوابت و سیار ثار مقدم آن سلطان عالیشان نموده :
 بسی مه بر فلک منزل بریده بعمر خود چنین شاهی ندیده
 شهنشه کاسمان تمکین از ویافت زمانی و زمین آیین از ویافت
 پادشاه والا قدر رفیع مکانی که زمین از پایه سر بر فلک نظیر آن
 خسرو فریدون فرسرا اعتبار و افتخار از آسمان گذرانیده شهسوار عالم

مداری که آفتاب عالمتاب با وجود سمت خسروی بر آن فلك سروری
بغلامی آن پادشاه عالم پناه شرف یافته ، شهنشاه عالم انجم سپاهی که
فلك با اینهمه خیل وحشم از روی صدق و اخلاص تمام لاف بندگی آن
سلطان عالی مکان زده :

ای شهنشاه معدلت آیین خدمت ماه و بنده ات پروین
آفتاب منیر چاکر تست شرفش از غلامی در تست

خورشید سپهر سلطنت و اجلال جمشید سریر معدلت و اقبال آفتاب
اوج حشمت و دولت ، ماه برج سعادت دنیا و آخرت :

گوهر بحر جود و کان سخا در دریای لطف و ابر عطا
معدن خلق و عدل و کان کرم شد ز عدلش جهان چو باغ ارم

سلطان مؤید کامکار مظهر کریمه ... ملاذ اعظم السلاطین فی الافاق ناصب
اعلام الفتح المبین رافع الویة العزّ والتمکین حامی حوزه اسلام ، ماهی آثار
الکفر و کاسر الاصنام ، مالک رقاب الامم مولی ملوک التّرك والعجم . سلطان
سلاطین فی العالم ، ظل الله فی الارضین ، قهرمان الماء والطين ، خاقان
عالی قدر آسمان سریر ، سلطان رفیع مکان سکندر نظیر ، اعنی ظل الله
الرحمن الذی اختاره الله من افراد الانسان الکریم الذی من الله علیه
لطف العظیم وشرفه الله بکمال العقل السلیم ، باسط بساط الامن والامان ،
ناشر صحایف العدل والاحسان ، ماحی مآثر الظلم والعدوان المؤید
بتأییدات الجلیة من الله المّان الموفق بالتوفیقات العلیه من عند الله الملك
المستعان ، سلطان عالی شأن سلیمان مکان ، کیخسرو فریدون فر جمشید
نشان ، سلطان البرین و خاقان البحرین ، خادم الحرمین الشریفین ، ثانی
اثنین اسکندر ذو القرنین ، صاحب الخلافة الخافقین ، حارس رجاء المشرقین
والمغربین ، حافظ بلاد الله ، ناصر عباد الله ، الذی عجزت عقول العقلا
عن ادراک جلاله والسنة الفصحی عن بیان اوصافه وسلطنته ودولته و
اقباله :

زیر این نه رواق مینا فام چون شود گفته این همایون نام
آید از هر یکی صدا و ندا خلد الله ملکه ابد
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره وعدله و احسانه و جعل
سدته السنیه لعامة المسلمین حصناً حصیناً و یسر له فی کل یوم علی المشرکین
نصراً عزیزاً و افتحاً مبیناً و یرحم الله عبداً قال آمیناً و لازالت سماء سلطنته
و خلافته لواهب مرتبه و آثار عظمته و جلالته علی صفحات الکائنات منتسبه
و رایات العز و النصر مقبلة الی سده العلیا و اعلام الفتح و النصر و الظفر
مظله علی موكبه الاعلی و ما برحت الویه الملك و الدین مرفوعة
الی ذروة السما لمغانم اجلاله و ابنیه الحشمة و التمکین []
الی انقراض الدنیا بمیامن اقباله میگرداند و بمواقف عظمت و جلال
بمسامع عزت و اقبال میرساند که در اسعد ساعات فرخنده سمات و ایمن
اوقات میمنت آیات همای همایون فال از نشیمن دولت و اجلال مثال اقبال
طیران نموده مخلص صادق الولا و محب و افق الرجاء را مبتهج و مسرور
گردانیده و انای خجسته ادای که در وقت گفتار دلگشادر گلستان سخن
غنچه های معالی بشکفاند و ریاض سخن وری را بر شحات سحاب فصاحت
پروری و زلال بلاغت گستری سرسبز و سیراب گرداند و از عبارات بی
نظیرش نسایم التفات و مکرمت و روایح محبت و مودت بر گلستان آمال
مخلصان و زد و نسایم تأییدات الهی و فوایح فتوحات نامتناهی بمشام
جان محبتان صادق الاخلاص رسد :

سخن دان دانای روشن ضمیر	سخنهایش پر معنی و دلپذیر
اداهش مطبوع و دلکش چنان	که گوئی دهد ز آب حیوان نشان
کلامش مبرّا ز خبط و خلل	ادایش معرّا ز عیب و علل
بهر کشوری کو نماید عبور	فقد از عبورش بدلها سرور
نبوده بشیرین زبانش کس	فصیح و بلیغ و مسیحا نفس
به تمکین چو آغاز کردی سخن	سخن رفتی از یاد چرخ کهن

سخنهای رنگین و نامش نکو قدمش مبارک پیامش نکو
 اعنی امارت مآب رفعت انتساب معالی آیات شمس الدین محمد بیک
 منعرفه (؟) دام مجده که در فنون فهم و دانائی سرآمد و در دقایق بخردی
 یگانه عسرو بی قرینه دوران بوده مرآت انوار عاطفت و شفقت پادشاهی
 مبنی بر کمال لطف و اتحاد و مشکوة آثار مرحمت و مکرمت شاهنشاهی
 مشتمل بر غایت عنایت و وداد که عبارتست از نامه مشکین طراز بل منشور
 واجب الاکرام و الاعزاز که کلمات ملاطفت بیانش بحلیه .. متحلی واز
 مضمون مکرمت نشانش انوار کمال ارتباط و التیام متجلی بوده :

فرخنده نشان صفحه شورا نکیز ارقام وی از درج شرف گوهر ریز
 از دوده آن بیاض خط مشک آمیز چون برگ سخن سواد آن عنبر ریز
 نامه مسرت فرا و صحیفه غم زدا که از کمال سلامت و طراوت
 رشک سلسبیل باغ ارم است و از غایت نضارت و خرمی چون بهار فرخ آثار
 تازه و خرم :

بنام ایزد چه فرخ نوبهار است کزو باغ ارم را خار خار است
 بود هر داستان زو بوستانی زهر بستان و گلزاری نشانی
 هر آن تازه گلی در وی شکفته دو صد نرگس بمهد ناز خفته
 خط مشکین او بر درج کافور چو درپای درختان سایه و نور
 هر آن حرفی که در وی چشمه وادار است

زمعنی موج زن چون چشمه سار است

بهر سو جدول از وی چشمه ساری پراز آب لطافت جویباری
 خوش آن رهرو که بخت ساز گارش نشاند بر لب آن جویبارش
 نظر در آنش از دل غم بشوید غبار از خاطر درهم بشوید
 از هبوب روایح آن عنایت سلطانی و ورود آن موهبت خاقانی
 گلزار وداد بهجت تمام یافت و از هار اتحاد طراوت مالا کلام یافت :
 محبت نامه از گلشن راز امید مخلصان زان تازه شد باز

بهر حرفش خرد کام دگر یافت بهر سطرش دل آرام دگر یافت
 ز خط آن سواد دیده پر نور بیاض صفحه اش « نوراً علی نور »
 نامه عنبر شمامه که خال و نقاط دلفریبش و صورت خط مشک بیزش
 نمونه صفحه رخسار حور عین است و از کمال زینت و غایت زیب و آراستگی
 رشک نگارستان چین و زبان حال در وصف آن صحیفه مشکین بدین بیت
 غرای رنگین مترنم :

ای سوادت بر رخ ایام خط عنبرین غیرت فردوسی و رشک نگارستان چین
 رسانیده دوستان و محبان حقیقی را مبتهج و مسرور ساخت و افسر بهجت و
 خرمی بفلك الافلاك بر افراخت .

طایری آمد ز برج قصر شاه جم سریر
 بر جناحش نامه ای سر تا بسر فتح و ظفر
 بر مثال نافه چین نامه چون مفتوح شد
 عالم جان شد معطر از شمیمس سر بسر
 چون خبر میداد از اقبال شاه کامران

تازه شد جان محبان حقیقی ز آن خبر
 اشعه لمعات آن بر صفحات خاطر دوستان صادق الاخلاص و مخلصان
 صادق الاختصاص تافت و آب حیات لطف و احسان که در سواد ارقام عنبر
 فامش نهان بود مفرح جان و موجب سرور خاطر محبان گشت .

بالباطن بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر
 جهان امروز چون روز جوانی نشاط افزا چو صبح زندگانی
 چو زلف دلبران نظمش دلاویز چو لعل مهبوشان نثرش شکر ریز
 مورد کریم و مقدم شریفش را بکمال اعزاز و تکریم و غایت
 احترام و تعظیم مقابل و مقارن نموده با اقدام اخلاص استقبال کرد و جواهر
 دعا و لآلی ثنا ایثار آن نامه خجسته آثار ساخت :

دروپ شاهنشاه ایدوب ثنا گیر دوام دولتینه چوخ دعا گیر

یار ایردی چونکه اول عقد لالی ز بحر لطف جود شاه عالی
 محبت رشته بین قلیدی مزین دل اندن شاد بولدی دیده روشن
 نثار افشان قیلوب در وجواهر مانده ایلوک اخلاص ظاهر
 بولوب هر نقطیده بور معنی خاص اونکا اینار قلاق نقد اخلاص
 اگر قیاس اونکا ساحق زرو سیم ابر در اندک خراج هفت اقلیم

ولسان حال بمقال ... گشود واز مضمون مودت مقرون بلاغت
 مشحونش آثار فتح و فیروزی ظاهر و انوار نصرت و بهروزی باهر گشت :

هم اندر نامه عنبر شمامه که مشعر بود آن بر فتح نامه
 که از اقبال آن شاه جوانبخت فرنگی را نگون شد تخت بابخت
 بر آمد هر طرف رایات اسلام غبار معصیت شد محو از ایام
 دلیران همچو شیران جنگ جستند به آب تیغ گرد کفر شستند
 ز تیغ عسکر نصرت مآثر بر افتاد از جهان آثار کافر
 چو شد فتح قلاع از لطف یزدان بنای کفر شد با خاک یکسان
 بعون ایزدی بت ها شکسته در بتخانه ها یکباره بسته
 بر افتاد از فرنگی بانک نافوس وزان اسلام را افزود ناموس

این مخلص حقیقی اطلاع حاصل نمود که چون رایات نصرت
 آیات سلطان صاحب قرآن علین آشیان بدلالت .. عازم غزای کفار
 فجار و گمراهان نابکار شده بودند ملاعین کفره فجره همه از خوف عسا کر
 ظفر مآثر آن سلطان صاحب قرآن جنت مکان هراسان شده متحصن
 قلاع و جبال آن ولایت گشته اند اول که رایات جلال بدولته و اقبال نزول
 اجلال فرموده اند نام آن سکندار بوده که در متانت ارکان واستحکام
 بنیان در عرصه روزگار دیده هیچ آفریده مثل آن ندیده و گوش هیچ
 مسافری در دوران بر مثال آن نشنیده و محاصره آن فرموده بودند :

حصاری که در پیش چشم جهان بود بر تر از هفتمین آسمان
 حصاری که از غایت محکمی بعالم نظیرش ندید عالمی

نماید بر رفعت بچرخ برین
 دو صد قرن اگر نسر طایر پرد
 چو البرز هر پاره سنگی برو
 ز بالاش گفتی که در طرف چاه
 بسالی شدی مرغ از آن سرفراز
 چو رهبان و اتباعش از بام دهر
 بیائین چو بستند از برجها
 ثوابت چو مسمار بر در گهش
 نبودش کند از حریق و عریق
 ز سنگ فرنگی همه ساز او
 هر آنکس که دارد در آنجا نشست
 مثل گر کسی را بدان ره بدی
 بروی زمین ایمن است از خلل
 امید سلاطین گیتی ستان
 وفی الواقع آن حصاری بوده که از غایت بلندی بمرتبای واقع
 شده که اندیشه را از ارتفاع و اعتلا در ترقی بمعارج نردبان در طبقات
 سموات باید ساخت از چهار ارکان و از سبع سموات طباق :

نردبانی گر کند ترتیب عقل دور بین
 ناید از دستش که پا بر گوشه بامش نهد
 گر شود آن سبعة اش سبعین از چهار اربعین

.....

و شرفات پاره بروجش از منطقة البروج گذشت .

چون سموات البروج آن حصن از هر برج او

هندوی شب به ریاسش همچو کیوان در کمین

از علو کنگره فرق فرقد سایش ایوان کیوان در خجالت و شرمساری و
 از تشیید بنای گردون جایش قلاع اطراف و اکناف عالم از قاف تا قاف

در مقام پستی و خاکساری :

چون عهد عاشقان محکم حصاری
 طیور و هم عمری بر پریده
 ز راهش پیک فکرت خسته گشته
 درو کنجی گرفته ربع مسکون
 ز سنگ اندازاوسنگی که جستی
 بجنب او فلک بی اعتباری
 گذشته اصل او را سرز گردون
 چواشک کافران از بیم سلطان
 جهان در عرصه بومش خرابی
 اگر کردی بسر گردون بکاهش
 ز برج او کمند و هم کوتاه
 چو قطب اوثابت و رهبان آن دیر
 برو جش را ملازم نسرطایر
 فرود آویخته خود را پی قدر
 چنان بارتفنگ از وی خروشان
 بود از محکمی با چرخ در جنگ
 بعالم زان حصار آوازه مشهور
 چنین حصنی که سر بر آسمان سود

معاذ الله ز خیرش یاد گاری
 بدیوار طویلش نارسیده
 بعجز از نیمه ره باز گشته
 سر از یک برج او بر کرده گردون
 پس از قرنی سر کیوان شکستی
 سحاب از خاک ریز او غباری
 ز عیان خندش صد بار افزون
 بگردش رودهای ژرف گردان
 فلک بر خندش کمتر حسابی
 در افتادی ز سر زرین کلاهش
 بود یک روزن از دیوار آن ماه
 بگردش همچو هفت اورنگ در سیر
 درش را از ثوابت هشت مشمر
 چو فانوسی ز برج آن مه بدر
 که در فصل بهار از چرخ باران
 بدیوارش چو کوه قاف بر سنگ
 ظفر هفتاد ساله راه از دور
 مقام مشرکان و کافران بود

و جمعی کثیر از طایفه مشرکین با سرداران ملاعین در آن حصن حصین با
 توبه‌های بی‌عدو غایت و تفنگهای بیحد و نهایت از روی نخوت و جهالت
 و غرور کفر و ضلالت متحصن شده بودند :

ز کافر سپاه کثیری در او
 گروهی ز آیین آنان نفور
 همه بدسکالان پر خاشجو
 گروهی ز آیین آنان نفور
 چو دیو و دد از شیوه خلق دور
 همه روی ناشوی بسیار خواب
 نداده همه عمر شویش بآب

نه آیین طاعت بر رسم نیاز نه محراب سجده نه بانگ نماز
 همه سخت کینه همه سست رک زسک بیشتر لیک کمتر زسک
 و آن ملاعین مردودین در قلاع و حصون که بر غم باطل خودشان از ضلال
 مصون پای استوار محکم کرده آماده حرب و قتال شدند و لشکر ظفر
 پیکر اسلام بحکم حضرت خاقان فردوس آشیان مثل بحر محیط که
 اطراف ربع مسکون را احاطه کرده آن قلعه را محاصره کرده آماده
 حرب و قتال گشته :

سپاه شهنشاه از هر طرف کشیده چو البرز و الوند صف
 یکی کوه آتش ز اقلیم روم که کرده از و کوه فولاد موم
 بر انگیخته دیر آتش فشان که دارد ز دریای آتش نشان
 سپاهی فرون از قیاس و گمان شده تنگ از ایشان فضای جهان
 یکی بحر آهن بجنبش چو میغ همه برج آن برق رخشنده تیغ
 ز آهن قبا یان فولاد چنگ کران تا کران عرصه خاک تنگ

و بعد از آن استاد کاران کامل و توپچیان جرار گمان دارند که مهندسان
 روزگار و هنرمندان کارزار در پیش ایشان رتبه ای نداشتند از روی مهارت
 کمانداری مور را بر شب تار بر دیده مار با توپ مید و ختند. توپهای هوایی
 را از دور آن قلعه بمرتبه ای در جوش و خروش در آورده اند که از صدای
 هیبت آن گوش کردن کر گردیده و بدستوری سنگهای توپها بر آن
 قلعه ریخته اند که گوئی از منجنیق چرخ فلک سنگ بر اهل قلعه
 می بارد .

تو گفتی سپهر بلند اقتدار کند اهل آن قلعه را سنگسار
 نگر ز آسمان سنگ بارده می جهان را بر ایشان سر آرده می
 پاشیدن توپ از هر کران همی ریخت کوهی ز چرخ اختران
 ملاعین بی دین و سیاه و مشرکین لعین گمراه که در قلعه بودند دل از
 جان برداشته و خاطر بر مرگ و رفتن بجانب جهنم گماشته آهنگ جنگی

نموده آتش در توپها و تفنگها زده اند و روی هوا را مانند دل سیاه خود
تیره و تاریک ساخته اند.

یکی ابر رفته بگردون سیاه دروگم شده نور و خورشید و ماه
رساندند کفار قلعه بکین فغان فرنگی باقصای چین

لشکر اسلام چون طغیان ملاعین و عناد مشرکین بیدین مشاهده
نمودند حسب فرمان قضا جریان آن سلطان سلیمان مکین و آن صاحب
قران کوه تمکین غازیان نصرت فرجام نامدار و سبک خیزان خون
آشام جرار با تیغهای اژدها شکار و اسباب و آلات جنگ و کارزار متوجه
تسخیر قلعه اسکدر شده اصلاً از شرارت تفنگ و آتش توپ کفار سیاه روزگار
فرنگ محابا و ملاحظه نکرده سنگ توپ بادلیج کافران و کلهوهای
ضرب زن و تفنگ مشرکان چون عدسی در نظر ایشان مینمود غازیان
جانستان چون دریای عمان در اطراف و جوانب آن قلعه جوشان و
خروشان گشته در تموج و حرکت در آمدند :

بحکم جهانگیر کشور گشای	بجنبید دریای لشکر زجای
چو دریای عمان که آید بموج	ز ره پوش ایشان همه فوج
بقلعه گشایی نمودند جهد	دلیران بحکم سلیمان عهد
ره خویش گم کرده باد صبا	ز جوش نهنگان روئین قبا
همه جان فدائیش فرمان شاه	پیاده دلیران در آن رزمگاه
زده دامن در عها در کمر	در آن قلعه ابرسان سربسر
بگرز و بشمشیر و خنجر همه	دل و جان پراز کین کافر همه
گروهی چو ببر و گروهی چو شیر	سلاخان (۹) ینکچریان دلیر
گرفته بکف اژدها را تفنگ	بدست هزیران تفنگهای جنگ
رک جان کافر کستن گرفت	ز ابر تفنگ برق جستن گرفت
فلك گفت گوئی قیامت بخاست	نمودند قد تفکها چو راست
بر آورد از جان کافر دمار	ز ناز تفک مهره شد اشکبار

دلیران رومی بضر ب تفنگ
 هم از ضرب توپ و هم از بادلیج
 همه بوم و بر آتش گردخواست
 باقبال آن شاه فرخنده فر
 در آن دم دلیران رومی ز کین
 همه از پی فتح اندر شتاب
 روان سوی قلعه بمانند شیر
 بکف تیغها از یمین و یسار
 یلان جمله از کینه در دست تیغ
 چکاچاک خنجر بگردون رسید
 فرو رفت و بر رفت در آن نبرد
 بسی سر که بی تن شد از تیغ تیز
 بسی کافران را به تیغ غزا
 مجال گذر تنگ شد بر سپاه
 ز بس کشته افتاد و دیگر نخواست
 شد از خون کافر زمین لعل فام
 تن کافران چاک شد زیر نعل
 باقبال سلطان صاحب قران
 بر اعدای دین چون مظفر شدند
 خدا دادشان از عنایت ظفر
 وزان پس بغارت نهادند روی
 گرفتند آن لشکر ارجمند
 ز زرنه آلات و سیمین ظروف
 ز گنج و زرو زیور و لعل و در
 ز زر بفت و دیبا و شیب و حریر

بر آورد دود از نهاد فرنک
 نماند از عمارت در آن قلعه هیچ
 زهر سوخ و روش از زن و مرد خواست
 شد آن قلعه کفر زیرو زبر
 روان سوی قلعه شده از کمین
 همه مایل صید همچون عقاب
 بجستند همچون پلنگان دلیر
 تو گفتی همه تیغ شد آن حصار
 رسانند بر کافران بی دریغ
 ز مغرب زمین خون بجیحون رسید
 ب ماهی نم خون و بر ماه کرد
 نه از پیش راه و نه از پس گریز
 بکشت آن سپاه مظفر لوا
 ز بس کشته که افتاد در رزمگاه
 شده کشته پاشته با قلعه راست
 نهنگان بدینسان کشند انتقام
 ز خون سنگ آن قلعه گردید لعل
 گرفتند آن قلعه را غازیان
 سپاه از غنیمت توانگر شدند
 بر آن قوم کفار کوتاه نظر
 فتادند در شهر و بازار و کوی
 غنیمت نه چندان که گویند چند
 نچندان که یابد برو کس و قوف
 دل و دیده لشکری گشت پر
 ز کمخا و خارا و مشک و عیر

ز نقد و زاجناس هر گونه چیز
 هر آنکو نشد کشته از تیغ تیر
 غنیمت نچندانکه باید شمرد
 ز زیبا غلامان حلقه بگوش
 بهشتی و شان رشك غلمان و حور
 بقامت چو سرو سمن بو همه
 همه لعبتان فرنگی بتاج
 فرنگی غلامان خورشید روی
 به بالا بکردار آزاده سرو
 به بسته مَرَضَع کمرهای زر
 برخ هر کدامی چو بدر منیر
 کنیزان سیه چشم پاکیزه روی
 رخ همچو مه را بر آراسته
 خرامنده قدی چو سرو بلند
 بخوبی پری و به پاکی کهر
 رخس بر بنفشه گل انداخته
 ز سیمین زنج گوی انگيخته
 ز مه طوق برده ز خورشید گوی
 نچندان غنیمت بلشکر رسید
 رسید از غنیمت بهر انجمن
 چو بر باد تاراج رفت آنچه بود
 در آنقلعه آتش چنان بر فروخت
 فرود اهل اسلام را خرمی

که باشد بنزدیک مردم عزیز
 بیردند غارت گرانس اسیر
 سپه با بسی برده آنجا بیرد
 ز زیبا کنیزان زربفت پوش
 چو خورشید رخسارشان پر ز نور
 بطلمت چو ماه سخنگو همه
 ستاده ز خوبان چینی خراج
 بسان گل سرخ در رنگ و بوی
 برخ چون بهار و بر فتن تذرو
 طلا دوز خلعت فکنده به بر
 بزلف دو تا کرده خلقی اسیر
 گلندام شکر لب و مشک بوی
 ز خوبی بنوعی که دل خواسته
 مسلسل دو گیسو چو مشکین کمند
 بیگر چو مهر و بچهره قمر
 بنفشه نگهبان گل ساخته
 برو طوقی از غنغب آمیخته
 بدانطوق گوی آن بت مهرجوی
 که اندازه ای آید آنرا پدید
 بخروار زر و جواهر ثمین
 فکندند آتش در آن قلعه زود
 که زیر زمین گاو ماهی بسوخت
 دل کافران گشت از آن رو غمی
 و از حرکت تیغ آبدار سپاه نصرت
 شعار چندین هزار کفار خاکسار به
 مقتضی « ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار » بجهنم دارالبنوار

شتافتند و سردار بد کردار آن ملعون سیه روزگار که زحل وار بطالع
نحس و بخت نگوئسار در آن حصار سکدار قرار گرفته بود قرین نکبت
و ادبار شده در دست غازیان ظفر شعار اسیر و دستگیر گردیدند . نظم

چون علم کفر نگوئسار شد صاحب آن قلعه گرفتار شد
رایت اسلام شد افراخته شرك ز بنیاد بر انداخته

و پس از آنکه اعلی حضرت خاقان سلیمان مکان حوالی قلعه سکدار
را بسعادت و اقبال و دولت و اجلال مخیم جاه و جلال فرمایند جمعی از
امرای نامدار و سنجقهای (۱) با اقتدار با فوجی از مردان کارزار و
نینکچریان کینه گذار و سپاه انبوه و عسا کر ظفر مأثر کوه شکوه بسر-
کردگی ایالت مآب سعادت انتساب جلالت قباب حکومت پناه شوکت
دستگاه حشمت انتباه دستور مکرم مشیر مفخم ملک‌الخصال فلکی-
الفعال ممهد مصالح الامور بالرأی الثاقب مشید مبانی الجمهور بالفکر-
الصایب ضیاء الایالة والوزارة والاقبال پر توپا د شاه الام الله تعالی عزه و معالیه
باحاطه و تسخیر آن قلعه کوله که در کمال محکمی و متانت و در غایت
استحکام و حصانت از حصنهای حصین و قلعه‌های متین ولایات پیچ بوده
و سایر قلاع و مملکت و شهرها و بلاد روانه فرموده بودند و آنجا نیز
دولت و اقبال آن سلطان عالیشان فردوس آشیان غالب و قاهر گشته
جمیع آن حصارها و قلعه‌ها و شهرها بقوت و سطوت لشکر اسلام مفتوح
و مستخر شده و آن غزاة مبارزت صفات بامثال فرمان واجب الانعاز
« اقتلوا المشرکین كافة » بضرب حسام خون آشام و صمصام شدید الخصام
دمار از روزگار کافران نابکار ضلالت شعار بر آورده روی زمین را از لوث
وجود ناپاک ایشان پاک کرده و سرداران ایشان را خوار و زار و اسیر و
گرفتار نمودند .

(۱) سنجق یا سنجوق بترکی رومی بمعنی علم و نشان و یا امیری که دارای پرچم و نشانه
باشد آمده است .

لشکر صاحب قران نامدار شاه گردون شوکت جم اقتدار
 بر در آن قلعه گردون شکوه چون بر آشفتند وقت کارزار
 قلعه بگشادند و ویران ساختند خصم را بستند و آوردند زار
 تمامی غازیان و جمیع لشکریان از غنایم غنی و از یغما و کسب مستغنی
 گشتند : مثنوی :

بدست غازیان آمد ز کفار طلای مغربی خروار خروار
 ز نقره آنقدر کردند غارت کز و ملکی توان کردن عمارت
 بسی درج پر از یاقوت احمر لبالب حقه ها از لعل و گوهر
 ز شیب و مخمل و دیبای چینی سراسر در کمال نازنینی
 ز دُر و گوهر و یاقوت و الماس صراحی و قدح بابتسی و طاس
 زسیم و زر در آن تاراج و یغما ز هر گونه جواهر های اعلا
 ز کمخا^(۱) و زاطلسهای رنگین که مستغنی است از تعریف و تحسین
 بدست غازیان افتاد چندان که تعدادش بچندین قرن نتوان
 و اسیران بسیار و غلامان و کنیزان که هریک از ایشان در عرصه
 حسن و خوبی آیتی و در کشور لطافت و زیبائی آفتی بوده اند از آن قلعه
 و مملکت و دیار بدست سپاه ظفر کردار افتاد :

بدست آمد اسیران بیش از پیش همه کافر دلان عیسوی کیش
 فرنگی لعبتان در دلربائی گرو برده ز ترکان خطایی
 ز چین زلفشان از نازنینی شکست افتاد در خوبان چینی
 غلامان هریکی صاحب جمالی کنیزان هریکی ابرو هلالی
 غلامان پری رخسار زیبا همه خورشید طلعت ماه سیما
 بیاغ سرکشی نازک نهالان بدام افتاده چون وحشی غزالان
 کنیزان سهی قد و سمن سا برخ نازک تر از گلبرگ و رعنا
 در اقلیم نکویی سحر پرداز برعنائی چو سرو گلشن ناز

(۱) کمخا بکسر و فتح اول بمعنی جامه منقش و رنگارنگ است .

ز جعد عنبرین مشک افشان نموده خاطر جمعی پریشان
و بعد از فتوحات قلاع و غارت بلاد غازیان نصرت قرین از نفایس هر
جنس خصوصاً در و گوهر از زر و زیور که لیاقت نثار در کار عالم پناه
داشته بنظر اشرف رسانیده اند.

غنیمت کشان بر در شهریار غنیمت کشیدند بیش از شمار
بسی درج صندوق با قفل زر پراز لعل و یاقوت و در و کهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف زهر گونه تحفه های شگرف
ز دیبا و زربفت خروارها ز دیگر نفایس پر انبارها
زر کانی و نقره زیبقی کران ماه و خوریافت با رونقی
ز چین نسیج^(۱) و خطایی پرند گذشته از اندازه چون و چند
زر و زیور و گوهر شاهوار برون از قیاس و فزون از شمار
و بعد از آن غلامان سیمین عذار از مدلول یطوف علیهم ولدان مخلدون
استدلال بصورت حال ایشان توان نمود و کنیزان ماه رخسار که حور-
عین کمال اللؤلؤ المکنون در شان ایشان میتوان گفت بنظر همایون
گذرانیده اند.

غلامان و کنیزان صدهزاران همه گلچهرگان و مه عذاران
فرنگی زاده های ناز پرور لباس نازشان دربر سراسر
همه از مخمل الوان مخلع مزین چون سمنهای مرصع
همه چون خسرو پرویز ممتاز همه شیرین صفت در عشوه و ناز
همه بی مثل در حسن و ملاحه همه در عین خوبی و لطافت
ز خط و زلف و خال و عارض و قد همه در کشور خوبی سرآمد
غلامان سهی قد سرافراز چو سرو بوستان در جلوه ناز
بگاه جلوه هر یک دلستانی بلای جان و آشوب جهانی
ز تاب می چو عارض بر فروزند جهانی را بیک ساعت بسوزند

۱- نسیج بفتح اول و یا نسیج بغربی بمعنی پارچه ابریشمی زردوزی شده است.

سهی سروی میان آن غلامان
 جوانی در کمال نازینی
 سراپا در زرو زیور گرفته
 کمر بند مرصع در کمر داشت
 ز خوبی بود باغ سر بسر حسن
 کسی چون حسن او هرگز ندیده
 بنام قدرت آن صانع پاک
 کشیده قامتی چون قد شمشاد
 فراز چشمه جان جای فروش
 یکی از طاق ابروهای سرکش
 از آن طاقی که صنع از مشک بسته
 ز تیر غمزه خونریز هر دم
 کمانکش را جهانی گشته قربان
 جز آن ابروی چون ماه شب عید
 دو چشم نیم مستش فتنه پرداز
 زر عنایی نظر هر گوشه کرده
 یکی از چشم شوخی بی ترخم
 فکنده برجین چین از سرناز
 نوشته برجینش خامه حسن
 رخس از عارض کل آب برده
 دهانش غنچه اما نو شکفته
 لب لعل و زرخدان هر دو با هم
 از آن غنغب چه گویم الله الله
 یکی از عارض گلرنگ دلکش
 نقاب زلف از عارض گشاده

چو گل پا کیزه روی و پاکدامان
 ستاده باج از خوبان چینی
 تن چون سیم خود در زر گرفته
 که لعل از رشک او خون در جگر داشت
 جمالی بر جمال و حسن بر حسن
 خدا از محض لطفش آفریده
 که خورشید آفرید از ذره خاک
 بازادی غلامش سرو آزاد
 روان آب روان دریای فروش
 سبق برده ز ترکان کمانکش
 کمان حسن ماه تو شکسته
 جهانی را زده از غمزه برهم
 بتیرش برفشانده عالمی جان
 که دیده ماه نو بر روی خورشید
 فکنده یکنظر آنهم بصد ناز
 ز شوخی فتنه را در گوشه کرده
 جهانی را سیه کرده بمردم
 نموده جوهر آینه راز
 عجب دیباچه از نامه حسن
 خطش از جور سنبل تاب برده
 در وبرک گل و شبنم نهفته
 نموده آب خضر و چاه زمزم
 طلوع مشتری در آخر مه
 بجان عالمی افکنده آتش
 در اقلیم نکویی داد داده

رخ رخشنده آن شمع کافور
 ز تابش سوخته پروانه را بال
 بر آن رخساره چون خورشیدانور
 چه گویم از دهان تنگ آناه
 لبش از خط نگشته عنبر آلود
 زهی شرمنده گلبرگ ترازاوی
 کنیزان سهی قد و سمنبر
 بملک ناز هر یک نازیننی
 پریچهره بتان نازک اندام
 عروسان زناشویی ندیده
 چو بگشایند زلف عنبرافشان
 یکی از طرّه مشکین شبرنگ
 یکی از تیغ مژگان کرده انگیز
 فکنده بادو چشم ناوک افکن
 جهان گردیده حیران از فن او
 نموده درج یا قوتش زر ناب
 فراز لعل درج نازیننی
 رخس زیب گلستان نکویی
 زرعنایی بگلزار لطافت
 دوسنبل سرزده از روی آن گل
 یکی در حسن آشوب دل و دین
 زچین ابروی طاق مقدس
 ز چشم فتنه ساز عشوه انگیز
 در آن بینی بهر چشمی که بینی
 تو کوئی دفتر خوبی کشادند

بود از پای تاسر شعله نور
 برو افشاند هر سو نقطه خال
 دهانش ذره و از ذره کمتر
 که در وصفش تصوّر کم کند راه
 نشانی داده از حلّوای بیدود
 حلاوت وام کرده شکر از او
 پری رخساره های ماه پیکر
 بلای کافری آشوب دینی
 ز جور از بهر دلها بافته دام
 بکاین از جهان خود را خریده
 کنند از هر طرف جمعی پریشان
 میان چشم و دل انداخته جنگ
 که در عالم کند آهنگ خونریز
 جهانی را بخاک و خون بصدفن
 هلاک آهوی شیر افکن او
 چو عقد شبنم از گلبرگ سیراب
 در امر دنیوی افتاده بینی
 از آنرو یافته گل سرخ روی
 دهد گلبرگ رخسارش طراوت
 که دیده رسته از یک گل دوسنبل
 بغمزه آفت جانهای غمگین
 شکست افکنده در چرخ مقدس
 بقصد خلق عالم گشته خونریز
 شود ظاهر هزاران نازیننی
 برای خواندن انگشتی نهادند

ویا افتاده در گنجینه حسن
 لبش داده نشان از آب حیوان
 گشوده هر طرف زلفی چو زئار
 ربوده دل ز ترکان خطائی
 یکی خورشید نیکو افسر حسن
 همایون پیکری از عالم نور
 ازین مه پیکری عابد فریبی
 مقوس ابرویش محراب پاکان
 عجب آزاده سروی دلربایی
 قدش بر جانشست و خاست کرده
 صبا در گوش او یارب چه گفته
 بدور عارض آن ماه پاره
 ز کوب حسن طالع بین خدا را
 چو آهو گردنی در جلوه کردن
 زدوشش خود چه گویم تا سرودست
 مخوانش بر لب دریا قلمها
 کسی کان دست بست دست دیده
 ز حیرت پشت دست خود گزیده

چون اعلیحضرت اسلام پناه سکندر جاه مزین مسند سلطانی و آن
 پادشاه ظل الله سلیمان مکانی بفیروزی و اقبال و نصرت و اجلال و فتح و
 فرصت در رکاب و بخت و دولت همعنان، مسند سلیمان و سریر سلطانی را
 بزیب قدوم سعادت لزوم مزین و مشرف ساخته اند و بتأییدات خالق بیچون
 جل شأنه بمعسکر همایون و اردوی شکوه مقرون ملحق گشته عازم
 غزای فرنگستان شده اند و از وصول اعلام حشمت و نصفت لشکر اسلام
 قوتی تمام و از توجه رایات شوکت و عظمت غازیان ظفر فرجام رانصرت
 مالا کلام دست داده عسا کر نصرت انجام اسلام از رسیدن موکب آن

سلطان سلیمان مقام ظلّ الله... علی الانام خلد الله تعالی ملکه و سلطانه
 الی یوم القیام جان تازه و حیات و قوت بی اندازه یافته اند و کافران
 لعین بی مال و سرداران اهل کفر و ضلال خصوصاً حاکم بچ مشهور بقرال
 چون خبر وصول رایات نصرت آیات صاحب قران را بمعسکر فیروزی
 اثر استماع نموده اند یارای توقف و جرأت قرار نداشته متفرق و پیریشان
 گشته اند مثل ظلمت شب تار که از طلوع و ظهور خورشید تابان مرتفع
 و زایل میگردد و جمعیت کفار خا کسار نابکار ظلمت شعار از طلوع مهیجه
 اعلام آن خورشید فلک عزت و جاه شهنشاه عالیجاه ظلّ الله که مطرز بطراز
 نصر من الله است تار و مار و محو و بیکرار شده اند :

چو طالع گشت ماه یکسواره	بتریعش کجا استد ستاره
بلی هر جا شود مهر آشکارا	سهارا جز نهان گشتن چه یارا
بهر جانب که رو آرد بتدبیر	رکابش باد همچون خور جهانگیر
سعادت هم رکاب و بخت همراه	طراز رایتش نصر من الله
خدایش یار در کشور گشائی	سپهرش رام در فرمانروائی
همه کارش بکام از عون توفیق	بدورش ظاهر از انوار تحقیق
بهر کاری زیزدان یاریش باد	ز ملک و عمر بر خورد ایش باد
و کفره و فجره ملعون بر گشته بخت	که مشاهده شکوه و نصرت و
صولت و مهابت آن پادشاه سلیمان	سطوت سکندر صلابت نموده اند
از بیم جان و اندیشه سرب سامان	روی مذلت و سربندگی و اطاعت را
برزمین انقیاد و متابعت نموده	لا علاج کردن زیر بار باج و پیشکش و
خراج گذاشته اند .	

سلاطین را به تأیید الهی	مرتب میشود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب	مدد از غیر ایشان را بود عیب
چو فضل ایزدی پاری نماید	در دولت برایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند	بفیروزی و نصرت کام یابند

وهر خراجی که تاحال از روی تمرّد و ضلال بخزانۀ عامرۀ سلیمانیه
نفرستاده بودند با پیشکشهای کلی و تحف و هدایای فرنگی قبول
نموده اند که هر ساله بدرگاه عرش اشتباه شاهنشاه انجم سپاه
فرستند. مثنوی :

نواحی نشینان آن بوم و بر که بودند از آن زلزله دورتر
چو گشتند آگه که شاه دلیر رها کرده برصید نخجیر شیر
بدرگاه جمشید خورشید تاج بگردن گرفتند باج و خراج
نه تنها خراجش دهند از فرنگ که مهر اج باجش فرستد ز زنگ
از این فتح تازه و نصرت بلند آوازه که ازصیت آن اطراف و اکناف
از قاف تا قاف برگشته و از طلوع این اختر ظفر خجسته اثر که
از لمعات آن انوار استعمال اعلام اسلام و آثار فوز ملت حضرت سید
الانام علیه و آله افضل التحیه والسلام در عرصۀ هفت کشور ظاهر و
منتشر شده و احبّاء دین و دولت قاهره و شادان و مسرور و اعدای ملک و
ملت باهره بالتمام مخدول و مقهور گشته اند .

رخشان شده از سپهر امید اختر مراد

بشکفت در ریاض امانی گل ظفر

اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور

چشم حسود کور شد و گوش خصم کر

امید که همیشه بر این منوال رایات عزّ و اجلال مقارن ظفر و
اقبال و قاهر ارباب کفر و ضلال خصوصاً قرال بدفعال بوده یوماً فیوماً
تأییدات تازه و توفیقات بی اندازه از مکمن غیب قرین حال خجسته مال
عسا کر منصوره پادشاهی باشد .

آلهی که تاهست دور سپهر درو جلوۀ ماه و جولان مهر

همیشه جهاندار فیروز باد مه رایتش عالم افروز باد

و از مضمون مسرت مشحون نوازش نامۀ نامی و صحیفۀ همایون

میمنت مقرون گرامی مفهوم این مخلص حقیقی دولتخواه بی اشتباه
 شد و امارت مآب رفعت نصاب مشارالیه نیز دام عزّه بکلام مسرت نظام
 چنین مقرر نمود که آن سلطان سلاطین نشان گردون وقار و آن
 پادشاه انجم سپاه فلک اقتدار بفیروزی و اقبال وسعادت و اجلال باعسا کر
 نصرت و غنائیم بیحد و شمار بحکم والشمس تجری لمستقرها بدولت
 وسعادت بمقرّ سلطنت وعظمت ومستقر شوکت ونصفت در شریفترین
 وقتی که آفتاب جهانتاب کسب شرف از آن میکرده ولطیف ترین
 ساعتی که ماه عالم افروز اقتباس انوار سعادت از آن می نموده بطالع سعد
 وبخت جوان لوای کامرانی و اعلام کشور ستانی بر ساحت اعلام ومفارق
 کافه بنی آدم برافراخت .

بروزی که نیک اختری یار بود	نمودار دولت پدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار	چو عید همایون بفصل بهار
کواکب همه سعد و مسعود حال	مبارک بتائیر و فرّخ بفال
وزان پس بفرّخ ترین طالعی	سعودش عطا بخش و بی مانعی
شهنشه برافراخت تخت سپی	کمر بست با فرّ شاهنشهی
کمر بست با فر شاهنشهی	جهان سر بسر گشت اورا رهی
زر و گوهرش بر سر افشاندند	ورا شاه صاحب قران خواندند
وزان پس شهنشاه عالی نژاد	جهان را جوان کرد با عدل و داد
قضا شمع اقبال او بر فروخت	عطارد کمر بند جوزا بسوخت
رعیت ز انصافش آباد شد	ز بختش سپاهی همه شاد شد
زبس گوهر وزر که افشاندند	زبر چیدنش دستها مانده اند
قدر بخت اورا چه شد مشتری	سلیمان باو داد انگشتی
درخشنده شمعی در آمد زمیغ	ز خور تاج بستد زمربخ تیغ
و مسند عالی سلیمان سریر متعالی	سلطان را بزب قدوم جلالت
لزوم مزین و ممتاز و افسر سلطنت	و شهر یاری و تاج عزت و بخت یاری

بحلیه ذات عالی صفات مشرف و سرافرا ساخت .

بفرخ طالع آن شاه جوانبخت
 که بر خوردار باد از تاج و از تخت
 چو بر تخت سلیمانی مقرر یافت
 سریر سلطنت زیب دگر یافت
 چو شد بر تخت شاه از روی تمکین
 فلک گفتا مبارک باد بنشین
 بحرمت مشتری از اقتدارش
 سعادت در زمان گفتا بتمکین
 جهان داور در آمد همچو خورشید
 فروزان بر فراز تخت جمشید
 چو خورشیدی شده در بيمثالی
 سپهر ازوی سریری گشت عالی
 چو صبح اندر جهانگیری شتابان
 بر اطراف جهان چون مهر تابان
 هوا گفتی که کان شد زر فرو ریخت
 طبقها شد فلک گوهر فرو ریخت
 بر اوج تخت شد چون آفتابی
 جهان را داد از نو فتح بابی
 زدولت بر سر آمد اختر او
 فلک میگشت بر کرد سراو
 برویش گشت روشن دیده بخت
 زیایش گشت عالی پایه تخت
 زمین آسوده شد در سایه او
 بد کرش خطبه را زیب دگر شد
 گذشت از فرق فرقد پایه او
 بلندی یافت بخت از پای بوسش
 بنامش سگه ها را کار زر شد
 که دایم شاه عالم کامران باد
 بگردون بر رسید آواز کوشش
 دلش کامی که می خواهد چنان باد
 دلتش کامی که می خواهد چنان باد
 حقا که از مرده این خبر مسرت اثر و از استماع نوید این عطیه
 روح پرور چندان نسیم فرح و خوشحالی بمشام این محب خیر خواه
 ولذت شیرینی بمذاق جان این بلا اشتباه رسیده که عقل عقلا در آن
 حیران مانده اگر هزار کاتب سریع الکتابه در تحریر آن عمرها
 اوقات صرف نمایند شمه ای از ذوق و فرح و خرمی این دوست جانی
 و محب دوجہانی را در سلك تحریر درج نتوانند کرد و اگر صد هزار
 ارباب فصاحت و بلاغت زبان در بیان این عیش و سرور و بهجت و حضور
 که این مخلص موافق و خیر خواه صادق را روی نمود گشایند از عہده

عشر عشر شوق این موهبت عظیم و عطیهٔ جسیم بیرون نتوانند آمد.

عقل از نشاط مژده بجان داد ناگهان

کآخر دلم به آرزوی خویشتن رسید

جان نیز گفت شکر خدا را هزار بار

کانچ از خدای خواسته بودم بمن رسید

سجدهات شکر آلهی و مراسم سپاس لطف نامتناهی بجای آورده

بلبل ناطقه بر شاخسار ثنای حضرت پروردگار جلّ جلاله زبان بشکر-

کزاری حضرت ملک دیان عظیم شأنه گشوده .

شکر فیض چو عطای دیگرست باعث حمد و ثنای دگر است

کی شود در نظر نکته شناس منتهی سلسلهٔ شکر و سپاس

هر که جانیش بود در بدنی گر شود هر بن مویش دهنی

باشد از هر دهنی گشته زمان هر سرموی بصد نطق و بیان

ابدالدهر سخن ساز کنند پرده از نو و کهن باز کنند

نتوانند که آرند بجای شکر مویی ز کرمهای خدای

و از حیث این بشارت نوید امن و امان بگوش هوش عالمیان رسید

و از میان آن دیدهٔ امید خلائق و جهانیان روشن گردید و اهل این دیار

از صغار و کبار از این اخبار مسرت آثار نه چندان شادمان و قرحان و

خوشحال و فارغ البال گشتند که شرح شمهٔ آن از هزار یکی بیان

نتوان نمود (ع) روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان از حضرت مهیمن

متعال جلّ جلاله استدعا نمودند که آن سلطان صاحب قران و شهنشا

کامکار کامران را بر سریر سلطنت و اقبال و مقرّ سعادت و اجلال سالهای

بسیار و قرنهای بیشمار فتح دولت و فیروزی الی یوم القراز پاینده

و مستدام دارد .

سپاهی و رعیت هر که بودند بسی زین مژده خوشحالی نمودند

خلائق جملگی خوشحال گشتند زغم آزاد و فارغ بال گشتند

دعای دوستان درکار شه شد	بحمدالله که دولت یار شه شد
مبارك باد روز و روزگارش	فلک یاور شد و اقبال یارش
مبارك باد از عالم برآمد	جهان ازدولتش خرم برآمد
وزین شادی غم از عالم برافتاد	همه خلق جهان گشتند دلشاد
بشکر شاه نو دمساژ گشتند	همه عالم بعیش و ناز گشتند
نگهدار شب و روزش خدا باد	که شه را تا جهان باشد بقا باد
بحکمش باد از مه تا بماه	مبادا بی وجودش تخت شاهی
سعادت یار و دولت کارسازش	جهان اندازه عمر درازش
بقای جاودان در پادشاهی	میسر بادش از لطف آلهی
بهرکاری که خواهد کامران باد	خدایش یاور و بخشش جوان باد

حقاً که از استماع خبر خجسته اثر جلوس آن اعلیحضرت سلیمان شأن سکندر نشان بر تخت سلطنت و اورنگ حشمت و عظمت مخلص دولتمخواه را که همیشه آرزوی این دولت داشت نه چندان انبساط و سرور و ابتهاج و حضور روی نمود و ابواب خرمی و بهجت بر چهره امالی و آمال این خیرخواه که مدت مدید مترصد این سعادت بود گشود که شرح شمه آن بمددکاری قلم دوزبان درحیز بیان نکنجد و از شوق و شغف این مژده روح افزای از روی فرح تمام و شادی لا کلام بساط نشاطی در ایوان سعادت بنیان و چهل ستون ارم عنوان گسترانید که تا بنای افلاک برداشته شده و دیده دوران بان هوا مقام دلگشای کم دیده و تا آفتاب عالم از خانه شرف بروی زمین تابیده بسر منزل بان لطف و صفا کم رسیده فلک اساسی که رضوان در قصور بی قصور جنان از صف قد ستونش طعنه بر نهال طوبی و سرو بهشت زده ، خورشید اقتباس که از پرتو تصویر صفحات دیوارش مصوران مانسی قلم بسان صورت در تماشای آن حیران مانده بودند .

تعالی الله عجب عالی بنایی بغایت دلگشا دولت روایی

در و دیوارش از تصویر و تزیین سبق برده ز صورخانه چین
بنایی سر بگردون بر کشیده که مثلش دیده دوران ندیده
ز کار اوستادان مصور بنقاشی همه در دهر نادر
ز صنعت بر درو دیوار ایوان بهر سو مجلس بز می نمایان
بدیوارش ز گچ کلها بریده کل کافوری است از گل دمیده

و جشنی رنگین بجهت وقوع این شادمانی در آن ایوان آراست که ماه
تمام از رشك جمال خوبان خورشید مثال بر آن سپهر عشرت از حسرت
کاست و بزم فلك تزیین بنا بر حصول این سورد در آن مقام عالی از خلل
و لالی زیب و زینت پراست که وصف آن بزبان و بیان ناید راست . از
يك طرف نغمه سرایان شیرین زبان آهنگ ساز و نواز بنوعی نموده که
از ناله‌ی و صدای ارغنون بسیط ربع مسکون پر آوازه عشرت و حضور
شده و از فغان بلبلان و قانون و نغمات عندلیبان هزارستان عرصه عالم
پر از عیش و سرور گشته عشرت سرایی که از صدای فرح فزای بر بط
و عود و سرود مطربان خوش الحان شاهدان خورشید طلعت و خوبرویان
قمر صورت بی اختیار در رقص و سماع بودند و از آهنگ چنگ زهره
جبینان ساکنان گردون بگوش هوش سر و ش بهجت فروز جلوس همایون
استماع نمودند و از يك جانب سمن عذاران از قبای سیمین و کمرهای
زرین در آن گلزار پر نقش و نگار بخط و خال پر حال بطریق آفتاب
عالم تاب روشنی بخش مسند خوبی میگشتند و لاله رخساران از فروغ
کیفیت قمیز و نشاء عرق که در ساغر زرو جام طرب انجام میریختند از
عکس چهره آتشین و لعل چون یاقوت رنگین عشرت افزای مجلس ناز و
محبوبی میشدند و در هر گوشه و کنار آن بساط عیش و عشرت و نشاط
چندان اسباب شادمانی و اساس کامرانی آماده بود که هر که و هر چیز
در آن بهشت ثانی از نعیم جاودانی از هر جنس نعمت و نوع شربت اندیشه
میکرد در عین خوبی مشاهده مینمود .

عجب بزمی و نیکو صحبتی بود عجایب مجلس خوش عشرتی بود
 بعشرت همچو ایام جوانی بنعمت چون نعیم جاودانی
 در آن بزمی که با جنت قرین بود ز نعمت رشك فردوس برین بود
 بعالم هر که هر چیزی که میخواست بکام خویش دیدی بی کم و کاست
 و از ابخار بخور که در آن جشن پر عیش و حضور بجانب افلاك متصاعد
 میکرد و بوی مشک از فروشمامه عنبر بمشام ساکنان ملاء اعلیٰ میرسید
 و از بوی مجمر آن بزم عرصه افلاك پر از بخار بخور و عنبر و عنبر بود. البته
 در آن صحبت پر مسرت با صره بهر جانب که نظر میگشاد و آنچه مطلوب
 و خاطر خواه بود میدید و از شور آن سوز سامعه بهر طرف که گوش مینهاد
 مضمون این ابیات دلکش و اشعار بیغش می شنید. مثنوی:

شد ایوان از جوانان سرایی چه فردوس برین درد لگشایی
 غلامان خطایی صف کشیده بغمزه قلب صفها را دریده
 بدست ساقیان ماه پیکر قمر های روان در کاسه زر
 شده ساقی ز جام حسن سرمست بخدمت ایستاده جام در دست
 لبالب کرده هر دم از قمر جام عرق از دارچینی یافته کام
 زمانه برگ عشرت ساز کرده فلك در های دولت باز کرده
 زبس عیش و نشاط و کامرانی جهانرا تازه شد رسم جوانی
 شده رامشگران راهزن جمع نشسته مجمری بر پای هر شمع
 بهر جا شمع کافوری نهاده بتان در بزم چون شمع ایستاده
 نواها نسخه سنجان ساز کرده نشاط رفته را آواز کرده
 خروش ارغنون و خارش چنگ رسانیده بگوش زهره آهنگ
 دم نائی روان بگرفته در پی خروشان گشته بر بطرا رکوبی
 غزلهای نظامی را غزالان زده بر نغمه های چنگ فالان
 نواها مختلف در پرده سازی نوازش متفق در جان نوازی
 برو تار مغنی هر سرودی بر آهنگ دگر بسته رودی

چه جشنی بزمگاه خسروانه
 نهاده بر بساط از تقلدانها
 هزاران ناز و نعمت در میانه
 ز یاقوت و زمرد بر کرانها
 ز شربتهای رنگارنگ کافی
 بلورین جامها لبریز کرده
 بهر سویی چو چشم و لعل دلبر
 درواز خوردنیها هر چه خواهی
 ز طعم و بوی خوش از کاسه و خوان
 خلائق در نشاط و کامرانی
 بعز و دولت صاحبقرانی

دیدار خجسته آثار آن طایر سدره مقام فرخنده پیام مسرت فزای
 کافه انام از خواص و عوام شد و قدوم میمنت لزومش مقارن فصل بهار مانند
 آن موسم میمنت آثار فرح بخش اهل روزگار گشت :

موسم عیش بود و فصل بهار
 با گل و لاله باد در بازی
 شادی و خرمیست اصل بهار
 سرو آزاد در سرافرازی
 در دل جوی آب میغلطید
 بر لب جوی بید میرقصید
 بلبلان مطربانه نغمه کنان
 بید رقصان چنار دست زنان

ساکنان این دیار همگی از صغار و کبار بآیین تازه و ذوق بی اندازه
 رسم خوشحالی و قاعده عشرت و کامرانی از سر گرفتند و جوانان بهار
 شادان و شاهدان سراپرده گلزار بحلیه های گوناگون و حلّهای الوان
 بو قلمون از شادی اقبال آن پادشاه ربع مسکون زیور بستند . نظم

چون باد بهار باز برخاست
 از سبزه و گل جهان بیاراست
 شد برج حمل چو صحن گلشن
 از پرتو آفتاب روشن

و از اطراف و جوانب مردم بر مثال انجم در نظاره این سور پر سرور
 چشم باز کرده و خلائق هر دیار و اهالی تمامی بلاد و امصار بتماشای این
 بزم خوش رسوم بسان نجوم هجوم آورده مثنوی :

خلائق ز هر سو فراز آمده
 همه خوش دل و عیش ساز آمده

زهر شهر مردم بذوق و سرور
 همه مملکت گشته عشرت سرای
 جهانی بشادی شد آراسته
 همه شهر در زیور و زرنگار
 بآیین بیسته بسی چارطاق
 بیوشیده بر هر یکی زیوری
 همه شهر جشن و همه سور و شور
 همه مملکت گشته آراسته
 زهر نعمتی کاید اندر شمار
 بهر منزلی مجلسی ساختند
 خورشهای الوان زاندازه پیش
 زمانه در شادکامی گشاد
 که ایام سورااست و شادی و عیش
 اگر کامکار است اگر بینوا
 بهر شهری از شادی فتح شاه
 بهر کشوری جشنها ساختند
 ز جمعیت آنچنان مجتمع
 سپاهی و شهری و خرد و بزرگ
 همه شاد بودند و آسوده حال
 نمانده ز اندوه و غم در جهان

رسیدند بهر تماشای سور
 مغنی زهر پرده عشرت سرای
 همه زر و زیور همه خواسته
 گهر پوش روی زمین از نثار
 که هر یک بدی رشک نیلی رواق
 فرازش بهر گوشه رامشگری
 بهر گوشه حجت بهر سو حضور
 در وبام پر زیور و خواسته
 فروریخته کوهی ازهر کنار
 بهشت نو آیین پرداختند
 بخوانهای زرین نهادند پیش
 جهانرا بعیش و طرب مرده داد
 رسید و بشد تندی و قهر و طیش
 نگویند با کس ز چون و چرا
 بشارتگران بر گرفتند راه
 بشکرانه رایت برافراختند
 که بودند اهل جهان مجتمع
 زهر جنس مردم ز تاجیک و ترک
 حوادث لکد کوب و غم پایمال
 نشانی مگر در دل دشمنان

از سرور و شادمانی این خبر بهجت اثر تمام شهر و مملکت آیین
 بزیب و زینت اعلی بسته شد چنانچه غنچه امید دوستان از فیض مشاهده
 آن از گلبن شادمانی و نهال کامرانی رسته شد و درون پر خون حاسدان
 و دل کدورت منزل بد خواهان از دیدن و شنیدن آن خسته شد و از اتفاق
 حسنه آنکه چهار سوی میدان بازار سعادت و بازار نوبی که عمارت یافته

بود گذرگاه ایلچیان عظام حضرت پادشاه اسلام پناه واقع شده بود از
این جهت تزئین و آیین چهارسوی بازار مذکور بروجعی وقوع یافت
که رشك خلدبرین و نگارخانه چین گردید و آوازه خوبی و لطافت
این آیین باطراف و اکناف عالم رسید و فی الواقع آیین بندی چنان
نمودند که پیرسپهر جهان دیده با هزاران دیده تماشای آن مینمود و از
پرتو چراغان فضای آن میدان چون آسمان پراختر و یا چون صحن
گلستان مشتمل بر گلهای زیبا منظر بود . مثنوی

زهر صنف مردم وضع و شریف	جدا بسته آیین بطرزی لطیف
جواهر فر و شان بصد زیب و فر	بیاویخته شده های کهر
بیاراسته کله شاهوار	زهر گونه کوهر فزون از شمار
زیاقوت رقمانی و لعل ناب	زناسفته و سفته در خوشاب
زعقد کهر شد ثریا خجل	زدرهای پاکیزه درها خجل
ز آرایش زرگر پر هنر	شده کان کل سیم و زر سربس
اگر بردهش را به بوته بکار	زا کسیرش آورده خورشیدوار
بهر سونهاده کمر خنجر	مرصع بقیمت ترین جوهری
ز گلهای پر کارش از سیم و زر	گرو برده هر يك ز شمس و قمر
نهاد زهر گونه شمشیر و تاج	که هر يك بود عالمی را خراج
مرصع بیاقوت و درهای ناب	ز فیروزه و لعل خوش رنگ و آب
بتان در دکانش بصد دلبری	بهم جنگ کرده ولی زرگری
ز رنگ زرش چهره افروخته	فلک چشم حسرت بدو دوخته
چو دکان صحاف گردیده راست	فغان تماشایی از شهر خاست
چو صحاف سروی زبستان ناز	کل تازه از گلستان ناز
زدکان آن سرو نیکو سرشت	خجل گشته گلزار باغ بهشت
چو دکان که رشك پریخانه بود	که از صورتش عقل دیوانه بود
جوانی نشسته بدکان او	که صورت صفت عقل حیران او

بصورت چنان آمده بی مثال
 غبارخطش چون نماید سواد
 بهرزیب وزینت زهرجنس و باب
 ز اشعار فردوسی نامدار
 یکی شاهنامه نهاده به پیش
 بتذهیب و تصویر پرداخته
 خطش خط استاد بدسربس
 هم ازکار یاران مشکین قلم
 یکی مجلس ازکار بهزاد داشت
 ز تذهیب و تزیین و افشان او
 مرصع چو روی فلک جلد آن
 ز تصویر بهزاد زرین قلم
 در آفاق بوده عذیم المثال
 نهاده ازو مجلسی در دکان
 بسی قطعه‌های خفی و جلی
 نهاده بدکان آن دلربا
 ز تصویر چین و خطایی دورو
 بدکان نقاش از هر طرف
 نشسته درو دلبری چون پری
 بصورت چنان آمده بی قرین
 بمعنی خطش خوشتر از مشک ناب
 عجب دلربا چهره‌ها میگشود
 بتان بس که بودند حیران او
 زهر نقش صورت که در دیر هست
 بجایی که مأوای بزاز بود

که بهزاد با صورتش کرده حال
 نیارد کس از خط یا قوت یاد
 نهاده بیالای صدر کتاب
 که داد سخن داده در روزگار
 وزان داده زینت بدکان خویش
 مجلد بصد زینتش ساخته
 سوادش منور چون نور بصر
 بهر صفحه‌اش بود طرحی رقم
 که بهزاد رفت و بحسرت گذاشت
 شده عقل و ادراک حیران او
 شده بامه آسمان توامان
 که همچون بشاهان نمودی رقم
 بسی بود مقبول اهل کمال
 که شدیده عقل حیران آن
 همه خط یا قوت و سلطانعلی
 همه چون خط دلبران جانفزا
 نموده هزاران پریچهره رو
 کشیده پریچهره چند صف
 چو بهزاد در فن صورتگری
 که ماننی بدو کرده صد آفرین
 بصورت گرو برده از آفتاب
 تو گویی که همدست بهزاد بود
 پریخانه بود دکان او
 شده پیش دکان آن ماه پست
 زهر گونه رخت بسیار بود

بتدبیر آن زهره ارجمند
گرفته همه زیر وبالای آن
نموده قماشش به پیش نظر
بدکان او مخمل رنگ رنگ
از آن اطلسش بود اندر دکان
بگسترده دروی بساط حریر
همه مطربان نوازنده ساز
ز حلوی حلواگر نازنین
طبقهای حلوی قند و شکر
ز حلوی رنگین اوهر که دید
شده پسته مهوشان پرشکر

وهریک از پسته دهانان شکر گفتار و سبب زقن^(۱) گلرخسار
مانند ماه تابان که در برج میزان منزل سازند در روی بازار از چیدن
میوه‌های لطیف الوان که بر ثمرات باغ جنان فائق بود چاشنی این
مضمون «فیها من کل الثمرات» بکام جان مشتریان میرساند و فوا که
آبدار کوثر سرشت که از اثمار اشجار ریاض بهشت گرو برده ولذت
فحوای مانشتهی الانفس وتلذ الاعین بمذاق دل خریداران می‌چشانید
چنانچه شاعر نادره گوئی در این باب بدین ابیات شیرین و اشعار نمکین
متکلم گشته :

بدوران گروهی فوا که فروش
سپی سرو قدان نوخاسته
از آن هریکی بوستان دگر
بروپسته ونور وامرو دوسیب
بسرنا و طبل و غریو و خروش
سبدها ز هر میوه آراسته
بصد لطف و حسنی نهاده بسر
به ترتیب و آیین پذیرفته زیب
چودرجی که یاقوت باشد در آن
گشاده درو نارخندان دهان

ولی غمزه شان آفت دین و دل
 بدیدم نهالی پر از بار و بر
 زهر سو هزارش خریدار بود
 چو شکر شود زان سخن کام من
 ز خوبان بشفقالویی ساخته
 که بودش دکانی پر از خرزبه
 گرو برده هریک زمشک و شکر
 برم یک یک پیش تو نام آن
 که از دیدنش دل بیابد صفا
 ز شیرینی از قند برده گرو
 من از باب شیخی روایت کنم
 ز آیینۀ دل همی برده زنگ
 بود بوی آن مشک عنبر سرشت
 فکنده چو در رنگ و وصفش نظر
 که افتاده گوی زر از آفتاب
 ز لطف خودش آفریده آله
 دگر نام از شهد و شکر نبرد
 نباتیست در شیشه سبز فام
 منور شده صحن بستان و باغ
 ز لذت شکستند شاخ نبات
 نبات و شکر میشود منفعل
 بشهد و شکر صد شکست آوری
 دهد زندگی همچو آب حیات

از رشحات سبحان فضل الهی و قطرات امطار فیض نامتناهی که
 عبارت از فیضان زلال جود وجود اشرف اعلی است نهال آمال عالمیان در

ز رخسار هریک شده مه خجل
 چو برقد بقال کردم نظر
 نهالی که شفتالوش بار بود
 کنم چون ز شفتالوی او سخن
 از آن ذوق عشاق دلباخته
 رسیدم بشوخی بسی بامزه
 همه بود شیرین تر از یکدیگر
 کنم عرضه پیش تو اقسام آن
 ز صبح سعادت کنم ابتدا
 بود هر برش بهتر از ماه نو
 ز آب خضر چون حکایت کنم
 درونش بود چون زمرد برنگ
 دهد یاد از میوه های بهشت
 بفالیز او هر که کرده گذر
 بهر بوته داده بصد آب و تاب
 مدور بود مثل خورشید و ماه
 از آن پاره هر که در دهر خورد
 علیشیری و بابری هر کدام
 ز حسن و زانوار نور چراغ
 ز قوم اله هر دو در کاینات
 ز ابدالی و خسروی متصل
 اگر سبز و نازک بدست آوری
 بود سبز خط به ز آب نبات

ریاض عشرت سر سبز و خندان و نخل امیدجهانیان در حدایق بهجت
سیراب وریان گردیده انجمن چمن از جلوۀ کلهای رنگارنگ رونق
بتخانه فرنگ شکسته و بزم گلشن از نمایش ازهار و ریاحین رشك
نکارستان چین گشت . نظم :

ساقیا اطراف باغ از سبزه تر تازه شد

جام می ده که دور عشرت از سر تازه شد

قصه کوتاه دوستان را سر بسر گشته امید

از سحاب عدل شاه داد گستر تازه شد

باد روزی هر دمش فیروزی دیگر کزو

رسم فیروزی درین فیروزه منظر تازه شد

از صدای جلاجل اوراق اشجار مخدرات ابرار گلزار دررقص و

سماع بودند و از زبان حال مرغان گلستان «فانظر و الی آثار رحمة الله

کیف یحیی الارض بعد موتها» استماع مینمودند در هر صحنی جشنی

ترتیب یافته بود و در هر گوشه بزمی خصوصاً فسحت با وسعت و ساحت

باسعت باغ سعادت آباد که از جویهای شیرین و میوه های شیرین

نمونه روضه خلد برینست قطعه :

روضه ماء نهرها سلسال دوحه سجع طیرها موزون

آن پراز لاله های رنگارنگ وین پراز میوه های کونا کون

و از بنای عمارت عالی نهاد و قصرهای زرنکار بلند بنیاد رشك «ارم

ذات العمدات التي لم یخلق مثلها فی البلاد» .

ز باغ سعادت چو گویم سخن سعادت کند روی دولت بمن

چو باغ بهشت است آراسته در میوه از هر چه دل خواسته

زانگور آن باغ گویم نخست که حب نباتیست هر يك درست

حسینی بود به زشهد و شکر خجل مانده از لذتش قند تر

بود آب حیوان ز کشمش خجل که طبع لطیفش بود معتدل

بود خوشهایش به پیش نظر
 بفخری بود فخر انگورها
 بیاض و صف آنرا ز من گوش کن
 بود دانه اش به زحمت نبات
 بود صاحبی رشك یا قوت ناب
 از آن صاحبی بهتر از شکرست
 ز آبیست آب خضر منفعل
 ز نوری و آلوده گویم سخن
 ز امرود و شفتالو . . .
 کنم وصف شفتالوی دلپذیر
 بطعم خوش از میوه های دیگر
 بلذت گرو برده ز آب نبات
 دهد شیرۀ او بخلق جهان
 که در رنگ و هیأت چو گوی زرست
 هنوزش نیاورده ای سوی کام
 چو خلدست آن باغ عنبر سرشت
 از خبر مسرت اثر تهنیت جلوس آن اعلی حضرت سلیمان شان

مثنوی :

روزی که ز موسم بهاران
 خورشید ز ابر پرده بسته
 فراش صبا بساط رفته
 آب از سر لطف و مهر جویی
 این روی بیای گل نهاده
 از بس که دمیده سنبل تر
 هرسو سمنی و یاسمینی
 بود ابر ولی نبود باران
 در خرگه خیمه گل نشسته
 هر سوی شکوفۀ شکفته
 سبزه بهزار تازه روی
 و آن در قدم سمن فتاده
 گویی شده خاک کوی عنبر
 چون گلشن آسمان زمینی

خاص و عام بحسرت تمام بقصد کشت باتفاق مطربان دلپذیر و
مغنیان بی نظیر از شوق رفاقت مهوشان پر غنچ و دلال و همراهی کلر خان
باخط و خال فرحان و شادان توجه بجانب روضه دلگشا و حدیقه روح
افزای باغ سعادت آباد که نمونه از گلشن ارم و روضه رضوان و مثالی از
ریاض فردوس و بستان جنانست نمودند .

تعالی الله عجب خرم فضایی بغایت دلگشا آب و هوایی
در آن آب و هوا جان آرمیده ز روی کلر خان کلهامدیده
هزاران عندلیب آواز گلروی ز هر سو نغمه پرداز و سخن گوی
بعد از رسیدن خلایق بآن بهشت ثانی و نظیر گلشن جاودانی از
نغمات طرب انگیز که از آن باغ بگوش اهل تمیز و هوش میرسید اکناف
پر آوازه سرور و عالم پر از صیت عیش و حضور بود :

صدایش گذشته ز چرخ کبود سعادت مغنی بشارت سرود
صبا در ریاضش شده مشک بیز ز باد صبا شاخ را افت و خیز
خبر داده از گل زهر سو هزار ثنای چمن خوانده بر شاخسار
نسیم بهاری در اطراف باغ برافروخت از لاله هر سو چراغ
و از کثرت الوان اطعمه و اشربه لذیذ و انواع میوه های گوناگون
برون از اندازه چند و چون در آن بزم عیش و طرب عقل عقلا حیران و
متعجب بود . مثنوی :

همه باغ پر خوان و آراسته ز نعمت درو هر چه دل خواسته
لذیذ و لطیف و معطر بخار خورشهای جان پر و خوشگوار
پراز میوه مختلف هر طبق ز باغ جنان جمله برده سبق

و در آن باغ خلد آیین و چمن رشک بهشت برین خوبان خورشید و شوش
ماه لقا صراحیهای نقره فام و جامهای طلارا پراز عرق قر نفل و دارچینی
کرده مطابقت «یسقون فیها کان مزاجها زنجبیل» با صاحب نشاط در آن
بساط بی تکلفها می نیمودند مثنوی :

بدست ساقیان ماه رخسار صراحیهای فغفوری زر کار
 زبخت خود صراحی بود خشنود که دست گلرخان در گردش بود
 زشادی جام را مانده دهن باز که بوسیده لب خوبان طنناز
 از هر طرف جوانان غلمان سان کمر خدمت بر میان جان بسته
 با چینی‌های پر از فواکه که مصدوقه و فاکهه کثیره لامقطوعه
 و لاممنوعه بود جلوه مینمودند . مثنوی :

ز تازه میوه‌های ترد نایاب سبدها باغبان پر کرده از آب
 نکرده هیچ نادربین تصور کز آب آید برون زینسان سبد پر
 چون بر رأی سلطنت آرای خورشید ضیای آن شهنشاه عالی مکان
 ظاهر و پیدا و روشن و هویدا است که بنای موالات جانین باعلی مرتبه
 مشید و اساس مصافات باسنی درجه هویدا است و قاعده اتحاد کسب شداد
 محکم و ارکان خلوص اعتقاد کبنیان مرصوص مستحکم لاجرم بمقتضای
 یگانگی و دوستی جهت مبارک بادی تخت سلطنت آن سلطان سکندر
 شان سلیمان مکان و تهنیت فتح و نصرت آن خاقان کیخسرو نشان امارت
 مآب حکومت نصاب ایالت دستگاه شجاعت پناه اعتمادی امیر الامرایی
 منظور انظار عنایت شاهی و مشمول عواطف و مکارم نامتناهی پادشاهی
 نظاماً للایالة و الامارة و الحكومة و الشجاعة شاهقلمی سلطان بیگلربیگی
 ولایت آذربایجان دام عزه و مجده و معالیه که از ابتدای جلوس سلطنت
 این مخلص الی الآن بمرتبه عالی سامی و منصب جلیل القدر گرامی امارت
 و ایالت نامی معزز و سرافرازست و بمزید عنایت و شرف محرمیت از
 اقران و اکفامستثنی و ممتاز بوده و هست و دایماً ملکات اخلاق حمیده اش
 مستحسن و مطلوب و سوابق خدمات پسندیده اش مقبول و مرغوب و دوحه
 اخلاصش از زلال سلسال تربیت شاهانه نشوونما یافته و نهال اعتقادش
 از رشحات عاطفت خسروانه سرسبز و سیراب گشته ، همچنانکه نسبت
 باین مخلص دولتخواه از مومی الیه مراسم خدمت بتقدیم رسیده و در

شاهراه طریقت و طریق اخلاص و خدمت نسبت بدولت ابد پیوند آن مزین سریر سلطانی و متمکن مسند سلیمانی ثابت قدم بوده کمال خدمتکاری و غایت جان سپاری بظهور رسانیده چنانچه در وقت آمدن سلطان بایزید و اولادش بسرحد ولایات این مخلص صادق الوداد که حکومت آن تعلق بآن ایالت پناه مشارالیه داشت با وجود آنکه جمعی کثیر از لشکری همراه او بودند اصلاً محاباً ننموده همان ساعت باسیصد و پنجاه نفر از ملازمان که در بیلاق در حوالی او حاضر بودند نزد او رفته اصلاً بجمعیت ملازمان و امرایی که مابین او در یک فرسخی یا دو فرسخی بودند مقید نشده مضمون این بیت را منظور داشته :

روزی که رود زدست مقصود افسوس و دریغ کی دهد سود

و با او ملاقات کرده بسخنان دلپذیر و کلمات دلفریب بی نظیر احاطه و تسخیر مشارالیه نموده او را بهر طریق بود تاقز وین رسانید و هر مرتبه که مخصوصان او اغوا نموده و او را از آمدن نادم میساختند ایالت پناه مومی الیه بهر گونه وسایل دفع و رفع آن نموده و اگر متانت رأی و حسن تدبیر آن ایالت پناه نمی بود مشارالیه بطرفی بدررفته دیگر باره فتنه و فساد می انگیزخت و عاقبت موجب انفعال و خجالت این محب دولتشوخواه میگردید (۱) باستان بوس درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاده شد که بعد از ادای ثنای آن شهنشاه عالیجاه و دعای بقای آن پادشاه سلاطین پناه بمراسم عرض نیاز و اخلاص محب دولتشوخواه و وظایف تبلیغ

۱- چنانکه از مضمون این قسمت از نامه میتوان دریافت و قبلاً نیز اشاره کردیم شاه طهماسب این شاهزاده ترك را که بکشور ایران پناهنده شده بود پس از عدم حصول نتیجه و توفیق در نجات وی از طریق شفاعت و پایمردی ، ناکزیر شد بدرخواست مؤکد و لجاج آمیز سلطان سلیمان قانونی تن در دهد و در حقیقت شاهزاده مذکور را در راه ترك مخاصمه و جنگهای مداوم دولتی ایران و عثمانی که موجب ویرانی شهرها و قتل و کشتار نفوس میگردید فدا کند . بنابراین چنین بنظر میرسد که ذکر بعضی عناوین و علل از قبیل طغیان و خروج بایزید و آهنگ قتل پادشاه ایران و مسموم ساختن غذای شاه و غیره که در تذکرها و اخبار دوره صفوی بمیان آمده بهانهها و معاذیری برای انجام یافتن مقصود و هدف اصلی بوده است :

یکجہتی و اختصاص مخلص بلا اشتباه قیام نموده قواعد شکر گزاری
جلوس مبارک ہمایون و شرایط و سیاس داری سلطنت و خلافت ابد مقرون
بتقدیم رساند .

الحمد لله والمنه که صورت آرزوئی که در این مدت کلاک اندیشه
و صفحہ خیال مینگاشت از پس پردہ غیب روی نمود و جمال مقصود بطالع
مسعود بروجہ مطلوب از حجاب احتجاب بمدعای خاطر معبان صادق و
مخلصان موافق نقاب گشود :

آنچه دل اندر طلبش میشتافت در پس این پردہ نھان بود و یافت
و صد ہزاران شکر کہ مالک الملک متعال عز شأنہ و عظم سلطانہ
از محض عنایت بی غایت و یمن مرحمت بی نہایت بکام دل دوستان یکجہت
صادق و بمراد خاطر مخلصان موافق زمام حل و عقد امور عالم و قبض و بسط
مہم بنی آدم بقبضہ اقتدار آن سلطان عالم مدار کامکار داد کہ تا اختر
دولت از برج سعادت طالع شدہ دیدہ افلاک باین ارتفاع صاحب قران
خورشید مکانی ندیدہ و مہمین ذوالجلال از کمال مرحمت و شفقت یزدان
بمودای کریمہ « و بشر المؤمنین بان لهم فضلا کبیراً » صیت تہنیت و
فرمان روایی و بشارت عظمت و کشور گشایی سلطان سلیمان مکانی را
در عرصہ عالم منتشر ساختہ و آوازہ ابہت سکندر خاقان نشانی را در
بسیط جہان انداختہ کہ از بدو آفرینش تا حال گوش جہانیان باین طنطنہ
صدایی نشنیدہ و حمد آلہ ثم حمد آلہ کہ آن خورشید اوج عظمت و اقبال
و نیر آسمان شوکت و اجلال از عون عنایت الہی بر مسند شاہنشاهی
نشست و آفتاب وار افسر زر نگار بر فرق فرقدسای ہمایون نہادہ و بمدعای
خاطر این مخلص راسخ الاخلاص و محب صادق الاختصاص روی زمین
را بزیر نگین سلیمان آیین در آورده و بر تخت مسند دولت قرار گرفته
ابواب مرحمت و معدلت بر روی خلایق گشادہ .

پس اگر بشکرانہ این مہبت کبری و تہنیت عظمی کہ منتج

مسرّت تمام و مثمر بهت مالا کلام است همیشه اظهار فرح و شادمانی
 نموده تهیه اسباب عیش و کامرانی کند سزااست و همواره بشکرگزاری
 این سلطنت بی‌زوال و دولت بی‌انتقال مفهوم این ابیات دلگشا و مضمون
 این اشعار مسرت فراورد زبان سازد رواست . مثنوی

دلاشکر کز کردش روزگار	بکام دل دوستان گشت کار
خدا از کرم لطف و رحمت نمود	در فیض بر روی عالم گشود
جهانرا بشاه جوانبخت داد	برویش در فتح دولت کشاد
چو دولت رخ شاه فرخنده دید	جوان شد که دولت بدولت رسید
جوان گشت از اقبال او چرخ پیر	باقبال دولت شد اقلیم گیر
بسی برد دور فلک انتظار	بسی روز طی کرد و بس روز کار
بسی کرد سیر آن سپهر بلند	که طالع شد آن کوکب ارجمند
چو بختش بر اورنگ شاهی نشاند	فلک بر سرش در و کوهر فشاند
سپهرش سلیمان ثانی نوشت	سزاوار تخت کیانی نوشت
همای سعادت ز چرخ بلند	برین خاکدان ظل رحمت فکند
ز بختش زمین ارجمندی گرفت	ز تختش فلک سر بلندی گرفت
جهان یافت زیب دگر از نوى	مگر نو شد ایام کیخسروی
نوى یافت آیین شاهی ازو	بنازید مه تا بماهی ازو
چو شد نام شه سکه روی زر	زر از نام او یافت زیب دگر
شهنشاه عادل دل نیک رای	ز سر تا به پامحض لطف خدای
ز شاهان فزون در بلند اختری	سلیمان بدو داده انگشتی
ز الطاف غیبی قوی پشت او	نکین سعادت در انگشت او
سعادت ازو دیده اقبال و بخت	مباهی باقبال او تاج و تخت
باقبال او بخت را شد نیاز	پیابوس او تخت شد سرفراز
چو لطف خدا شد مددکار او	بهر کار دولت بود یار او
بدانگونه آیین شاهی نهاد	که شد مردمان را سلیمان زیاد

ز لوح جهان محو شد حرف غم
 بعهد همایون آن دادگر
 نه در شهر و برزن نه در کوه و دشت
 امان در زمانش بحدی رسید
 زر و مال عالم درین روزگار
 خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد
 ز عدلش چو ایام آرام یافت
 بهاریست عدلش که از فیض آن
 سلیمان شکوهی که در جمله ساز
 جوانبخت شاهی که گردون پیر
 جهان آفرین تا جهان آفرید
 فلک خانه دولت آراستش
 بنوعی شده کار او ساخته
 کز اندیشه عقل حیران شده
 مرادی که در خاطر آراسته
 دم از کین او کس بعالم نزد
 کس از خط فرمان او سرتافت
 جهان گشته مأمور فرمان او
 فلک بنده و آفتابش غلام
 چه گویم از آن خسرو و کار او
 نه رایش به تدبیر محتاج غیر
 به نیروی مردی و فرهنگ خویش
 گواهی دهد در جهان خاک و آب
 که چون او نبودست شاهی بجنک
 بهر کس که روزی عطایش رسید

بر افتاد آیین جور و ستم
 بعالم نماند از مظالم اثر
 خیانت در اندیشه کس نگشت
 که منسوخ شد رسم بند و کلید
 تو گفתי زمرد شد و چشم مار
 جهانرا می از ساغر عدل داد
 جهان از تمنای خود کام یافت
 جهان کهن سال شد نوجوان
 شکوه سلیمان باو گشت باز
 ندید و نبیند مر او را نظیر
 چنین شهریاری نیامد پدید
 میسر شدش آنچه دل خواستش
 مرادی ز هر گونه پرداخته
 زحق هر چه او خواسته آن شده
 چنان رخ نمودش که او خواسته
 و گر زد بعالم دگر دم نزد
 که همچون قلم تیغ بر سر نیافت
 ز روی شرف چرخ دربان او
 زمانه مطیع و جهانش بکام
 که بیش از شمار است آثار او
 نه امضای رایش بجز محض خیر
 بگردون برافراشت اورنگ خویش
 همین بر فلک چشمه آفتاب
 نه در نیکی و بخشش و نام و ننگ
 دگر در جهان روی حاجت ندید

باین دانش و داد و آیین و فر
 کمالات آن شاه دریا نوال
 الهی بود لطف پروردگار
 تویی در جهان شاه بیدار بخت
 نهادی قدم تا بتخت کیان
 نیامد ز شاهان بیدار بخت
 شدی سایه رحمت ذوالجلال
 سلیمان اگر رفت شاهی تراست
 سپهر شرف گشته اشرف بتو
 جهان مر ترا داد یزدان پاک
 بود بحر و بر زیر فرمان ترا
 صف آرای میدان شاهی تویی
 جهاد است کار تو از بهر دین
 چنان عالم آرای گشتی بداد
 ز اقصای چین تا سرحد روم
 چه ایران چه توران چه بحر و چه بر
 همه پادشاهان عالی تبار
 سزدگر بگویند پیر و جوان
 ترا زبید آیین تخت و کلاه
 در اقلیم شاهی مسلم تویی
 تویی آن شهنشاه فرخ سرشت
 بسان تو ای شاه عالی نژاد
 اگر جمله خلق جهان سر بسر
 هنوز از کمالات آن شهریار
 پس آن به که رو در دعا آوریم

مثالش نبودست شاهی دگر
 فروست از هر چه بندی خیال
 نگهدارش از آفت روزگار
 ترا دیده دولت سزاوار تخت
 سر تخت بگذشت از آسمان
 کسی چون تو صاحب سعادت بتخت
 ولی سایه کو نبیند زوال
 جهان در جهان پادشاهی تراست
 سریر سلیمان مشرف بتو
 ز تابنده خورشید تا تیره خاک
 شده مر سریر سلیمان ترا
 سزاوار ظل الهی تویی
 بود پادشاه مجاهد چنین
 که شد ملک راعدل شاهان زیاد
 چو روس فرنگ و چو از هند و بوم
 بجائی که هست از عمارت اثر
 که هستند در ملک خود شهریار
 بتو کای شهنشاه عالی مکان
 پناه سلاطین عالم پناه
 چو خورشید سلطان عالم تویی
 که عالم ز عدل توشد چون بهشت
 که بنشست بر مسند عدل و داد
 همه وصف گویند از آن دادگر
 بگفتن نیاید یکی از هزار
 درین عرصه خوان دعا گستریم

الهی باسمای حسناى تو بعز و بحدود و به آلاى تو
 که شه را چو از لطف عمر دراز بشاهنشهی ساختی سرفراز
 بقا تا بود ممکن آن شهریار ز تخت و ز افسر بود کامکار
 شه نو جوان باد فیروز بخت باقبالش آراسته تاج و تخت
 مبادا ازو تخت دولت تهی سرافراز ازو باد تاج شهی
 بماناد فرمان ده کامران فزون ز آنچه عادت شمار جهان
 همه رایتش عالم افروز باد شبش روز و روزش به ازروز باد
 و آثار قدرت و شوکت آن پادشاه کشورستان بتازگی عهد و حشمت
 خاقانی وصیت صولت سلیمانی را بلند آوازه گردانیده و آیینۀ ضمیر
 مهر تنویر آن سلطان سلاطین جهاندار صایب رای عالم آرای آیین
 اسکندری رامیانۀ عالم و عالمیان تازه ساخته، از شادی این موهبت عظمی
 و خوشحالی این عطیۀ کبری مرغان خوش الحان در تنهیت سلطان سلیمان
 مکان ترنمات دلاویز آغاز کردند و عنادل خوش آواز در مقام ثناخوانی
 اسکندر زمان نغمات طرب انگیز بنیاد نمودند. مثنوی :

گلای بلبل گلشن معنوی درون گلاینه نغمۀ پهلوی (۱)
 خسرو انجم سپاهی که از نسیم صبح دولت ابدی الاتصال گلزار
 جهان چون بهشت برین خرم و از اشعۀ خورشید سعادت و اقبال گلشن
 آمال اهل روی زمین را رشک باغ ارم گردانیده شاه گردون و قاری که
 تخت بلند پایۀ جاه و جلال از تشریف شریف سلطنت و شهر یاری آن
 خورشید سپهر معدلت و اقبال زیب و زیور یافته و مہچہ لوای مهر اعتلای
 خلافت و جهان داری از پرتو انوار نیر طالع و فروزان سپهر معدلت و
 فرمان روایی چون آفتاب عالم تاب منور گردیده. مثنوی :

۱- بقیۀ اشعار نیز که سی و دو بیت است به ترکی سروده شده و چون مضامین آن مانند اشعار فارسی درباره قدرت و شوکت و شکوه تخت و بلندی بخت و عدل و داد سلطان و امنیت کشور و کثرت سپاهی و آسایش خلق و وفور عقل و رای و دیگر خصایل و امتیازات اوست از نقل آن خود داری کردیم.

شاه قوی طالع و فیروز بخت
 در خور او افسر مهر آمده
 تاج شد از دولت اوسر بلند
 لطف خدا کرده باو یاوری
 شکر که شد پادشه بحر و بر
 عدلش از اندیشه عالم برون
 طایر زرین برسیمین قفس
 بحر زفیض کرمش پر شده
 ابر کفش کرده جهان بوستان
 بر در او بدر غلام حقیر
 شکر که از دولت شاه جهان
 ضبط جهان شاه جهانان کند
 شه که شد از مرتبه جمشید ملک
 ظل ظلیل ملک دادگر
 لشکری و شهری از او بر مراد
 ای خجل از لطف عمیمت سحاب
 بحر عطا از کف جودت خجل
 چون بکشایی در گنج سخا
 مهر عطا از تو ضیا یافته
 ریزه خوان کرمت قرص ماه
 ای ز تو آسایش خلق جهان
 عقل سراپای جهانرا بدید
 ملک جهان را بتو بخشیده اند
 کیست چو تو لایق فرمان دهی
 فضل خدا کرد ترا کامکار

زیب ده افسر شاهی و تخت
 لایق او تخت سپهر آمده
 تخت شد از مقدم او ارجمند
 یافت زحق مرتبه سروری
 شاه سلیمان صفت و دادگر
 جودش از اندازه خواهش فزون
 بر سر خوان کرمش يك مگس
 قطره برایش بصدف در شده
 شیشه شود از رخ هندوستان (؟)
 در ره او دهر گدای فقیر
 امن و امان یافت زمین و زمان
 مشکل عالم همه آسان کند
 سایه حق آمد و خورشید ملک
 مملکت افروز بود چون سحر
 لشکری از بخشش و شهری زداد
 خلق جهان از کرمت کامیاب
 کان سخا از کرمت منفعل
 از تو رسد فیض بشاه و گدا
 ماه سخا از تو ضیا یافته
 حاتم طی سایل این بارگاه
 سایه یزدان بسر بندکان
 وز همه شاهان ترا برگزید
 زانکه ترا لایق آن دیده اند
 باد مبارک بتو شاهنشهی
 بر همه آفاق شدی شهریار

خطبه باقبال تو نازنده گشت	پایه منبر زفلک بر گذشت
سکه بالقاب تو تا یافت زر	عزت افزون زخدا یافت زر
لایق این دولت والا تویی	قابل این نصرت عظمی تویی
ایکه درین دایره دوران تراست	موجب شکرست که دوران تراست
درخور این موهبت و این کرم	شکر همی باید و شکرانه هم
شکر گزار از کرم بی نیاز	میخور و می بخش بعمر دراز
ملك سلیمان بتو زبنده باد	کشور شاهی بتو پاینده باد
بر همه آفاق تویی شهریار	باد پناه تو خداوندگار

و عرصه جهان از طلوع نیر اقبال روز افزون زیب و بها گرفته و
ساحت زمین از نور دولت ابد مقرون صفت و اشرف الارض بنور رهبا
پذیرفته منشیان عالم بالا بکلك مشیت ازلی و ارادت لم یزلی منشور
سلطنت هفت کشور را با سم سامی اعلی حضرت سلطانی و ظل سبحانی مزین
و محلی نموده اند و نشان خلافت ربیع مسکون را بالقاب همایون حضرت
شاهنشهی سکندر جاهی مشرف و معلی فرمود .

اول شه اسکندر و دارا حشم	داور دوران شه صاحب کرم
بحر کرم در دجی کان عطا	شاه شهنشاه اتا دین اتا (۱)

بر رأی عقده گشای گردون اعتلا و ضمیر قمر تنویر خورشید
انجلاهی آن سلطان عالی مکان ظل الله و آن خاقان کشورستان عالم پناه
ظاهر است که این محب حقیقی و مخلص يك جهت تحقیقی همیشه از سر
صدق نیت و صفای طویت مستدعی انتظام اسباب سلطنت و کامرانی و التیام
مواد فرمان دهی و کشورستانی آن عالی حضرت سکندر منزلت سلیمان
مکانی بود . و بحمد الله تعالی که شاهد مقصود بوجه دلخواه دوستان از
پرده خفا چهره شهود گشوده و پرتو اشراقات این مدعی بیمن تأییدات

۱- در اینجا نیز ابیاتی چند به ترکی آمده است که به مناسبت تکرار مضمون از ذکر آن

عالم بالا و محض توفیقات حضرت بیچون تقدس و تعالی مانند آفتاب
طالع فیروز اولیای دولت بیزوال لامع و تابان و بر مثال کوکب اقبال
اقبال احبای حشمت ابدی الاتصال ساطع و نمایان گردید :

شکر الله که صبح دولت را آفتاب از افق نمایان شد
قاف تا قاف عرصه عالم همچو فصل بهار خندان شد
کار شاه جهان ز لطف آله بر مراد دل محبان شد
کامران شد بمنت های امید هر چه میخواست از خدا آن شد
و تاج و تخت از فروغ طلعت همایون آن پادشاه جهان پناه

جوانبخت مزین و منور گشت . مثنوی :

جهان بخش آفتاب هفت کشور که تاج و تخت شد از وی منور
نهاد بر سرش حق تاج دولت نشانده از کرم بر تخت عزت
شهنشاهی که آمد چون سلیمان همه روی زمینش زیر فرمان
بعزم پای بوسش قاف تا قاف میان بسته شهنشاهان ز اطراف
زیمن مقدم شاه جوانبخت ز رفعت برگذشت از آسمان تخت
منور تاج و تخت از دولت او ز تأیید حق آمد نصرت او
بدولت سایه لطف آله است جهان را سایه لطفش پناهست
زهی چتر بلند گوهرینش که ظل الله بود سایه نشینش
جهان در سایه او آرمیده چو مردم در سواد شهر دیده
ز ایوانش فلک را سربلندی زمین را ز آستانش ارجمندی
فلک در عرصه قدرش پیاده خدایش آنچه میبایست داده
دلش گنجینه سر آلهی ضمیرش مطلع انوار شاهی
کدامین علم کو در دل ندارد کدام اقبال کو حاصل ندارد
خرد پیش دل هشیار او مست فلک با کاخ قدرش غرقه پست
نهال خانه اش را بر گهر (؟) باد بیاغ دل گل عیش آورد باد
جهان خرم شد از باران جودش گلستان عالم از فیض وجودش

در آن آوازه او قاف تا قاف
 در آسایش ز الطافش جهانند
 برویش دیده دولت منور
 منور کرده عالم را ز الطاف
 که بخشش هزاران حاتم طی
 خرد آنچ از همه شاهان پسندید
 چگویم در وصفش سفتنی نیست
 بدین لطف و کمال و دانش و داد
 بسی سالست کاین پرکار افلاک
 کزینسان آفتابی عالم افروز
 از آن تأثیر دوران کهن سال
 فلک زین چرخها از شادمانی
 جهان کهنه از نوزندگی یافت
 جهان زنده بدین صاحب قرانست
 شهنشاهی که دوران کهن سال
 جهاندار و جهان بخت و جهانگیر
 چو دادش باعث امن و امانست
 آلهی تا نشان باشد ز دوران
 چو شد ملک سلیمان مسلم
 فلک چون خاتمش زیر لکین باد
 ایا سلطان اقلیم معالی
 تمتع یابی از اقبال و از بخت
 خداوند زمین و چرخ اخضر
 مبارک بادت ای ظل آلهی

که دلهارا بدست آرد ز اطراف
 ز عدلش خلق در مهد امانند
 ز خلقش روضه جانها معطر
 گرفته صیت عدلش قاف تا قاف
 کرم آموخته در مجلس وی
 چو آینه همه در ذات او دید
 سخن بیرون ز امکان گفتنی نیست
 نه پنداری که باشد آدمی زاد
 بسی گردیده کرد مرکز خاک
 بر اوج سلطنت گردیده فیروز
 بشارت داد عالم را باقبال
 بدولت داد دوران را جمالی
 زقر طلعتش فرخندگی یافت
 درین شک نیست کوجان جهانست
 بدو داده نوید فتح و اقبال
 که از بختش جوان شد عالم پیر^(۱)
 دعایش ورد جان انس و جانست
 مزین باد ازو تخت سلیمان
 بکام دوستان شاه عالم
 کلید عالمش در آستین باد
 جهان هرگز مبادا از تو خالی
 مبادا بی وجودت افسر و تخت
 نهاده بر سرت از مهر افسر
 نشستن بر سریر پادشاهی

بتو نازنده شد ملك سلیمان
 گلستان شد باقبال تو عالم
 ز عدلت ساحت ایام گلشن
 ز قهرت سینه اعدا پر آتش
 فروغ دولتی از بخت فیروز
 یارب که ترا بخت و همایون هر روز
 همچون مه نو قدر تو عالی هر شب
 آلهی تا نشان باشد ز عالم
 همیشه بخت دولت یار باد
 مرادت را سعادت بر ابد باد
 مظفر باد بردشمن سپاهت
 همیشه بر جهان حکمت روان باد
 بگیتی داری و عالم پناهی
 خدا دایم نگه دار تو بادا

سلطان فلك قدر گردون وقاری که از انوار لطف و مرحمت آن
 عالیشان عرصه جهان و صفحه زمین و زمان منور و روشن و از زیب ذات
 عالی صفات و عز و قدوم سعادت آن شهنشاه دوران افسر سلیمانی و مسند
 کامرانی مشرف و مزین و از پر تو خورشید ابد مقرون آن خسرو گردون
 شکوه دیده محبتان پر نور و خاطر دولت خواهان مبتهج و مسرور باد و
 خفاش صفت چشم حاسدان و بدخواهان از اشعه لمعات آن خیره و کور
 و تیره و بی نور و خسرو گردون شکوه فلك اقتداری که پایه کمال رفعت
 و درجه عالی منزلت دولت روز افزون آن عالی حضرت بیرون از حد ادراک
 و هم است و عقل و فهم از اذیال جلال و اوصاف ذات عظیم المثال آن
 صاحب اقبال و خسرو سلیمان منزلت گردون و قار عالی مقدار کوتاه و
 قاصر است . مثنوی :

آن شه گردون شکوه نامدار
 پایه قدرش برون از حد و هم
 تخت شاهی ز آن شه والا گهر
 بر فراز تخت شاهی چون نشست
 چون نشست آن شاه بر تخت مراد
 پرتو لطفش بهر کس کو فتاد
 دولت اقبال شاه کامران
 پیش درگاه شه مسکین نواز
 عدل او روی زمین را زیب داد
 عدل و دادش در جهان مشهور شد
 عدلش از گردون بریده راه آه
 عدل او از عدل نوشروان گذشت
 از شرف خواهد که گردد آفتاب
 تیغ اژدر پیکرش روز مصاف
 فتنه در ایام تیغش ناپدید
 ای تو شاه کامکار سرفراز
 بردرت گردنکشان بر و بحر
 شد همای فتح و نصرت رام تو
 از هجوم عسکر نصرت اثر
 ای شهنشاه سلیمان منزلت
 بر سریر سلطنت سلطان تویی
 از فروغ رای تو ماه منیر
 آنچه رای عالم آرایت بود
 روز و شب ای خسرو انجم سپاه
 آستان بوسه گاه خسروان

وان فریدون حشمت جم اقتدار
 قاصر از دامان وصفش هست فهم
 یافته از مقدمش زیب دگر
 یمن اقبالش صف اعدا شکست
 دست احسان بر خلائق بر گشاد
 حاجتش دیگر نیامد، هیچ یاد
 شد پناه خلق عالم در جهان
 پادشاهی را بود روی نیاز
 تا قیامت امنی از آسیب داد
 سر بسر آفاق ازو معمور شد
 لال زانصافش زبان داد خواه
 پایه تخت وی از کیوان گذشت
 شمس ایوان شاه کامیاب
 در دل اعدا فکنده صد شکاف
 گنج هر مقصود را کلکش کلید
 عالمی را بردرت روی نیاز
 جمله بهر خدمت بسته کمر
 عالمی آسوده در ایام تو
 شد بلاد کافران زیرو زبر
 تا ابد بادا مبارک منزلت
 شاه دوران سایه سبحان تویی
 شد چو خورشید فلک روشن ضمیر
 دور گردون تابع رایت بود
 پاسبان آستان مهر و ماه
 کشته در گاهت پناه خسروان

اهل عالم جمله در فرمان تو	سربسر آفاق پراحسان تو
تابع حکمت همه روی زمین	چون سلیمان عالمت زیرنگین
نصرت و قنوت قرین تخت و بخت	دایماً بر تو مبارک تاج و تخت
کاین سعادت زینت و تاج مهیست	منشأ آن شاهی و فرماندهست
یافت عالم چون ز لطف تونسق	باش یارب در پناه لطف حق
یارب این اقبال را پاینده دار	کامرانی حاصل و توفیق یار
تاابد باد این سعادت بر مزید	کوری احباب سلطان بایزید

حضرت مالک الملک ذوالجلال وایزد لسم یزل ولا یزال ابواب
سلطنت و جهان بینی بر چهره آمال و امانی سلطان عالیشان و خاقان سلیمان
مکانی میگشاید که کشت راز آمال عالمیان از جویبار عدالتش چون
ریاض بهشت سیر آب و خرّم گردد و عرصه جهان از فیض رشحات
مکرمتش رشک گلستان ارم شود و شعله تیغ جهانسوزش خرمن عمر کفار
نابکار را بسوزد و لمعات آفتاب مهیجه علم عالم افروزش چراغ ملک و ملت
بر افروزد و صیقل تیغ عالم گیرش زنگ کفر از چهره آینه جهان زداید
و مفتاح سنانش قفل ابواب قلاع کفر و ضلالت گشاید لهذا حضرت قادر
مختار تخت بلند پایه سلطنت و جهان داری و مسند ابدی و پیرایه حشمت
کامکاری از قرّ ذات همایون صفات و وجود فائض الجود آن پادشاه خورشید
اشتباه مزین ساخته منشور جلّی التّور شوکت و عظمتش را بر وفق
مصدوقه «اتّی جاعل فی الارض خلیفه» مشرّف و منوّر ساخت و در عرصه
جهان و ساحت زمین و زمان علم فرمانروایی و پرچم رایت نصرت آیت
عظمت و کشور گشایی آن شهنشاه عالم پناه بر مفارق عالم و عالمیان
افراخت.

مالك الملك واجب التعظيم	صانع و قادر و علیم و حکیم
مملکت میدهد بدین داری	نیک بختی حمیده آناری
رسم ظلم از جهان بر اندازد	علم معدلت بر افرازد

ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد
 که ز فیض عدالتش عالم
 آتش خشم خود برافروزد
 چونکه باطالع مبارک فال
 شه چو بر تخت معدلت بنشست
 چرخ بسته کمر بخدمت او
 عقل شاهی چو او ندارد یاد
 از مرادات هر چه خواسته دل
 روی زر شد مزین از نامش
 یافت از نام شاه دین پرور
 در غزا کرده روسلیمان وار
 زیر شمشیر تیزش از همه روی
 آب تیغش غبار فتنه نشاند
 فتنه در خواب شد ز صولت او
 علم عدل و داد ساخت بلند
 بسکه در ملک تخم احسان کشت
 از سحاب عدالتش عالم
 شکر کز یمین عدل شاه جهان
 که گر آفاق سربسر کردی
 همه بینی در عین معموری
 گر کنی فی المثل سؤال از بوم
 در چه جایست آشیانه تو
 کند افغان که نیست ویرانه
 دست جور و در عدالت و داد
 ستم گرگ بر گرفت از میش

ملك اسلام را کند آباد
 چون بهشت ارم بود خرّم
 خرمن عمر کافران سوزد
 رفت بر تخت شاه نیک خصال
 دست او پای ظلم را بشکست
 بر تراز نه سپهر رفعت او
 دهر مانند او ندید و نژاد
 همه بی منتش شده حاصل
 نقش سگه موافق کامش
 سر منبر چوروی او انور
 برده فتح از یمین ظفر زیسار
 کافر بی امان شهادت گوی
 آتش ظلم فتنه جوی نماند
 عدل پیدا شد بدولت او
 پرتو لطف بر جهان افکند
 گشت خرّم جهان بسان بهشت
 کشت چون گلشن ارم خرّم
 آنچنان گشته عالم آبادان
 شهر و صحرا و بحر و بر کردی
 وزی امتحان مغموری
 از حد شام تانهایت روم
 که برد ره بسوی خانه تو
 آنقدر جا که من کنم خانه
 از یکی بست و آن یکی بگشاد
 باز را کرد با کبوتر خویش

پیش عدلش میان اهل جهان	ظلم بنمود عدل نوشروان
عالم از عدل او قرار گرفت	ملك خوش روز و روزگار گرفت
خسرو تاج بخش تخت نشان	برسرتاج و تخت گنج فشان
گوهر شب چراغ عزو جلال	اختر صبح و دولت اقبال
وارث ملکت سلیمانی	جسم اول سکندر ثانی
آفتابست کز بلندی جاه	سایه اش آفتاب راست پناه
چرخ را جود او گدا سازد	سایه اش بوم را هما سازد
چون جهان زو گرفت فیروزی	فرخی بادش از جهان روزی
همه روزش خجسته باد بفال	پادشاهیش را مباد زوال
چرخ آگه چو شد ز سروریش	دیده در رتبه سکندریش
گفت تا ملک و عمر راست مدار	باشد از عمر و ملک برخوردار

سلطان فلك قدر سپهر منزلتی که از فیض نسیم عمیم انعام عام آن
 اعلیٰ حضرت سکندر جاه غنچه تمنای جهانیان در گلشن مراد باحسن
 وجهی شکفته گردیده ، خاقان گردون منزلت خورشید شوکتی که
 از پرتو آفتاب عنایت و احسان آن جمشید رقت سلیمان بارگاه درخت
 بخت عالمیان در بوستان مقصود بوجه مرغوب سر بفلک صعود کشیده
 شهنشاه آسمان رفعت بلند همتی که از امواج بحری کران سخای آن
 منبع جود و احسان خلق جهان هر یک به نصیبی کامل و حظی شامل رسیده اند
 و از مکرمت بیغایت و رحمت بانهایت اهل عالم در ظل عنایت و سایه
 رعایت آن معدن لطف و کرم آرمیده . خسرو کامکار آفتاب اشتهار
 عدالت شعاری که از صیت معدلت و طنطنه نصفت آن فریدون حشمت
 آوازه عدل نوشروان از صفحات ایام محو گشته و از کمال جود و
 سخاوت آن بحر مروت و مرحمت جهانیانرا نام حاتم و ذکر مکرمتش
 از یاد رفته . مثنوی :

سعدت قرین شاه صاحب قران جهان پر ز فیض کران تا کران

شهنشاه جم قدر دارا سریر
 شه آسمان تخت فرخنده بخت
 زمین گلشن از پایه تخت او
 جوانبخت دانای دانا پسند
 ندیده بصد دیده دور سپهر
 بود موجی از بحر لطفش سپهر
 چو خورشید رخسده از فیض نور
 کفش ابر و در ابر باران جود
 همه عالم از فیض او گلشن است
 مراعات خلق جهان کار اوست
 جهان بنده لطف و احسان او
 با احسان کند خاطر خلق شاد
 ز احسان آن شاه عالم مقام
 بود خاتمش چون سلیمان بدست
 کف او کلید در گنج جود
 بود لطف شاه جهان آفتاب
 بلطف و جوانمردی و مردمی
 چنین خسرو عادل نیک رای
 سعادت قرین و زمانه غلام
 عجب نیست کز بخشش کردگار
 تو آن شهر یاری که در عدل وجود
 ز شاهان تویی لایق سروری
 تویی آنکه دولت بود یار تو
 تویی آفتاب سلیمان سریر
 بدوران تویی صاحب تخت و تاج

که در جاه و حشمت ندارد نظیر
 که چرخ برینش بود پای تخت
 زمان روشن از پر تو بخت او
 بدانش بزرگ و بهمت بلند
 نظیرش در آیین ماه و مهر
 ز نور دل اوست یک لمعه مهر
 جهان کرده روشن ز نزدیک و دور
 ز باران شده سبز باغ وجود
 باو دیده عالمی روشن است
 در آن کار لطف خدایار اوست
 خلائق همه آفرین خوان او
 جهان یکسر آباد دارد بداد
 مراد خلائق بر آید تمام
 کز و شد و راجحت هر که هست
 که یار دجزا و قفل این در گشود
 همه خلق عالم از و فیض یاب
 ندیده کسی مثل او آدمی
 بر آورنده کام خلق خدای
 همه کار دولت مهیا بکام
 بکام دل خود شود کامکار
 نظیرت نیاید دگر در وجود
 ترا زبید آیین اسکندری
 بکام تو گشته همه کار تو
 هم اقلیم بخش و هم اقلیم گیر
 جهانرا سراسر بتو احتیاج

جوان وجوان دولت وسرفراز	موافق نواز ومخالف گداز
فلک سایه چتر جاه توشد	زمین وزمان در پناه تو شد
ز عدلت منور زمین و زمان	شده روشن از نور عدلت جهان
زمین را چو باران عدلت بهشت	دگر باره خار جفایی نرست
ز باران فیضت جهان تازه شد	ز عدل تو عالم پر آوازه شد
چنان شهره شد عدل تو در جهان	که منسوخ شد عدل نوشیروان
چنان کرد محکم سخای تو پی	که شد نام حاتم در ایام طی
جهان سر بسر خوان احسان تست	زمان وزمین زیر فرمان تست
جهان پیش دستت بهنگام جود	ندارد چو بیک پر کاهی وجود
نظر گر بکمتر گدائی کنی	بیک دیدنش پادشاهی کنی
الهی که این دولت با کمال	میناد ز آسیب دوران زوال
فلک چاکرو دولت بختیار	بهر اختری سال عمرت هزار
بماناد جاوید در فرو ناز	بکام دل دوستان سرفراز

نامسند سلیمانی و سریر گیتی ستانی از وجود با وجود و ذات
 خجسته صفات آن وارث تخت کیانی و حارس حوزه مسلمانی زیب و
 زینت یافته عندلیب زبان جهانیان بهزاردستان شکرو کرم ملک منان
 می سراید و تا سایه رحمت آن خاقان جم قدر فلک رفعت و ظل رأفت آن
 کشور گشای بلند همت بر سر ساکنان ربع مسکون افتاده طوطی ناطقه
 عالمیان بسیاس نعیم احد کریم ترنم مینماید مسؤول از درگاه حضرت
 واهب العطا یا و امید از کرم خالق البرایا آنست که دیده جهان از
 شعشعه آفتاب عالم تاب دولت روز افزون نیر آسمان عظمت و اقبال و آن
 خورشید سپهر ابهت و اجلال تا انقراض زمان دوران روشن و عرصه هفت
 اقلیم از قزو شوکت ابد مقرون آن مزین سریر پادشاهی و متمکن تخت
 شاهنشاهی تا نهایت زمان محلی و مزین باشد . قصیده :

منت ایزد را که شه بر تخت سلطانی نشست
 بر سریر سلطنت نقد سلیمانی نشست
 شکر الله کز ره اقبال بر تخت مراد
 بر مراد دوستان آن لطف سبحانی نشست
 شد چو فردوس برین از مقدمش ملک جهان
 چون بتخت خسروی اسکندر ثانی نشست
 صبحدم از مشرق دولت برآمد آفتاب
 تا سلیمانی زمان برمسند خانی نشست
 مهر آسا بر سریر سلطنت تاجا گرفت
 از تفاخر بر درش کیوان بدر بانی نشست
 دیده خلق جهان یعقوب آسا نوریافت
 تا بمصر مملکت آن یوسف ثانی نشست
 شد سریر سلطنت نورانی از مهر رخس
 بر فراز تخت چون خورشید نورانی نشست
 کلک قدرت زد بنامش خطبه شاهی رقم
 طرح مرغوبی چنین از فیض یزدانی نشست
 بود چون صاحب قران و خسرو عالی تبار
 از ره عزو شرف بر تخت سلطانی نشست
 از مدد کاری لطف ایزد و بخت بلند
 بر سر تخت شهنشاهی باسانی نشست
 شد چو نورانی ز فیض مسند جاه و جلال
 دشمن شاه از حسد در چاه ظلمانی نشست
 گشت در عالم زاکسیر سعادت کامیاب
 آنکه او را از رهش کردی به پیشانی نشست

داشت دردل چون عیانی مهرشاه تاج بخش

گوهر نظمش بجای نظم خاقانی نشست
از جلوس سلطنت همایون آن خسرو زمین و زمان و ظهور خلافت
ابد مقرون آن مالک رقاب عالمیان که هر آینه مثمر فیضان امطار معدلت
واحسان بر گلشن آمال ساکنان عرصه خاك و ورود انوار رأفت و امتنان
بر ساحت احوال سایه نشینان قبه افلاك است و در بسیط جهان و عرصه
دوران و نشر مآثر سرور و بهجت و انتشار آثار فرح و مسرت شده هاتف
غیبی ندای غمزدای مبارک باد آن شاه سکندر اشتباه بگوش هوش افراد
عباد و سکان تمامی ممالك و بلاد رسانیده . قصیده :

ندا آمد سحر از هاتف اقبال یزدانی

که ملک تو مبارک باد بر اسکندر ثانی
شهنشاه عطا سیرت که از اقلیم تأییدش
عطای ایزدی هر روز ملکی دارد ارزانی
شهغازی لقب سلطان سلیم آن کز پی احسان

جهانرا نور بخشید از فروغ تاج سلطانی
شهنشاهی که شاهان پیش تخت او کمر بسته
چو مورانند پیش پایه تخت سلیمانی
ندیده چشم انجم در جهان چون او جهاننداری

در اطوار جهانگیری در آیین جهانبانی
شعاع تیغ خونبارش اگر بر کوهسار افتد
بیخشد سنگ را خاصیت لعل بدخشانی
کند تادر چمنها گلشن آرای گل حمرا

فشاند ابرتا بر سبزه گوهرهای عمانی
جهانش چاکر و گردون غلام و بخت همزانو
مرادش حاصل و کامش روا از فضل یزدانی

و چون این لطیفه متضمن مصالح جمیع عباد و باعث معموری کل
 بلاد و سبب جمعیت ممالک عالم و موجب امنیت مسالک امم است عامه
 رعایا و کافه برایا که ودایع بدایع حضرت و اهب العطا یا اند بشکر گزاری
 آنکه غبار کلفت و گرد کدورت به بنان احسان آن مطاع نوع انسان
 از صفحه زمان مرتفع و مندفع گردیده همگی یکدل و یکزبان. مصرع:
 روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان شکر نعمت امن و امان که شامل
 حال اهل زمین و زمانست بتقدیم رسانیده همیشه از روی خشوع تمام
 و خضوع مالا کلام بدعا استدعا مینمایند که بقای بنای دولت بلند آن
 سلطان باسعادت صاحب قران و دوام خیام فلك مانند سلطنت ارجمند
 آن خاقان جمشید منزلت سلیمان مکان مبین مقادیر و متحد جهات عالم
 کون و مکان باشد. نظم:

جهان کهنه را از نقش هستی تان نشان باشد
 ثبات دولت اقبال شاه جم نشان باشد
 جهان از پر تو عدلش بگلزار جنان ماند
 آلهی سایه جاهش بگیتی جاودان باشد
 بکام دوستان بادولت و اقبال سلطانی
 همیشه بر سریر پادشاهی کامران باشد
 بیمن لطف او چون هست کام دوستان حاصل
 برغم دشمنان دایم بکام دوستان باشد
 نشان تا باشد از نقش جهان بر صفحه هستی
 جهان دایم بکام آن شهنشاه جهان باشد
 آلهی تابود آثار مهر و ماه بر گردون
 دوام حشمت شاهنشاه کشور ستان باشد
 بهر کشور که آن شاهنشاه عادل عنان تابد
 سعادت در رکاب و فتح و نصرت همعنان باشد

بخاطر خواه او بادا بعالم هر چه او خواهد
 مبارك خاطرش هر چيز ميخواهد چنان باشد
 مبادا بي زمان دولت او يک زمان عالم
 زمان دولت او باد يارب تازمان باشد
 ز چشم بد خدایش در پناه خود نگهدارد
 آلهی از بد ایام دایم در امان باشد
 زبان تا در دهن جان در بدن باشد مجبانا
 دعای دولت شاه جهان ورد زبان باشد
 چون از مضمون حقیقت مشحون «الارواح جنود مجتدة فماتعارف
 منها ائتلف وماتنا کر منها اختلف» مستفاد میشود که توالف جسمانی
 فرع تعارف روحانی است و محبت ظاهری نتیجه مودت معنوی و آشنائی
 ارواح و اشباح بایکدیگر امریست که در بدایت فطرت مقرر شده و
 دوستی بنی آدم باهمدیگر حالتی است که در آغاز و ایجاد خلقت مقرر
 گشته لاجرم این محب صادق الاخلاص دولتخواه و بی اشتباه واثق
 الاختصاص کیفیت غایت حب ووداد و کمال دوستی واتحاد که نسبت
 بآن سرور سلاطین عالم و ملاذ خواقین بنی آدم دارد بنا بر آنست که در
 روزالست بر بکم راح روح افزای محبت اعلی حضرت سلیمان مکانی از
 ساغر مؤالفت چشیده و جام غمزدای مودت حضرت سلطان سکندر ثانی
 از دست ساقی بزم ازل کشیده و یقین است که این نوع محبتی مقرون
 بدوام و مشحون بکمال استحکام خواهد بود و شاهد صادق دعوی و بینة
 عادلہ این مدعی آنکه بر حسب «القلب بهدی الی القلب» صورت اخلاص
 دوستان حقیقی و یکجہتان تحقیقی بر مرآت خاطر عاطر ملکوت ناظر
 و جلوه گر شده و آثار کمال عنایت و عاطفت و انوار غایت شفقت و ملاحظت
 از مهر مکارم شاهانه و مطلع عواطف خسروانه مشاهده و محسوس
 محبان جانی میگردد والحمد لله والمنة که آنچه منتهای مطلوب و

مدعای دعا گویان و نتایج دعا و استدعای دولتخواهانست یوماً فیوماً
بمحصول موصول شده و میشود . مثنوی :

بحمدالله که دولت کرد یاری	نشد ضایع طریق دوستداری
مرادی کز خدا مقصود ما بود	بکام دل جمال خویش بنمود
بهرراهی که این مخلص قدم زد	ید قدرت بآن معنی رقم زد
تمنائی که مخلص داشت در دل	بکام دوستان گردیده حاصل
برای شه دعایی دوستانه	اثرها کرد آخر در زمانه

و چون بنیاد عهد و میثاق ازلی از طرفین نه بنوعی محکمست که
تا انقراض دوران امکان اختلال داشته باشد و بنای محبت ابدی از جانبین
نه بطریقی مستحکم است که تا انتهای زمان تخیل تزلزل آن توان کرد ،
امید چنانست که بیمن موافقت ازلی و مصادقت لم یزلی پر تو آفتاب التفات
آن سلطان کیوان پاسبان و جهاندار و سلیمان گیتی ستان کامکار بر وجهی
برساحت اخلاص دوستان یکجبهت تابد که اشعه لمعات آن بر عالم و
عالمیان سمت ظهور یابد و چون مر قوم کلک مودت سلك منشیان سعادت
نشان فصاحت بیان شده بود که مضمون آن مؤکد اتحاد و دوستی قدیم
شده بنیان یگانگی و وداد استحکام تمام پذیرفته و اشعار بدان فرموده
بودند که همواره فیما بین طریق محبت و مودت مسلوك باشد از هبوب
نسیم این لطف بیحد و غایت و ورود شمیم این نوازش و التفات بیحد و نهایت
که مخبر از کمال مکرمت و ولا و مشعر بر رسوخ عهد و وفای آن شهنشاه
کامکار منظور انظار عنایت حضرت آفریدگار خلد الله ملک و سلطانه الی یوم
القرار بود غنچه امید و امانی در ریاض کامرانی شکفته شده بر جمیع سلاطین
روی زمین خصوصاً هند و ماوراء النهر انواع مباحات و مفاخرت نموده
لوای سرافرازی بدستباری مخلص نوازی آن شاه شاه نشان و خسرو
و الامکان بر افراخت و سواد حکم همایون لایزال مطاعاً فی الربع المسکون
را نوشته باطراف و اکناف عالم فرستاده و آنرا میانه اهل روزگار

سرمایه بلندی و افتخار ساخته و تمامی دوستان شاد و مسرور و جمیع دشمنان کرو کور گشتند .

و در مقابل این لطف و احسان که زبان از بیان شکر آن عاجز و بنان از نگاشتن آن قاصر است و ظایف دعای اجابت انتمای معرّا از شایبه ریب و ریا بتقدیم رسانیده فی الواقع چون نیت خیر مأثرو توجه خاطر ملکوت ناظر آن سلطان عالیشان ظل الله بمقتضای الشفقه علی خلق الله بر تمهید قواعد شفقت و مرحمت نسبت بکافه انا و جمیع اهل اسلام خصوصاً این مخلص حقیقی و دولتخواه یکجهت تحقیقی بلا اشتباه و اهل این دیار که تعلق باین محبّ صادق الوداد دارد معطوف و مصروف گشته هر آینه الطاف یزدانی و اعطاف سبحانی مددکار آن خسر و کامکار گردون و قار خورشید اشهار شده موجب خواری و زاری دشمنان و باعث امیدواری محبّان و دوستان گشت و نقش آرزویی که بر لوح ضمیر ارتسام مییافت زمانه آنرا طبق مقصود بر طبق حصول نهاد و صورت امیدی که در آیینۀ دل روی مینمود روزگار بهمان منوال بر منصه ظهور جلوه داد :

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید

خار هر کید که بازید (۱) براه تو فکند

خنجری گشت که جز بر جگر او تخلید

این محبّ خیر خواه همیشه از حضرت عزّت عزّ شأنه استدعا مینمود

و پیوسته آرزو مند این سعادت بود که چون منشور ملک و دولت و طغرای

این حشمت و سلطنت بتوقیع خاتم فرمان روائی آن پادشاه اسلام و آن

شهنشاه سلیمان جاه عالم مقام ظل الله علی الانام اید الله تعالی بره و احسانه

الی یوم القیام موشح گشته و بدولت و اقبال بتخت سلیمانی و مسند سلطانی

متمکن کردند ، بنیان محبت و یگانگی و قواعد عهد و دوستی که
تاقیام قیامت استوار و بمثابه مبانی سبعاً شداداً محکم و پایدار است تشید و
تمهید پذیرفته زیاده بر ایام سابق ابواب آمد شد و ابلاغ رسل و رسایل مفتوح
باشد . مثنوی :

بوسوزلر که لطیفله اولمش بیان ایردر پارچه بهبود اهل جهان
شهنگ خاطر نده بونیت که یارمشه باز ابراز لطف پروردگار .

بوايشلر هر کيم شعار ايلدی انکا تنکری لطفی نی یار ایلدی
جهان جالبندن چو آگاه سن زهی روز گاریکه سن شاه سن
جهان اهلیتی ایمتک امیدوار جهان ده عدالتنی قیلدی شعار
بودولتده حق یار بولسون سکا همه دشمنک خوار بولسون سکا
زمین و زمان خاک سک ستک شو اول بخت فیروزه جاسک ستک
قالوب سن اول شاه دن یادگار سلیمانی تختنده دوندک قرار
ستیک دولتنک استریدک مدام دعا و ثنا برله هر صبح و شام
سیزتیک بهرله اول شرط و عهدی که یار قیامتغجه بولغوسی استوار
ادامزده چون دوستلق اولدی ایش . .. ک متصل اولسه وارش کلش
و چون از علو منزلت و سمو مرحمت مدح و ثنای ذات قدسی صفات آن
در بحر سلطنت و احسان دریایی است بی پایان و زبان سخن سنجان و بنان
بیان و اصفان عاجز از تقریر و قاصر از تحریر آن لهداطی آن مقدمه نموده
شروع در دعای دوام دولت و خلود سلطنت آن سلطان سلاطین روی زمین
مینماید . همیشه تا از گردش زمان و سیر آسمان شعشعه نور ماه و مهر از سطح
سپهر بر عرصه جهان تابدمهجه رایت آن سلیمان شأن عالی مکان تا انقراض
زمان بمثابه آفتاب عالم تاب عرصه جهان را منور گرداناد و سریر سلیمانی
مستقر جاه و جلال آن خسرو فلک قدر سکندر شان و مسند اسکندری
مقر سلطنت و ابهت آن سلطان صاحب قران تار و ز محشر باد . مثنوی :

چو دریای بحرت ندارد کنار
 آلهی که تا هست دور زمان
 بود تامدار سپهر بلند
 بچرخ فلک تابود ماه و مهر
 از آن بیشتر کاوری در ضمیر
 بهر جا که روآوری دوست کام
 زمان تا زمان از سپهر بلند
 بود تانشان از سپهر برین
 همیشه به نیکی و نیک اختر
 ز سلطان سلیمان تویی یادگار
 بجای سلیمان بمان سالها
 بود لطف یزدان نگهدار تو

ثنا را کنم بر دعا اختصار
 نبینی بد از گردش آسمان
 مبادت ز آسیب دوران کز ند
 بکام تو گردد همیشه سپهر
 ممالک ستان باش و آفاق گیر
 بود چاوش فتح و نصرت غلام
 بفتح دگر باش فیروزمند
 اثر تابود از زمان و زمین
 بمان بر سر تخت اسکندری
 همه عالمنند از تو امیدوار
 بدانا دلی کشف کن حالها
 خداوند عالم مددکار تو (۱)

۱- این نامه را بر حسب اتفاق در مجموعه عکسی مکاتیب فارسی و ترکی نیز که بشماره ۱۰۰۰ کتابخانه ملی تهران ثبت شده یافتیم و با آنکه این نسخه نیز اغلاط و اشتباهاتی دارد برای تصحیح و مقابله مورد استفاده نگارنده قرار گرفت.

فصل پنجم

نامه‌هایی چند از عهد شاه محمد خدا بنده تاهور شاه عباس کبیر

چنانکه میدانیم در هنگام بیماری و مرگ شاه طهماسب بین سران قزلباش برای تعیین ولیعهد ایران اختلاف افتاد چنانکه بعضی از سرداران و رجال دربار صفوی اسمعیل میرزا که شاهزاده‌ای جسور و شرور و بحکم پدر در قلعه معروف قهقهه زندانی بود بجای محمد میرزا فرزند بزرگ و نایب‌الشیخ شاه طهماسب انتخاب کردند. لیکن برخی دیگر خصوصاً رؤسای طایفه استاجلو که در دربار قزوین صاحب جاه و مقام بودند با این تصمیم مخالفت می‌ورزیدند و در نظر داشتند حیدر میرزا فرزند دیگر شاه طهماسب را بتخت سلطنت بنشانند (۱).

پس از مرگ شاه طهماسب که دوران سلطنتش پنجاه و سه سالش ماه بطول انجامید سرانجام هواخواهان حیدر میرزا وی را بسلطنت برگزیدند لیکن مخالفان از این امر بر آشفتند و بدستکاری پریخان خانم خواهر حیدر میرزا این شاهزاده‌نگون بخت را که در حرم سرا محبوس بود و قصد فرار داشت بقتل رسانیدند.

باقتل حیدر میرزا هواخواهان اسمعیل میرزا قدرت و نیرو یافتند و شاهزاده زندانی را که در حدود بیست سال محبوس بود از قلعه قهقهه خارج ساختند و بسلطنت برگماشتند. اسمعیل میرزا در کاخ سلطنتی قزوین بر سریر سلطنت جای گرفت و خود را شاه اسمعیل دوم نامید. وی از همان آغاز سلطنت بقتل و کشتار امرای کشور خصوصاً بزرگان و سران طایفه استاجلو پرداخت و حتی با طرفداران

(۱) شاه طهماسب از زنان متعدد خود دارای ۱۲ پسر و ۷ دختر شد. بیشتر زنان وی از کنیزکان زیبایی بودند که امرای گرجستان همه ساله آنها را ضمن سایر تحف و هدایای شاهانه بدربار قزوین می‌فرستادند.

خویش بقره و شقاوت و انتقامجویی رفتار کرد. کاربیر حمی و سنگدلی و قساوت و بدگمانی او بجائی کشید که دو تن از سرداران خود را بهلاکت رسانید^(۱) و شاه زادگان صفوی در پایتخت و ولایت کشور یکی بعد دیگری بقتل میرسیدند^(۲) و نیز پنهانی دستور داده بود محمد میرزا برادر کور او را با پسرانش که عباس میرزا نیز از جمله آنان بود نابود سازند^(۳) لیکن سلطنت این پادشاه بی رحم و خونریز دیری نپائید و پیش از آنکه بآخرین جنایات و حشت انگیز خود دست زند و کشور ایران را خسرو نامدار و نیر و مندی چون شاه عباس کبیر محروم سازد بوسیله خواهرش پریخان خانم و همدستی چند تن از سرداران قزلباش مسموم شد و از پای درآمد^(۴).

پس از مرگ شاه اسمعیل دوم باز آتش اختلاف و اغتشاش و خصومت میان سران و رجال قوم روشن گشت و مدعیان سلطنت و طرفداران آنها بآتش فتنه و انقلاب دامن میزدند تا آنکه امرای قزلباش با سلطنت محمد میرزا فرزند بزرگ شاه طهماسب اتفاق کردند و او را بر سر پادشاهی نشاندند. شاه محمد معروف

۱- این دو برادر سلیمان میرزا و مصطفی میرزا بودند.

۲- از جمله شاهزادگان مذکور نام ابراهیم میرزا که مردی شاعر و هنرمند و موسیقی دان بود و برادرزاده اش محمد حسین میرزا و پسرش محمد باقر میرزا و امامقلی میرزا و احمد میرزا و بدیع الزمان میرزا و بهرام میرزا و سلطان علی میرزا و حسن میرزا در اینجا ذکر میشود.

۳- اسکندر بیگ ترکمان مؤلف عالم آرای عباسی و از منشیان شاه عباس کبیر در این باره میگوید از توجهات کامله حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خردسال بود از آتش کید و شرر خبت عمومی خود برکنار و محفوظ ماند.

۴- شاه اسماعیل دوم از جهات اخلاقی و تربیتی نیز مردی بدسیرت و بی شرم و ناپاک بود چنانکه در شرابخواری و صرف تریاک با فراط میگردید و به جوان زیبایی بنام حسن بیگ حلواچی- اوغلی تعلق بسیار داشت ... چنانکه بعضی از مورخان و محققان نوشته اند در یکی از شبها وی با اتفاق معشوق و مصاحب خود حسن بیگ تا پاسی از شب در شهر بسیر و گردش پرداخت و سپس در خانه حسن بیگ که بدولتخانه متصل بود استراحت کرد. در آن شب پریخان خانم حبهای تریاک را که بر حسب معمول بدست حسن بیگ بشاه داده میشد بهمدستی کنیزان حرم با زهری مهلك در آمیخت شاه که از عیش و عشرت شبانه خود سرمست و بی خبر بود مقداری از حبهای زهر آگین را خورد و بامداد، دیگر از بستر برخاست. بعضی دیگر از مورخان از جمله مؤلف احسن التواریخ که برای حفظ جان خود حزم و احتیاط را رعایت کرده و از اوضاع متغیر زمان بیمناک بودند در علت مرگ وی نوشته اند که شاه بقولنج شدیدی مبتلا بود و تریاق با فراط میخورد و در آنشب بیش از حد معمول تریاق خورده است. بهر حال مردم و رجال کشور چنان از خبر مرگ شاه اسمعیل دوم خشنود گشتند که کسی در صدد کشف حقیقت بر نیامد و آنکه وزیر او و تنی چند از سرداران قزلباش که در این کار دخیل و همراز بودند جویندگان را از پرسش و تحقیق باز میداشتند.

بسلطان محمد خدا بنده چون کور و ناتوان و مردی سست عنصر و بی اراده بود زمام امور لشکر را بدست زوجه خود مهدعلیا (مادر شاه عباس کبیر) سپرد.

چندی نگذشت که اختلال و بی نظمی روز افزونی در امور لشکری و کشوری پدید آمد زیرا با اسراف و تبذیری که در خزانه دولت راه یافت و همچنین بارواج تطمیع و ارتشاء مقامات و مناصب دولتی و دیوانی دستخوش فساد و اعمال نفوذ در باریان و مقرران حکومت گردید چنانکه حکام و فرماندهان بی تجربه و نخواستہ بجای امیران و سرداران قدیم و کار آزموده فرمانروائی یافتند و بدین ترتیب در زمان کوتاهی علم طغیان و عصیان در سراسر کشور برافراشته شد و از انتشار اخبار نامطلوب در زمینه ضعف و اختلال امور حکومت نائزہ فتنه و آشوب در نواحی مختلف و سرحدات کشور زبانه کشید کارشوریدگی و اختلاف و اغتشاش و عصیان که از هنگام مرگ شاه طهماسب تا ظهور شاه عباس کبیر روی بشدت می نهاد، مملکت را چنان بمخاطره انداخت که بیگانگان از سوی مغرب و مشرق بخیال تجاوز افتادند و کشور ما بر اثر قتل و غارت نفوس و جنگها و جدالهای داخلی و پیکارهای نابخردانه آسیب و زیان فراوان دید.

سلطان مراد سوم پادشاه عثمانی در گیر و دار این آشوب و طغیانهای داخلی موقع را برای حمله بایران مغتنم شمرد و برخلاف عهدنامه صلح و پیمان مسالمت آمیزی که میان سلطان سلیمان قانونی و شاه طهماسب برقرار گردیده بود (و ماضن نقل و شرح مکاتیب دوره سلطنت آنان از آن یاد کردیم) بیهانه ای موهوم و بی اساس بسردار خویش مصطفی پاشا دستور حمله داد. در پیکار خونینی که بین سپاهیان ایران و ترکان عثمانی در گرفت عده کثیری از سران قزلباش و سربازان ایرانی بظاک هلاک افتادند و گرجستان و شیروان بتصرف سردار ترک در آمد اما در جنگ دیگری که در حدود قلعه شماخی روی داد شکستی در سپاه ترک پدید آمد و قسمت مهمی از ناحیه شیروان بدست سربازان قزلباش افتاد لیکن پس از چندی که هواخواهان عباس میرزا بخراسان عزیمت کردند تا مقدمات سلطنت او را فراهم کنند عثمان پاشا

سردار دیگر ترك موقع را مغتنم شمرده مجدداً ولایت شیروان را بتصرف خویش درآورد.

در هنگامیکه سلطان محمد خدا بنده سرگرم وقایع مغرب ایران بود و بادولت عثمانی بمذاکره صلح میپرداخت حامیان عباس میرزا که اسماً حکومت هرات را در دست داشت بدستیاری مرشد قلیخان و علیقلی خان بالشکریان خدا بنده سرناسازگاری آغاز نهادند ولی پس از منازعات و کشمکش های بیپوده چون دشمن نیرومندی مغرب ایران را تهدید میکرد راه آشتی و مصالحه درپیش گرفتند. فی الجمله سلطان مراد پس از تصرف ولایت شیروان و شکی و ناحیه وسیعی از ارمنستان و ایروان بتدریج مقدمات تصرف آذربایجان را فراهم میساخت تا آنکه در اواسط سال ۹۹۳ هجری لشکریان وی بحدود آذربایجان رسیدند و تبریز را بتصرف آورده و در آن شهر مستقر شدند. حمزه میرزا ولیعهد شاه محمد که با سواران خود دفاع تبریز را بعهده داشت در برابر نیروی عظیم ترك کاری ازپیش نبرد و چون مردم تبریز که ظاهراً از در اطاعت درآمده بودند از نصرت و پیروزی خدا بنده و ولیعهد او مأیوس و دلسرد شدند پس از چندی خود در مقابل دشمن بایستادگی و مقاومت پرداختند و یکی از سرداران عثمانی را نیز کشتند.

بر اثر این حادثه عثمان پاشا سردار ترك فرمان قتل عام مردم تبریز را صادر کرد و در يك روز مردم این شهر از زن و مرد و کودک از دم تیغ سپاهیان خونخوار ترك گذشته و اموال مردم نیز بغارت رفت و این شهر آباد و زیبا بگورستانی غم افزا تبدیل گردید.

حمزه میرزا برای جمع آوری قوای جدید و دفع دشمنان مدتی کوشید و دسته های مخالف را در داخل کشور کم و بیش آرام ساخت و امیدوار بود که سرداران قزلباش اختلاف و نفاق خود را بیک سونهاد و در غلبه بر دشمنان مهاجم همداستان شوند و قلعه تبریز را بتصرف آورند ولی این تلاش و امیدواری به نتیجه نرسید و با همه کوشش و از جان گذشتگی که وی و سپاهیانش در حمله بحصارهای شهر از خود نشان

دادند در کار خویش توفیق نیافتند و گروهی بسیار از سربازان قزلباش در پای قلعه شربت شهادت نوشیدند .

از آن پس شاهزاده صفوی دریافت که با نیروی قلیلی که در اختیار دارد و با ادامه خصومت و نفاق و اختلافات گوناگونی که بین امرا و سرداران قزلباش مشهود است پس گرفتن تبریز و نواحی غربی آذربایجان و ولایات ارمنستان و شکی و شیروان میسر نیست و بهمین جهت با پیشنهاد صلحی که فرهادپاشا سردار ترک ضمن نامه خود اعلام داشته بود ناگزیر موافقت کرد (۱) مشروط بر اینکه تبریز را بایرانیان باز دهند و نیز قرار شد سفیری کارآزموده به همراه حیدر میرزا فرزند خردسال حمزه میرزا که بعنوان گروگان تعیین شده بود بدربار عثمانی روانه سازند . این شاهزاده با نفاق فرهادپاشا که حاضر شده بود وسایل مصالحه و تسلیم تبریز را در دربار عثمانی فراهم سازد باستانبول رفت و پس از دو سال در آنجا وفات یافت .

ضمن مطالعه نامه‌هایی که در عهد سلطان محمد خدا بنده بین این پادشاه و سلطان مراد سوم مبادله شده بخوبی میتوان بضعب و ناتوانی و اظهار عجز و درماندگی در بار صفوی پی برد و ما برای نمونه منتخباتی از نامه را که خدا بنده بسلطان عثمانی نوشته است ، در اینجا نقل میکنیم (۲) .

۱- چنانکه استاد دانشمند و محقق آقای نصرالله فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس اول (جلد اول صفحه ۱۰۷) اشاره کرده اند سردار عثمانی قبل از مراجعت به پایتخت کشور خود نامه‌ای به علیقلیخان استاجلو فرمانروای آذربایجان و دیگر سرداران قزلباش نوشت و آنانرا بمصالحه دعوت کرد مضمون این نامه که در کتاب مذکور نقل شده چنین است :

« ادامه جنگ بصلاح دولت ایران نخواهد بود چه دربار عثمانی از اختلاف و نفاق سرداران قزلباش بخوبی آگاهست و میداند که تسخیر ولایات ایران کار دشواری نیست . دوام جنگ و خصومت در چنین وضعی قطعاً بزبان ایران است و به از دست دادن ولایات دیگری منتهی خواهد شد . بهتر آنست که سرداران بزرگ ایران شاهزاده حمزه میرزا را بصلح راضی کنند و فعلاً از آنچه بدست دولت عثمانی افتاده است چشم ببوشند و با سلطان از در دوستی و صلح درآیند . مانیز برای اینکه از خونریزی بیشتر جلوگیری شود واسطه میشویم و سلطان را بقبول مصالحه راضی میکنیم

۲- قسمتهای مذکور از کتاب زندگانی شاه عباس اول (از صفحه ۲۰۲ تا صفحه ۲۱۰) نقل شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الكبريا في السماوات والارض وهو العزيز الحكيم .

بسم الله توشیح المبادی	فان الحمد مفتاح المراد .
بنام پادشاه پادشاهان	سرافرازنده رأفت پناهان
خداوندی که خلاق وجودست	وجودش تا ابد فیاض جودست
بنام آن که نامش حرز جانهاست	ثنایش جوهر تیغ زبانهاست
بدرگاهش سرافرازان کمر بند	خداوندان عالم را خداوند
ز فضل و رحمتش شاهان عالم	بتاج و تخت سلطانی مکرم
خداوندی که دارای جهانست	نگهدار زمین و آسمانست
ز نام او محبت نامه نامی	ز اکرامش بنی آدم گرامی
تعالی الله زهی قیوم دانا	توانائی ده هر ناتوانی

دیباسچه مهر اغز از پادشاهان جم اقتدار و عنوان صحیفه بحر طراز خسروان کیوان وقار که بکلك ارادت ن و القلم و مایسترون و بحلیه کرامت علم الانسان مالهم يعلم محلی و مزین تواند بود حمد و ستایش پادشاهی را سزااست جل شأنه و عظم سلطانه که وجود با وجود سلاطین عدالت آیین بمؤدای ان الله عباداً خلقهم لمصالح الخلق باعث انجام مهام انام و موجب رفاه حال خواص و عوام گردانیدمفتح ابواب صلح و صلاح که امر، او فو ابالعهد ان العهد کان مسؤولاً نکته از اسرار حکمت اوست . مسبب اسباب فوز و فلاح که فرمان «لیقضی الله امر آکان مفعولاً» . حکمی از دیوان امر و اشارت اوسبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیرا ...

» ... و بعد چون بقاء مآثر محبت ازلی و دوام مودت لم یزلی فیما بین سلاطین جهان که خلعت خلقشان باعزاز «و جعلناکم خلائف فی الارض» معزز و کسوت رفیعشان بطراز «ورفعنا بعضکم فوق بعض» مطرز است بتحریر سلسله موالات و تجدید قواعد مؤالفت و مصافات منوط و مربوط است لهذا الوف نجات نامیات شمسیة اللمعات که اشعه

اخلاصش چون بارقه نور از چهره حوز لامع ولایح گشته وفوایح نسایمش
غبار کدورت از اطراف و اکناف خواطر مرتفع گرداند و رواحل تحیات
سامیات مستکیة النفحات که رایحه اختصاصش مانند نکبت عنبرین از
ریاض جویبار جنان فایح شده ، زلال سلسال منبع عدلش حدایق مخالفت
و مصادقت را ریان و شاداب دارد قرین اثنیه لایقه که از فحای آن
رایحه صدق و صفا بظهور رسد .

نسیم الصبا بلغ الیه رسالة بان فؤادی فی المحبة ثابت
بمواقع اقبال یعنی ساحت جاه و جلال وسده آسمان کردار فلک
مثال اعلی حضرت کیوان وقار گردون اقتدار ، خورشید آسمان سلطنت
واجلال ، ماه تابان سپهر عظمت و اقبال ، مشتری اوج سعادت ، برجیس
برج دولت و عزت ، عطارد عرصه حزم و فطنت بهرام ایوان شجاعت و جلالت
آفتاب سپهر لطف و احسان ماه سریر بروا امتنان ... »

« ... شاهنشاهی که همه همت عالی نهمت با فاضله مرحمت و اشاعه
عدالت و مکرمت مصروف گردانیده (!) خورشید ظلی که سایه چتر
جهان پیمای بالعدل قامت السماوات و الارض بر مفارق عامه رعایا و
برایا گسترانیده ... »

« سلطان مؤید کامکار ، مظهر کریمه و ربك یخلق ما یشاء و یختار
ظل الله فی الارضین قهرمان الماء و الطین سلطان البرین خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی القرنین الفایز بنیل المراد
من الرحیم الرحمن المنظور بعواطف الرؤف المستعان السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان جلالا للسلطنة و الخلافة و الحشمة و
العظمة و الشوكة و العدالة و الابهة و النصفة و الشجاعة و المرحمة و
الشفقة و الرأفة و العطفة و المحبة و المودة و المجد و التمکین و الملة
و الدین و العز و الاقباله و المکرمة و الافضال و البر و الامتنان و العدل
و الاحسان سلطان مرادخان بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان خان .. »

«... بر رسم هم کافه سلاطین کامکار و عامه خواقین معدلت شعار که کریمه «ان الله يأمر بالعدل والاحسان» مصداق حال خجسته مآل و مصدوقه و احسنوا ان الله يحب المحسنين آیین ذات عديم المثال ایشان است بمقتضای فحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعية مراعات احوال بر ایا و کفایت رعایت رعایا که ودایع حضرت و اهب العطا یا اند از واجب واجبات و اهم متحتمات است ... و تمشیت این امر عظیم و خطب مهیم و جسیم جز بتاسیس اساس امر صلاح و اصلاح که موجب کریمه «واصلحوا ذات بینکم» واسطه انتظام مهام اتمام و رابطه معاقد رفاه حال خواص عوام است صورت پذیر نیست و لهذا پادشاهان عظام حوزه اسلام و سلاطین فخام ذوالاحترام فردوس مقام این سنت سنی و این شیمه مرضیه را وجه همت علیا نهمت ساخته تشیید مبانی و داد و محبت و تمهید قواعد اتحاد و الفت را بعهود و موثیق غلاظ نسلاً بعد نسل الی انقراض الزمان مؤکد بلعنت نامه فرموده همواره از طرفین سلسله محبت و صداقت را نهایت استیثاق و استحکام داده غبار فتنه و فساد را لایزال بزال سلسال «و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین» از صفحه ایام رفع فرموده لوازم آن از ارسال رسل و رسایل که ضابطه استمرار آثار مصادقت و مؤالفت است بظهور میرسد و این مضمون صداقت مشحون بدست خط مبارک پادشاه سلیمان بارگاه قیصر غفران پناه پسند دنیا و آخری و ذخیره سعادت اولی و عقبی بر سبیل حرز وجود موجود است و ببرکت آن عهد میمون و میثاق همایون که عنوانش بطرز «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود و امطروا و مزین است و مضمونش بموثیق و ثیق لانتقضا الایمان بعد توکیدها مؤکد و موشح بود کافه خلاایق در مهادامن و امان در آمده مسالک و ممالک از تعدی و تعرض مصون و محفوظ و رفاه حال بر ایا ملحوظ و منظور بود . و چون از حسن تأیید الهی و توفیق و ثیق نامتناهی نوبت وراثت ملک باین مخلص متخصص و منتهی شد بنابر ثبات قواعد مصادقت و بقاء روابط موافقت

بمقتضای الحب بتوارث باحترام عتبه غلیه و سده سنیه آن شهنشاه رفیع مکان عظیم الشان همان طریقه مخالفت و وداد با اقدام اهتمام محبت و اتحاد سپرده در سلوک سیل صلاح و سداد و انطفاء نایره فتنه و فساد بمقتضای ان ارید الا الاصلاح ما استطعت دقیقه نامرئی نگذاشته همواره مترصد میبود که شیمه کریمه احسان و شفقت و مراسم تعزیت و تهنیت که از عادات ملوک و ملوک عاداتست نسبت بدین مخلص مبذول داشته عادت حسنه و آیین مرضیه آباء عظام و اجداد اکرام را در باب مخلص نوازی منظور دارند .

هنوز نسیم این مأمول از آن مهب ریاح سلطنت و اقبال نوزیده و رشحه ای از بحر فیض آن مصب رشحات عظمت و اجلال نرسیده بود که این مخلص بلا اشتباه بنا بر ضبط سر رشته میثاق مصادقت و عدم سپاس قواعد مؤالفت مذکر ضمیر فیض پذیر گشته صورت اخلاص و وداد و حالت حسن اختصاص و اتحاد خود را که در رسوخ و ثبات معادل سبع شداد است مصوب دولتمآب سعادت نصاب ولی بیگ که از معتمدان درگاه بود معروض ساحت سریر خلافت مصیر داشته شمه ای از وقایعی که بسبب سوء افعال برادر امیر اسماعیل میرزا که بی اعتدالی مزاج و تلون امتزاج او بر کافه عالمیان واضح است انهاء ضمیر فیض پذیر نمود که اگر از فحوای حال و افعال پراضلال او استشمام رایحه نقض عهد و شرط فرموده باشد آنرا مخل در استدامت محافظات عهد و موایق ندانند و بمقتضای ولائزر و ازرة و زراً اخری کسب اعمال نامالایم او که نه بروفق اسلوب ار باب عقل و تمیز بود مؤاخذه بر دیگری نفرمایند .

با آنکه مخطور خاطر عاظر شهنشاه شاه نشان و قیصر سپهر مکان خواهد بود که از نسبت بخاندان شاه جنت مکان چه اعمال شنیعه و افعال قبیحه بظهور رسیده و بچه عنوان قلع و قمع برادران و بنی اعمام خود فرمودند فرزند اعزاز شدم سلطان حسن میرزا را که بحسن صورت

وسیرت و مکارم خصایل از سایر شاهزادگان کمال امتیاز داشت بقتل
 رسانید و لله الحمد و المنة که باندك زمانی منتقم حقیقی بنیاد حیات او را
 بصرصر قهر قهرمان اجل از پای در آورده بسزا و جزای خود رسید .
 و بعد از ارسال آن مراسله توقع از آن اعلی حضرت گردون بسطت
 چنان بود که بجواب مستطاب التفات فرموده توجه خاقانی باصلاح ذات-
 البین مصروف داشته سلسله محبت و اتحاد را باوتاد ملاطفت و وداد مثبت
 و مستحکم ساخته تجدید عهد و موثیق سابقه بفرمایند در آن اثنا چنین
 مسموع شد که پاشای سرحد ولی بیگ مذکور را بی امر و فرمان قضا
 جریان خاقان سلیمان شان سکندر نشان محبوس کرده با آنکه
 در آیین شاهان و رسم کیان پیام آوران ایمنند از زیان .
 و مقارن آن حال لشکرها بحدود ممالک موروث این محب صادق-
 الوداد در آمده آتش فتنه و فساد بالا گرفته بقتل و بیداد و اسر اهل و
 عیال مسلمانان و جلاء عجزه و مساکین از اوطان و هتک اعراض و سفک
 دماء ایشان اقدام نمودند حاشا از عدالت و مروت و نصف آن پادشاه
 اسلام پناه ظل الله که در زمان جلوس میمون و ایام دولت روز افزون
 چندین هزار مسلمان اهل قبله که قائل بکلمه توحید الهی و شهادت نبوت
 حضرت رسالت پناهی بوده احکام ایمان را از اصول و فروع مطیع و منقاد
 باشند و بحکم امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله دماء و اموال
 ایشان مصون و محفوظ باشد ، هدف سهام محنت و بلا گشته موجب
 شماتت کفره و اعدای دین شود بحمد الله و المنة که انتساب این سلسله
 به دو دمان نبوت و خاندان ولایت بر رای اعلی حضرت آسمان منزلت از
 اوضح و اضحات است و وجوب مصافات و موالات ذریت حضرت مقدس
 نبوی بمقتضای آیه وافی هدایه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی
 القربی و وصیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوصیکم الله
 فی اهل بیتی از اوجب واجباتست خصوصاً حقوق خدمات و یکجتهی

که در باب سلطان بایزید ازین سلسله بظهور آمده و در استقرار و استمرار سلطنت و خلافت آن دودمان سپهر آشیان مداخلیت تام دارد و علاوه مقدمات سابقه و مواتیق صادق صادره شد اگر همان خدمت منظور بودی و سوابق عهد و پیمان نبودی هر آینه بایستی که بنای محبت و ولاخلل پذیر نگشتی و جایزه آن پیوسته از نوازشات و ملاطفت عاید شدی ... »

« ... اگر نواب جمجاه سپهر بارگاه در باب مراعات و محافظت رعایا و برایا از طرفین بمقتضای « ارحموا من فی الارض بر حکم من فی السماء » و مضمون کریمه « ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها » رانصب العین رای عالم آرا که مرکز محیط عدالت و احسان است داشته غبار کدورتی که از اوضاع و اطوار ناپسندیده اسماعیل میرزا بر آئینه خاطر مبارک نشسته بر شحات سحاب « ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا » شسته و اطناب خیام و داد و اتحاد را با و تاد سداد « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » استحکام داده تجدید قواعد صلح و صلاح که سبب رضای حضرت خالق و موجب رفاه حال عامه خلایق است فرمایند تا از تردد عساکر طرفین و وقوع نزاع و جدال در مابین ارهاق دماء اهل اسلام که رو بکعبه عظام دارند و امت حضرت خیر الانام علیه و علی آله التحیة و السلام بفعل نیاید و بمؤدای مصداق « من قتل نفساً بغير حق اوفسد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً » و بمقتضای سیاق ان الذین المؤمنین و المومنات بغير ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثمنا مبینا عسا کر ظفر مآثر متحمل این مظلومه عظیمه که جبال راسیات را طاقت حمل آن نیست نشوند تا نفوس و اعراض مسلمانان بواسطه عاطفت و رؤفت آن پادشاه سلیمان نشان در مهد امن و امان در آمده حجاج بیت الله الحرام و زوار مدینه طیبه حضرت رسالت پناه و ائمه انام علیهم الصلوه و السلام بفراغ بال و رفاه حال بوظایف طاعات و عبادات قیام نموده مراسم دعا گوئی دوام دولت ابد قرین بتقدیم رسانند و هر آینه ثنوبات آن بروز کار فرخنده

آثار عاید خواهد شد .

و اگر نوع دیگر بخاطر اشرف خطور نماید چون محبت یوم
العرض الاکبر حجت لازم دارد و از مظلّمه بشّ الزاد الی المعاد العدوان
علی العباد مبرا و معراست آنچه مقتضی عدل حضرت عزّ شأنه است متمشی
خواهد شد ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ... »
این نامه پس از ذکر محامد و مدایح و مفاخر سلطان و آرزومندی
بدوام جاه و جلال وی و امیدواری بفیض و مواهب پروردگار عالمیان
پایان می پذیرد .

نامه هائی از علمای خراسان و ماوراءالنهر

هنگام محاصره مشهد مقدس

در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر هنگامیکه عبدالله خان اوزبک با سپاهی
کران قصد تصرف هرات کرده بود علی قلی خان شاملو که سمت امیرالامرائی شاه
عباس و سابقاً حکومت این ناحیه را در دست داشت با گروهی از افراد قزلباش
به محاصره افتاد .

شاه عباس که در صدد عزیمت بخراسان و امداد علی قلیخان بود به مرشد قلیخان
استاجلو حاکم خراسان تأکید کرد که هر چه زودتر بمدد علی قلیخان بشتابد .
لیکن چون مرشد قلیخان با علی قلیخان شاملو رابطه خوبی نداشت و بین این دوسر دار
نامی قزلباش بر سر جاه و مقامات دولتی و تقرب در نزد شاه جوان رشک و حسدی شدید
پدید آمده بود لذا اجرای دستور شاه عباس که بمرشد قلیخان ابلاغ شده بود بتاخیر
و مسامحه انجامید تا آنکه کار از کار گذشت و عبدالله خان اوزبک بر شهر هرات استیلا
یافت و علی قلیخان و هزاران تن از سپاهیان پس از مقاومتی سخت و دلیرانه از پای
در آمدند و بشهادت رسیدند .

خان اوزبک پس از این پیروزی بالشکریان بیرحم خود بمشهد روی آورد
و این شهر را نیز بمحاصره گرفت و در حوالی آن بتاخت و تاز و غارت و انهدام مزارع
و باغها و نقاط آباد مشغول شد و قریب چهل روز نواحی ارض اقدس پایمال سم ستوران

اوزبکان خونخوار گردید و بآتش فتنه و بیداد آنان میساخت .

در آن اوقات علمای مشهد مکتوبی بعبده الله خان نوشته که چون محصول اطراف مشهد غالباً جزء املاک حضرت رضاعلیه السلام است و جمعی از فقرا و سادات و علما و خادمین از عواید این املاک امرار معاش میکنند چنانچه از اتلاف و انهدام آنها ممانعت شود موجب نیکنامی و اجر اخروی خواهد بود .

لیکن چنانکه خواهیم دید علمای ماوراء النهر که در رکاب عبده الله خان بودند برای آنکه بغارت و ظلم و فتنه عبده الله خان صورت مشروع و فریبنده ای بدهند از روی ظاهر سازی جوابی بعلمای خراسان نوشتند . این مکاتبه بارسال جواب مشروح و مستدلی منتهی شد که از طرف علمای خراسان بانهای محمد مشکک رستم داری بسلك تحریر درآمد .

نامه اخیر که در موقع وزمانی سخت آشفته و بحرانی و بهنگام استیلای رعب و وحشت از قساوت و خونخواری اوزبکان نوشته شده یکی از برجسته ترین آثار تاریخی و دینی و اجتماعی دوره صفوی است و بنظر نگارنده مکتوب مذکور از مفاخر این عهد بشمار میرود . زیرا در چنین موقع حساس و خطیری که هر کس در اندیشه گریز و جستجوی پناهگاهی است عده ای از مردان شجاع و روشندان و بی باک پای در میدان حقیقت گوئی نهاده و برای بیان عقاید و افکار متین و استوار و منطقی خویش از هیچگونه خطری نهراسیده و کمترین بیمی بخود راه نداده اند .

این نامه از لحاظ سبك ادبی دارای نثری روان و مرسل است و نسبت بسایر مکاتیب منشیانه و تکلف آمیز این عهد از تعقید و غموض و ضایع لفظی و دراز گوئیهای بیهوده و ملال آور عاری و برکنار است . از نظر تاریخی نیز چنانکه بقرینه میتوان دریافت این اثر و نظایر آن نشانه ای از بی نظمی و اختلال امور در زمان سلطنت شاه محمد خدا بنده و آغاز گرفتاریها و مشکلات جانفرسائی است که میبایست بوسیله شاه عباس اول پادشاه جوان صفوی با ابراز شهامت و تدبیر و توسعه نفوذ و قدرت مطلقه بتدریج مرتفع گردد و سایه امن و آسایش عمومی بر سراسر کشور گسترانیده شود .

لیکن باید در اینجا یاد آور شویم که مطالب و مندرجات سودمند این نامه برای مابیشتر از جهات معنوی و اجتماعی و اخلاقی آن قابلیت و بررسی است زیرا چنانکه اشاره کردیم بیان حقیقت در محیطی خصمانه و خطرناک که از کینه و انتقام جوئی آکنده است باصراحت گفتار و خیر اندیشی و انتخاب راه صلاح و صواب و پرهیز از نفاق و نفار و هدایت نفوس در طریق سعادت و انصاف باخلاق و مکارم و ملکات پسندیده انسانی کار را در مردان جانباز و مؤمنان و مخلصان روشن و رهبران فداکار است. این مردان بزرگ که از عوامل و ودایع آسمانی بشمار میروند در تاریخ زندگی ملل و اقوام جهان برای کسب پیروزی و کامیابی و سعادت قوم خویش کم و بیش پدید میآیند و گاه اتفاق می افتد که خود نیز با همه جهاد و کوشش و مساعی جانکاهشان در آتش کینه و بیداد و جهل مردم خویش میسوزند و جان خود را با گشاده دستی و همتی بلند در راه پیشرفت مقصود و مطلوب نهائی نثار میکنند.

بهر حال با مطالعه اجمالی آخرین نامه علما و دانشمندان خراسان که بعد از نقل نامه علمای ماوراء النهر از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت از جهات اجتماعی و علمی و اخلاقی و معنوی نتایج بدست میآید که عمده آنها بدین شرح است :

۱- تحقیق و تفحص در امور معنوی و روحانی مستلزم الفت و محبت با طایفه ای مخصوص و یا عناد و اکراه با قومی معین نیست بلکه درک حقایق دینی و روحانی و بکار بردن اصول و مبانی آن برای فلاح و رفاه عامه مردم است و ملاک و مأخذ کار محققان و صاحب نظران و شرط بحث و مناظره درباره این امور داشتن نیروی خرد و عدل و انصاف است.

۲- برای بیان افکار و حقایق مسلم و روشن از تحقیقات و آراء افراد و اشخاصی که ظاهر آنها را در زمره مخالفان محسوب میدانند میتوان استفاده کرد و از ثمره کار و خدمات علمی و اجتماعی آنان بهره برد.

۳- مناظره و بحث و تحقیق باید بر مبنای علمی و منطقی استوار باشد نه بشمشیر و سلاح و اعمال قدرت و ستمگری.

۴- افعال و اعمال حسنه و کردار زشت و رفتار نکوهیده هر يك در جای و مقام و مرتبت خود سنجیده میشود. عبارت دیگر ارزش و اعتبار اعمال و رفتار نيك آدمی، بخویشتن داری و تحرّز و اجتناب از معاصی و زمايم افعال حفظ و حراست میشود. و هیچگاه نباید اعمال زشت خود را با هم بیامیزیم و یا آنکه محاسن اخلاق و کارهای نيك خود را بسود خویش بستائیم و اعمال پلید و ناهنجاری را که موجب فساد و تباهی جامعه میگردد مستور و پنهان بداریم و از داوری درباره آنها چشم پیوشیم.

۵- نتایج خدمات و ارزش کارهای مادر جامعه و سلامت و درستی آنها بستگی مخصوص بحسن خاتمت و فرجام نيك اعمال مذکور دارد. چه ممکن است هر کسی بسلامت عاقبت امور توفیق نیابد و در پایان کار خویش سبب لغزش و تبعیت از هواهای نفسانی، بدفرجام و مستوجب عقوبت گردد.

۶- مصاحبان و یاران پیامبران خدا همگی سعید و مشمول عنایت ربانی نیستند زیرا توفیق در کسب برکات و اجر معنوی در همنشینی با فرستادگان ایزدی بستگی خلل ناپذیر بلطافت روح و صفای ضمیر و سرشت پاک مصاحبان مذکور دارد.

۷- تکفیر و لعن نفوس و نسبت های زشت و ناروا درباره بندگان خدا که چگونگی افکار و خصال معنوی و ماهیت روح و سرائر و ضمائر آنان بر ما مجهول است کار جاهلان و فرومایگان بداندیش است و سخن افراد جاهل و بی فرهنگی معتبر نیست.

۸- فغان و فریاد از مدعیان بی خرد از هوا پرستان متعصب که برای ارضای امیال زیان بخش خود و بسبت تعصب درباره اقایل و روایات و «احادیث موضوعه» کار آنها بخرابی و تباهی کشیده شد و «شرع و دین را ضایع کردند».

۹- هنگامی که مزاج فرمانروایان و طبیعت پادشاهان بتندی وحدت میگراید و چون آتشی برافروخته میشود بر عقلا و فرزنانگان و صلحای قوم که در خدمتشان میکوشند فرض است که آنان را به نیروی خرد و اندیشه های مصلحت آمیز خویش راهنمایی کنند و بزلال پند و موعظت در تسکین التهاب این آتش بکوشند نه آنکه بیاد فتنه بر لهیب و زبانه آن بیفزایند. و نیز فتوی های بی ملاحظه و ناصواب موجب

خرابی و پریشانی امور و استیصال و مذلت بندگان خداست و ایجاد این مذلت و پریشانی در میان خلق اگر چه کافر باشند بی شک موجب رضای خالق نخواهد بود .
 ۱۰- اکثر مفاسد این جهان از اغراض و امیال فاسد دنیوی و مشتتهیات نفسانی تولید میگردد . مصلحت هر جامعه در آنست که ارباب فضل و رهبران اجتماع که داعیه اصلاح امور و تهذیب و ارشاد نفوس در سردارند ، خود از این اغراض پلید که تباه کننده فضایل انسانی و موجب کمر اهی و فساد عموم افراد میگردد مبری و منزّه باشند .

این نامه و نامه خطابى علمای ماوراءالنهر در بعض تواریخ عهد صفوی از جمله عالم آرای عباسی و روضه الصفا و غیره ضبط شده است ولى ما این نامه ها را از منشآت نصیری طوسی که نسخه عکسی آن در کتابخانه ملی تهران موجود است استخراج کرده و بهمان ترتیب که در منشآت مذکور آمده در اینجا نقل میکنیم : ضمناً یادآور میشویم که برای مزید اطلاع و جلب توجه خوانندگان درباره برخی کتب و رجال مورد نظر حواشی و توضیحاتی باختصار از طرف نگارنده ترتیب داده شده است .

نامه علمای ماوراءالنهر به علمای خراسان (۱)

پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفرست صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست . اما وقتی که تکلم این کلمه طیبه و مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه کلام علما و اتقیارا بالکلیه مهجور گردانند و مؤمنان را بایمان اول نگذاشته اظهار طریقه شیعه شیعه نمایند و لعن حضرات و سب شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر ملك علام قتل و قمع آنها اعلاء الدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران

خدا تعالیٰ ظلال اجلاله علی رؤس المسلمین الی یوم الدین در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب وطریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله واصحاب کرام و اولاد عظام است باوجود قدرت واستطاعت تماهل نمایند چگونه از عهد جواب و سؤال ملک متعال که یوم لاتجزی نفس عن نفس شیئاً ولا تقبل منها شفاعه ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون که بآیه کریمه « لنسئلن الذین ارسل علیهم » ثابت شده تواند بیرون آمد .

و هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات واحادیث و اخبار تأمل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گشته اند و طریق سنت و حرمت را مرعی داشته سالها در اعلاء کلمه حق بانکار در رکاب آنحضرت مقابل نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیه کریمه « ولقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة » بشرف رضوان حضرت منان مشرف گشته اند « اولئک الذین هدیهم الله فیهدیهم افئده » و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین از این جمله اند که بمصاهرت و مخالطت آن سرور معزز و مکرم و صدیق اعظم در کلام قدیم صاحب ناامیده کما یقول « اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا » و بمقتضای « وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی » اقوال و افعال آن حضرت بموجب وحی است و آن حضرت کمال تعظیم و توقیر ایشان میداشته و در توصیف هریک احادیث کثیره وارد شده . پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان بوده باشد و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد و بنا بر فرموده « قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم » امیدوار است که بشرف محبوبیت سبحان و عز غفران برسد .

و ایضاً شجاعت (۱) امیر المؤمنین کرم الله وجهه در اعلاء حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند و آنجناب در زمان متابعت و مبايعت خلق با ایشان

بوده و خود نیز متابعت و مبايعت نموده پس اين جماعت كه اثبات نقض آنحضرات ميكنند غافلند از آنكه ثبوت بآنجناب لازم ميآيد .

وايضاً چگونه است سب كردن صديقه با آنكه متفق عليه است كه شرف فراش آنحضرت يافته و محبوبه آن سرور بوده بعضى امور شنيعه ياشنيدن آن جايز باشد و در قرآن مجيد واقع است كه « الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات و الطيبات للطيبين والطيبون للطيبات » .

پس ملاحظه بايد نمود كه نسبت خبث با و بكمجا منجر ميگردد . وايضاً زوجه كمينه بازاری را اگر نسبت بامر شيعي نمايند آن بازاری در كمال وحشت ميگردد پس چگونه صاحب فراش خير البشر را با مثال آن خبرها كه بعضى از طايفه شيعه با و نسبت ميدهند ميتوان داد نعوذ بالله من ذلك فاعتبروا يا اولي الالباب . واگر بعضى گويند كه از ما امثال اين امور واقع نشده و نخواهد شد شك نيست كه اين مهملات را ميشنوند و منع نميكنند پس ايشان نيز حكم آنهاداشته باشند . آنچه نوشته اند كه بحكم آيه « ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل » و حديث « لا يحل مال امر مسلم الا من طيب نفسه » چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلى حلال باشد جوابش آنستكه در آيه و حديث ، اموال تخصيص بمؤمن و مسلم يافته و آنچه بتواتر ثابت شده كه جماعت شيعه شيعه ميكنند و ميگويند از زمره اهل اسلام و ايمان بيروند و اين حديث و آيه بنا بر مفهوم مخالف كه بعضى علما اعتبار کرده اند و آيات و احاديث ديگر كه احتياج بنوشتن آن نيست دلالت دارد بر آنكه قتل و غارت اموال و سوختن و ويران كردن زراعات و باغات و عمارت اهل كفر جايز است و هيچكس را در آن خلافي نيست .

وايضاً حرب با جماعتي كه تبعيت پادشاه اسلام و خليفه نمايند و عصيان ورزند جايز است باتفاق علما هر چند آنجماعت گوينده كلمه طيبه توحيد و مسلمان باشند و برين دال است بعضى حروب كه اسدالله الغالب در زمان خلافت خويش کرده اند و از اين قبيل است حروبي كه اعليحضرت خاقاني با بعضى از مسلمانان نموده . و آنچه نوشته اند كه زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سركار مزارفايض الانوار است

که آبا و اجداد حضرت خاقان وقف کرده اند ، چون این دیار از جمله دارالحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست آن نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نمیرسیده باشد خلیفه راجیز است که بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریت پیغمبرند بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه « انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح » رانشیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند :

هر که او روی به بهبود داشت (۱) دیدن روی نبی سود داشت .

آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان نموده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که رجب از جمله اشهر حرم است و قتل و حرب در آن با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که هر گاه حرمت اشهر حرم منسوخست بنابر حدیث صحیح مشهور و بعضی غزوات حضرت امیر المؤمنین علی و رفتن آنحضرت بر سر اعدای درین شهر دال است برین و آنچه نوشته اند که آیه « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » از محکماست در آن شك نیست بلکه در آن شك نیست که جهاد با کفار از اعظم عباداتست و ای بر آن جماعتی که ترك عبادت نموده است و لعن اکابر مینمایند و آنرا تکفیر ذنوب و باعث ثواب میدانند .

با آنکه متیقن و متعین است که در لعن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است ثواب نیست و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده اند از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و تبعیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند « قد بینا الايات لقوم يعقلون » و اگر بعضی از مضلین

۱- چنانکه بعداً خواهیم دید ابن مصرع از شعر مولانا عبدالرحمن جامی را نیز نادرست

اقرار نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخن وریدی باشد باید که رئیس خویش عبدالله را بیرون فرستند تا امان داده ببعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نمایند شاید که مذهب حق بر همه ظاهر گردد. «والسلام علی من اتبع الهدی».



چنانکه ملاحظه میشود مندرجات این نامه که علمای ملازم رکاب عبدالمؤمن خان فرزند عبدالله خان اوزبک هنگام محاصره مشهد در جواب سادات و بزرگان این شهر نوشته اند دارای توجیهات بی اساس و ظاهری فریبنده است و چنانکه خواهیم دید محمد مشکک رستم داری جوابی ماهرانه و با منطقی متین و معقول بنامه مذکور مینویسد و اعتراضات و شبهات و دلایل بی وجه آن را مردود و منتفی میسازد. نویسندگان نامه مذکور ضمن اینکه خواسته اند بخیال خود خدشه و خللی بارکان متین و استوار مذهب شیعه وارد سازند بعضی مباحث و مقولات موهوم و بی اساس را بمیان کشیده و با طرح آن مباحث غارتها و نهب اموال و کشتار نفوس بی گناه و اتلاف محصولات و خرابی مزارع و باغهای اطراف شهر و نواحی سرسبز و آبادی را که زیر سم ستوران لشکر جرار و بی رحم خان اوزبک کوبیده میشد بافتوی های ظالمانه خویش مجاز و مشروع جلوه دهند.

شاه عباس اول خود ضمن نامه ای که درباره جلوس خویش بتخت سلطنت و شرح فتوحات در آغاز پادشاهی و توجه بضبط و سامان بخشیدن امور عراق و آذربایجان و شرح عللی که موجب از دست رفتن بعضی از نواحی آذربایجان و شیروان گردیده و نیز اشاره باغتشاش خراسان و نفاق و خصومت بین مرشدقلیخان و علیقلی خان سرداران معروف قزلباش و دفع شر عبدالله خان و عبدالمؤمن خان اوزبک بجلال الدین اکبر پادشاه تیموری هند نگاشته چنین مینویسد:

«... بدین جهت بعضی از ولایات آذربایجان و شیروان از تصرف اولیای دولت این خاندان بیرون رفت و خبر توجه لشکر روم بجانب آذربایجان و گرفتاری لشکر عراق بدان و نزاع و کدورت علیقلی خان و مرشدقلی خان و امرای خراسان و نبودن

محب صداقت نشان در بلده هرات مسموع عبدالله خان گشت ، انتهاز فرصت نموده بهوس تسخیر هرات بخراسان آمد و بلده مذکور را محاصره نمود . مرشد قلیخان که وکیل ولله بود معروض داشت که در عراق و آذربایجان بجهت مخالفت امراء لشکری آتش فتنه بالا گرفته در خراسان نیز این حادثه روی نموده مخالفان این دودمان از جوانب زور آورده اند اگر بعد از این در خراسان توقف واقع شود مخالفان قوی دست ، دست درازی نموده ملک موروثی از دست میرود . صلاح دولت در آنست که عنان توجه بجانب عراق معطوف ساخته آن حدود را ضبط و نسق نموده باعموم سپاه عراق و آذربایجان متوجه گشته باتفاق عساکر خراسان بدفع شرع عبدالله خان قیام نمائیم ... »

« ... بعد از قرار و نسق مهمات عراق با عساکر افزون از حد و حصر که بمجرد استماع ورود رایات ظفر آیات بعراق ، باندک زمانی در پایه سریر خلافت مصیر مجتمع گشته بودند اراده مراجعت بجانب خراسان نمودیم که بتوفیق الله تعالی و حسن تأییداته محصوران هرات را از محاصره و شر مخالفان استخلاص داده بسنت سنیه آباء عظام و اجداد کرام که مکرراً با سلاطین اوزبکیه در خراسان مقاتله و مقابله نموده اند عمل نمائیم .

مرشد قلیخان که وکیل و راتق و فاتق مهمات بود بنابر معاداتی که میانه او ولله مذکور واقع بود شیوه نفاق پیش گرفته بمعاذیر مموهه و اکاذیب مزوره متمسک شده توقف و توقیف و تاخیر و تسویف از حد اعتدال گذرانید تا قحط و فقدان آذوقه در میان محصوران هرات بمرتبیه ای رسید که اکثر ایشان بآتش جوع هلاک گردیدند و چون کار بجان رسید از سر آنهم گذشته از حصار بیرون و در معرکه کارزار بتیغ انتقام مخالفان را بمقر سقر رسانیده خود نیز بدرجه شهادت رسیده بنعیم مقیم جنات عدن فایز گشتند و آن بلده بتصرف مخالفان درآمد .

و از استماع این خبر و ظهور بی اخلاصی مرشد قلیخان در اثنای راه او را بجزای کردار رسانیده عزیمت بر آن مصمم نمود که ایلغار کرده خود را بمخالفان رساند و بعون الله و حسن توفیقاته داد مظلومان و محصوران از آن شداد

پیشگان مغرور بستانند .

معلوم شد که لشکر مخالف علفزار و غلات آنولایت را پاره عرصه نهب و غارت و بعضی مرتع دواب و اغنام و مابقی را بآتش بیداد سوخته در آنجوانب قوت لایموت نگذاشته معاودت نموده اند .

«... عبدالله خان و عبدالمؤمن خان را چون گرفتاری ما در سرحد روم معلوم گشت (۱) فرصت غنیمت دانسته بخراسان آمده مشهد مقدس معلی را محاصره نمودند. بعد از استماع این خبر مقید بجمعیت عسا کر نگشته بلا توقف و تاخیر متوجه خراسان گردیده مملکت ری که مضرب سرادقات اقبال گشت بجهت عفونت هوا جنود تب و مرض هجوم آورده عموم و فود سپاه مسعود از تاب تب بیتاب و بسیاری از شدت این حادثه بمضایق قبور در خواب ماندند و عرض مرض سرایت کرده مزاج محب نیز از طریق استقامت منحرف گردیده مدت این عارضه بتطویل انجامید بدین سبب توجه خراسان در عقدۀ تاخیر افتاد و جمعی از محصوران نیز حرام نمکی کرده بموجب العبد یدبر والله یقدر آن روضۀ متبر که و بلدۀ منوره بید اعادی متغلبه در آمد ..»

شاه عباس در اینجا بموضوع دیگری در باره اختلافات طوایف قزلباش و هرج و مرج مازندران و گیلان اشاره کرده و تصریح میکند که باندك توجهی تسلط و امنیت در آن نواحی بهشت آسا برقرار ساخته و سپس مینویسد :

«... در آن مقام دلنشین ، منهیان خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان بخراسان آمده مخلص نیز از آنجا بر جناح استعجال باراده تلافی مافات و تلافی فریقین روانه خراسان گردید و بمضمون صدق مشحون کلمه لاتثنی شیئاً الا وقد ثلثت امیدوار بود که تلافی دست دهد . مشارالیه بمجرد استماع ورود مو کب مسعود بآن حدود فرار برقرار اختیار نموده عنان اشهب تیز گام بجانب بلخ و بخارا منعطف ساخت و بنابر

۱- شاه عباس در همین نامه در خصوص مناسباتش با دربار عثمانی مینویسد که چون میان وی و پادشاه روم امر مصالحه و معاهده قرار نیافته بود و از سرحد عراق و آذربایجان آسوده خاطر نبود بمقر سلطنت باز گشته و با فرستادگان و سفیران که برای تجدید اتحاد و دوستی آمده بودند بنیان صلح و صلاح و یمنان یگانگی و هوائست با دولت عثمانی مشید و استوار ساخته است .

رسوم شوم وعادت مذموم علفزارها و غلات را سوختند لهذا توقف در آن دیار میسر نبود بالضرورة بجانب عراق معاودت نمود و بجهت قرار مهمات عربستان و لرستان متوجه آن دیار گشته بود که عبدالمؤمن خان چون ساحت خراسان از عسا کر منصوره خالی دید باز بدانجا آمده بسفک دماء و قطع اشجار و خرابی قنوات و مغموری معمورات قیام نموده در این مرتبه نیز بسرعت تمام متوکلاً علی الله مستعیناً من الله بی اجتماع جنود و سپاه باجمعی از عسا کر منصوره که پیوسته در رکاب ظفر اتسبند روانه آن صوب گشت بعد از قطع مسافات و تقارب فئتين و تلاقی قراولان لشکر طرفین و قتل جمعی از جنود از بکیه و گرفتاری جم غفیری از امرای ایشان مثل حاکم نسا و ابیورد و بقدا و بدخشان که پیشروان آن جیش بد کیش بودند خان مشارالیه تاب لشکر فیروزی نشان نیاورده عار فرار بر خود قرار داده باسمند باد رفتار بجانب ماوراء النهر شتافت ...»

شاه عباس چنانکه در فصل بعد خواهیم دید در باره حمله های مزورانه اوزبکان و مترصد بودن خویش بتلاقی دولشکر و وقوع رزم مردانه بین سران دوسپاه مکاتبات جالب و شیرین و مبسوطی دارد که ما منتخب این نامه ها را که حائز نکات تاریخی و اخلاقی و اجتماعی است با جوابهای آن نامه ها بصورت اجمال در فصل آینده ذکر خواهیم کرد .

اکنون بطوریکه قبلاً توجه دادیم عین نامه علمای خراسان را که بانشای محمد مشکک در جواب نامه علمای ماراء النهر نوشته شده و از بهترین آثار ادبی و اخلاقی و اجتماعی و از جمله نثرهای شیوا و دلپذیر و محکم علمی آیندوره محسوب میگردد عیناً در اینجا نقل میکنیم :

جواب علمای خراسان بنامه علمای ماوراء النهر

«نتایج افکار و رشحات اقلام در ربار افاضل ماوراء النهر هدام الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله عن التعسف و العناد بوقوف پیوست . در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود .

بررأی حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نیست که حضرت سید المرسلین
بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بمتابعت کتاب الله و عترت
طاهره مأمور گردانیدند و چون حضرت امام البجن والانس سلطان ابوالحسن علی بن
موسی الرضا علیه التحیه والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این حروف محمد
خادم برای احترام آنحضرت و بواسطه فیوض برکاتی که از روح مطهر آنحضرت
یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار
نموده نه باقر لباس الفت و نه از اوز بک کلفت ، بی میل و عناد نسبت بطایفه بعد از تفتیش
و تفحص در امور دینی تحصیل یقین کرده آنچه بمقتضای قرآن و حدیث موافق امر
حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند . اگر
مقبول انظار افادت آثار حضرات عالی مقدار شود فهو المراد والا :

من آنچه شرط بلاغت باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
و ممیز این بحث کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف شامل است میتواند بود
و آنچه از طلبه ماوراء النهر متردد این حدودند مسموع شده آنست که نواب
اعلی حضرت خاقان دارانشان باین دو صفت آراسته اند و از امراء ایشان نواب کوکلتاش
بهادر و جمعی دیگر بسمت تمیز و فضایل آراسته اند . اما تصدیقی که از ایشان الی
الان به حکایات علماء ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل اهل خراسان : که « چون
تنها بقاضی روی خشنود آیی » معتبر نیست چه فضلاء مذهب ائمه اثنی عشر علیهم
صلوات الله الا کبر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان
ایشان کرده اند که مذهب شیعه مبدع و مخترع و اصلی ندارد . اگر بعد از تحقیق
حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد المذنبین امری فرمایند بحکم کلام
الملوک الملوک الکلام مطاع و منقاد خواهد بود . مجملأ در طریق شیعه و سنی کتب کثیره
در حدیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیها هر دو فرقه است معتمدست و احتیاط
مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک
نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند . چه اگر بعد از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله بلا فصل خلیفه بحق ابوبکر را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه را میدانند شیعه‌اند و قول ثالث نیست. پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجتمع علیه اهل اسلام است و ترك مجتمع علیه برای مختلف فیه باطل.

بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم افادت رقم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلائل متعدده. اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح خلفاء ثلاث فرموده‌اند و سخن آنحضرت بمقتضای آیه کریمه «وما یَنطِقُ عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» است و شیعه که مذمت ایشان نمایند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است.

جوابش آنست که ازین دلیل قدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح موافق (از آمدی) که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شد.

مخالفت اول آن بود که حضرت پیغمبر در مرض الموت فرمود «ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لن تضلوا بعدی» عمر باین معنی راضی نشد و گفت: ان الرجل غلبه الوجد و عندنا کتاب الله حسبنا - پس امت (صحابه) اختلاف کردند تا آواز بلند شد حضرت پیغمبر از این معنی آزرده شد فرمود که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحیح بخاری^(۱) و اکثر کتب حدیث اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است.

۱- ابو عبدالله محمد بن اسمعیل معروف به امام بخاری از اکابر علمای حدیث در قرن سوم و از سران اصحاب صحاح سته بشمار میرود. وی مؤلف کتاب معروف جامع صحیح شامل احادیث نبوی است و بنام جامع صحیح بخاری شهرت دارد. امام بخاری علاوه بر کتاب مذکور صاحب تألیفات متعددی است که کتب: الادب المفرد - الاسماء والکنی - ثلاثیات البخاری - خلق افعال العباد و السنن بخاری ۳ جلد تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و تاریخ کبیر از آنجمله است ضمناً توجه میدهد که اصحاب صحاح سته عبارتند از امام بخاری - مسلم بن حجاج نیشابوری قشیری - ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی - محمد بن عیسی ترمذی - محمد بن یزید بن ماجه قزوینی و احمد بن شعیب نسائی که همگی از اکابر علمای سنت و جماعت و هر کدام کتاب جامعی در احادیث نبوی تألیف کرده‌اند.

مخالفت دوم آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر داشتند که همراه اسامه (بن زید) بسفر بروند بعضی از آن جمله تخلف کردند و بعرض حضرت رسید مکرراً بمبالغه فرمودند «جهزوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عنه» مع هذا خلفاء ثلاث که داخل جيش اسامه بودند متابعت نکردند. گوئیم امری که حضرت پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضی آیه کریمه مذکورہ وحی است و نفی که عمر کرده ردّ وحی است و ردّ وحی کفر است. علی ما اعترفتم به و علی ما دلّ علیه قوله تعالى «ومن لم يحکم بما انزل الله تعالى فاولئك هم الکافرون» و کافر قابل خلافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. هر گاه کفر عمر و سلب قابلیت خلافت از او ثابت شد بنابر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند این که عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جيش اسامه بمقتضی دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاث اند. و از هر يك از این دو آیتین مذکورترین بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی آن جماعت لازم میاید و تفصیل آن درین صفحه نمیگنجد و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل. و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت پیغمبر نیز وحی است و الواقع كذلك پس گوئیم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضروره وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امر باو و تعظیم او کفرست بدو وجه اول دلیلی که حضرات فرموده اند و دوم آنکه قوله تعالى «لا تجد قوماً يؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من جادلهم و رسولهم و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم» و دلایل مبین برای تحقیق حق و تزییف باطل در مسئله امامت برهاناً و جدلاً بسیارست ولیکن مثل است که بوسه به پیغام نمی باشد. اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد.

«بهر جمعیتی وصل توجویم» لعل الله یجمعنی وایاک.

اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد نه بشمشیر و بوکده و قلم تراش و نیز مدح خلفای ثلاث از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و

آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مزبورین و غیرهما در کتب فریقین مسطورست. و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند عادل نباشد و جز متفق علیه دلالت بر خلاف آن نماید و مخالفت جز واحد سیما با خصوصیات مذکوره لانسلم کفر باشد و الا پس درهمه دهر یک مسلمان نبود. چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر نسبت بخلفاء ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر داده و عقوبت نفرموده و روایتی که دلالت بر حسن خصوص فعلی کند مطلوب نیست چنانکه در آیه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ مَذْكَورًا خَوَّاهُ دُشْد. دیگر آنکه بمقتضای «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» خلفای ثلث بر ضوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد. جواب آنکه مدلول آیه عند التدقیق رضای حضرت الله تعالی است از آن فعل خاص که بیعت است و کسی منکر ایشان نیست که بعضی از افعال حسنه مرصیه از ایشان واقع شده سخن درین است که بعضی از افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد بیعتست چنانکه در امر خلافت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تمه این روایتست «فخرجت عنه ولم تتكلم معه حتی ماتت» و فقیر خود در صحیح مزبور مشاهده کرده ام و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است که «من اغضبها فقد اغضبني» و در مشکوٰۃ در مناقب آنحضرت منقولست که «من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذ الله» و کلام صادق بمضمون «ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة» ناطق است.

حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر و تخلف جیش اسامه و غیرها که با حصاء در نمی آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن

خاتمت اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعال است و هر کس بسلامت عاقبت مستعد نشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت میشود چنانچه آیه کریمه «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیہ الله فیؤتیه اجرًا عظیمًا» بر آن شاهد است. دیگر آنکه حضرت حق تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست. جواب آنکه آیه کریمه «قال لصاحبه وهویحاوره اکفرت» الی آخره دال است بر اینکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت موافق الفریقین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلمان و خواه کافر و آیه کریمه «یا صاحبی السجن» ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار» نیز مؤید مقصود است چه صاحب کشف^(۱) و بیضاوی^(۲) تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده اند یعنی این دو صاحب من در زندان. پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند چنانکه تتمه آیه کریمه مذکوره دلالت صریح بر آن دارد. پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن

۱- محمود بن عمر بن احمد خوارزمی زمخشری که صاحب کشف نیز شهرت دارد از فحول علمای اسلامی در قرن پنجم و ششم هجری و استاد معروف در فقه و تفسیر و حدیث و نحو و لغت و علم بیان و بلاغت عرب است. آثار این عالم شهیر از قبیل اساس البلاغه - اطواق الذهب فی مواظب و الخطب الامالی - الاموزج - اسماء الجبال والامکنه والمیاء - اعجب العجب فی شرح لامیه العرب و کتب متعدد دیگر او در فقه و اخبار و امثال و حدیث و کلام و روایات و اخلاق و لغت و ادبیات مرجع و محل استفاده افاضل و دانش پژوهان است. کتاب الکشف عن حقایق التنزیل وی تفسیر مشهوری است که درباره اهمیت آن چنین سروده اند:

ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد ولیس فیها لعمری مثل کشف
ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته فالجهل کالداء و الکشف کالشافی

۲- عبدالله بن عمر بن احمد شیرازی بیضاوی مکنی به ابوالخیر و ملقب به ناصر الدین، محدث و مفسر نامی قرن هفتم هجری و از اکابر علمای عهد مغول و معاصر علامه حلی و خواجه نصیر الدین طوسی است. کتاب تفسیر وی بنام انوار التنزیل و اسرار التأویل که به تفسیر بیضاوی مشهور است در میان علما و ارباب فضل مطلوب و معتبر و مطالب آن از جهت تطبیق آیات قرآنی با قواعد نحوی نیز اثری علمی و بسیار سودمند است. کتابهای دیگری مانند: الايضاح - شرح المصابیح والغایة القصوى و منهاج الوصول و شرح التنبيه در فقه و تهذیب الاخلاق در تصوف و شرح الکافیة در نحو و شرح مطالع در منطق و طوابع الانوار و مطالع الانظار در توحید و کلام از جمله آثار اوست.

دلیل خوبی نیست و نیک جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات در صحیفه شریفه که :

هر کرا روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت

اما از حضرات که به ابلغ وجوه دعوی ادراک دقایق قرآن مجید فرموده اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر کرا (هر که او) نوشته رابطه مصرعها را برداشته هر مصرعی را فی نفسه نا تمام گذاشته اند متفطن نشده اند که روح حضرت مولانا جامی را آزرده اند ساخته اند . لیکن چون غارت وتالان بر کافه اهل خراسان واقع شده خانها خراب شده حضرت مولوی نیز از این جماعت است اگر يك بيت او نیز خراب شده باشد با کی نیست . «البلیه اذا عمت طابت» و از اشعار عرب نیز استشهاد هست اما صلاح در ذکر آن نیست التماس آنست که بمجرد ایهام لفظ بلا تأمل و معنی استدلال نفرمایند . والله اعلم .

دیگر آنکه حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت متابعت مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرمودند و این حقیقت بیعتست و اگر نه قدح آنحضرت لازم میاید . جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت پیغمبر فارغ شود خلفای ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن در این صحیفه نمیگنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیقت بیعت ایشان نمیکند . چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بود و حضرت پیغمبر با حضرت امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکرده از مکه معظمه مهاجرت نمودند . بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح نموده مراجعت فرمودند . پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه بگنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها میگنجد مع شی زاید چه ظاهر است که حقیقت کفار قریش متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر جاریست چه فرعون با دعوی خدایی چهار صد سال بر مسند سلطنت بوده هر يك از شداد و نمروود و غیرهما مدتی باین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار با اعتقاد فاسد که از ایشان حاصل

کردند باخسران رفتند. هرگاه درماده خدای تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی می‌گنجد. و آنچه فرمودند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در این صحیفه نمی‌گنجد غرض که شارح عقاید نسفی^(۱) در اینکه سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جوامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام می‌شمرد و صاحب مواقف^(۲) نیز برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده. نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنان است نه مطابق حدیث و قرآن. با آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در او معتبر نیست می‌گنجد که مطلقاً نام خلفای ثلث بر زبان شیعه جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن میکنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم اصلاً مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست. و آنچه فرموده اند که هر که استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است شرعاً و عقلاً بر این دلیلی نیست و قال الشیخ ابن سینا «من تعود ان یصدق بغير دلیل فقد انسلخ عن فطرة الانسانية»

۱- مسعود بن عمر بن عبدالله خراسانی (شافعی مذهب) معروف به ملاسعد تفتازانی از مشاهیر علما و از جمله محققین نامدار قرن هشتم هجری است که تالیفات سودمند بسیاری در فقه و اصول و تفسیر و منطق و کلام و صرف و نحو و سایر علوم و فنون متداول عصر از خود بجای گذاشته است. از تالیفات وی میتوان کتب اربعین - ارشاد المبادی در نحو - التلویح فی شرح حقایق التنقیح - تهذیب المنطق و الکلام - شرح عقاید نسفی که اصل آنرا ظاهر آ نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی تألیف کرده و شرح کشف زمخشری - شرح نهج البلاغه - مختصر و مطول - کشف الاسرار و شروح دیگر در فقه و اصول و منطق را ذکر کرد. زمخشری در عالم تحقیق و تتبع و تفرس در مسائل علمی و فلسفی و دینی مقام و منزلت شامخی دارد.

۲- عبدالرحمن بن رکن الدین احمد بن عبدالغفار بن احمد ایجی فارسی شیرازی (شافعی) ملقب به عضد الدین و معروف به عضد یا عضدی از حکما و محققان مشهور قرن هشتم هجری در عهد خدا بنده مغولی است. وی استاد ملاسعد تفتازانی و مؤلف کتبی چند در رشته کلام و حکمت و فنون ادبی بوده که کتاب المواقف فی علم الکلام و تحقیق المقاصد و تبیین المرام از جمله آنهاست و سید شریف جرجانی شرحی بر همین کتاب مواقف نوشته است. خواجه حافظ شیرازی ضمن مدح و تحسین پنج تن رجال فارسی از عضد و کتاب وی نیز یاد کرده است:

دگر شهنش داندش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه نسبت بشیعه کرده اند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله. اما چون عایشه مخالفت امر «و قرن فی بیوتکن» نموده بصره آمد و با حضرت امیر اقدام بجنگ کرد، بحکم حدیث حربك حربی که فریقین در مناقب حضرت امیر نقل کرده اند حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است محارب حضرت پیغمبر مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هر چند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس چنانکه گفته اند از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن او برای حرب نباید کرد. والله اعلم بحقایق الامور وهو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور. و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین الی آخره نه این معنی دارد که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت شریکند من جمیع الوجوه چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد یا دوزخ آن دیگر را چنین باید والا منقض شود بحضرت نوح و حضرت لوط و زوجه ایشان و زوجه ایشان و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیه مذکوره مؤول باشد بآنچه در آیه دیگر صریح شده که «الزانی لاینکح الازانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الا زان او مشرکة» و فیه نظر وله جواب.

و آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان حضرت سید الانام اند مرقوم گشته محل تعجب است چه هر گاه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخلاف امر آنحضرت سفر کند و با کسی که باتفاق مسلمانان خلیفه رسول الله است و او خود مناقب آنحضرت را از حضرت پیغمبر روایت کرده باشد جنگ کند و بواسطه این بحکم حدیث محارب حضرت پیغمبر شود باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزندان پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه نزد آن فرزندان پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد بمقتضای دلایل برو چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت حضرت پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز

از آن فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدنی و مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکسی که در حق او گوید اجر و ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و اشنع باشد و سبب آنکه اول اصلاً باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر است چه تواند بود. اگر به مضمون حدیث مصنوع سبب الشیخین کفر متمسک شوند جواب آن ظاهر باشد و اگر چیز دیگر فرمایند مستفید شویم.

بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی^(۱) در خدمت حضرت پیغمبر کسی از خدمتگاران حضرت عبور نموده حضرت از این معنی اعراض فرمودند آنکس گفت یا رسول الله مت این شخص کور است پیغمبر فرمودند که تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را بکتف مبارک خود نگاهداشته تا مشاهده جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی فرموده که یا حمیراء هل سمعت ، این عمل را بارذل ناس نسبت نمیتوان کرد قباحت آن نه بمرتبه ایست که تصریح آن مقدور باشد و به آنچه لازمه این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که مرتد گردد. بهر حال بعد از الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و افضل و اکمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیدانیم و چیزی که منافی جلالت شان آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم. اما فریاد از جرأت های حضرات که بواسطه میل و تعصب با حدیث موضوعه، شرع و دین را ضایع کردند :

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در ماده نسخ حرمت اشهر حرم فرمودند اصل عدم آنست تا ناسخ معتدبه که رفع حکم قرآن تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آنحضرت همه چنین بوده و هر گاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اباحت سابقه معلوم شد

۱- ابن ام مکتوم اعمی - عبدالله بن زائده یا عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعہ عامری از مؤذنان حضرت رسول اکرم (ص) بوده و بقول بعضی از مفسرین سورة مبارکه عبس در شان وی نازل شده است ضمناً یاد آور میشویم که نخستین کسیکه برای آنحضرت در مدینه و مسافرتها اذان میگفته بلال بن رباح بوده است.

و جهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرائر جمعی که هرگز ندیده‌اند چون حاصل شده والله علیم بذات الصدور.

علی‌ای حال مزاج پادشاهان همچون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزال موعظه حسنه تسکین التهاب آن آتش فرمایند. تا خلق الله نسوزند نه آنکه بیاد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال اعمار و آمال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند :

چو آتش مشو تند و سرکش مبادا که دود از دل مبتلائی بر آید
و ظاهر است که از این فتوی‌های بی‌ملاحظه برای سپاهی بهانه اهتمام در استیصال بندگان ملک علام بهم میرسد و استیصال ایشان اگر چه کافر باشند ملایم حضرت الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح در روز قیامت برای هلاک کفار خلائق و آثار و اخبار بر این دال است و تفصیل آنها در این صحیفه نمی‌گنجد. هر گاه سپاهی بفتوای علما این کارها کند معظم جواب آن روز قیامت بر علما خواهد بود :

در آندم که از فعل پرسند و قول اولو العزم راتن بلرزد ز هول
بجایی که دهشت برند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا
مخفی نماند که ابن طاوس علیه الرحمه (۱) که از علماء شیعه است در اصول

۱- علی بن موسی بن جعفر مکنی به ابو الحسن یا ابو موسی و ملقب به رضی الدین و معروف به ابن طاوس از فحول علمای شیعه و از ادبا و زهاد مشهور در قرن هفتم هجری است. چنانکه در کتب رجال آمده و ارباب تذکره گفته‌اند این پارسای دانشمند بسبب تقوی و توجه و شوق بمرااتب طهارت و تزکیه نفس و تجلیات روح و ضمیر پاک وی از سرچشمه مواهب و فیوضات ربانی بهره‌مند بوده است. ابن طاوس از کثرت زهد و پرهیزکاری از فتوی در احکام شرعی احتراز داشته و مؤلفات متعدد وی بیشتر درباره ادعیه و عبادات و وظایف دینی و اخلاقی و تهذیب نفس و ارشاد خلق در طریق صلاح و نجات و کسب سعادت حقیقی و توفیقات معنوی برشته تحریر کشیده شده است. برای مزید اطلاع اشاره میکنیم که کتابهای : الاجازات لکشف طریق المفازات - سعادت الدنیا و المعاد - الاقبال بالاعمال الحسنه - الطرائف فی مذهب الطوائف - الفتن و الملاحم - کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف - محاسبه النفس - مهج الدعوات و منهج العبادات - مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتعبد از جمله تألیفات ابن عالم متقی است.

و فروع مجتهد بوده در فقه تصنیف نکرده بنابر آنکه حضرت الله تعالی در باره حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت و دنیا را بطفیل او خلق کرده فرموده که «ولو تقول علينا بعض لا فایله لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه بالوتین فیما منکم من احد عنه حاجزین» هر گاه در باره حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگر را غلطی در فتوی واقع شود چون از عهده بیرون آید .

پس اگر طریق اتقیاء سلف را مسلوك داشته احتیاط مرعی دارند ظاهراً اصلاح خواهد بود چه در عرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمضمون حدیث : «رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ» متمسک اند لغایت صعب است .

بجرم عشق مرا اگر کشی چه خواهی گفت

جواب خون رقیبان که بی گناهانند

مرا مراد ازین جمله نیکخواهی تست

و گرنه زینهمه گستاخیم چه مقصودست

بهر حال چون اکثر مفاسد عالم بلکه تمام آن از اغراض فاسده دنیویه است و مناسب آنست که از باب فضل ازین اغراض منزله باشند لایق آن بود که بعد عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آورده اند فقیر را بشرف حضور مشرف و مسرور سازند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریدون شأن فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان لوازم احترام حضرت امام را بجای آورده بسعادت زیارت حضرت مستسعد شوند و فقیران بیرکت صحبت ایشان فیروزی یابند و اینمعنی بوجود نامده فتوی بقتل فقیران دادند بارك الله اعظم اجور کم و اصلاح امور کم .

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکن مکن که پشیمان شوی و چاره نباشد

والسلام علی من اتبع الهدی .

فصل ششم

نامه‌های عهد شاه عباس اول

چنانکه اشاره کردیم در عهد شاه عباس کبیر مکاتبات متعددی بین این پادشاه مقتدر و سران اوزبك مبادله گردیده است. نامه‌های مذکور مانند بیشتر مکاتیب ایندوره بصراحت و متانت گفتار و طرح مسائل و مطالبی که بتدبیر و رعایت حزم و خرد حل و فصل شود ممتاز است.

با اینکه رعایت آداب معمول در نامه نویسی و اطناب و اظهار بعض تعارفات و مقدمات مطوّل و ذکر تشبیب و استشهاد باشعار و امثال عربی و فارسی و احادیث و آیات قرآنی معمول گردیده و حفظ آداب و رسوم اخلاقی و اجتماعی و دینی در تنظیم و تدوین این نامه‌ها بوضوح مشهود است معینا باید توجه داشت که مضامین و عبارات مکاتیب این عهد با سایر ترسلات دوره صفوی از جهت صلابت و انسجام گفتار و روشنی مطلب و مضمون که قدرت تصمیم و اراده خلل ناپذیر نیز از سطور آنها پیدا است متمایز و مشخص است. این نکته را نیز یادآور میشویم که ذوق و قریحه و تسلط منشیان و نویسندگان چیره دست چون اعتماد الدوله خاتم بیك اردوبادی و اسکندر بیك ترکمان (مؤلف عالم آرای عباسی) و دیگر نویسندگان کار آزموده در حسن تحریر و استحکام اسلوب و شیوایی مضامین این نامه‌ها دخیل و مؤثر بوده است. و نیز باید بگوئیم که نامه‌های اجتماعی و تاریخی بسیاری از دوره شاه عباس اول در دست است که اگر بخواهیم تمام آنها را نقل کنیم در این کتاب نمی‌گنجد. ناگزیر سعی و اهتمام کرده‌ایم از بین مکاتیب مذکور بطور نمونه نامه‌هایی انتخاب کنیم و در دسترس مطالعه علاقه‌مندان قرار دهیم و در پاره‌ای موارد بذکر و نقل منتخبات و قسمتهایی از متون نامه‌های مورد نظر اکتفا کنیم.

از جمله نامه‌هایی که مطالعه و تحقیق درباره آنها جالب و سودمند بنظر

میرسد نامه‌هائی است که شاه عباس اول بمران اوزبك مخصوصاً عبدالله خان و عبدالؤمن خان نوشته و نیز مکاتبات در خصوص سلوك و رفتار خان احمد حکمران گیلان و طغیان وی و شفاعت و پایمردی سلطان مراد پادشاه عثمانی است که ما این نامه‌ها را در مقدمه این فصل ذکر میکنیم و سپس بر سائل و نامه‌های این عهد که در باره روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران و عثمانی و ایران و هند و سایر مکاتبات مران کشورهای همجوار و ممالک اروپا و دیگر ترسالات رجال و بزرگان و دانشمندان این عهد میپردازیم.

نامه شاه عباس کبیر به عبدالؤمن خان اوزبك

این نامه بانشای حاتم بیك اردوبادی در جواب مکتوب خان اوزبك که اجمالاً به ترکی نوشته شده تدوین و ارسال گردیده است. از مضمون نامه عبدالؤمن خان مشهود است که وی مانند امرای پیشین اوزبك و اجداد خود چشم طمع بخراسان دوخته است و راجع بواگذاری این استان و انعقاد صلح و یا توسل بجنک و اشاره بقرار زمان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا و اوزن حسن مطالبی طرح شده است که شاه عباس با جواب صریح و متین خود این خیال خام را از سر خان اوزبك بدر میکند.*

* نکته جالبی که در این نامه بنظر میرسد اینست که شاه عباس ضمن مطالب پند آمیز صلحجویانه که در عین حال از بروز جنگ کمترین بیم و هراسی بخود راه نمیدهد در خصوص انتخاب راه جنگ و ستیز پیشنهاد جوانمردانه‌ای را بمیان می‌آورد و بخان اوزبك مینویسد که چون منازعه و جنگ برای سلطنت و جهانداری بین من و تو بوقوع می‌پیوندد سزاوار نیست دیگر مسلمانان و گروه کثیری از بندگان خدا در این جدال کشته شوند بلکه بهتر اینست که هنگام محاربه ما دو تن از صفوف لشکریان خود جدا شویم و با یکدیگر به نبرد و بیکار بپردازیم تا خدا تعالی بهر يك از دو تن نصرت دهد و پیروز گردد و ملك و لشکر از آن او باشد.

نامه بدین شرح است^۱:

«نامه شریف عالیجناب سلطنت و شوکت پناه جلال و عظمت دستگاه نقاوه دودمان سلاطین خلاصه خاندان خواقین معزاً للسلطنة والشوكة والخلافة والعظمة والعز والامتنان عبدالمؤمن سلطان که بعضی از آن مشعر بر صلح و صلاح و بر خی مبنی بر جنگ و جدال بود در اسعد زمان رسید و بمطالعه آن مسرور گردید.

آنچه در باب نزول اجلال و توقف رایات عظمت و اقبال نواب همایون ما در چمن بسطام و تشریف شریف ایشان در ولایت نیشابور اشاره فرموده اند پوشیده نماند که اردوی کیهان پوی ما دریلاق علی بلاغی نزول داشت و متوجه قرار مهمات مازندران و آن حدود بودیم که مژده تشریف شریف ایشان بقرابالحق و لشکر فرستادن بر سر جماعت گرایلی که از جمله منسوبان این دودمان خلافت نشان اند رسید. بجهت استماع این خبر از ییلاق مذکور کوچ نموده بسرعت و استعجال تمام متوجه بسطام شد چمن مذکور را مضرب سراوقات شوکت و اجلال گردانیدیم و اراده آن بود که از آنجا متوجه گشته بایشان در قرابالحق ملاقات فرمائیم در این اثنا خبر رسید که از آنجا معاودت فرموده بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف برده اند متعاقب ایلچی ایشان رسید و یک جلد مصحف که برسم یاد بود فرستاده بودند رسانید چند روزی جهت قرار مهمات استراحت در چمن مذکور توقف نمودیم میخواستیم ایلچی ایشان را روانه فرمائیم که بسمع اشرف رسید که ایشان باز از حوالی مشهد معاودت فرموده اند بمجرداستماع آن با استعجال تمام متوجه شدیم که مبدا چون خبر توجه رایات نصرت آیات بایشان رسد معاودت فرمایند و تلاقی فریقین دست دهد که فرستاده و نامه نامی ایشان روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذیقعدة الحرام در جاجر مرسید.

شرحی که در باب صلح و جنگ نوشته‌اند اولاً آنچه در باب صلح قلمی فرموده‌اند که بقاعده سلطان حسین میرزا و اوزن حسن مقرر بوده معمول شود بر ضمیر شریف مخفی نماید که سلطان حسین میرزا را که از سلاطین جغتای است بشمانستی و اوزن حسن را که از پادشاهان تراکمه است بنواب همایون مامانستی نیست. اگر فیما بین صلح قرار می‌باید بدستوری که میانه نواب جنت مکانی علین آشیانی شاه بابام^(۱) انارالله برهانه و پادشاهان مرحوم کستن قراسطان و پیر محمد خان که از اقوام نزدیک آن زبده دودمان سلاطین چنگیزاند قرار یافته بود که خراسان داخل ممالک محروسه شاهی و ماوراءالنهر بدیشان متعلق بوده باشد هر یک بر سنت سنیه آبا و اجداد عظام خود عمل نموده رفع نزاع و کلفت فرمائیم و بواسطه رفاه حال مسلمین در مقام نزاع و عناد نبوده باشیم اولی و انسب خواهد بود. اگر بدین نوع صلح راضی نبوده باشند بطریقی که میانه جد اعلی نواب همایون ما و پادشاه مرحوم شاهبیک خان^(۲) و نواب جنت مکان علین آشیان شاه بابام و خان مغفور عبید خان جنگ واقع شده و تلاقی فریقین دست داده بموجب حدیث صحیح حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام که «لا تثنی شیئ الا وقد ثلث» فیما بین نواب همایون ما و آن جلالت و شوکت پناه نیز روی خواهد نمود. و چون در کتاب شریف قید شده که بمدد و کومک و حمایت دیگری مهمات سلطنت قرار نمی‌یابد و لشکر بسیار و کم را دخل در ثبات دولت و فتح و نصرت نیست توفیق از جانب حضرت قادر بیچون و خالق کن فیکون است. از اول طلوع آفتاب دولت بیزوال این دودمان خلافت مکان تا ایامی که زمام سلطنت این خاندان بکف اختیار نواب همایون مادر آمده هر گز هیچیک از امور بامداد سلاطین و خواقین روی زمین،

۱- مقصود شاه طهماسب صفوی است.

۲- مقصود شیبک خان اوزبک است که در جنگ با شاه طهماسب بقتل رسید و شرح آن گذشت.

بتوفیق حضرت رب العالمین ، محتاج نبوده ایم و در جمیع موارد پناه به پادشاه علی الاطلاق و مالک الملك بالاستحقاق برده ایم و از روح مقدس حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین علیه الصلوٰه والسلام و ارواح مطهرات حضرات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر اعانت جسته بر حسب اراده بمدعا و مقصود خود رسیده ایم و اینم معنی نیز شاید که بریشان ظاهر شده باشد که همیشه از خوانین و سلاطین معدلت آیین جمعی که بجهت حوادث روزگار از تخت سلطنت بھاک مذلت افتاده اند بدین دومان ولایت نشان ملتجی گشته بمدد و همراهی منسوبان این درگاه باوج مدارج سلطنت و اجلال رسیده اند . حالانیز بموجب آیت وافی هدایت «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» توکل بر خالق جزو و کل فرموده ایم و میانه ما و ایشان بعد مسافت بقرب مبدل گشته از ایشان لایق آنست که باز معاودت نفرموده در هر محل که صلاح دارند قراری دهند که تلاقی فریقین واقع شود که بهر نوع اراده و خواست حضرت حق سبحانه و تعالی بوده باشد بمقتضی آیه کریمه «وما النصر الا من عند الله» بعمل آید .

و چون منازعه سلطنت و جهانداری فیما بین نواب همایون ما و آن نقاوه دودمان خوانین است و لشکر و عساکر طرفین گوینده کلمه طیبه لاله الا الله محمداً رسول الله اند اولی آنستکه در روز جنگ که صفها راست شود نواب همایون ما از صف لشکر خود بمیان معرکه در آمده بایکدیگر طرید و نبرد فرمائیم تا خدای تبارک و تعالی بهر کس نصرت داده باشد غالب گشته الکا و لشکر جانبین در کل از آنکس بوده باشد و چندین هزار نفس از بندگان خدا و مسلمانان در میانه ضایع نشود و وبال خون ایشان در گردن ما و ایشان نبوده باشد :

بیا تا نبرد دلیران کنیم درین رزمگه جنگ شیران کنیم
به بینیم کز ما بلندی کراست درین کار فیروزمندی کراست

هذا ماعهدنا اليك والعهد في الدارين عليك . »

چنانکه گفتیم مضمون این نامه محکم و متین موجب شد که عبدالمؤمن خان در جای خود نشیند و از در صلح در آید و در جواب نامه شاه عباس باز گراین جمله که « با آل علی هر که در افتاد بر افتاد » در آغاز مکتوب متنبه میشود که محاربه با دودمان صفوی بمصلحت نیست . خان اوزبک پس از ذکر القاب مطول و رعایت ادب و احترام و بزرگداشت مقام پادشاه ایران که او را غالباً « آن برادر » خطاب میکند چنین مینویسد :

« بعده مکشوف رای عالی بوده باشد که کتابتی در اینو لا ارسال نموده بودند رسید و مضامین آن معلوم شد بر خاطر عاطر مخفی نماند که مراجعت عسا کر منصوره بجانب ولایت جام بنا بر بعضی مصلحت واقع شده و در کتابت خود آن برادر چنین نوشته اند که بمضمون حدیث این مرتبه نیز فتح بجانب ما خواهد شد آری مضمون حدیث راست است .

اکنون مناسب دولت آن برادر در آنست که در مشهد مقدس و آن نواحی بسیار توقف نکنند چرا که پدر کلان آن برادر را در جام فتح میسر شده است و مزار حضرت شیخ جام و شاه قاسم انوار^(۱) و بعضی اعزه

(۱) سید علی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم تبریزی ملقب به معین الدین معروف به شاه قاسم از اکابر عرفای صوفیه در قرن هشتم و نهم هجری است وی دست ارادت بشیخ صدرالدین جانشین و فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی داد و در راه سیر و سلوک و طریقت و ریاضت از پیروان و مشتاقان مخصوص وی گردید و از طرف استاد و پیر روشندل خود به قاسم الانوار ملقب شد . شاه قاسم انوار در هرات نفوذی عظیم یافت ولی چون بایسنقر میرزا از وی بدگمان شد پس از چندی سیر و سیاحت در بلخ و سمرقند اقامت گزید و از جمله مقرران الغ بیک شد و سپس هنگام مراجعت بزادگاه خویش در قریه ای از نواحی جام (فوزگرد) روی از اینجهان بر تافت . . (سال ۸۳۷ هجری) در اواخر قرن نهم امیر علی شیر نوائی بر مزار وی در قریه لنگر عمارتی نیکو بنا کرد این عارف نورانی در شعر و ادب نیز ذوق و قریحه ای بسزا داشته چنانکه منظومات و مثنویاتی بنام انیس العاشقین و مقامات - العارفین و همچنین دیوانی شامل غزلیات و رباعیات دارد که بیشتر شامل پند و نصیحت و افکار صوفیانه است این ابیات از اوست :

در هر صفتی جلوه گر آیی که منم
نادان کس و بله روستائی که منم

از هر طرفی چهره کشائی که منم
با این همه که گاه غلط میافتم

که در اینجا آسوده‌اند میتوان زیارت کرد و این سخنان را محض دولتخواهی خود دانند که در اینجا اصلاً غرضی و خصومتی نیست و نخواهد بود و معلوم خاطر شریف بوده باشد که از عشایر بل اقارب اینجانب این داعی بجان آمده است شاید در بعضی تواریخ این مصلحتها بنظر آن برادر آمده باشد و یقین دانند که کارد باستخوان رسیده است .

حق‌علیم و علام است که درین سخنان اصلاً کذبی نیست امید است که بزودی حقیقت معلوم شود و بدیداری یکدیگر مشرف خواهیم شد و بخاطر آن برادر پوشیده نماند که در مشهد مقدس چند کس گذاشته‌ایم بنا بر مصلحت است نه از برای جنگ و جدال . فاما این داعی در میان خراسان و ماوراءالنهر سدی بود اکنون خراسان تعلق بملازمان دارد اگر این سخنان تصدیق نکنند سیادت مآبی میرزاخواجه را در حضور خود طلب نموده این کتابت را نموده واقعات را از مشارالیه تحقیق نمایند که راست است یا دروغ . دیگر آن فقیر را اگر رخصت دهند عین صواب خواهد بود . ایام دولت و سلطنت مغل‌باد بالنبی و آله الامجاد .

چنانکه قبلاً یاد آور شدیم شاه عباس در آن زمان که مشغول استقرار نظم و ترتیب امور در نواحی آذربایجان و عراق و دیگر نواحی مغشوش ایران بود اوزبکان بمناطق شرق ایران بخصوص خراسان میتاختند و همینکه پادشاه مقتدر صفوی با لشکریان خود برای قلع و قمع آنان بدان صوب عزیمت میکرد سران اوزبک که تاب مقاومت در خود نمی یافتند فرار را برقرار ترجیح داده و پس از قتل و غارت عده‌ای از نفوس آن سامان بماوراءالنهر برمیگشتند و با آنکه ضمن بعضی از نامه‌ها چنانکه نمونه‌ای از آنرا دیدیم اظهار خلوص و برادری میشد هیچگاه شاه عباس از رفع گزند و آسیب آنان جمعیت خاطر نداشت بلکه هر چند وقت يك بار تجاوزاتی از طرف اوزبکان بوقوع میپیوست و چنانکه در نامه‌های آینده خواهیم دید این گروه غارتگر بدفعات بنواحی مشرق تاخته و شاه عباس بعلت سرعت

حرکت آنان در مراجعت بدیار خویش ، فرصت تلاقی و مواجهه سپاه خود را با اوزبکان از دست میداده است .

اعمال وحشیانه و رفتار مشکوک و مزورانه سران اوزبک شاه عباس را وادار کرده بود که همواره مراقب آن حدود بوده باشد . در مکاتباتی که بین امرای اوزبک و شاه عباس مبادله شده خدعه و تزویر اوزبکان و کینه توزی و نیات پلید آنان و تندى و خشم و بی‌تابی پادشاه نیرومند صفوی که گاه با طعن و کنایه و استهزاء اعمال و رفتارشان را نکوهش میکند و گاهی آنان را بمسالمت و ترك فتنه و آشوب متوجه ساخته و سران غارتگر را بمجازات و عقوبتی که امرای گذشته بدان دچار شده‌اند تهدید میکند .

در این مکاتیب که ما آنرا از منشآت ایواغلی حیدر و عبدالحسین نصیری طوسی بدست آورده و بتدریج بنقل آنها میپردازیم میتوان بوضوح و روشنی مناسبات و روابط شاه عباس را با امرای اوزبک و همچنین حوادثی را که در جریان این روابط بوقوع پیوسته و نیز مسائل و نکات اخلاقی و اجتماعی و اختلاف و چگونگی عقاید و افکار طرفین را بنظر آورد و درباره آنها بمطالعه و تحقیق پرداخت .

اکنون کار خود را با نقل نامه شاه عباس اول بعبده الله خان اوزبک پدر عبدالؤمن خان آغاز میکنیم و توجه میدهیم که همان خصوصیات و مشخصاتی که ضمن نقل جواب شاه عباس بعبده المؤمن خان ذکر کردیم در نامه‌های دیگر پادشاه مقتدر صفوی هویدا و مشهود است .

نامه شاه عباس اول به عبده الله خان اوزبک

مصدق سیاقش آنکه درین چند سال که جد بزرگوارم غفران الله تعالی بمغفرته رخت اقامت و سریر رفعت بدار السرور جنت کشیده ، اللهم ارزق جمیع المؤمنین ، اولیای دولت قاهره نواب اشرف اعلی بسبب حراست ممالک عراق و دفع و رفع مخدول العاقبتی چند نمک حرام و

سرانجام مهام کرام سلطنت و تنقیح امور مستحسنه سرکار مستطاب عالی
 مابجراست و محافظت ممالك خراسان که مقر خلافت و مستقر سلطنت
 آبا و اجداد عظام کرام نواب کامیاب ماست نیرداخته جمعی آخرت بدنیا
 فروخته تنگ چشم مذموم الادب معدوم الحسب که از کسوت انصاف
 معرا و از صفت نصف مبرا اند عرصه کارزار را از گردان نهنگ افکن
 و شیران فیل تن تهی دیده بمقتضی این حدیث که چون فضای مبارزت از
 عقاب بلند پرواز شجاعت تهی ماند کر کس نا کس هوای پرواز و دور
 زدن گیرد و هنگامیکه بیشه مردی از هژ بران شیر شکار خالی ماند رو باه
 غدار بجلوه در آید و غریدن گیرد و دست تصرف باخذ ممالك خراسان
 دراز کرده خانهای مساکن معدوم الاستطاعت و عجزه قلیل البضاعت را
 بلوث ایمان خود ویران ساخته اند و حضرت واجب الوجود را منتقم
 حقیقی ندانسته و سپهر دوار را متغیر نشناخته داد خرابی داده اند
 و هیچ از وقایعی که عارض حال شیبک خان و عبید خان بوده اند اندیشه
 ننموده اند .

لهذا پشت بر پشت سیلی تأدیب و طبا نچه تنبیه غفران پناهم
 خورده هنوز خاری که از قبور عسا کرا و لاد چنگیز میروید با ستغفار
 زبان می کشاید و لاله که از صحرای دشت که محل جنگ و جدال ایشان
 بوده سر میزند داغ تأسف بر سینه و پیراهن پشیمانی دریده دارد نظم :
 همان منزلست این جهان خراب که دیده است میدان افراسیاب
 بارها خود را بر سنگ محک زده همه قلب آمده اید و هنوز تجربه
 نگرفته اید و در وادی خود متشکی اید . نظم :

من آنم که جدم بهنگام کار بر آورده از جان دشمن دمار
 همان زور بازو که دیدی بجاست همان رمح شیر افکنم از دهاست
 لهذا مضی مامضی اگر من بعد پای تردد از حد خود بیرون ننهند
 و باد غرور و نخوت که لازمه اهل جهان و قاعده اهل ضلالست درد ماغ

استکبار نیندازند از آنجا که شفقت و عفو شاهانه نواب کامیاب اشرف
 اقدس ماست قلم عفو بر جریده عصیان و اعمال ناصواب ایشان میکشیم و
 در خرابی و فتنه نمیزنیم تار عایا و متوطنه هر ملک در ظل رایت و پناه
 حمایت نواب همایون مابفراغ بال تمام قیام توانند نمود که گفته اند .
 نظم :

بصلح ارفروزند شاهان چراغ شود شهری و لشکری را فراغ
 و گر رو بمیدان کین آورند بلا ز آسمان بر زمین آورند
 والا که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون نمیآورند و به بسیاری
 سپاه خود مغرورند و از آنجا که دیانت و خدا ترسی نواب همایون ماست
 مظلومه خرابی طرفین از زمه خود ادا نمودیم .. و عرصه کارزار و میدان
 جدال قرار دهند که از سپاه بسیار و معدودی چند اوزبک تبه کار بیم نداریم
 که «من فئۃ قلیله غلبت فئۃ کثیره باذن الله» کلام ملک علام است و چراغ
 اگر هزار باشد نزد صبح صادق کاذب الشعاع است . نظم :

نیم از هجوم شما ترسناک ز بسیاری وحش صحرا چه باک
 آماده رزم باشید که رسیدم :
 اگر دوستی جام لعلست و بزم اگر دشمنی تیغ تیز است و رزم
 والسلام .

در نامه دیگری که شاه عباس بعبده الله خان اوزبک نوشته لحن آن تاحدی
 دوستانه و مسالمت آمیز است . شاه عباس در این مکتوب پس از ذکر مقدمه ای در باب
 عدل و احسان و فراهم ساختن وسایل رفاه و آسایش خلق و تحصیل اجر و ثواب اخروی
 در خصوص آزادی و حفظ جان و مال حجاج که قصد زیارت بیت الله الحرام را دارند
 و فرستادن آهو و آهو بره و نیز تذکار بعضی نکات و مسائل اخلاقی و اجتماعی مطالب و
 سخنان سودمندی بمیان آورده که از نقل آن نمیتوان صرف نظر کرد .
 این نامه که از منشآت حاتم بیگ اردو بادی است بعد از عنوان و القاب و مقدمه
 کوتاه چنین آغاز میشود :

«... ثبات عاریتی دنیای فانی که عهدش را وفائی و جاهش را بقائی

نیست در نظر همگنان و خردمندان ظاهر و باهر و برضمیر انور و خاطر فیض گستر نسبت بخاندان طیبین ظاهرین و سلسله اولیا و اصفیا ظاهر خواهد بود و در طی مراسله و نامه محتاج باظهار نسب و حسب نیست اقتدا بسنت سنیه آبا و اجداد عظام کرام نموده با وجود صغر سن و قلت تجربه ایام برزمت همت شاهانه فرض عین و عین فرض نموده ایم و همیشه ملحوظ خاطر آنست که از مضمون «الفتنه نائمه لعن الله من ایقظها» احتراز فرموده محرک و مجدد فتنه و قتال نبوده باشیم و در تسکین نائره آن سعی مشکور و جهد موفور مبذول فرمائیم که در یوم لاینفع مال و بنون دنیوی مخاطب و معاقب نگردیم و بشکرانه این موهبت عظمی که : خداوندی که مارا سروری داد- میان اهل عالم برتری داد- از غرض و مدعای دنیوی گذشته خیر بندگان خدا و رفاه حال مسلمانان منظور نظر کیمیا اثرست و نیت خیر امنیت بجهة رضا و خشنودی خالق کن فیکون مصروف داشته قرارداد خاطر آنست که بنوعی سلوک فرمائیم که جمیع رعایا و برایا و وضع و شریف و جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر از آشنا و بیگانه و موافق و مخالف از توجه و احسان بیکران و معدلت و امتنان بی پایان از آشوب دوران فارغ و آسوده و در ظل مرحمت و عاطفت از تند باد حوادث مرفه و غنوده باشند و صدق این اقوال مشاهد آنکه درین ایام که جمع کثیر از عسا کر و سپاهی متعلقه بدان طرف گرفتار غازیان و لشکری گشته بودند اکثر را آزاد گردانیده رخصت معاودت بدیار و اوطان خود فرموده ایم و یک دوسه مرتبه که توجه بجانب خراسان فرموده در محالی که در تصرف منسوبان ایشانست نگذاشته ایم که از عسا کر منصوره آسیبی بمعجزه و سکان آنجا رسد بر ضمیر انور ظاهر شده خواهد بود و اگر چه در این ایام که در مابین بجهت امور نااهل ایم دنیوی فتنه و فساد چند روزی دست داده و حشت و بیگانگی بجایی رسیده که گنجایش ارسال مراسله و نامه

و رسول و سفیر نداشت اما چون درینولایالت پناه عمده الملکی مقرب۔
السلطانی قلباً با کوکلتاش یکی از مردم خود را با تحف و هدایا و عرایض
بدینجانب فرستاده و در طی عریضه اشعار بدان نموده بود که مردم
آنولایت اراده و آرزوی طواف بیت الله الحرام زاده الله شرفاً و تعظیماً و
زیارت مدینه خیر الانام علیه الصلوة والسلام دارند و حصول این مقصد اقصی
بسبب اینکه ابواب آمدشد ما بین که باعث رفاهیت مسلمانان است بجهت
نایره فتنه که از جانبین اشتعال پذیرفته مسدود گشته و این مقصد در عقده
تعویق افتاده از بیم خوف یوم یقوم الحساب و مضمون آیه عظیمه و من اظلم
ممن منع مساجد الله بخاطر ما خطور نمود که نزاع و کلفت بواسطه حب جاه
و مملکت فیما بین آن خان عظیم الشأن و دودمان چنگیز خانی و اینجانب
واقع است راه مکه معظمه و مدینه مشرفه چرا مسدود بوده باشد مسلمانان
و عباد الله را در منازعه ما بین چه دخلست که امور واجبی را بجای نتوانند
آورد و وبال آن در روز جزا در گردن شما و ما بوده باشد . بجهت دفع
حجت و خوف روز قیامت که در آن روز میانه شاه و گدا فرقی نیست لازم
نمود که یکی از معتمدان این دودمان را روانه ملازمت سامی فرموده
بخدمت سامی اعلام فرمائیم که مردم آن دیار را امر فرمایند که هر کس
از وضع و شریف و رعیت و سپاهی اراده طواف مکه معظمه و مدینه مشرفه
داشته باشند بلاد غدغه احرام بسته متوجه شوند که در ممالک محروسه
آزار و مضرتی بدیشان نمیرسد و مقرر فرموده ایم که اعزاز و احترام
بجای آورده سالماً غانماً روانه سازند تجارت و مترددین نیز بفرغت خاطر
آمدشد نمایند که بجهت عداوت و کدورت طرفین احدی رایاری آن
نیست که حجاج بیت الله الحرام و زوار مدینه مشرفه حضرت سید الانام
و تجارت و مترددین را مانع گشته آزار نمایند بدینجهت رفعت پناه محمد
قلی بیک ایشک آقاسی خاصه شریفه را روانه خدمت فرموده باعلام این
مقدمات که باعث ثواب دارین است مبادرت نمودیم . اگر کلفت و کدورت

را منظور نفر موده مضمون « که صلح صلح و که جنگ جنگ » ملحوظ
 خاطر انور بوده باشد ثواب آن بروزگار فرخنده آثار ایشان و ما عاید
 خواهد گشت . توقع و ترصد دیگر از عدالت و مرحمت آن زبده سلاطین
 چنگیز آنست که چون آهو و آهو بره از ایامی که این جانب طفل بود الی
 سن تمیز در خدمت ما میبودند در فترت هرات همراه عسا کر آن خان
 عالیشان رفیع مکان بجانب دار السلطنه بخارا افتاده اند والدۀ پیری که
 حق خدمت او در زمت نواب همایون ما بسیارست درین دیار دارند پیوسته
 از غم فراق فرزندان گریان و نالان است . اگر عنایت فرموده مقرر
 فرمایند که مشارالیه بمساعدت سعادت آن عالیحضرت فلک رفعت رخصت
 العود .. یافته بمقتضای حب الوطن من الایمان عنان ارادت او بصوب
 مسکن قدیم معطوف گردد هر آینه ضمیمه سایر مآثر جهاننداری گشته
 دعای خیر والدۀ پیر او که همیشه از فراق فرزند باسوز و گداز است
 چون دیده هجران کشیده او بدیدار فرزند منور گردد بموجب « ان دعاء -
 المهجورین مستجاب » بروزگار عدالت آثار آن خاندان معدلت شعار
 عاید گشته بهدف اجابت مقرون خواهد گردید و مخلص نیز بسبب این
 لطف که دیده آن پیر عاجز بدیدار فرزندان روشن میگردد ممنون
 خواهد بود .

چون غرض از ایراد این مقدمات رفاه حال مسلمانان و دفع حجت
 بود زیاده ازین چه اطناب نماید و عاقبت جمیع مسلمانان بخیر و خوبی
 باد . والسلام .

پس از چندی این مکاتبات که برای ایجاد مناسبات و روابط حسنه رد و بدل
 میگردید رنگ و صورتی دیگر بخود گرفت بخصوص در نامه های عبدالؤمن خان
 پسر عبدالله خان اوزبک آثار دورویی و کینه و عناد مشهود میگردد .
 در نامه ای که عبدالؤمن خان بشاه عباس مینویسد و ما قسمتی از آنرا نقل میکنیم
 پیدااست که هنوز خان اوزبک از خیال خراسان منصرف نشده و ترصد شاه عباس و اعزام

سریع سپاهیان وی را برای حفظ حدود خراسان زیان بخش جلوه میدهد و با خود ستائی و اظهار غرور و قدرت و تعیین قلمرو وسیع فرمانروائی خویش و تاکید در فرستادن یک تن از سران چنگیزی و فرزندش که در زمان شاه طهماسب بدر بار ایران پناهنده شده بودند شاه عباس را بر میانگیزد و موجب میشود که آن پادشاه پاسخی تند و خشم آکین باین نامه بفرستد. اگر چه بعضی قسمتهای این جواب بطعن و کنایه آمیخته است چنانکه شاه عباس خود را برای دیدار و شوق ملاقات با وی بی تاب نشان میدهد.

عبد المؤمن خان بعد از القاب و مقدمه ای کوتاه چنین مینویسد :

«... امروز بحمد الله که ممالك قبچاق و مرغاب و کاشغر و بدخشان و ماوراء النهر و اندجان و خوارزم و خراسان بلامساعد گیری در تحت تصرف بندگان ماست و بساط روی زمین جولانگاه یکران ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع و منقاد و فرمانروای ما بحسب اراده و نهج مراد سروران آفاق امرونی ما را گردن نهاده اند و گردنکشان عالم در آستانه ما بسراستاده اند بیت :

ز دریا بدریا سپاه منست	جهان زیر فر کلاه منست
ملوک جهان صف زده بردرم	بسیط زمین تنک بر لشکر
بروی زمین حکمرانی کجاست	که از جان نه منقاد فرمان ماست

غرض از تحریر این مقدمات و تلقین این مقالات آنست که پارسا را بجهة استحکام اتحاد و یگانگی تحف و هدایا بین الجانبین استحکام چنان یافت که بسخن افواه افساد جمعی از ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض که بنا بران جز خلل و نقصان راه نیابد و با وجود آن بتحرک بعضی جاهل از عاقبت و امل، خود را تصدیع داده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف ساخته بی آنکه مقصدی و مطلوبی که در ضمیر ایشان بوده باشد حاصل شود باز مراجعت نمودند و انواع خسارت و زیادتی بجمعی از سپاهی و رعیت و عجزه راه یافت.

در این ولا نور محمد خان و ولد آن حاجیم خان از روی اضطرار و کمر اهی باراده آنکه منازعت انگیزی نمایند رجوع بدانصوب نموده اند و ماحصل آن جماعت برگشته روز کار بر همگنان روشن و هویدا است یقین است که از کمال بی دولتی کار این طبقه بکجا منتهی خواهد شد . اگر در میانه عهد و پیمانی که مسطور مکتوب شده بود خلل بدان راه نیافته آن طبقه را گرفته محبوس اعتمادان خود ساخته بدرگاه عالم پناه ما فرستند...»

اکنون منتخبی از جواب شاه عباس کبیر را باین نامه درج میکنیم :

بعد از عنوان ...

« بشاهان نوشتن چنین نامه ها	سراسر بود عیب فرزانه ها
مگر قول استاد نشنیده	چنین نامه را پسندیده
« بزرگش نخوانند اهل خرد	که نام بزرگان بزشتی برد »
اگر پادشاهی نسب پیشه کن	و گر از سپاهی ادب پیشه کن
بدان نزد شاهان عالیمقام	که هست این چنین نام عیب تمام

« ... ممالك ستانا اگر اراده پادشاهی و فکر مملکت گیری داری

پای استقامت در دامن صبر میباید پیچید که مانیز بهیچ چیز مقید نشده
 سرعت تمام بملازمت میرسیم نه آنکه بقاعده پارسال که هنوز از آفتاب
 عالم تاب علم اژدها پیکر ما اثری ظاهر نشده بود که چون بنات النعش
 پراکنده و غایب شدند . غرض که دگر از ذوق ملاقات طاقت طاق شده
 و از شوق وصال ماه مهجوری در محاق افتاده ! بتوفیق قادر ذوالجلال و
 ایزد متعال در هر محل که نصیب بوده باشد ملاقات خواهد شد ...

« ... بر عالیمان روشن و هویدا است که حضرت قادر با کمال و ایزد
 متعال جمیع خلق الله را بطفیل خاندان محمد رسول الله که جد و آباء
 ماست آفریده است و یقین که هر جاهل غافل و بی عاقبت بی حاصل که

روی نیاز ازین آستان بگرداند خسرالدنیا والآخره خواهد شد .

چند بیت قلمی نموده بودید که : - ز دریا بدریا سپاه منست .

بدان ممالک پناه پوشیده نماند :

کشد لشکر لیل صف بر کنار	که چون صبح صادق شود آشکار
کشد ماه رخشنده رو در نقاب	چو پیدای شود رایت آفتاب
شود بحرو بر پر ز مرغابیان	اگر فی المثل از کران تا کران
بود طاقت صبرشان از محال	ز پرواز شهباز فرخنده بال
کجا بوده باشی هم رکاب ؟	کجا بوده در شمار حساب
کجا مجلس افروختی با مہی ؟	کجا بوده در مصاف شہی
بعد گلیمت بکن پا دراز	بکن پند جوئی مکن ترک تاز
که طفل از دویدن در آید بسر	عنانکش شو ای کودک خیر مسر
بامداد حی الذی لایزال	بتوفیق فرمان ده ذوالجلال
که احسنت گویند کز و بیان	نمایم بتو روز تار آنچنان

و دیگر آنچه در باب فرستادن چنگیزیان و اخراج نمودن ایشان از قلمرو اینجانب فرموده بودند نزد همگنان اظهر من الشمس است که پادشاهان عالممقدار و سلاطین نامدار گردون اقتدار که پناه باستان نواب کامیاب همایون علین آشیان شاه بابا ام انار الله برهانه آورده اند بچه طریق رعایت ایشان نموده بر سریر خلافت و شهریاری متمکن ساخته اند و همت عالی مصروف بر آن است که بتوفیق الله تعالی و بعنایت ائمه معصومین علیهم السلام پادشاهان چنگیزی را بر سریر خسروی و دادوری متمکن سازد . لایق آنچنان است که ممالک ایشان را که بغیر حق و حساب متصرف شده گرفته اند بی ماجرایی فساد و کلاء ایشان را گذارد و اگر درین باب تعلل واقع شود فرمان قضا جریان صادر گردد که موازی سی هزار سوار قزلباش نامدار در ملازمت نواب کامیاب بر خورداری اخوی ام محمد قلی سلطان فرستاده اهل و عیال او را اسیر کرده بدرگاه

گیتی پناه ما فرستد و خود بنفس نفیس برادر اعز ارشد ارجمند
سعادت‌مند خلاصه اولاد چنگیزخان نورمحمد خان بالشکرهاى عراق
وفارس و کرمان و خوزستان و گیلان و مازندران و استرآباد و غیره جمع
نموده ممالك اورا بنوعی تاخت و تازان نمائیم که تا قیام قیامت بر صفحه
روزگار بماند.

و اگر اراده نمائی که از غرقاب لشکر قیامت اثر کشتی مراد
بر کنار کشتی از عقب ایلغار نموده جهان بر تو تنگ و تاریک سازیم و
اگر پناه بظل حمایت خسرو هندوستان بری بدو نیز کتابت بنویسیم
که ترا طوق وزن جیر خذلان کشیده بدرگاه گیتی پناه ما فرستد و خاطر
باین خوش نسازی که دوسه نفر از ملازمان این آستان در قلعه خراسان
بواسطه بی آذوقگی بدست ایشان گرفتار شده اند.

منت آنچه خوبست کردم پیام تودانی و تدبیر خود والسلام (۱)
با آنکه شاه عباس با تدبیر و کاردانی خاصی میکوشید که خان اوزبک را
به ترك مخاصمت و غارتگری و ادار سازد و گاه بمسالمت و اظهار دوستی و گاهی
بنکوهش و تهدید تاحدی از آتش فتنه و بیداد اومیکاست مع هذا چاره‌ای جز انتخاب
راه جنگ و محاربه درپیش نبود و بهمین جهت سرانجام در یکی از دفعاتی که
عبدالؤمن در نواحی خراسان بحمله و گریز میپرداخت با سپاهیان قزلباش مواجه
گردید و پس از شکست سختی که در لشکروی راه یافت و چندتن از سران اوزبک
اسیر و دستگیر شدند خود بالشکر شکست خورده روی بهزیمت نهاد و خراسان از نعمت
امن و امان برخوردار گردید.

شاه عباس پس از مقهور ساختن اوزبکان برای نمودن تسلط و اقتدار خویش بر
سراسر کشور نامه‌هایی بیادشاهان ممالك همجوار از جمله جلال‌الدین اکبر پادشاه
هند و سلطان محمد جانشین سلطان مراد سوم پادشاه عثمانی مینویسد و ضمن ارسال

(۱) نقل از منشآت حیدر بیگ ابوالغلی. نسخه خطی متعلق بدان‌شمنند محترم آقای دکتر

این نامه‌ها بصران کشورهای مذکور توجه می‌دهد که سرکشان و گردن فرازان بتدریج مغلوب و مقهور میشوند و عموم رعایا و اهالی کشور و «عامه متوطنان ملک ایران ربنه فرمانروائی و جانسپاری بر رقبه دل و جان انداخته مشمول عواطف و ورهین الطاف گشته در ظل معدلت غنوده اند» و دیگر کسی را زهره آن نیست که پای از کلیم خویش بیرون نهد در نامه‌های مذکور برای ایجاد روابط دوستانه مطالب و سخنان مودت آمیزی بمیان آمده و سران این کشورها را بتحکیم رشته الفت و ووداد ترغیب و تحریض کرده است.

چنانکه گفتیم شاه عباس در این نامه‌ها ضمن طرح مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی از غلبه بر مهاجمین و معاندان ستمگر از جمله عبدالله خان و فرزندش عبدالؤمن خان یاد کرده و سختی عقوبت و خذلان بد کیشان سیه روزگار را گوشزد کرده است.

اکنون برای نمونه یکی از مکاتیب مذکور را که شاه عباس کبیر برای سلطان محمد پادشاه عثمانی نوشته و پس از اظهار تأسف و تسلیت در باره فوت پدرش سلطان مراد سوم ضمن شرح و تذکار مطالب مذکور جلوس او را نیز بتخت سلطنت تهنیت گفته است بارعایت اختصار و حذف بعضی مضامین مکرر مورد مطالعه قرار می‌دهیم: (۱)

نامه شاه عباس بسلطان محمد پادشاه عثمانی

بسم الله الرحمن الرحيم تبارك الذي بیده الملك و هو علی کل شیئی
قدیر الذي خلق الموت و الحیات لیبلو کم ایتکم احسن عملاً و هو العزیز -
الغفور .

عنوان نامه نامداری حمد ایزد متعال و ستایش مالک الملکیست که
«تؤتی الملك من تشاء» و صف جلال قاهریت او و طغرای صحیفه کامکاری
مبنی بر ثنای حضرت ذوالجلال و سپاس قادر لایزالیست که «تنزع الملك
ممن تشاء» نعت کمال مختاریت اوست و بمقتضای «خلق الانسان علمه»

(۱) از منشآت اعتماد الدوله حاتم بیک اردوبادی نقل از مجموعه مکاتیب ابواغلی

البیان» و بموجب «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبِبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام» حیات و ممات جمیع خلایق از شاه و گدا ضعیف و توانا در قبضه قدرت و اقتدار اوست عظم سلطانه و بهر برهانه. بیت :

آنکه نمر دست و نمیرد خداست و آنکه تغیر نیذیرد خداست
و حکمت کامله اش نظام عالم و انتظام امور بنی آدم را بنصب سلاطین
نامدار معدلت شعار منوط و مربوط گردانید مصدوقه «السلطان العادل
ظل الله» مؤ کد این معنی است و عنایت شامله اش مبارزان میدان جهاد
و غازیان معرکه اجتهاد را بمدلول «فضل الله المجاهدين على القائدين
درجة» مقرر فرمود .

وصلوات زاکیات و درود نامعدود نثار و ایثار روح مطهر حضرت
سرور انبیا و سرخیل اصفیا بهترین کاینات و خلاصه موجودات که رتبه
عالیه مقدارش از فحوای «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» پیدا و مرتبه
بلندش از مضمون «وما ارسلناك الا رحمةً للعالمین» هویدا است ...

«... تحف دعوات مخالصة آیات که باعث تجدید مبانی یگانگی
و اتحاد است و صحف مدحات زاکیات مصادقت سمات که وسیله تحریر
سلسله دوستی و وداد است با قوافل ادعیه و افره و رواحل اثنیه متکثره
از کمال اخلاص و عنایت اختصاص هدیه مجلس و تحفه محفل متعالی
عالیه حضرت فلک رفعت گردون بسطت، ثریا مرتبت پادشاه تاج بخش،
شهسوار گردون رخسار خسرو کشور گشای عالم گیر، خداوند صاحب
افسرو سریر. نظم :

ای خداوندی که مقصود بنی آدم توئی
کار ساز آدم و فرمانده عالم توئی
ز آفرینش خاتمی آمد در انگشت قضا
گر جهان داند و گرنه نقش آن خاتم توئی
«... سلطان کامکار کامران، قهرمان عدل کشورستان، صاحبقران

ظفر قرین مطر ز شرع سید المرسلین ، مرصص بنیان دین المبین ، حامی
نغور المسلمین ، ماهی کنایس المشرکین .. »

« ... کافل مصالح الملك والمله بالعدل والاحسان . مظهر آثار
رحمت الله الملك المنان السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان شمساً لفلک السلطنة والخلافه والجلاله والعداله والمكرمة
والعطوفة والشفقة والشوكة والحشمة والرأفة والابهه والنصفه والصولة
والعز والامتنان والمجد والاحسان سلطان محمد بن سلطان مرادخان .. »
« .. مشهور رأى قمر ضياء ومنهى ضمير منير مشکل گشا که
مرآت حقایق اشیاء جام جهان نماست میگرداند که حقاً و کفی بالله
شهیداً که از استماع واقعه هایله جانسوز مالالت اندوز پادشاه جنت مکان
علیین آشیان فاتح ابواب جهاد کاسر ارباب عناد ، ناصر عباد الله المستعان
الواصل الى رحمة الله الملك المنان که روح شریف را بداعی «یا ایتهـا-
النفس المطمئنة ارجعی الى ربک راضية مرضية» تسلیم نموده و بمقتضای
«کل نفس ذائقة الموت» دعوت حق را اجابت کرده ، سپاه غم و اندوه بر
خاطر اهل اسلام خصوصاً مخلص خیر خواه و ساکنان این درگاه راه
یافت و آتش حزن و الم بردل تمامی عالم و اشراف بنی آدم تافت . نظم :
چگویم که از هول این داستان بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره بر زبان افقد قلم در سواد از بنان افقد
عجب کادمی زین خطر جان نبرد کشید این بلارا و از غم نبرد
« ... آفتابی که پر تو غنایتش عالمی در سایه امنیت بفرات
میگذرانیدند از ادوار مخالف فلک بدرجه کسوف رسید . کامیابی
که از میان آثار عدالتش جهانی در مهدامن و امان و استراحت می غنودند
جلالش بنهایت انجامید (۱) .

۱- شاه عباس با این عبارات که در تعزیت مرک سلطان مراد سوم پدر سلطان محمد بکار
میبرد اوصاف و خصال نیک او را نیز می ستاید .

فرو رفت خورشید جمشید اساس سیه کرد یکسر جهان را لباس
غم و درد رُست از یسار ویمین پر از اشک و آه آسمان وزمین
تراشیده ماه نو ابروی خویش سیه کرد از این واقعه روی خویش
نشان طبانچه است بر روی ماه که رخساره کردست از این غم سیاه
در حالتی که سپاه غموم و هموم بر خاطر محزون هجوم آورده بود
از عالم غیبی بالهام منهیان لاریبی ندای مژده بخش جلوس همایون بگوش
هوش مخلص دولتخواه رسید که الحمد والمنه که سریر خلافت و
جهانبانی بعز وجود فایض الجود پادشاه جوانبخت کامکار ، و شهریار
ذی شوکت عالی تبار مزین گشت :
ای خرمی تازه بعهد تو جهان را

صدراحت و امن از تو زمین را و زمان را
و مقر سلطنت سلیمانی و تخت موروثی عثمانی از شکوه خاقانی و
فرکیانی بارفت هفت آسمان برابر و رشک باغ جنان و روضه رضوان
گردانید و پایه قدر و رفعت پادشاهی باعلی مدارج عظمت و اجلال واقصی
مراتب شوکت و کمال رسید :

چو قدرش در سپهر افزود گردونی زیادت شد
چو دانش در جهان آمد جهانی در جهان آمد
و جمیع عباد الله در ظل ابدی التظلیلش آسوده و عموم خلایق در
سایه بلند پایه بی پایش غنوده . نظم :

زهی وجود تو بر خلق سایه ز خدا حریم عدل تو دارالامان هر دوسرا
عبادان مجامع « لا یعصون الله ما آمرهم و يفعلون ما يؤمرون »
جهت ذات شریفش که از آسیب عین الکمال محفوظ باشد ، بتلاوت
« وان یکاد » مواظبت نموده و مستبحان صوامع « و الملائکة یسبحون بحمد
ربهم و یتستغفرون لمن فی الارض » که پایه قدر رفیعش باعلی مدارج کمال
رسد ، باقامت وظایف دعا مبادرت جستند . بیت :

که سرسبز باد این همایون نهال که شد رسته در باغ جاه و جلال
 جوانبخت بادا و فیروز رای توانا و دانا و کشور گشای
 بشکرانه نوید جلوس میمنت لزوم ، سجدهات شکر الهی بجای
 آورد . زبان قاصر البیان بمصداق « الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
 ان ربنا لغفور شکور » رطب اللسان گشت . امید که آفتاب عالم تاب
 دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره از مشارق اقبال و مطالع
 اجلال شارق و بارق و سهیل خلافت و بسطت ساطع و لامع باد ... »

« ... و وظیفه اختصاص و قواعد اخلاص آن بود که جهت مراسم
 عنوان تعزیت و لوازم مبارکباد تهنیت جلوس همایون ، مخلص دولتخواه
 سریعاً عاجلاً یکی از معتمدان و امرای این خاندان را روانه درگاه
 فلک اشتباه گرداند . بجهت آنکه اوزبکیه شومیه بخراسان آمده بودند
 و دفع و رفع ایشان از غیرت و حمیت جبلی بر ذمت همت لازم گشته بود
 سفر بی اختیار روی نموده تقصیر و تأخیر در کس فرستادن واقع شد . حمل
 بر نوعی دیگر نفرموده بکرم بیدریغ پادشاهی و مرحمت بیکران
 شاهنشاهی قلم عفو بر جراید تقصیر مخلص نیکوخواه خواهند کشید .
 و چون بیمن همت و حسن موافقت آن دودمان خلافت مکان
 عظیم الشأن آل عثمانی که قبله حاجات و کعبه مرادات است عبدالمؤمن
 خان ولد عبدالله خان که بخراسان آمده بود از آوازه ورود موکب
 مخلص خیرخواه فرار برقرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورده قراولان
 لشکر این دولتخواه بلشکر او رسیده و ایشان را شکست داده جمع
 کثیری را طعمه شمشیر آبدار گردانیده چند نفر از امراء بزرگ او را
 اسیر و دستگیر نمودند و بفتح و فیروزی بدار السلطنه قزوین که مقرو
 مسکن این محب دعا گوست معاودت نمودند . ایالت و حکومت پناه نصفت
 و شوکت دستگاه عمده الحکام الکرام کملاً لایاله ذوالفقار خان
 قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان که محل اعتماد مخلص و از امراء

قدیم این دودمان است روانه سده عرش فرسا گردانیدیم که بعد از تقبیل
 تراب آستان عرش اشتباه از جانب مخلص دولتخواه بمراسم وظایف امور
 مذکوره قیام و اقدام نموده استدعا از مکارم الطاف بلانیهای شاهانه و
 'مرجواز مراحم اعطاف بلاغیات خسروانه آنست که و کلا و دستوران
 عالیشان را مأمور فرمایند که بموجب الحبّ یتوارث مجدد سلسله
 یگانگی و اتحاد و محرّک قواعد محبت و وداد که فیما بین اعلیحضرت
 پادشاه غفران پناه رضوان جایگاه جنت بارگاه و مخلص بلا اشتباه مؤکد
 و مشید گشته بوده باشد که استحکام قواعد دوستی و مصالحه جانبین باعث
 ترفیه حال عجزه وزیردستان و سبب تفریغ بال کافه مسلمانان است . و
 متوقع و مترصد است که مرابط صلح و صلاح که بیمن معدلت و مرحمت
 آن پادشاه جنت بارگاه علین آشیان فردوس مکان مستحکم و استوار
 گردیده بموجب الولد الحرّ یقتدی بآبائه الغر از همت و الانهت بندگان
 اعلیحضرت خاقان سکندر شآن کسری نشان خلل و نقصان بارکان راسخه -
 البنیان راه نیابد و بیشتر از پیشتر استحکام پذیرد که تشیید این معنی
 باعث زیادتى دعای خیر عجزه و رعایاست که ودایع خالق البرایا اند و
 دعای فقر او عجزه باعث رضاء خالق بیچون وثبات دولت ابد مقرون خواهد
 بود . و چون آوازه استحکام بنیان مصالحه و یگانگی جانبین بگوش
 هوش مخالفان و معاندان طرفین رسد منکوب و مخذول خواهند گشت
 یعنی بدانکه شفقت و مرحمت نامتناهی که جبلّی ذات اشرف اقدس
 همایون پادشاه و شامل حال جمیع خلائق و عباد الله است اقتضای مایدمعمول
 خواهند فرمود .

زیاده ازین گستاخی موجب طول کلام و سوء ادب و بدعا ختم
 کردن اولی و انطب :

تا کسسته نشود رسته امروز ازوی تا بریده نشود اول امسال ز پار
 باد هر سال بسال دگرت ضامن عمر باد هر روز بر روز دگرت پذیرفتار

دایم از روی بزرگی و شرف روزافزون و زتن و جان و جوانی و جهان بر خوردار
دامن عمر تو از دست اجل در عصمت پایه جاه تو ز آسیب فلک در زنهار
هر دم اقبال نوت باد ز گردون کهن سال نو بر تو همایون و چنین سال هزار

نامه‌ای از شاه عباس بشاهزاده سلیم و لیمعهد هندوستان

در باب تجدید و تحکیم روابط دوستانه بین دو کشور ایران و هند

در این نامه شاه عباس سخن از یگانگی و محبت و مودت قدیم بمیان آورده و بخصوص درباره دوستی موروثی از زمان امیر تیمور گورکان^(۱) اشاره شده است و نیز ضمن اظهار کله و دلتنگی از اینکه پریشی از حال دودمان پادشاه صفوی نشده

(۱) چنانکه در بعضی تواریخ و تراجم احوال مسطور است امیر تیمور بدودمان صفوی بخصوص سلطان علی معروف بسپاه پوش فرزند شیخ صدرالدین بن شیخ صفی الدین اردبیلی اعتقاد و ارادتی کامل داشت. بطوریکه روایت کرده‌اند سلطان علی از تیمور خواست که کردهای یزیدی را که از هواخواهان و پیروان معاویه هستند بسختی کیفر دهد و بوی گوشزد کرد که این جامه سیاه که بر تن دارد از جور و ستم آنان است و نیز شهرت دارد که امیر تیمور بنا به خواهش ابن مرشد صفوی و بشفاعت و پایمردی او عده زیادی از ترکان آسیای صغیر را که با سارت خویش در آورده بود آزاد کرد. اخلاف این اسیران چنانکه ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفوی تا زمان حاضر اشاره میکند بعنوان «صوفیان روملو» از فدائیان و مریدان جان نثار دودمان صفوی در تاریخ این سلسله شهرت یافتند. ضمناً درباره نفوذ و مقام معنوی شیخ صفی الدین و فرزند وی شیخ صدرالدین در میان رجال دوره مغول اجمالاً یاد آور میشویم که خواجه رشید الدین فضل الله طبیب مخصوص غازان خان و وزیر معروف شاه محمد خدا بنده از ملوک ایلخانی بشیخ صفی الدین ارادت مخصوص داشته و بکرامات وی معتقد بوده است. این وزیر در نامه‌ای که بشیخ نوشته و وظیفه سالانه او را از غلات و روغن و دواب و انواع اغذیه مورد احتیاج خانقاه وی مقرر داشته است. دیگر آنکه خواجه رشید الدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته است که مقام و منزلت این پیر طریقت «شیخ الاسلام و المسلمین برهان الواصلین قدوة صفا»، کلین دوحه و فاشیخ صفی المله و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفه» را رعایت کند بنحویکه از توراضی و شاگر باشد مؤلف تاریخ امینی نیز حمایت و هواخواهی امرای طالش و اکابر روم را یاد آورده و همچنین در صفة الصفا شواهدی درباره قرب و منزلت وی نزد امرای مغول ذکر کرده است. شیخ صدرالدین نیز بسبب کراماتی که از خود ظاهر میساخت صاحب نفوذ و قدرت معنوی بسیار شد. قاسم الانوار ادیب و عارف و شاعر معروف از مریدان او محسوب است پیوسته نفوذ صدرالدین و مساعی و کوششهای وی در راه ترویج و گسترش تعلیمات صوفیانه اش موجب بیم و هراس بعضی از رجال و امرای بانفوذ اطراف از جمله ملک اشرف چوپانی گردید. شیخ صدرالدین در تبریز مدتی تحت نظر و مراقبت ملک اشرف قرار داشت تا آنکه بگیلان گریخت و بنا به گفته پیرزاده مؤلف سلسله النسب جانی بیک اوزبک حکمران دشت قبیچاق که بتشویق قاضی معینی الدین بروعی برای دفع ظلم و جور ملک اشرف متوجه آن دریا بجان شده بود ملک اشرف را مغلوب و مقتول ساخت و شیخ صدرالدین را مورد تکریم و احترام قرارداد و اقطاع و مستمری هائی درباره او منظور داشت همانطوریکه امیر تیمور نیز مزارع و دیه هائی در حوالی اردبیل وقف مزار پدرش شیخ صفی الدین کرد و این مزار را مکان بست و تحصن شناخت. این نکته را هم ناگفته نگذاریم که شیخ احمد جلایر آخرین امیر آل جلایر فرزند شیخ اویس جلایر نیز معا فیتی دائم و موروث در مورد پرداخت خراج و مالیات در باره شیخ صدرالدین مقرر داشت.

و آداب و رسوم معمول رعایت نگردیده است اشتیاق خود را بتجدید استحکام قواعد اتحاد ابراز داشته و همچنین بشاهزاده هند توجه داده است که آنچه از تحف و امتعه ایرانی که مورد علاقه و توجه سلطان باشد اعلام شود تا از روی خلوص و بیگانگی ارسال گردد این نامه که بانشای عبدالحسین نصیری طوسی نوشته شده و از نظر تاریخ روابط ایران و هند قابل توجه است بعد از تمهید مقدمات و القاب و تعارفات متداول چنین آغاز میشود :

« ... بر رأی خورشید مثال و خاطر عاطر مشتری خصال محبوب و مخفی و مستور و مختفی نماید که اگر چه بحسب ظاهر حجب مباعدت مانع دریافت مجالست شده و دیده ظاهر بادرک ملاقات فائز نگشته اما بمضمون « الروح بالروح ممزوج و مقترن » در عالم اتحاد و بیگانگی تباعد جسمانی مانع تواصل روحانی شده علی الدوام مشاهده پر تو جمال آن مظهر کمال در هر آن خاطر مهر آکین می نماید و پیوسته از استماع اخلاق حسنه و اوصاف مستحسنه حدیقه جانرا نصرت تازه و خضرت بی اندازه حاصل میشود :

تا کهر وصف ترا شد صدف سامعه بر باصره دارد شرف
کی بود آیا که شود بهره ور دیده بدیدار چو گوش از کهر

و بموجب القلب یهدی الی القلب میبایست که صورت این حال در جام جهان نمای ضمیر منیر مهر تنویر پر تو ظهور انداخته باشد حال آنکه درینولاعتزایاب زبده التجار خواه بر جعلی نخجوانی از آنصوب باصواب آمده فرمان عالی آنحضرت متعالی منزلت را ظاهر نمود که سامان بعضی فرمود . از تحف و امتعه این ملک بعهد اوفرموده بودند و از روی محبت و بیگانگی و رفع غایله بیگانگی رجوع فرستادن آنها بمانشده بود . خلاف این معنی بمنصه ظهور جلوه نمود و از محبت و دوستی موروثی که از زمان پادشاه رضوان مکان جنت آشیان صاحبقران تیمور گورکان الی الآن همیشه مابین این دودمان و آن سلسله رفیع-

الشأن مرعى ومسلك بوده این مقدمه بغایت عجیب و غریب بود .

بررأى انور مستور نبوده باشد که چون فیما بین ما وسلاطین روم و فرنگ قواعد محبت و دوستی استحکام تمام دارد همیشه کر گیر اخان سرکار خاصه شریفه بدان محال میروند و امتعه و تحف آنچه در آن ولایت بهم می رسد بجهت سرکار خاصه شریفه می آورند و اجناس و امتعه ایران اگر در سرکار اشرف بهم می رسد آنچه از هر قسم آن برادر نامدار کامکار میل داشته باشند یگانگی و خصوصیت قدیمی و جدیدی مقتضی آنست که بما اعلام فرمایند . نه آنکه بتجار سفارش نمایند که جهت سرکار عالی بهم رسانند روابط سلسله جانبین از زمان پادشاه سعید مغفور مبرور تیمور گورکان تا زمان نواب علین آشیان شاه بابام و بندگان رضوان بارگاه محمد همایون پادشاه مرعى ومسلك بوده . غایتش بعد از رحلت نواب جنت مکان شاه بابام بواسطه تطرق حوادث و مکاره زمان فی الجمله اختلال بحال این سلسله راه یافت . بندگان پادشاه عالیجاه و ستاره سپاه خورشید کلاه عالم پناه ابوت مکانی توجه و التفات مبذول نداشته احیای مراسم محبت و اتحاد قدیم نفرموده آشنایی و خصوصیت موروثی منظور نداشته تا آنکه نوبت سلطنت این دودمان ولایت مکان بدینجانب رسید .

با وجود آنکه در حدوث قضایای این سلسله از عالم صمیمیت و محبت موروثی چشم داشت و توقع آن بود که اعلیحضرت پادشاه عالیجاه عالم پناه فی الجمله تفحص احوال منسوبان این دودمان فرمایند . این مقدمه بظهور نه پیوست رسوم و عادات دنیوی را منظور نداشته یکی از معتمدان این خاندان را بجهت تأسیس خلت ووداد قدیم اعلیحضرت پادشاه جهان پناه فرستادیم بعد از شش هفت سال رخصت مراجعت یافته با فرستاده عالی ایشان رسید . مجدداً بنا بر تجدید استحکام قواعد محبت و اتحاد و اعلام حقایق حالات این سلسله علیه که اشاره بدانها شده بود یکی از

غلامان اعتمادی را روانه سده رفیعہ فرمودیم الحال مدتی است کہ او را نگاہداشتہ رخصت معاودت نمیفرمایند . از این قسم تغافلها استشہام کمال عدم توجہ والتفات میشود . از اینکہ آن اخوت وسلطنت پناہ میل تحف اینجانب داشتہ اند وبما اعلام نفرمودہ بہ تجارسفارش فرمودہ اند بخاطر محبت تأثیر میرسد کہ ایشان نیز در توجہ وخصوصیت نسبت والد عظیم الشان رفیع مکان منیع الاحسان عمل میفرمایند .

درین سال خجستہ مآل کہ رایات جاہ وجلال بجهت تنبیہ و تأدیب حکام ماوراءالنہر متوجہ بلخ بود در اندخوز موضعی است موسوم بخواجه دو کوبک غازیان عظام بعضی اسباب از زیر خاک برآورده بودند در آن میان سندی کہ در زمان پادشاہ مغفور تیمور گورکان در باب محبت ودوستی فیما بین آبا واجداد ماو پادشاہ مشارالیه واقع بود نوشته شدہ بدست غازیان درآمده بود . صورت آنرا مصحوب خواجہ بر جعلی مذکور بخدمت فرستادیم کہ تا بر ضمیر شریف حقیقت اتحاد و یگانگی موروثی ظاہر گردد .

چون بعضی از فرمودہ ہا کہ بخواجه مشارالیه سفارش فرمودہ بودند در سرکار اشرف حاضر بود ازہر قسم چیزی از روی یگانگی مصحوب مومی الیہ فرستادہ شد کہ اگر مرضی خاطر انور بودہ باشد بعد از این آنچه از امتعہ وتحف اینجانب میل داشتہ باشند اعلام فرمایند کہ بخدمت ارسال شود .

چون تاحال کس اعتمادی بدینجانب نیامدہ بود کہ حقیقت حال خیر مآل وقرارداد خاطر دریانوال معلوم شود از افواہ والسنة مترددین آنصوب حالات و اوضاع وقرارداد خاطر عالی بعنوان مختلف بگوش ہوش میرسید و امر عالی را کہ در دست خواجہ بر جعلی مذکور ملاحظہ فرمودیم یقین حاصل گشت کہ مشارالیه بخدمت شریف استسعاد یافتہ او را باستعجال تمام روانہ خدمت عالی فرمودیم کہ بعد از تشرف بسعدت

ملازمت رخصت انصراف فرموده بزودی باز فرستند و باعلام قرارداد خاطر آفتاب مآثر و اراده که مکنون ضمیر محبت تأثیر بوده باشد مسرور سازند که از عالم خصوصیت و اتحاد دانیم که چه می باید کرد و به آنچه از ما آید خدمت بتقدیم رسانیم .

چون سعادت آثار خواجه محمد باقر نیز از آن صوب آمده بود همیشه بذکر محامد بندگان عالیشان رطب اللسان بود و اخلاص تمام نسبت بدان اخوت و شوکت پناه عالیجاه داشت با نامه محبت تزیین روانه ملازمت سامی فرمودیم که اگر هر کدام زودتر بسعادت ملازمت رسند تجویز توقف فرموده بزودی رخصت مراجعت ارزانی داشته روانه فرمایند که اخبار خیر مآل بازگشت و قرارداد خاطر بی همال را بدینجانب رساند که بغایه الغایه خاطر متعلق اخبار مسرت آثار است زیاده چه اطناب نماید .

پیوسته ریاض خلت و وداد را بزلال محبت و اتحاد نصارت بخشیده بار سال رسل و رسائل و رجوع خدمات و اشارات محرک سلسله یکانگی بوده رفع غایله بیگانگی فرمایند . سریر سلطنت و جهان بینی بوجود فایض الجود مزین باد .

تاهر بهار صنعت مشاطه نسیم

آرد برون عروس گل از حجله های خار

ای شاخ فتح غنچه بشادی بسی بیال

ای ابر بحر قطره برادی بسی بیار»

پاسخ شاهزاده سلیم بشاه عباس کبیر

« چون بیان دلنشین حدیث دوستی و ادای مقاصد آرزومندی ما نیازمندان درگاه ایزدی را خامه سرانجام نتواند داد و صحیفه حامل نتواند گشت :

بطرف کاغذ آتش چون فرستم

حدیث شوق دل نتوان نوشتن

لاجرم بر شکر تفدیر سیادت مآب مخلص وفادار معتمد دیانت شعار
دولتخواه طرفین حلال نمک راستی آیین میرضیاء الدین که در این
سه چهار سال همواره بدولت باریابی سرافراز و اقران ممتاز بوده حواله
نمود. قوی فرهنگ و تندرست بوده با خدا باشند.»

چنانکه ملاحظه میشود شاه عباس برای حفظ موازنه سیاسی و استقرار مناسبات
اجتماعی و معنوی بین کشور خود و بعضی از ممالک همجوار نه تنها دولت عثمانی را
بحفظ مبانی صلح و مناسبات دوستانه متوجه ساخته بلکه از راه دور اندیشی و حزم
برای مقابله با اوزبکان و دفع شر آنان و حصول فراغت خیال درباره شرق ایران باب
مکاتبه و مبادله رسل و رسائل را با اهتمام و علاقه مخصوص بادر بارسلاتین هند گشوده
است. این نامه و جواب آن که بمناسبت تجدید روابط دوستانه ایران و هند مورد
مطالعه قرار گرفته، آغاز دوره جدیدی را در طریق التیام و حفظ مناسبات مودت-
آمیز این دو کشور که بوسیله شاه عباس اول و با حسن تدبیر و پدید آمده نشان
میدهد. چون دامنه این مکاتبات در آینده نیز توسعه مییابد ما با علاقه بسیار در جای
خود بتناسب گنجایش این تألیف بنقل و مطالعه مکاتیب متعددی که در راه اتحاد و
یگانگی و حفظ مناسبات صوری و معنوی دو کشور باستانی ایران و هند مبادله شده
خواهیم پرداخت.

نامه‌هایی چند درباره خان احمد گیلانی

از جمله نامه‌هایی که در عهد شاه عباس کبیر بسلك تحریر آمده و مطالب آن
از جهات تاریخی و اجتماعی جالب و خواندنی است مکاتباتی است که در خصوص طرز
حکومت خان احمد در گیلان و مناسباتش با شاه عباس کبیر و در بار عثمانی و بعضی وقایع
دیگر مبادله شده است.

قبل از آنکه بنقل نامه‌های مذکور بپردازیم اجمالاً اشاره میکنیم که خان
احمد فرزند کار کیا سلطان حسن پس از فوت پدر از طرف شاه طهماسب بحکومت
گیلان منصوب شد. لیکن پس از چندی روابط شاه طهماسب با وی به تیرگی و خصومت
مبدل گردید و کار این کدورت بجائی رسید که شاه طهماسب برای منکوب کردن

این حاکم جسور لشکر بگیلان کشید و پیکاری در آن ناحیه در گرفت . خان احمد در این جنگ تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و دستگیر شد . و پس از چندی که در قلعه قهقهه محبوس بود بقلعه استخر شیراز منتقل کردند .

لیکن بعد از مرگ شاه طهماسب و در زمان سلطنت شاه محمد خدا بنده آزاد شد . شاه محمد خواهر خویش (مریم سلطان خانم) را بعقد او در آورد و حکومت گیلان را بوی باز داد تا آنکه شاه عباس کبیر بر اریکه سلطنت ایران جای گرفت . خان احمد چند سال نیز در اوائل پادشاهی او حکومت گیلان را در دست داشت اما در هزاردومین سال هجری شاه عباس نیز بروی خشم گرفت و رابطه وی با پادشاه مذکور به تیرگی گرائید . بخصوص هنگامیکه شاه عباس دختر کوچک او را برای فرزند خود صفی میرزا نامزد کرد و خان با این امر موافق نبود .

اگرچه خان احمد دختر خود را ناگزیر بدربار قزوین فرستاد اما دیری نگذشت که بسبب بعضی ماجراها و مخالفتها آتش نفاق و خصومت بین او و شاه عباس شعله ور گردید و پیکاری میان ایندو در گرفت . چون خان احمد یارای مقاومت در خود ندید بخاک عثمانی گریخت و بدربار استانبول پناهنده شد . چنانکه بعداً خواهیم دید از طرف سلطان عثمانی و وزرای وی نامه هائی برای شفاعت و عفو خان احمد گیلانی و تجدید حکومت وی در گیلان نوشته میشود لیکن شاه عباس در جواب این وساطت مینویسد که برای بازگشت خان احمد مانعی در پیش نیست و با آنکه حق نعمت را بجای نیاورده است حکومت نقاط دیگری جز گیلان بوی تفویض خواهد شد اما انتصاب وی بحکومت گیلان بسبب آنکه اشراف و مردم آن ناحیه از جور و طرز حکومت وی بتنگ آمده اند و افکار عمومی با او مساعد نیست تجدید امارت و حکومتش در گیلان منافی مصلحت کشور است .

این مطلب را نیز ناگفته نگذاریم که از بعضی قرائن و مدارکی که از خلال نامه های مذکور مشهود میگردد تا حدی بعلت کینه شدید و خشم شاه عباس نسبت بخان احمد میتوان پی برد و نیز از مضامین بعضی نامه ها بخصوص مکاتیب دربار عثمانی حيله گری و ماجرا جوئی و تحریکات زیان آور او روشن میشود .

شاه عباس ضمن نامه‌ای که به جلال‌الدین اکبر پادشاه هند در خصوص فتوحات خود نوشته راجع به حق ناشناسی خان احمد گیلانی و پناهنده شدن وی بدر بار چنین مینویسد:

«... مرادف این حالت و مقارن اینصورت خان احمد حاکم

گیلان که پرورده نعمت این دودمان و از خاک مذلت برداشته ایادی

این خاندان هدایت نشان بود و بجزای اعمال ناصواب در قلعه محروسه

شیراز مقید و محبوس و اساس دولتش بغایت منهدم و مدروس بود والدۀ

مرحومه ام بنا بر ترحم جبلّی و رحم برپیری و ناتوانی او از قیدش اطلاق

نموده و انواع اکرام و اشفاق فرمود تا معاوشتش بمصاهرت متعاضد و از این

جهت دیگر باره بمعارض سلطنت گیلان متعاضد گشت و در اواخر عمر و

زندگانی و کمال اختلال و پریشانی احوال در ازل سنین حیات که

اعوام میشومه عبارت از آنست بمحض تخیلات باطل و تفکرات لاطائل

دفتر این همه حقوق نعمت و رعایت را بر طاق عقوبت و نسیان و کفران نهاده

به پستی کشتی خود را بگرداب بلا و لجه رنج و غنا انداخته پناه برومیه

برد و یکچند بملاحظه رعایت عهد و میثاق و تحقیق حقایق مکنونات و

سرایر ضمائیر آن طایفه صبر و بردباری و شکیب و خویشتن داری که

لازمه خصائل عالم گیری و موقوف علیه مخایل جهاندار است شعار و دثار

روزگار ابد پایدار نمودیم تا امارات خلاف عهد و میثاق که از ذمایم اخلاق

است بدیشان از مرتبه ظن و گمان بدرجه تحقیق و ایقان رسید..» (۱)

و نیز در نامه‌ای که مولانا سعدالدین ملای دربار سلطان مراد سوم بشاه عباس

مینویسد عصیان و نیات ناپسند خان احمد گیلانی که شاه عباس کبیر بدان اشاره

کرده آشکارتر میشود زیرا چنانکه در نامه مذکور که عین آنرا نقل خواهیم کرد

ملا سعد صریحاً اشاره میکند که چون سلطان مراد «بنا بر راست پیمانی الگای

پیشکش نموده اش قبول فرموده از پیش بینی بطریق درخواست منتج الفلاح نامه

اصلاح فرستادند و قصد تألیف مابین کردند» و بنا بر این با توجه بعلم و موجبات

دیگری که در نامه‌های دیگر پادشاه صفوی مذکور شده معلوم می‌گردد که خان احمد چگونه با تحریکات و نیرنگهای فتنه‌انگیز خود آتش خشم و غضب شاه عباس را شعله‌ور ساخته است .

بهر حال قبل از آنکه بنقل نامه ملاسعد و جواب آن که بوسیله حاتم بیک اردوبادی انشاء گردیده پیردازیم باید نامه تاریخی شاه عباس کبیر را بمقتی خواندگار روم که ضمن اشاره به تحصن خان احمد و تنبیه وی بعضی مواد صلح را درباره پناهندگان بکشورهای طرفین یادآور شده و بطور مؤکد گوشزد کرده است که پادشاهان ایران هیچگاه در سلك متابعان و ملازمان خواندگار نبوده و شایسته نیست چنین فکری که مستلزم پیروی هزاران تن مسلمان شیعه است هرگز بخاطر خود راه دهند در اینجا مورد مطالعه قرار دهیم .

شاه عباس بعد از ذکر القاب و توحیت و اظهار مراتب و داد و محبت و آرزو مندی خود بتوسعه عوامل عدل و نصفت و تأمین رفاه حال مساکین و تجار و مترددین و استحکام قواعد صلح و صلاح چنین مینویسد :

«... بررأی شرع آرا پوشیده و مخفی نماند که حکام گیلان از ایامی که سلطنت ایران بتوفیق ملك مَنان بدین دودمان رفیع مکان میسر گشته نصب کرده و خراج ده آبا و اجداد اینجانب و در سلك امرا و تابعان و ملازمان مامنتظم بوده‌اند و در این ایام بعضی امور که خلاف اطاعت و انقیاد و مخالف عدل و داد بود از خان احمد گیلانی بظهور رسید که منع و تنبیه و تغییر و تبدیل او بر ذمت شاهانه ملازم گردید. بدین جهت مشارالیه از روی خوف و هراس بممالک محروسه پادشاهی متحصن شده و عرض نموده که پناه بدین درگاه که کعبه اصحاب حاجات است آورده‌ام و الگای گیلان بمنسوبان آن درگاه عزت و جلال متعلق است و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در مقام حمایت او درآمده. در نامه نامی که از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی ارسال داشته بودند اشاره فرموده‌اند که الگای گیلان را بدستور بدو باز گذاریم.

در عهدنامه همایون که در باب صلح و صلاح نوشته اند مقرر شده که بعد از انعقاد مصالحه هر کس از تابعان و ملازمان طرفین فرار نموده بمملکت جانبین متحصن شوند بر قول ایشان اعتبار ننموده باز فرستیم . خان احمد که تابع و ملازم این جانب است و بحسب ضرورت بدان آستان خلافت مکان ملتجی شده امینان دولت بی زوال پادشاهی حمایت و صیانت او بر ذمت همت لازم دانسته و این جانب را از تنبیه و تغییر الگوی او منع میفرمایند و التجای مخلص و فرستادن فرزندان را جرمند بر خورداران بدان در گاه که در هیچ عصر و زمان نبوده که از پادشاهان و پادشاه - زادگان ایران بدان آستان عالیشان آمده در سلك ملازمان و چاکران منسلك بوده باشند و چندین هزار شیعه و مسلمان را بهمه وجه تابع پادشاه کرده باشیم منظور نظر عدالت اثر نفرمایند . فی الواقع اگر این معنی در شرع شریف و آیین سلاطین ما تقدم و حال جایزست که بجهت خاطر خان احمد خلاف شرط و عهد نموده چندین هزار کس را که بهمه جهت تابع ایشان شده باشند مأیوس گردانیده سعی و خدمت این جانب را ضایع سازند ، در یوم یقوم الحساب از عهده جواب چون بیرون می توانند آمد؟

این جانب نیز بر عدالت الهی دل قوی داشته رضا بقضا میدهد و بر عهد و شرط خود راسخ دم و ثابت قدم است و هر گز امری که خلاف معاهده بوده باشد از مخیله خود راه نداده و نخواهد داد و برای افادت و افاضت دستگاه که مفتی و والی شرع شریفند لازم است که در اصلاح و رفاه حال مسلمانان مساعی جمیله بظهور رسانند و چنان فرمایند که سخن از باب غرض الذین فی قلوبهم مرض در ارکان معاهده و مصالحه خلل واقع نشود و نوعی دیگر نگردد که بواسطه فساد مفسدان چندین هزار کس که بهمه جهت تابع خاقان فلك قدر کیوان اقتدار گشته اند بالضروره از این مقدمه نادم و پشیمان گردند و در روز عقبی وبال و نکال

آن بر گردن ایشان وما بوده باشد و در حدیث حضرت رسول رب العالمین
مسند نشین طه و یس مشرف بتشریف و لکن رسول الله و خاتم النبیین شرمند
بوده باشیم چون حقانیت آن افادت پناه ظاهر است. زیاده چه اطناب نماید
ایام افادت و افاضت بر دوام باد .»

نامه ملا سعدالدین بشاه عباس اول

قبلاً اشاره کردیم که بین ملا سعدالدین معلم سلطان مراد و شاه عباس نیز در
خصوص مناسبات سیاسی و اجتماعی دو کشور ایران و عثمانی مکاتبه ای صورت گرفته
است. اگرچه نامه سعدالدین و جواب آن در باره مناسبات مذکور ضمن طرح
پناهندگی خان احمد در خصوص منع تنبیه و شفاعت وی مبادله گردیده لیکن چون
مندرجات این دو نامه از جهات ادبی و اجتماعی نیز اهمیت بسزائی دارد ما بنقل آنها
مبادرت میکنیم.

در اینجا شایسته است متذکر شویم که مطالعه این نامه مارا تا حدی با سلوب
نثر نویسی فارسی در دربار عثمانی واقف و آشنایم سازد همانگونه که نثر مکاتیب فارسی
را در دربار هند کم و بیش مطالعه کرده و در آینده نیز در جای خود آنها را مورد
توجه قرار خواهیم داد. در مکتوب ملا سعدالدین توجه بصنایع لفظی از قبیل سجع
و موازنه و مقارنه و الحاق اشعار و تلمیح و تحلیل امثال و ایات و کلمات ربانی و
استعمال تشبیهات و استعارات و رعایت قواعد زبان عربی در مطابقه صفت و موصوف
و تنبیه و جمع و نیز بکار بردن لغات دشوار تازی مشهود است. نثر این نامه و مکاتیبی نظیر
آن که با سلوب منشیانه و فنی برشته تحریر کشیده شده و نویسنده جواب آن را نیز
در رعایت مختصات مذکور تحت تأثیر قرار داده است گاهی با رسال و اطلاق انجامیده
و از تکلف و تصنع آن کاسته شده است. بعبارت دیگر نویسندگان این نامه ها
در عین رعایت صنایع لفظی در اسلوب نگارش خود به نثر مرسل و ساده نیز
گرائیده اند.

اکنون عین نامه ملا سعدالدین و جواب آن را از نظر خوانندگان ارجمند
می گذرانیم:

بسم الله رب العباد و عز وجل

ای بشاهی ملک ایران را پناه	مظهر الطاف در گاه اله
فارسان فارس را فارس تویی	هم نهال جود را غارس تویی
زینت افزای سریر سروری	ناج پیرای شهادت گستری
وارث اورنگ کیکاوس و جم	شاه عباس بن شاهان عجم
باش بر خوردار عمر و تاج و تخت	رهنمون باد میمونی بخت
خواهم از در گاه حی ذوالجلال	بگذرانی روز گارت بی ملال

تحت و ثنا که بآن مقام والا و محل اعلا شایسته و سزا باشد
 بادعایی که استجابت نما و سعادت افزا باشد اهدا نموده انهای مخالفت
 انما آنکه اسعداونه و ایمن ازمنه آن مطلع نورسور و منبع وفور حبور
 یعنی آن رساله که باسأله ینایع نوازش شاهانه چمن زار دلهای خیر
 اندیشان را ترو تازه (۱) و آن نامه نامی که بیادآوری صفا کیشان آیین
 داوری را بلند آوازه کرد به عبارت شریفه البشارتتش که نمونه احداق
 زواهر است و استعارات لطیفه الاشارتتش که حکایت کنندۀ الفاظ سواحر
 تفقد منزویان گوشه فراموشی و تفحص منظویان کنج بی توشۀ خاموشی
 نموده طرز کرم ورزی را اظهار فرموده اند بخطوات اجلال استقبال
 و در تلقی بالقبول استعجال نموده شد و در مضمون میمنت نمونش قصه
 خان احمد کیلانی و کله از و کیلان این بار گاه سعادت مکانی درج
 شده بود .

بر دل آگاه حضرت شاه جم جاه پوشیده نخواهد بود که حب اهل
 بیت و حمایتشان در مذهب ما واجبست و در مذهب امامیه اوجب و
 اهاقتشان از همه غریبست و از ایشان اغرب . چون مشارالیه سیدی صحیح -
 النسب و صریح الحسب و وارث ملکی عناب بعداب بود قبل از قطع
 آن حدود ترس و بیمی که از و کلای نواب آنجناب در دل داشته بار سال

(۱) حذف افعال بی قرینه و با قرینه در نوشته های دوره صفوی بسیار مشاهده میشود .

رسل و رسایل و استغاثه بآستانه مراد نمود . چون حضرت داور مراد آور
اعنی سلطان بحرو بر خدیو دشمن گیر دوست پرور دام فی حفظ ربنا -
الا کبر بنا بر درست پیمانی الگای پیشکش نموده اش را قبول نفرموده
از پیش بینی بطریق درخواست منتج الفلاح نامه فرستادند و قصد تألیف
ما بین کردند و تذکیر حقوق مرضیه میان اجداد ماضیه نمودند که مبادا
اگر تعرض بحکومتگاه موروثش کنند والتجا بدرگاه خلافت آوردنی
باشد از دو چیز یکی لازم آید : مهمان افکنی یا پیمان شکنی . و او کسی
نبود که از خطه خود خطوه تجاوز تواند نمود تا دفع شرش لازم آید
و قدرت آن نداشت که به مدید تعدی تصدی تواند کرد که از تأخیرش
محدوری زاید . بهر دفع صایل ، سایل و سایل بود و فکر عروج و اندیشه
خروج نداشت از حد خود تخطی و متجبرانه تمطی نمی کرد . بنا بر سوق ثواب
بنای دولتش را خراب کردن برای مجرد توسیع ملک موسع چون
محمول بر طمع بود چنانچه فرموده اند «همچنان در بند اقلیمی دیگر»
خواستند که از این داعیه جزئی باز آیند که اگر بآستانه دولت آشیانه
ملتجی شود و عون صون پادشاهی مرتجی گردد ارتکاب احد محذورین
مزبورین لازم نیاید و چون مقطوع العقب بوده و به قرابت و مصاهرت
اساس مظاهرت فیما بین مستحکم شده بود و بنا بر قرب جوار شفعه گونه
داشتند آخر کار باز بآن جانب منتقل میشد جای این مضایقه نبود .
با وجود این همه تغافل از قبول پند سودمند درخواست دلپسند فرموده
رجای دوستانه را به نقض عهد و پیمان حمل نمودن از اذهان عالیه
بزرگان دور نمود . علی الخصوص مشارالیه چون مرد شاعر پیشه مطالعه
اندیشه و درویش روشن روش و دانش منش و اطوار روزگار را نه بدلخواه
خویش ملاحظه نمود و نقشی که در لوحه ضمیر می نگاشت و تخمی که
در مزرعه آرزو می کاشت نتیجه از آن نیافت روی طلب بسوی عزلت
گزینی و گوشه نشینی تافت و بدریافت شرف ملازمت روضات و زیارت

عتبات عالیات طاهرات ائمه و سادات شتافت و بداعیه حجه اسلام راغب و توطن جانب بغداد دارالسلام شده از خزانه عامره بغداد زیدت عن-
التعداد موظف گشته در کنج خمول به دعای دولت پادشاه اسلام مشغول
شد و در خصوص تعریض اراده نقض میثاق و قصد ابقاء نایره شقاق را به
اینطرف اسناد نمودن بآن قصد میماند که در آن زمان که عمار بن یاسر
رضی الله عنه در حرب صفین بر موجب حدیث معجز نمای محمدی علیه-
السلام السرمدي یقتلک الفئه الیایه شهید شد و به امیر طرف خلاف که
تیغ کین از غلاف بیرون کرده بود این حدیث را خواندند گفته که
« قتلہ من جاء به » یعنی او را آنکه بمعر که قتال آورده کشته. چون
مباشرا گذاشته فعل را بسبب نسبت نمودن دور از عقل و نقل است. پس
درخواست نمودن سیدی را که پناه بدرگاه عز و جاه آورده از نقض میثاق
شمردن همین حکم دارد.

همواره این دایره نیلگون بر مساعده سعادتشان دایره وسیع سیاره
بر معاضده دولتشان سایه باد. من اصدق الداعی الدولة العلیة العثمانیه
الفقیر سعد الدین ...»

جواب شاه عباس اول به سعدالدین

پاسخ شاه عباس که بخامه اعتمادالدوله حاتم بیك اردوبادی که از روی
جوابهائی که میر محمد باقر داماد و قاضی زاده کرهرود نوشته بودند تهیه گردیده
ضمن طرح بعضی مسائل کلی و عمومی از قبیل استحکام روابط دوستی و اتحاد و تشیید
مبانی صلح و احترام با اصول و قواعدی که در انجام تعهدات طرفین پذیرفته شده و
همچنین احتراز از تحریکات و فتنه انگیزی خان احمد که ممکن است در ارکان مبانی
صلح و دوستی خلل وارد سازد بنکات و دقایق اجتماعی و اخلاقی ذیل توجه و اشاره
شده است :

۱- کسانی که خود را بخاندان نبوت و ولایت منسوب بدانند و از پیروان
آیین اسلام و تابع شرع مبین بشمار آید باید باحکام و قوانین دینی و رسوم و آداب

انسانی و اخلاقی آن عمل کند و از اعمال قبیح و ناروا و معاصی پلید از قبیل ظلم و ستم و اخذ اموال و وجوه عمومی و کسب سیم و زر بقهر و غلبه و یا بطریق نامشروع که ظاهر فریبنده داشته باشد و همچنین هتکِ نوامیس مردم و کارهایی که اخلاق و عفت عامه را متزلزل سازد دوری و احتراز کند و با اصول متین شریعت و فضایل و ملکات حمیده حضرت سید المرسلین مؤمن و پای بند باشد .

۲- نفوس را باید بوسیله گفتن و عظمت و نصیحت و مطالب پند آمیز دلالت و رهبری کرد و آنان را براه صلاح و صواب سوق داد و لی هر گاه طریق موعظت و مناصحت مؤثر و سودمند واقع نگردد باید در اصلاح و تهذیب اخلاق و رفتار آنان سیاست و تنبیه متوسل شد .

۳- زیارت بیت اله الحرام و اما کن متبرّ که مستلزم خلوص نیت و تزکیه نفس و احتراز از حرص و شره و تمایلات شیطانی است و بنابراین عقیده و ایمان کسانی که در این راه بتهذیب روح و اخلاق و صفای ضمیر و باطن خویش توجه ندارند سست و ناپایدار است .

اکنون بنقل جواب نامه سعدالدین میپردازیم :

« رشحات اقلام عنبر فام و نتایج افکار در نظام که غرر اصداف
الفاظش بغوص ارقام افادت و افاضت از غور بحر دانش بساحل انتظام آمده:
آن نامه که قدر معنی از وی بفزود چندان بسواد آن معانی در بود
کز تابش نور معنی اندر دل شب چون مهر فلک هزار خورشید نمود
مرقوم بنان عرفان افادت و افاضت پناه حقایق و دقایق آگاه
عوارف و معارف انتباه علامه العلماء و المحققین فهامة الفضلا المدققین
نطاق تدویر کواکب الفضل و الکمال مساق تفاسیر العز و الجلال المولویه
الاعظمیه الافخمیه سعدالدنیای والدین محمداً اعلى الله تعالى بر کاته
و لازالت ازهار نضارة حدایق حقایقه که مشتمل بر مقدمات استحکام
معاهدت و مصالحت بود و موضوع مسئله و محمول مفهوم حقیقت اتحاد است

از اذعان نسبت واقعی آن که مصدق قضیه مرضیه « اوفوا بعهدی اوف بعهد کم » گردیده از خلوص عقیدت و خیرخواهی که از جهت « رجال صدقوا ما عاهد الله » و زیده باهداء آن که موجب مسرت خواطر حواشی محفل فلک تزیین و مجلس بهشت آیین بود ساحت منیر شاهانه و عرصه مستنیر پادشاهانه از غبار تندباد ارباب فساد تصفیه تمام یافت و روابط طرفین و علاقه جانبین از آن در اهتزاز آمده نزهت فضای دلگشای خواطر ز کیه گردیده بنظر اکسیر تأثیر همایون مارسید و بر جمیع آنچه در خیر تقریر و مکان تسطیر گرفته بود اطلاع حاصل شد و شرحی چند که در باب خان احمد کیلانی و نسبت نقض عهد بوکلای ذیشان اعلی حضرت خاقان سلیمان مکانی نگاشته کلاک خجسته سلك گشته بود که جواب هر يك را بر سبیل اجمال طوطی قلم شیرین زبان که مترجم اصول کون و مکان است در حیّز بیان آورد .

اولاً آنچه در وادی حسب و نسب مشارالیه و محبت اهل بیت و نسبت دودمان و الامکان خاندان طیبین و طاهرین که قوایم احترام ایشان از جواهر گرانبهای « قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی » ترصیع پذیرفته و بنیان و الامکان اعزازشان بموجب « انی تارك فیکم الثقلین » ارتفاع یافته مرقوم فرموده اند .

بر ضمیر افاضت تنویر مخفی و ستیر نیست که چون کسی خود را نسبت بخاندان نبوت و ولایت نماید واجب و لازم است که با خلائق و عباد الله و کافه رعایا که ودایع خالق البرایا اند بقوانین مستقیمه شرع مبین و سنت سنیه حضرت سید المرسلین عمل نموده نه آنکه از مسلمانان بطریقی که از مجوس و کفار جزیه میگیرند زرستاده نام آنرا سره زر نهد و دختران مسلمین را بکنیزی برده کیله نام نهد و محدث ظلم و انواع ستم گردد .

با وجود این حالات در ازاء حقوق تربیت و رعایت که از این دودمان

ولایت نشان یافته بود و بر عالمیان ظاهر و اظهر من الشمس است و گلستان مطالب و مآربش از جویبار احسان و مکرمت شاهانه سرسبز و شاداب گردیده از اقران و همگنان بمزید عواطف خسر وانه و خلعت سامی نامی مصاهرت و قرابت امتیاز و اختصاص داده بودیم در مقام عقوق و عصیان در آمده جمعی را که از درگاه معلی بر طبق «فان تولوا فانما هم فی شقاق» کفران نعمت و ورزیده روگردان میشدند متدرع بدرع حمایت ایشان میکشت و نواب همایون ما بملاحظه حدیث صحیح «الصالحون لله والظالمون لی» به نصیحت دلپسند و پند سودمند او را منع میفرمودیم و بمضمون آنکه :

باسیه دل چه سود گفتن و عطف
 نرود میخ آهنین در سنگ
 مواظ و پند سودمند در گوش بیهوش او اثر نداشت بدینجهت
 بر ذمت پادشاهانه تنبیه و تغییر او لازم گشت نه برای مجرد توسیع ملك
 موسع که محمول بر طمع باشد تعرض بالکای تفویض کرده بدو نموده
 باشیم . چه مجموع مداخل آن در برابر همت و الانهت همایون و
 خوان احسان منتسبان این دودمان ولایت نشان بغایت قلیل الاعتبار
 است و دیده همت که بکحل الجواهر مازاغ البصر و ماطعی مکمل گشته
 بغیر نعم باقیه که از خوان امتنان فیها ماتشتی الانفس و تلذذ الاعین
 مر جو الوصول مینماید بچیزی دیگر التفات نمیکند و حقیقت حال و
 اطوار ناهموار مومی الیه را از این قیاس فرمایند که درین آخر عمر
 بیمن شفقت و مرحمت پادشاه اسلام پناه عنان عزیمت وی بجانب عتبات
 و روضات مقدسات ائمه اطهار که مصدوقه «جنات تجری من تحتها الانهار»
 است منعطف گشته سعادت استسعاد آن دریافت مناسب صفای عقیدت و
 ملایم حالات و کمالات آن مینمود که رحل اقامت انداخته با کسیر
 مجاورت آن بارگاه عرش اشتباه مسزنک گرفته خود را بزر تمام عیار
 دار الضرب اخلاص و ثوب اطاعت را بزلال بیغش از چشمه صافی توبه و

انابت نظافت داده بامحرمان سرادق انس همراز و بامعتکفان صوامع
 قدس هم آواز گردد و از میامین توجهات خسروانه زیارت بیت الله الحرام
 وطواف مدینه حضرت خیر الانام زادهما الله شرفاً و تعظیماً که همگی
 سلاطین اسلام را این آرزو در خاطر مرتسم است و میسر نمیشود مشارالیه
 را از یمین مراحم پادشاهانه میسر گشته بود مشرف شود، در توجه زیارت
 وطواف اهمال نمودن همانا که دلیل بر ضعف ایمان و اسلام اوست و جنود
 نفس اماره اش باغوا ی شیاطین ستمکاره قدر جواهر انعامات بیکران
 پادشاهی و عنایات بی پایان شاهنشاهی و توفیقات که او را روی نموده
 بود ندانسته طوایر ملاحبات نفسانی و متابعات قوای جسمانی را بر اغصان
 اشجار هوا پرستی جای داده و بنغمات آرزوی ملامهی دنیوی از استماع
 اصوات معجز آیات طوطیان شکرستان مخاطبات آسمانی باز آمده
 بی امر و فرمان قضا جریان از دارالسلام بغداد صانت عن الفتنة والفساد
 فرار نموده متوجه جانب شروان گشته که شاید از آنجا بجانب بخارا
 تواند رفت که در درگاه اعلی پادشاهی سخنان واهی او را مسموع نداشتند.
 در آنجا بتفکرات باطله و خیالات فاسده و آمیزش و امتزاج
 بامخالفان نایره فتنه و فساد را تواند اشتعال داد کفران نعمت دامن گیر
 او گشته گرفتار پاشایان سرحد گردیده همانا که حقیقت حال او را
 بحاجبان درگاه عظمت و اجلال عرض نموده اند. یقین که آنچه مقتضای
 حمیت شاهانه است در باره او بعمل خواهد آمد.

و آنچه در باب نقض عهد بمنسوبان آستان خلافت مکان و گله از
 وکیلان ذی شأن بارگاه سعادت نشان و تمثیل قصه عمار یاسر رضی الله
 عنه در کتاب شریف مندرج گشته بود. بر آن افادت و افاضت پناه
 مستور و مخفی و پوشیده و مخفی نماید که چون در مفاوضه علیه خاقانی
 و ملاطفه سنیه ظل سبحانی سفارش منشور و منظوم که در باب مشارالیه
 فرموده بودند منشیان فصیح البیان بوعده و وعید اختتام داده باوجود این

حالات از اینجانب اسناد نقض عهد نه از مقوله اذعان نسبت آن بمقربان آن گیتی پناه بود که باعث اعتراض تواند شد بلکه بواهمه آنکه خان احمد ثمره مرادی که از شجره مغروسه که در شوره زمین آرزوی محال نموده بتحصيل مقدمات منتهجه بمخالفت فیما بین فائز گردد که مقصد و مطلب اوست، موجب نقض عهد و مستمره و مخالف اوضاع ماهوله خواهد بود، التماس آن شده بود که و کلای عالیشان رفیع مکان واحبای دولت کبری و اولیای سلطنت عظمی مضمون: «لانتقضوا الیمان بعد توکیدها» رامنظور نظر اصابت اثر فرموده بقول و بفعل او اعتبار و اعتماد ننمایند.

در اینصورت تمثیل عمار یاسر بدینجانب موافقت و نسبتی ندارد. زیاده از این در این ابواب چه اطناب نماید. از حقانیت و دینداری و فتوت و پرهیزکاری آن عمده الافاضل و الاعالی توقع آنست که بنوعی که از صفات حسنه و اخلاق مستحسنه ایشان سزاوار است در استحکام مبانی مصالحه و اتحاد ساعی بوده نوعی فرمایند که از یمن افلاس بابرکات و توجهات خاطر آن منبع فضایل و کمالات الی انقراض الدوران خلل و نقصان بارکان شدید البنیان آن راه نیابد.

و چون از واردین آنصوب مسموع سمع اشرف گشت که لشکر ظفر کردار و جنود نصرت شعار اسلام بغزای کفار نابکار متوجه شده اند، باجمیع علما و فضلاى این دیار و صغار و کبار در مساجد و معابد جهت فتح و نصرت عسا کفر و زوی مأثر بدعا و نیاز و ختم سوره «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» قیام نمودیم. انه یسمع و یجیب.

و در طی مراسله اتحاد و صحیفه و داد که بخدمت اعلیحضرت پادشاه جهان پناه مرقوم گشته دو التماس از روی اخلاص و یگانگی نموده شد مترصد است که آن افادت و افاضت پناه از قبول و حصول ملتسمات اینجانب توجه و سعی موفور مبذول فرموده چنان فرمایند که

بحسن توجه و اهتمام مالا کلام ایشان بخیر قبول موصول گردد و از آنجا که کمال شفقت و مرحمت شاهانه است بمضمون آنکه :

چه باشد گردین مخلص نوازی مرا منت پذیر خویش سازی
 در انجاح ملتسمات همایون ما که سبب استحکام بنیان مصادقت
 و موجب ثواب دنیا و آخرت است فرمان قضا جریان قدر تو امان پادشاهی
 نافذ گردد که باعث ازدیاد مواد اخلاص و موجب تشیید مبانی مصالحه
 و اتحاد خواهد بود .

چون غرض اظهار محبت و وداد بود زیاده تأکید و مبالغه ننمود
 تا بسطت عالم امکان مطرح اشعه آفتاب وجود باشد وجود فایض الوجود
 آن عضاده اسطرلاب فضل و کمال میزان مسیر ثواب کواکب تحقیق
 و بنیان مصیر مفاخم ارباب تدقیق باد .

نامه شاه عباس بوزرای سلطان مراد سوم

« مکتوب محبت اسلوب وزرای ذیشوکت با عزت ، عظمای ملک
 و ملت معظمی ارباب السیف و القلم ، مقدمی الوزراء فی العالم متبوعی -
 الامرا بالاستحقاق دستوری الوزراء فی الآفاق دبیران ملک آرای .
 مشیران با فطنت صائب رای که نهال قامت قابلیت با استعدادشان در
 جویبار اقبال سر کشیده ستم دیدگان زمان در ظلال نصفت غنوده اند و
 غمام دست در رنثارشان تادر گلزار اقبال افضالشان باران گشته ، محنت
 رسیدگان جهان در سایه رأفتشان آسوده اند :

ملک را بی کلکشان بازار کند عقل را بی رایشان اندیشه خام
 رایض اقبالشان کرد دست و بس توسن اقبال را یکباره رام

اعلی الله تعالی معالم الاسلام بدوام اقبالهم و نضر ریاض مطالب الانام
 بر شحات اقلامهم و احسن الله تعالی احوالهم و انجح بالخیر والسعاده
 امالهم بمطالعه همایون مارسید و مضامین محبت آیین آن معلوم گردید
 و بتعظیمات شاهانه و تکریمات خسروانه از کمال توجه خاطر اشرف که

بارتقاء رتبه و مکان ایشان معطوفست معزز گشته .

بررأی رزینشان مخفی نماید که الحمد لله والمنه از حسن اهتمام
وسعی مالا کلام و نیت خیر انجام ایشان قواعد صلح و صلاح که منتج فوز
و فلاح عامه اسلام و کافه انام است بر نهجی اشتداد یافته که تا انقضای زمان
خلل و نقصان بارکان آن راه نخواهد یافت عجزه و رعایا و کافه بر ایا و جمیع
مسلمین و تجار و مترددین بدعای دوام دولت طرفین و جمعی که باعث و
بادی این امر خیر اثر بوده اند مشغولی دارند و بلاشک ثواب استحکام
این امر خیر انجام بروزگار جمعی که در باب تشیید آن سعی و اهتمام
نموده اند عاید میگردد و شرحی که در کتاب شریفشان در باب خان
احمد گیلانی از روی کمال محبت و اخلاص و غایت صداقت و اختصاص
که بدین دودمان خلافت مکان بسبب الطاف و اعطاف پادشاهانه
اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه ظل الله واقع است انها نموده بودند مکرراً
بدیشان اعلام شده که بجهت سلوک ناپسندیده خان احمد که با عجزه
گیلان مینموده بانواب همایون مانیز در مقام عصیان در آمده بود .

قبل از آنکه مفاوضه علیه و ملاطفه سنیه بندگان اعلی حضرت
خاقان گردون بارگاه سیمابه لطف اله بدینجانب رسد ، گیلانرا ازو
تغییر فرموده به امرا و حکام رجوع فرموده بودیم چون مومی الیه
بدان درگاه عالم پناه که قبله ارباب حاجات است ملتجی گشته و سفارش
او در نامه سامی فرموده اند از سایر ممالک محروسه مضاعف آنچه از
گیلان بدو متعلق بود شفقت میفرمائیم و در باب الکاء گیلان نیز حسب الامر
بندگان پادشاه جهان پناه مضایقه نمیفرمودیم غایتش آنکه ارباب
وامراء و عجزه گیلان اصلاً بحکومت مومی الیه راضی نمیشوند و در
اینولا که قدوة الامثال و الاقران حسن چاووش (۱) از درگاه سعادت
برسم رسالت آمده بود اعیان و ارباب گیلان در درگاه معلی همایون ما

۱- چاووش به ترکی بمعنی حاجب و نقیب لشکر و فراش حضور است . مؤلف برهان قاطع

نیز این لغت ترکی را بمعنی نقیب لشکر و قافله آورده است .

حاضر بودند بر چاووش مشارالیه ظاهر گشت که بچه نحو از خان احمد متشکی اند . اگر از او استفسار فرمایند عرض خواهد نمود . طریقه محبت و حقانیت و سلامت ذات آنست که حقیقت این معنی را بنوعی بعرض بندگان سلیمان مکان جمشید زمان خاقانی ظل سبحانی رسانند که بر ضمیر الهام پذیر خورشید نظیر اعلی حضرت سلطان سلاطین نشان حقیقت حال ظاهر و روشن گردد و از اینجانب غباری بخاطر عاطر دریا مقاطر خاقان انجم سپاه فلک بار گاه خطور نماید که رفع این مقدمه در خدمت پادشاه معدلت شعار خداوند روزگار برای صایب و فکر ثاقب ایشان منوط و مربوط است :

اما بطریقی که زما خاک نشینان بر خاطر او هیچ غباری ننشیند بر روح پر فتوح حضرت سلطان سریر قاب قوسین مسند نشین و لکن رسول الله و خاتم النبیین و ارواح مقدس ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار که هر گاه خان احمد حسب الامر اعلی بندگان پادشاه کسری تخت نوشیروان عدالت جمشید رایت بدینجانب آید در اعزاز و احترام او دقیقه ای فرو گذاشت نکرده مضاعف آنچه در کیلان بدو تعلق داشت از الگاء عراق و فارس و غیر ذلک هر محل را اراده نماید بدو شفقت میفرمائیم و از امر و فرمان واجب الاذعان سلطان سلاطین زمان تجاوزی نداریم . درینولا از واردین آنصوب باصواب مسموع سمع همایون گردید که از سیادت پناه امیر مبارک عرب حاکم عربستان که ملازم و تابع و منصوب اینجانب است بعضی امور سرزده که تجار و مترددین شکایت او را در درگاه اعلی و بارگاه معلی پادشاهی نموده اند و از اینجهت نایره غضب پادشاهانه اشتعال پذیرفته عسا کر منصوره را به تنبیه و تأدیب و نهب و غارت الگاء او مأور فرموده اند . چون فیما بین قواعد مؤالفت و اتحاد و ضوابط دوستی ووداد منعقد گشته توقع آنست که هر گاه از منسوبان و تابعان اینجانب امری که منافی صلح و صلاح بوده باشد روی نماید بدینجانب اعلام فرموده

و بتأدیب و تنبیه او مأمور سازند . اگر از اینجانب در منع و تنبیه مدهانه و مساهله واقع شود حکم قضا جریان پادشاهی به نهب و غارت و تأدیب او نافذ گردد تا خلل در ارکان راسخه البنیان مصالحه که بمحض لطف و مرحمت خسروانه اشتداد و استحکام یافته واقع نگردد .

بعد از استماع این مقدمه که سیادت پناه مومی الیه نسبت به تجار و رعایاء ممالک محروسه پادشاهی دست درازی نموده و قصد مال مسلمانان به قورچیان عظام جهت منع او فرستاده الگاء دزفول را که در این اوان علاوه سایر محال سیادت پناه مومی الیه شفقت فرموده بودیم از او تغییر نمود مقرر فرمودیم که آنچه از مال تجار برده باشند باز دهند و مشار الیه اولاد خود را بجهت عرض حقیقت حال بدر گاه جهان پناه فرستاد و قبول این معنی نمینماید از ایشان که امینان دولت قاهره و معتمدان صولت باهره اند لایق آنست که بهر نحو که رأی متین اقتضا نماید بموقف عرض سده سنیه رسانیده فرستادن لشکر و عسکر را به الگاء عربستان بر طرف سازند که فرستادن لشکر بالگاء مزبور منافی عهد و شرط طرفین است و از جانب ایشان امری که مخالف عهد و شرط بوده باشد چشم داشت نیست و جمعی که از سیادت دستگاه مومی الیه در آستان سعادت نشان شکایت نموده باشند بایکی از چاووشان و معتمدان بدینجانب فرستند که آنچه سید مبارک مذکور از مال ایشان برده باشد مقرر فرمائیم که بصاحبان باز دهد و بعد از این از جاده اطاعت و انقیاد سر نه پیچیده باتجار و زوار بوجه احسن سلوک نماید . و چون از حسن الطاف شاهی و یمن اشفاق پادشاهی ضابطه دوستی و رابطه محبت فیما بین مستحکم و استوار گشته و کلفت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل گردیده از ایشان که امینان دولت ابد مقرون اند لایق و سزاوار آنست که در استحکام و تشدید بنیان آن سعی بوده چنان نمایند که روز بروز مواد محبت و دوستی جانبین در تزیاید بوده بدین سبب عجز و مساکین در مهادر امن و امان آسوده و مرفه الحال باشند و به ارسال

رسل و رسائل ریاض و مودت نهال مؤالفت راسر سبز و شاداب گردانند .
وزارت و ایالت و شوکت مستدام باد .

مکاتبات بین شاه عباس اول و دربار هند

سابقاً گفتیم که برای تحکیم روابط دوستانه میان پادشاهان کورکانی هند و سلاطین صفوی چگونه علایق سیاسی و اجتماعی با ارسال رسائل و اعزام فرستاده مخصوص بوسیلهٔ بابر و شاه اسمعیل صفوی مؤسسان این دو سلسله بوجود آمد و بعداً نیز چنانکه توجه داریم محمد همایون و شاه طهماسب صفوی این ارتباط دوستانه و مودت آمیز را همچنان ادامه دادند . لیکن چون شاه طهماسب در زمان سلطنت جلال الدین اکبر جانشین همایون شاه ولایت قندهار را بتصرف خویش در آورد این رابطه چندی قطع گردید و تازمان شاه محمد خدا بنده که با ترکان عثمانی در جنگ و بمدد جلال الدین اکبر نیز نیازمند بود مناسبات دوستانه ای مشهود نمیگردید .

در زمان شاه عباس کبیر که این پادشاه برای دفع شر ترکان عثمانی و خاموش ساختن آتش فتنه اوزبکان در خراسان بتجهیز ساز و برگ جنگ و وسایل لشکر کشی میپرداخت مصلحت چنین بود که این روابط دوستانه مجدداً بین دربار ایران و هند استقرار یابد . از این روی مکاتباتی برای انجام یافتن این منظور بین شاه عباس و جلال الدین اکبر صورت گرفت .

چنانکه خواهیم دید بامبادله این نامه ها غبار ملال و کدورت از صفحه خاطر طرفین زدوده شد بخصوص که پس از مرگ شاه طهماسب و ایجاد اختلاف بین سران قزلباش اوضاع کشور ما آشفته شد و بار دیگر قندهار بکشور هند ملحق گردید .

جلال الدین اکبر پادشاهی خردمند و دوراندیش بود و با آنکه باطناً مایل بود در تنظیم امور کشور ایران و رفع هر چه مرج و فتنه و آشوب دشمنان بمدد شاه عباس برخیزد مع هذا بعلت مشکوک بودن اوضاع ایران و آشفتگی امور و احوال اجتماعی و سیاسی کشور ما و جهات دیگر بامهارت و تدبیر چنانکه از سطور نامه وی پیداست از مددکاری با پادشاه جوان احتراز جست و در قلع و قمع اوزبکان و دفع شر عبدالله خان و عبدالؤمن خان نه فقط کاری انجام نداد بلکه بنا بمصلحت خویش دم از صلح و مسالمت

زد و در نامه‌ای که قسمتی از آنرا بنظر خوانندگان ارجمند خواهیم رساند بذکر مطالب و نکاتی پندآمیز در خصوص شناخت دوستان و دشمنان و مدارا کردن با مخالفان پرداخت و دربارهٔ مملکت‌داری و حفظ موازنه و تعادل امور کشور و رعایت عدالت و تدابیری چند در اصلاح کارها و دیگر مسائل اخلاقی و معنوی سخنانی خردمندانه بمیان آورد و بدین‌طریق درخواست یاری شاه عباس را که ضمن مکتوبی کله آمیز بوی گوشزد کرده بود در بوتهٔ اجمال گذاشت.

جلال‌الدین اکبر در نامهٔ خود پس از ذکر مقدمه و اشاره بتمشیت امور قندهار و اطاعت و انقیاد طاغیان و سرکشان کشور هند راجع به تقدم صلح بر اختلاف و جنگ و اجتناب از محاربه با خان اوزبک که باوی ازد در صلح و مسالمت درآمده چنین مینگارد (۱)

«... چون در آیین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی‌الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور داشته و طبقات انام را عبادالله دانسته در انتظام احوال عموم خلاق کوشش نموده‌ایم و بیرکات این نیت علیا که مقتضای ظلیت عظمی است مرة بعداخری مشاهده و ملحوظ گشته درینولا که ممالک پنجاب مخیم عسا کر عز و جلال گشت مکرر آغازم جازم شده بود که انتهاز الویه عالیہ بجانب ماوراءالنهر که ملک موروثی است اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت درآید و هم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه سمت ظهور یابد» (۲).

در این اثنا بتواتر و توالی ابهت پناه شوکت ایاب عبدالله خان والی توران مکاتبات محبت طراز که مذکور قرابت سابق و ممد محبت

۱- نقل از منشآت عبدالحسین نصیری طوسی نسخهٔ عکس متعلق بکتابخانه ملی تهران.

۲- مقصود از این عبارات ظاهراً اظهار علاقه بپاری شاه عباس اول در دفع فتنه و آشوب اوزبکان

در نواحی شرق ایران است.

لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرك سلسله صلح و صلاح
و مؤسس مبانی و داد و وفاق گشت. چون در جنگ زدن با کسی که در
صلح زند در ناموس ا کبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده
و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد. و غریب تر آنکه
بتواتر از واردان آنصوب اخبار تدارك اختلال ایران و ایرانیان که
موجب اطمینان تام گردد شنوده نمیشود و قرارداد خاطر دولت اساس
آن صفوت نژاد انکشاف صریح نمی یابد. مأمول آنکه خاطر مهر گزین
مارا متوجه هر گونه مطلب و مقصد دانسته و طریق انیق مراسلات را
مسلوک داشته حقایق احوال یومی را ابلاغ فرمایند.

و امروز که ایران زمین از دانیان کاردیده عاقبت بسیار کم شده
آن لقاؤه اصلا ب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهورانام جهد
بلیغ باید کرد و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید برد و به
تسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش
نساخت و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروئی و بندگان
جدیدی شیمه کریمه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد و اصحاب
نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت شد و در قتل آدمی و هدم این بنیان
ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسا دوستان جانی که بحیل سازی
دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونابه اجل نوشیده اند و بسادشمنان
خود کام دوست نما که لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده
در مراقبت ضمایر و سرائیر این مردم توجه موفور مبذول باید داشت و دولت
مستعار این نشاء فانیه را بمرضیات الهی معاضد و معاون گردانید و طبقات
خلایق را که ودایع خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تألیف
قلوب کوشش فرموده و رحمت عامه الهی را شامل جمیع ملل و نحل داشته
بسعی هر چه تمامتر خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده و همواره
نصب العین مطالعه دولت افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلاق

مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش مینماید .

پس بر ذمت همت والای سلاطینی که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهر و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگاهبانانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند .

آدمی زاد در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا نگزینند. در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه مساهله نماید . پس حال هر طایفه از دوشق بیرون نیست یا حق بجانب اوست در آنصورت خود مسترشدان انصاف مند را جز به تبعیت گزیر نتواند بسود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطایی رفته است بیچاره بیمار نادانی است و محل ترحم و شفقت نه جای سوزش و سرزنش . و در فراخی حوصله در اهتمام باید زد که بمیان آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده گشاست . و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتی باستیلای آب غضبی دوستان با شتباه دشمنان پایمال نمیشوند و دوستان و دشمنان دوست نما را روایی مکرو فریب نمیمانند . و در پاس قول خود بر مسند سعی باید نشست که ستون تبیان فرمانرواییست و تحمل بردباری را مصاحب دایمی خود گردانید که اساس دولت پایدار در ضمن این منظومست ...»

جلال الدین اکبر سپس اشاره به بعضی طاغیان هندوستان و تسلیم آنان و تصرف نواحی سیوستان و تنه و نواحی سند کرده و درباره فرستاده خود ضیاء الملک و مطالبی که وی باید جهت استحکام اساس مودت و محبت طرفین بسمع شاه عباس برساند توضیحاتی داده و اضافه کرده است که مشارالیه حقیقت احوال ایران را از قرار واقع مشاهده خواهد کرد و گزارش آنرا بوی تقدیم خواهد داشت . اکبر در پایان این مکتوب نیز ارسال رسل و رسایل را خواستار شده و تأییدات غیبی را برای اعتلا و سعادت دودمان صفوی مسئلت کرده است .

شاه عباس پس از وصول این مکتوب جوابی بانشای حاتم بیک اردوبادی نوشته و بوسیله منوچهر بیک ایشک آقاسی باشی برای پادشاه هند میفرستد. در نامه جوابی شاه عباس پس از ذکر مقدمه منبسط در نعمت و ستایش آفریدگار و آوردن تشبیب و اظهار شوق و انبساط درباره وصول این نامه و ورود ضیاء الملک چنین مینویسد:

«... مکنون ضمیر حق گزین آنست که اشارات علیه که در طی ملاطفت

نامه نامی خطاب مستطاب سامی کانهن الیاقوت والمرجان منظوی و بشارات

سنیه که بمثابة حور مقصورات فی الخیام حجب عبارات واستعارات بدان

محتوی بود مهمما مکن مقتضای خیر انتمای آن بعمل آید و دقیقه ازدقایق

اتباع و لوازم استتباع مطویات نامه مهر شعاع که شیوه مختار ارباب

اختیار و شیمه مرضیه اکبر اکبر روزگارست و عذر شمول الطاف نامتناهی

و وفور اعطاف پادشاهی راقوت بیان از تقریر قاصر و قدرت بنان از تحریر

عاجز و مقصر، اعتذار آنگونه مخلص پروری و معذرت آن نوع منت گستری

که از سده عالی بظهور آمده بچه عنوان توان نمود و بکدام زبان از عهده

شکر گزاری مکارم و عذر خواهی مراحم آنحضرت بیرون توان آمد مگر

بلطف فطری و کرم جبلی آنحضرت تمهید مقدمات اعتذار توان کرد ...»

آنگاه شاه عباس در خصوص فوت والد خود و بروز اختلاف بین بزرگان مملکت

و سرداران قزلباش و ایجاد فتنه و آشوب تحریک امر را و رؤسای توران و روم در نواحی

آذربایجان و خراسان اشاره کرده و پیروزی خود را در رفع این گرفتاریها و مشکلات

و هرج و مرج داخلی با استقرار آرامش در نواحی عراق و فارس و آذربایجان و اتحاد

بین طوایف قزلباش و دفع شر عبدالله خان و عبدالؤمن خان اوزبک و سرانجام تعمیم

امن و امان در سراسر کشور خاطر نشان ساخته است. در مورد تصمیم خلل ناپذیر خود

در قلع و قمع دشمنان متجاوز و مخالفان بداندیش مینویسد:

«... بیمن توفیقات الهی و روح مقدس حضرت رسالت پناهی و اعانت حضرات

ائمہ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تا انتقام از آن قوم نکشد و انتراع

مغضوبات از ید متغلبه نکند و سد ثغور آن ولایت بر نهجی واقع نشود

که من بعد مجال عبور مخالفین نماند، رجوع بمقر سلطنت ننماید...»
 در پایان نامه در خصوص تأثیر امداد و همراهی و همت پادشاه هند را در اجرای
 این مقصود و گسترش امن و آسایش عمومی یاد آور شده و تجدید مراسم اختصاص
 و محبت و تشیید بنیان مصادقت و وداد را تأکید کرده است.

در نامه دیگری که شاه عباس در راه تحکیم روابط حسنه با دربار هند و تأمین
 مقاصد اساسی خود بانشای نصیری طوسی بجلال الدین اکبر نوشته پس از تمهید مقدمه
 و اشاره به پناهندگی سلطان بایزید و تسخیر آذربایجان و شروان بوسیله ترکان
 عثمانی رشته سخن را به قلعه نهاوند کشانیده و درباره ناگزیر بودن خود بجنک
 با دولت عثمانی چنین مینویسد :

« ... قلعه نهاوند که در میانه ممالک محروسه واقعست در تصرف جماعت
 رومیه بود بنا بر تشیید مبانی صلح و صلاح متعرض آن نشده بود هر چند
 بدیشان اعلام تخریب آن مینمود اثری بجز اهمال و اغفال مشعر بر عدم
 صداقت و انتهاز فرصت که شیمه ذمیمه آن طایفه است ظاهر نشد . ناموس
 سلطنت محتمل این بار نشده ایالت پناه شوکت دستگاه حسن خان حاکم
 همدانرا بحکم کاری که بعقل بر نیاید دیوانگی درو بیاید به تسخیر
 و تخریب آن مأمور فرموده در اندک فرصتی مسخر شد و بعد از آن عنان
 فیروزی عیان از دار السلطنه اصفهان بعزم تسخیر ممالک فسیح المسالك
 آذربایجان و مابقی الکای موروئی معطوف داشته چهل روزه راه را در
 عرض ده روز ابلغار کرده دار السلطنه تبریز مضرب سראقات اقبال شد
 و پاشای آنجا که بالشکر گران بر سر اکراد آن حوالی رفته بود واقف
 گشته باراده آنکه شاید خود را بقلعه دار السلطنه مذکور تواند انداخت
 بمقابل عساکر فیروزی مند در آمده اسیر و دستگیر شد و قریب ده هزار
 سوار از مخالفان طعمه شمشیر غازیان شیر شکار شد .

مومیایی همه داند کرا خرج شود هر کجا پشه بپهلوزدن آمد باپیل
 غازیان نصیری منشن بمحاصره قلعه مزبور قادر شده در عرض بیست

روز آنچنان قلعه را که مشحون بدو هزار توپ و پنج هزار تفنگ و صد هزار
 من باروط و ده ساله آذوقه از هر جنس و دیگر آلات قلعه داری بود به تحت
 تصرف در آوردند . و از آنجا عازم قلعه نخجوان و ایروان و سایر قلاع
 آذربایجان که همگی مملو از مردان کاری و اسباب قلعه داری بود گشته
 حکام و مستحفظان قلاع تاب صدمت و صولت نیاورده مجموع قلاع را
 انداخته در قلعه ایروان که محکمترین حصون این دیار و در حصانت
 و متانت مشهور روزگار و مشتمل بر چهار قلعه و حصارست اجتماع
 نمودند . دیو غرور حصن دماغ پرش و شور ایشان را مسخر ساخت و بمحکمی
 حصارشان فریفته بوادی عصیان انداخت . و چون موضوع مذکور در
 قدیم سرحد ممالک محروسه بود بعد از فتح آن تسخیر گنجه و شروان
 با سهل و جوه میسر میشد . رایات جلال و نصرت و اقبال در آن موضع نزول
 اجلال فرموده بمحاصره و تسخیر اشتغال نمود و مدت هفت ماه علی الاتصال
 استعمال آلات جنگ و صدمات توپ و تفنگ در کار بود . درین اثنا سیادت
 و افادت پناه معتمد الخاقانی میر محمد معصوم خان^(۱) ورود عزت نمود .
 صفوت نامه گرامی را که مخبر از فتوحات گوناگون بود رسانید و
 ابواب شادمانی بروجنات احوال مخلص گشود . تیمناً این معنی را فتح -
 الباب فتوحات دیگر دانست آخر الامر .

چو دینم قوی بود و رایم درست مدد بختم از غیر یزدان نجست
 مستعیناً من الله یورش نموده قلاع بیرون جبراً قهراً مسخر گشت
 و جمع کثیر از مخالفان بقتل رسیده مابقی بقعه درون پناه بردند و در عرض
 ده روز باره و برج آن بضرب توپ ویران شده اهل قلعه را چاره جز طلب
 امان نماند . از عالم مروت جبلّی زلات ایشان بعفو مقرون گشته بیجان
 و مال امان یافتند و اکثر ایشان در سلك ملازمان خاصه منتظم شدند و
 با آنکه قریب سی هزار کس و دوازده هزار اسب و هفت هزار شتر درین

۱- پیک و فرستاده مخصوص جلال الدین اکبر پادشاه هند که حامل نامه وی بوده است .

قلعه محصور بود بعد از فتح هنوز آذوقه و مایحتاج چند ساله داشتند و سیادت پناه مشارالیه که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است بدیده حقیقت بین مشاهده نموده در حین تقبیل بساط گردون مناط بمسامع علیه خواهد رسانید .

و چون از یمن توجه و ارتباط حضرت عالم پناهی محب نیکو خواه را اینچنین فتحی که هیچکس از سلاطین ایرانرا در هیچ قرن و زمان میسر نشده که از جماعت رومیه قلعه بجنگ و جدال توانند گرفت روی داد ، سیادت پناه مومی الیه را بجهت تبلیغ این اخبار مرخص ساخته روانه آستان عرش نشان نمود .

مترصد است که پیوسته کلبن التفات و اتحاد را بزال الفت و وداد شاداب داشته بر جوع خدمات و اشارات محرك سلسله یگانگی باشند . حق سبحانه و تعالی آن ظلال ربوبیت را از رحمت زوال و تطرق عین الکمال مصون و محفوظ دارد . انه رؤف بالعباد والسلام .

شاه عباس این پادشاه مدبر و نیرومند صفوی پس از التیام مناسبات سیاسی و حفظ ارتباط دوستانه با دربار هندی مکاتبات مودت آمیز خود را همچنان ادامه داد چنانکه پس از مرگ جلال الدین اکبر نامه های محبت آمیز بجانشین وی شاه سلیم نگاشت و او را در تحکیم این مناسبات با تدابیر مشفقانه تشویق و ترغیب میکرد .

نخستین نامه شاه عباس بشاه سلیم مکتوبی است که در تعزیت فوت جلال الدین اکبر بانشای نصیری طوسی بوی نگاشته است . مضمون نامه چنین است :

«لوامع اشارات و سواطع بشارات از خطاب مستطاب «یا بنی آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلی» بر پیشگاه خاطر آگاه دلان دانش پژوه و دانشمندان آگاهی شکوه می تابد که خواص افراد انسانی که بشریف «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا ترجعون» اختصاص یافته اند علو شأن ایشان برتر از آنست که مقام آسایش ایشان همین سرای فانی و تنگنای جسمانی باشد ، بلکه در خور رفعت منازل آن جماعات

مناظر جنائی و منازل روحانی جاودانی ساخته ندای «جَنّاتِ عدنِ فادخلوها خالدين» در داده :

عرش است نشیمن تو شرمت ناید کای و مقیم خطّه خاک شوی
پس رأی سلیم بیقین داند که فنای هر مخلوقی از جمله واجبات
و ابقای هر موجودی از قبیل ممتنعات است و لهذا ارباب عقول بزخارف
دنای ناپایدار که محل حوادث و مکان مکاره است توجه ننموده نعیم باقی
را بر آن ترجیح داده اند .
بیرون ازین قفس همه باغست و نوبهار

مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار
و هر چند ارتحال ازین منزل پر وحشت و ملال و انتقال به تزهت
سرای قرب و وصال عین سعادت و اقبال است . اما ارباب ظاهر که بواسطه
حجاب صورت از مشاهده این احوال غافلند از وقوع این حادثه مضطرب
و پریشان میشوند چنانچه از واقعه هایله عالم سوز محنت اندوز اعلی حضرت
مقدس مرتبت فردوس منزلت جنت مکان علین آشیانی انار الله برهانه
و جعل فی اعلی علین مکانه که داعی «والله یدعوا الی دار السلام» الرّیك
اجابت فرموده روی التفات از جسمانیات گردانیده بنظاره عالم ملکوت
و مشاهده جمال و جلال حی لایموت پرداخت و ناگهان ازین جهان فانی
و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بر بست و قالب عنصری درهم شکست .
روح پاکش بذروه افلاک برآمده از سرای سپنج و منزل عناور نج بریاض
انس و حدایق قدس خرامیده و از کلبه بلیت و خارستان اذیت بمأمن امن
و راحت گلشن فراغت و استراحت رحلت فرمود .

ازین حادثه جانگزا و واقعه اندوه فرا عیش محفل بهشت مشاکل
منقّص شد و صفای خاطر خورشید مآثر غبار آلود گشت . ملالت تمام
و اقسام اندوه و آلام روی نمود . افسوس هزار افسوس که دنیا خارستان غم
و محنتست نه گلشن فرح و راحت و کیتی سرای نفرت و وحشتست نه مسکن

انس و سلوت. اما چه توان کرد از تلخی ایام. تجرّع چنین شربتهای ناگوار بسیار افتد. کدام دل که ازین واقعه خون نیست و کدام دیده که ازین خونابه جگر گون نه. چون بدیده بصیرت ملاحظه شود هر چه از کتم عدم بوجود آید باز بعدم میرود و اینها باراده خالق اشیاست. پس بضرورت روی صبر براه تسلیم باید آورد و قدم تسلیم در راه صبر از روی ضرورت نهاد آن پادشاه کیوان و قار گردون اقتدار رانیز بغیر رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قویم و منهجی مستقیم نیست. از وقوع این قضیه متألم و مکدر نبوده راه مصابرت پیش گیرند و باراده سبحانی و قضای آسمانی در سازند. ایزد تبارک و تعالی آن فروغ دودمان کورکانی و چراغ خاندان صاحب قرانی را از حدوث مکاره و آفات محروس داشته چندانکه آن پادشاه رضوان بارگاه خلد آرامگاه را در روضه جنان و نعیم جاودان مقام است آن مطرح انظار عنایت ازلی و مورد الطاف لم یزلی بر ارایک سلطنت و جهانبانی متمکن بوده و ملال بخاطر خورشید مثال مرصاد.

تا گسسته نشود رشته امروز از وی

تا بریده نشود اول امسال ز یار

باد هر روز بروز دگرت ضامن عمر

باد هر سال به سال دگرت پذیرفتار

دامن عمر تو از کرد اجل در عصمت

پایه جاه تو ز آسیب فلک در زنهار

بعد از ارسال این مکتوب نامه دیگری از طرف شاه عباس اول در تهنیت جلوس شاه سلیم به همراه یادگار علی سلطان ارسال گردید. در این نامه بعد از مقدمه منشیانه و تشبیبی آراسته بصنایع لفظی چنین آمده است:

«.. المنه لله تقدس و تعالی که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره

مراد بارور گشته شاهد مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بود و

پیوسته بتضرع و ابتهال از درگاه و اهب متعال جلوه گری آن مسئلت
 میشد باحسن وجهی از حجله غیب بحریم ظهور درآمده پرتو جمال
 بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت همایون
 و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای حریم پادشاهی
 وزینت افزای اورنگک شاهی گردید و لوای جهانگشای خلافت و
 شهر یاری و چتر فلك فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت بخش افسر
 و اورنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ ظلرأفت و مرحمت بر مفارق
 عالمیان انداخت امید که مهیمن مراد بخش جلوس میمنت مأنوس آن
 خجسته طالع همایون بخت و فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگان
 مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و
 جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزیید و تضاعف باد.

آئین وداد و روش اتحاد که بین الاء و الاجداد انعقاد یافته و
 بتازگی میانه این محبت کزین و آن پادشاه معدلت آئین استقرار یافته
 مقتضی آن بود که چون مرده جلوس آن جالس مسند گورگانی و وارث
 افسر صاحب قرانی بدین دیار رسید و غنچه های بهجت و شادمانی و گلهای
 عیش و کامرانی در ریاض آمال و امانی شکفته عندلیب خاطر خیر اندیش
 و هزارستان جان محبان و فاکیش بنغمه سرایی و شکر گزاری درآید
 و یکی از محرمان حریم عزت بر سبیل تعجیل روان شده بمراسم تهنیت
 اقدام نماید . لیکن چون مهم آذر بایجان و تسخیر ولایت شیروان در
 میان بود تا خاطر از مهمات ولایات مذکوره جمع نمی شد مراجعت
 بمستقر سریر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تقصیر و تأخیر
 واقع شد . هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان
 اعتباری ندارد چون طی آن بالکلیه بحسب ظاهر از نظر قواصر که
 مطمح نظرایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم
 در این ایام خجسته فرجام که بیمن خدام ملایک احترام مهمات ولایات

از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت و خاطر بالکلیه از آن طرف جمع گشته بدار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد، امارت شعار راسخ العقیده و کامل الاخلاص یادگار علی سلطان را که اباعن جد از بندگان يك جهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه در گاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از ادراك سعادت کورنش و تسلیم و دریافت تقبیل و تلثیم بساط عزت و اداء لوازم پرش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامت ذات ملايك صفات و صحت مزاج و تاج خورشید ابتهاج بهجت فزای خاطر منخلص خیر خواه گردد ...»

شاه عباس در پایان این مکتوب از دیاد محبت و وداد و اتحاد صوری و معنوی و ادامه ارسال مکاتیب و روابط دوستانه را توصیه کرده است .

شاه سلیم نیز بهمین سبک جواب محبت آمیزی بشاه عباس نگاشته و بوسیله خان عالم بدر بار صفوی ارسال داشته است . چون این نامه و نامه هایی که بعداً خواهیم دید از نظر استحکام روابط دوستانه بین دو دولت و مطالعه در تاریخ مناسبات سیاسی و اجتماعی و تاریخی و تأثیر ادب و فرهنگ ایران در کشور هندوستان اهمیت فراوانی در بر دارد لذا سعی و اهتمام کرده ایم تا حدی که متناسب گنجایش این کتاب است منتخبی از نامه های مذکور را بارعایت اختصار و ذکر قسمتهایی که بجهت فوق سودمند می آید نقل کنیم .

شاه سلیم در جواب این نامه پس از ذکر مقدمه ای فصیح و ادیبانه چنین مینگارد:

«... پیوسته خواهان تضاعف مواد مرادات و جویای ترادف اسباب سعادت می باشد و الحمد لله و المنة که روابط قواعد مصادقت که از مطلع بامداد فطرت مر کوز عناصر جبلت گشته روز افزونست و اگر چه بحسب ظاهر مؤالفت جسمانی بموانست روحانی تأکید نیافته و تناظر اخلاق بتعارف میثاق تمهید نپذیرفته اما همواره روایح مکارم صفات علیه مقام صداقت

انجام را مطیب و معطر میدارد و همیشه در انجمن خیال باشد وصال آن
بر جیس سعادت جلیس طارم شرف و اجلال بزم افروز صحبت‌های خیالی
میگردد :

دل بی تو با خیالت وصل نهفته دارد گلزار خاطر مرا یادت شکفته دارد
یعلم الله که باقتضای تعارف حقیقی که این همه تناسب مجازی فرع آن
آشنایی است این تمنا مخطور خاطر اصابت اثر میگردد که همچنانچه
نسبت تألف و تودد این دو دودمان رفیع الشان تا حال معلوم همگنان بوده
ابد الدهر مشهود عالمیان گردد ...»

از نامه‌های تاریخی و سیاسی شاه عباس که بدر باره‌ها نوشته و از لحاظ اجتماعی
و اخلاقی نیز شایان توجه است دو مکتوبی است که یکی راجع به تمهید دوستی و موالات
سلطان روم (عثمانی) بصورت ظاهر و تهیه اسباب بیگانگی و معادات او در باطن امر
است که سرانجام به پیکار بین دو دولت و فیروزی شاه عباس منتهی گردیده است. نامه
دیگر در باب ضرورت تسخیر قلعه قندهار که نگهبانان این قلعه هنگام تفرج و شکار
شاه عباس شرط ادب و احترام و مهمان نوازی را در باره وی بجای نیاورده اند بشاه سلیم
نوشته شده است و ما اکنون به ترتیب با حذف مقدمات بنقل آنها میپردازیم :

«... مشهور رأی خورشید انجلا میگرداند که چون پادشاه روم
در این مدت که از جانبین نوایر قتال و جدال اشتعال داشت چند مرتبه
سردار بالشکر بیشمار بمقابله عسا کر نصرت آثار فرستاده در هر مرتبه
بطریقی که بسمع شریف رسیده خواهد بود مراجعت نمودند بنا بر صلاح
حال خود و سایل انگیزخته طالب صلح شده این صلاح اندیش نیز که همواره
رضای خالق و آسودگی خلایق را مطمح نظر حق بین دارد بجهت آسایش
عباد و آرامش بلاد بسد ابواب نزاع و عناد راضی شده از طرفین مصلحان
آمد شد نمودند و بدینوسیله سه چهار سال جنگ و جدال را بتعویق
انداخته در ظاهر قراع ابواب موالات و در باطن تهیه اسباب معادات میکرد
و چون این خیر خواه در هر کار راستی گفتار و درستی کردار را شعار خود

ساخته از عار مکر و حيله عاریست اعتماد بر دروغ راست نمای او نموده بسیر و شکارمازندران جنت نشان مشغول بودیم که بمجرد افساد اکراد و عصیان والی گرجستان که اَباً عن جد از باج گزاران این دودمان بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته نقض عهد و پیمان نموده لشکر بیحد و مریحد و آذر بایجان فرستاد. ما نیز متو کلاً علی الله بعد از تنبیه و تأدیب متمردان گرجستان فوجی از امرا و عسا کر منصوره را بسرداری مقرب الخاقان قرچقای یک سپهسالار ایران (۱) بدفع و رفع مخالفان مأمور فرموده در ییلاقات بسیر و شکار مشغول شده منتظر فتوحات غیبی بودیم که تدبیر سراسر تزیویر رومیه بدان قرار گرفت که تاقله ایروان را مسخر نسازند بمحاربه عسا کر منصوره نیردازند. ایالت پناه امیر گونه خان سار و اصلان حا کم قله با اتفاق بعضی از تنگچیان خاصه در حفظ و حراست قله مزبور سعی و فور بظهور رسانیده در مقابل دو یست و شصت هزار نفر از لشکر مخالف جمعی که ملازم نیستند و باصطلاح آن قوم نیازمند می نامند پای قرار استوار کرده دستبردها نمود و مخالفان با هجوم عام و ازدحام تمام سه مرتبه یورش کرده سوی قتل ینگچری آقاسی که حقیقت اعتبار و اختیار او مسموع شده خواهد بود با چند نفر از پاشایان نامدار و نود هزار نفر از لشکری نتیجه و ثمره بر سعی ایشان مترتب نشد و چون سردار لشکر کار بر خود و عسکر تنگک دید دانست که نه جای ستاد نیست و نه جای گریز، اظهار ندامت نموده دست تضرع در درامن تشفع زده استدعای صلحی که سابقاً فیما بین نواب علین آشیانی (۲)

و سلطان سلیمان استقرار پذیرفته بود نمود. ما نیز بسنت آبا و اجداد

۱- این سردار دلیر که اصلاً ارمنی بود بسبب شجاعت و هشیاری و صداقت خود همواره مورد توجه و علاقه مخصوص شاه عباس بود چنانکه از طرف وی بسمت امیرالامرای آذربایجان و خراسان منصوب گردید.

۲- منظور شاه طهماسب است.

عمل فرموده بمضمون :

چون زنه‌ار خواهند زنه‌ار ده که زنه‌ار دادن زیکار به
بعد از ظهور عجز و اضطراب خصم قبول صلح فرموده لشکر فیروزی
مند از تعاقب ایشان باز داشته عنان توجه بجانب قشلاق معطوف فرمودیم.
چون این فتوحات را از میان وفاق و حسن اتفاق آن والا دودمان میدانیم
و یقین که خاطر انور را از استماع این قسم اخبار مسرت آثار انبساط
تمام حاصل میشود. سیادت پناه اخلاص شعار امیر سید حسن مساعد را که
از اجله سادات و خدمه آستان عرش نشان حضرت امام الجن والانس و
قدیمیان این دودمان است باصحیفة اخلاص روانه آنصوب صوابنما
ساخته باقی حالات را رجوع بتقریر او نمودیم ... »

از جمله مکاتیب تاریخی شاه عباس اول نامه‌ای است که در باب تسخیر قندهار
که در زمان سلطان محمد خدا بنده از تصرف دولت ایران خارج شده بود بشاه سلیم
نوشته است شاه عباس در این نامه دوستانه بالحن مؤدب وزیر کانه پیداشاه مینویسد که
در آغاز سلطنت ما بعضی از نواحی موروئی از کشور ایران انتزاع یافته بود که بالحق
آنها پرداختیم لیکن در مورد قندهار که در تصرف دودمان پادشاه گورکانی مانده بود
چون ایشانرا از خود میدانستیم متعرض آن نشده و مترصد بودیم که آن پادشاه
بمناسبت اتحاد و برادری که بین ما وجود دارد خود در تفویض آن پیشقدم شود
و مدتی نیز با آنکه بکنایه و تصریح ضمن ارسال نامه‌ها و پیامها در خصوص استرداد
این ولایت اشاره کردیم بتغافل گذشت و جوابی مشعر بر رد یا قبول نرسید تا آنکه
طرح سیر و شکار را در قندهار پیش کشیدیم که شاید گماشتگان آن برادر نامدار از
روی الفت و یگانگی موکب ما را استقبال کنند اما این مقصود حاصل نشد و نگهبانان
قلعه قندهار بتمر و عصیان پرداختند و ما ناگزیر با آنکه اسباب و ادوات قلعه گشایی
همراه نداشتیم با حمله افراد قزلباش این قلعه را با خاک یکسان کردیم و پس از
تصرف این ناحیه تقصیرات و زلات امرا و اهل قلعه را بخشودیم. شاه عباس در پایان
نامه بشاه سلیم گوشزد کرده است که چون بین ما قواعد وفاق و اتفاق مستحکم و

پایدار است ، همه این نواحی و ممالک محروسه را متعلق بخود دانند و این واقعه و بعضی امور جزئی نباید موجب نگرانی و دل مشغولی پادشاه گردد .
چون این مکتوب که بوسیله حیدر بیك یوزباشی ارسال گردیده از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است و مطالب و نکاتی نیز از نظر اجتماعی و اخلاقی دربردارد لذا بنقل عین آن مبادرت میکنیم :

نامه دیگر از شاه عباس اول بشاه سلیم

« نسایم دعواتی که از نفحات اجابت آن غنچه مرادشکفته نکهت افزای مشام یگانگی باشد و لوامع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای غایله بیگانگی گردد عطر بزم خلّت و ولای اعلی حضرت ظلّ اللّهی و شمع جمع آن نور پرور الهی گردانیده مشهود رأی انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر میگرداند که بردل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهره دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد از سنوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علین آشیانی شاه بابا ام انار الله برهانه چه قسم قضا یا درایران روی داده بعضی ممالک از تصرف منسوبان و دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود . و چون این نیازمند درگاه بی نیاز متقلد امور سلطنت شد بیمن توفیقات الهی و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ملک که در تصرف مخالفان بودند نمود و قندهار که در تصرف کماشکان آن والا دودمان بود و ایشان را از خود میدانستیم متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق آبا و اجداد جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند . چون بتغافل گذرانیدند مکرر بنامه و پیام و کنایه و صریح و تصریح طلب آن نمودیم که شاید در نظر همت ایشان این ملک محقر قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که بتصرف منسوبان این خاندان داده ، رفع طعن اعادی و بدگویان و قطع زبان درازی عیب جویان گردد . جمعی تیسیر

این امر را در عهده تعویق و تأخیر انداختند و چون حقیقت این گفتگوها در میان دوست و دشمن اشتها یافت و از آنجانب جوابی مشعر بر رد و قبول نرسید بخاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشتگان آن برادر نامدار کامکار از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میانه مسلو کست موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز کردند و مجدداً بر عالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر شده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود.

بدین عزیمت بی‌یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالکای فراه رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار بحاکم آنجا فرستادیم که مهمان پذیر بوده باشد و عزت آثار خواجه گر کیراق را نیز طلب فرموده بحاکم و امرایی که در قلعه بودند پیغام دادیم که میانه اعلی حضرت پادشاه ظل الله و نواب همایون ما جدایی نیست والکایی که هست از یکدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه آنصوبیم ، نوعی نکنند که کلفت خاطری بهم رسد. ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان نمودند و چون بحوالی قلعه رسیدیم باز عزت آثار مشارالیه را طلب نموده آنچه لازمه نصیحت بود باو گفته فرستادیم و تاده روز دیگر عسا کر منصوره را قدغن فرمودیم که پیرامون حصار نگردند. نصایح سودمند نیامده در مخالفت اصرار نمودند چون بیش از این مسامحه کنجایش نداشت باوجود عدم اسباب قلعه گیری لشکر قزلباش بتسخیر قلعه مشغول شدند و در اندک فرصتی غازیان برج و باره را بازمین هموار نموده کار بر اهل قلعه تنگ شده امان خواستند ما نیز همان روابط محبت را که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیعہ مسلوك بوده و طریقه برادری که مجدداً از زمان

میرزایی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال میانه ایشان و نواب
همایون بنوعی استقرار یافته که رشک فرمای سلاطین روی زمین است
منظور داشته بمقتضی مرآت جبلّی تقصیرات و زلات ایشان را بعفومقرون
فرموده مشمول عواطف و عنایات سالماً غانماً باتفاق نظاماً حیدر بیکار
یوزباشی که از صوفیان صادق قدیم این روزگار است روانه درگاه معلی
گردانیدیم.

حقاً که بنیاد وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این
وفاجوی نه بمرتبه پی مشید و مستحکم است که بجهت صدور بعض
امور که بحسب تقدیر از ممکن غیب بمنصه ظهور آمده باشد خلل
پذیر گردد.

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود

بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود

مرجو آنکه از آنجانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضی
امور جزئی را منظور انتظار خجسته آثار نفرموده اگر خدشه بر عارض
الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتی و محبت ازلی درازاله آن کوشیده
کلشن همیشه بهار خلّت و یگانگی را سرسبز و خرم گردانیده همگی
همت گردون اساس بتأکید قواعد وفاق و تصفیة مناہل اتفاق که نظام
بخش نفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه مارا
بخود متعلق دانسته بهر کس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که
بلامضایقه باو مسترد میشود. این جزویات را خود چه قدر و اعتبار باشد.
امرا و حکامی که در قلعه بودند اگر چه مرتکب امری چند که منافی
مراتب دوستی بود شدند اما آنچه واقع شده از جانب ماست و ایشان
لازمه نوکری و شرط جان سپاری بتقدیم رسانیدند. یقین که آن
حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان
خواهند فرمود و مارا شرمندہ نخواهند ساخت. زیاده چه اطناب نماید

همواره چتر فرقدسای هم آغوش تأییدات غیبی باد.»

در اینجا لازم است یادآور شویم که ولایت قندهار از نظر تقسیمات کشوری و جغرافیای سیاسی ایران در عهد صفویه جزء خراسان که خود از چهار حوزه ایالتی (هرات - مشهد - قندهار - مرو) تشکیل میگردید محسوب میشده است. این شهرستان از سال ۹۴۳ در تصرف هندوستان بود و در سال ۹۶۵ بتصرف شاه طهماسب صفوی درآمد لیکن چندی پس از مرگ شاه طهماسب باز بکشور هند ملحق گردید. در زمان سلطنت شاه عباس اول بار دیگر قندهار جزء متصرفات کشور ایران شد اما در آغاز سلطنت شاه عباس دوم، شاه جهان پادشاه هند از ضعف امرای صفوی استفاده کرد و بقندهار لشکر کشید و آنرا گرفت. در سال ۱۰۵۷ شاه عباس دوم سپاهی برای تسخیر قندهار روانه ساخت و در سال ۱۰۵۹ این شهر را ضمیمه کشور ایران نمود و با آنکه اورنگ زیب پادشاه هند مکرر برای تسخیر قندهار دست بلشکر کشی زد هر بار از سپاهیان ایران شکست مییافت تا آنکه شورش و فتنه محمود افغان برخاست و در این ماجرای غمناک آفتاب دولت صفوی افول کرد و ضمن سایر مصائبی که بکشور ما روی نمود قندهار نیز از دست رفت و بتصرف افغانها درآمد (۱).

(۱) در سال ۱۱۱۸ هجری قمری افغانها کرکین خان معروف بشهنوازخان کرچی را که مردی مستبد و سختگیر و از طرف شاه سلطان حسین بهکمرانی (بیگلربیگی) قندهار منصوب بود بقتل رسانیدند. این نکته را نیز توجه میدهیم که افغانهای غلجائی قندهار مکرر از ستم و بیداد کرکین خان بدربار اصفهان شکایت میکردند و چون از شکایت خود نتیجه ای بدست نیاوردند میرویس غلجائی کلانتر قندهار را که مردی زیرک و حیل ساز و دسیسه کار بود از طرف خود برای دادخواهی بیایتخت فرستادند وی در دربار اصفهان بامهارت و حیل گیری زمینه را برای تحریک و روشن ساختن آتش فتنه بر ضد کرکین خان که عیسوی مذهب بود مهیا ساخت و پس از چندی اجازه یافت که به حج رود. وی در مکه از علمای سنی آنجا فتوائی بدست آورد که اگر روزی رعایای سنی که تحت فشار و سلطه سلاطین رافضی (شیعه) باشند برای دفاع خود قیام کنند و شمشیر بکشند عمل آنها مجاز باشد. میرویس با این فتوی بایران برگشت و چون اوضاع دربار اصفهان را خرابتر از سابق دید عزم خویش را در بروز طغیان که در دل نهفته داشت جزم کرد و رهسپار قندهار گردید پس از ورود بقندهار طایفه افغانهای غلجائی را از خرابی اوضاع و احوال دربار و ضعف دولت صفوی آگاه کرد و با ارائه فتوی آتش فتنه را در آن شهر روشن ساخت. در این آشوب و طغیان کرکین خان و عده کثیری از لشکریان او بقتل رسیدند و با آنکه برادرزاده کرکین خان (خسروخان) و بعد از او رستم خان برای سرکوبی اشرار از طرف دولت ایران مأموریت یافتند مع هذا سرداران مذکور در دفع اغتشاش و فتنه توفیق نیافته و قندهار بدست طاغیان سقوط کرد.

بطوریکه از حوادث تاریخی بر میآید قندهار همواره موجب اغتشاش و آزرده‌گی خاطر سلاطین ایران و هند بوده است. در اواخر حکومت پر آشوب افغانها و ظهور نادر شهر مذکور مدتی مورد کشمکش بود چنانکه نادر شاه در ۱۱۵۰ هجری فرمان حمله باین شهر را صادر کرد و حسین غلجائی برادر محمود را که در آنجا حکومت داشت دستگیر ساخت و شهر را بتصرف درآورد. در آن اوقات چون فراریان غلجائی خاک هندوستان را پناهگاه خود ساخته و از آنجا در کار قندهار بمداخله و تحریک میپرداختند نادر سفرائی بدربار ناصرالدین محمد شاه سلطان هند فرستاد و از او خواست که ورود غلجائیان را ب خاک هند ممانعت کند لیکن محمد شاه بتقاضای نادر اعتنائی نکرد و سفیر او را بزندان افکند. همین امر موجب شد که نادر شاه در صدد انتقام برآید و برای تنبیه پادشاه هند لشکری عظیم به هندوستان روانه سازد.

در سال ۱۳۵۱ سپاهیان نادر وارد پشاور گردیدند و سپس در دشت کرمان نبردی شدید روی داد. در این جنگ که به پیروزی نادر پایان یافت بیش از بیست هزار تن از لشکریان بخاک هلاک افتادند و چنانکه میدانیم نادر شاه پس از تسخیر هندوستان محمد شاه را عفو کرد و تاج سلطنت هند را بپادشاه مذکور باز داد.

پس از قتل نادر شاه (بدست محمد صالح خان قرخلوی افشار) که انتظام امور سپاه وی کسیخته شد، هریک از سرداران او در قسمتی از کشور وسیع ایران دست بطغیان و خودسری زدند. چنانکه احمدخان ابدالی در افغانستان حکومت مستقلی تشکیل داد و بر دهلی و لاهور نیز تسلط یافت و خود را احمد شاه درانی خواند و قندهار را پایتخت خویش قرار داد.

بعد از مرگ احمدخان پسرش تیمور بجای او نشست و پس از فوت او فرزندش زمانشاه بحکومت این کشور نو بنیاد رسید. وی لشکر کشی‌های بیهوده‌ای بشمال هندوستان کرد و چون انگلیسها در آن اوقات در شمال این کشور تفوق یافته بودند معارضه و مجاهدت زمانشاه بجائی نمیرسید.

در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار پیش از آنکه سپاهیان روس بشمال غربی ایران بتازند مذاکراتی در خصوص مرزهای شرقی با زمانشاه انجام یافت و گفتگوهایی

نیز در باب حمله بینخارا بمیان آمدلیکن پس از حمله روسها این کار متوقف گردید .
در سال ۱۲۱۴ فتحعلی شاه امرای خراسان را ییاری محمود برادرزما ن شاه که بایران
پناهنده شده بود بهرات فرستاد . محمود بحمايت فتحعلی شاه بر هرات استیلا یافت
و به پشتیبانی دولت ایران قندهار را نیز تحت تسلط خویش در آورد و بر افغانستان
حکمرانی کرد .



پس از ارسال مکتوبی که شاه عباس در باب تصرف قندهار بشاه سلیم نوشت
نامه دیگری راجع بلشکر کشی خود بعراق عرب و فتح بغداد و زیارت اماکن
معتبر که برای پادشاه مذکور فرستاد و بدین ترتیب باب مکاتبه را با دربار هند
مفتوح داشت . ولی این نکته را نا گفته نگذاریم که پس از تصرف قندهار با وجود
روش مسالمت آمیز شاه عباس که ضمن نامه های خود تصریح میکرد که کار تصرف
این شهر بر حسب ضرورت و بنا بر حق طبیعی دولت ایران صورت گرفته است معینا
در ابتدای کار نامه های تندی از طرف شاه سلیم بشاه عباس نوشته شد و شاه عباس نیز
ناگزیر در برابر نامه های تهدید آمیز پادشاه هند بهمان لحن جواب داده است بهر حال
در این نامه که بانشای نصیری طوسی تهیه شده بعد از نعت و ستایش آفریدگار و
درود و تحیت بر سید انبیاء و ائمه هدی علیهم افضل الصلوات چنین نگاشته شده است :
« ... لله الحمد که همیشه فیما بین آباء عظام و اجداد کرام این دو
سلسله و الامقام طریقه محبت و یگانگی مسلوك بوده و مطلقاً امری که
باعث غبار خاطر ها باشد تا حال از جانبین بظهور نرسیده ، خواهش
دوستی دوست آنست که بدستور در تشیید مبانی وفاق و تصفیة مناهل
اتفاق اهتمام رود که در نشاء تعلق امری شریفتر از توافق نیست و اگر
درین ایام با فساد مفسدان که حقیقت آن بر ضمیر الهام پذیر ظاهرست
اندك نقاری بحسب اتفاق روی داده باشد بحکم حدیث : « الحب يتوارث »
چون مشرب عذب محبت موروئی و منبع مصفای الفت ازلی از خاشاک
تمویهات ظاهری و شوایب غبار صوری منزّه و مبرا ست یقین که از

ادناس افساد مفسدان مکدر نمیشود. این دوست جانی و هواخواه
جانی را خود محبت جبلّی والفت طبیعی نسبت بدان برادر بجان برابر
نه در آن درجه است که بمقیاس اندیشه سنجیده آید :

ای کام دل و راحت جان اصل امید دارم بخیال تو وصال جاوید
در ملک ضمیرم و در آفاق دلم مهر تو جهانگیر بود چون خورشید
لهذا دل تنگ حوصله که مست باده یگانگیست بیش ازین تاب خمار
بیگانگی نیاورده میخواهد که ابواب مکاتبات مفتوح و قواعد اتحاد
مضبوط باشد لاجرم باعلام مجملی از فتح عراق عرب که از تفضّلات
مجدّده الهیست مبادرت نموده بر لوحه ضمیر خورشید تنویر که
عکس پذیر الهامات غیبی است می نگارد که درین ایام خجسته آغاز
فرخنده انجام بتواتر و توالی سوختگان نوایر فتنه و فساد و ستمدیدگان
دارالسلام بغداد که از ولایات موروئی آبا و اجداد محب صادق-
الاعتقادست و بواسطه حوادث زمان از تصرف منسوبان این دودمان
بیرون رفته بود دست استشفاع در عنان نصرت توأمان زده از بیداد
گروهی اوباش که بر آن بلاد استیلا یافته بودند شکایت نمودند ...

چون همواره آرامش بلاد و آسایش عباد را اهمّ مهمات و سرمایه
فتوحات میدانیم درحینی که رایات اقبال بعزم سیر و شکار متوجه
مازندران جنت نشان بود بمحض القای ربانی و الهام یزدانی فسخ آن
عزیمت نموده باجمعی از ملتزمان رکاب نصرت اثر مقید بجمع لشکر
و حشر نشده متو کلا علی الله عازم تسخیر آنولایت شدیم و بیمن توفیق
رب العالمین و امداد بواطن قدسیه طیبین و طاهرین و حسن توجه
اعلی حضرت پادشاه کیوان غلام در اندک فرصتی ظاهر دارالسلام مضرب
خیام عسا کر ظفر فرجام گردیده غازیان قلعه گشا بمحاصره قلعه و حصار
آن نمودند و در عرض بیست و یک روز آنچنان حصن حصین را جبراً و قهراً
مفتوح ساخته سرکشان و متمردان در قید ذل و هوان درآمدند ، هم

سرمايهٔ سعادت دارين از خاكبوس آستان حضرت امير المؤمنين و ديگر
حضرات ائمهٔ معصومين صلوات الله عليهم اجمعين بدست آمد و هم مظلومان
و ملهوفان كه اسير چنگال محن و فتن بودند در سايهٔ لواي معدلت استظلال
جسته كامياب صورت و معنى شدند و در اماكن مقدسه از ارواح مطهره
انبياء و اولياء قدس الله اسرار هم استعداد همت كرده بدعاي استقامت
ذات بي مثال و استدامت سلطنت عديم الزوال آن مسند آراي ارايك عظمت
و اقبال مواظبت نمود و رفعت پناه آقامحمد مستوفي غلامان را كه ابا عن جد
از ملازمان اين دودمان است بجهت وصول اين خبر ميمنت اثر بخدمت
اقدس روانه نمود و يك دست شاهين سفيد كه خالي از ندرت و غرايتي نيست
باتفاق او بملازمت سامي ارسال داشت .

مترصد است كه پيوسته از جانب شريف اعليه حضرت سپهر منزلت
نيز همان رابطهٔ صداقت قديمي منظور بوده مجوز بيگانگي نباشند
و بدستور بار سال مراسلات مجبانه و ارجاع خدمات بي تكلفانه
زنك زداي خاطر مهر آگين كردند . زياده چه اطناب نمايد نير دولت
و كامراني از افق مراد طالع و بر ساحت آمال لامع باد والسلام .

فصل هفتم

مکاتیب تاریخی و اجتماعی رجال و سلاطین صفوی در اواخر این عهد

چنانکه ملاحظه کردیم در نامه‌ها و مکاتیب دوره شاه عباس اول با آنکه تعارفات و مقدمه سازی و تشبیه‌ها و صنایع لفظی و بعضی تکلفات منشیانه علی‌الرسم در نثر این مکاتیب مشخص و مشهود بود، معیناً مضامین و مطالب نامه‌ها نسبت بسایر ترسلات این عهد ساده‌تر و روشن‌تر و از بعض غموض و ابهام ملال‌آور نیز عاری بوده است. باید توجه دهیم که این اسلوب بیشتر مبتنی بر صراحت گفتار و کردار و مشخصات اخلاقی و اجتماعی شاه عباس بزرگ در حل و عقد امور کشوری است. احکام و فرمانهای شاه عباس و نقشه‌ها و طرح‌ها و مسائل مختلفی که مورد نظر او بوده با توجه بقدرت و نیروی ظاهری و معنوی او در بوتۀ تعویق و اجمال نمی‌ماند بلکه با تمهید و تأکید و اهتمام و روشن بینی و کیاست مخصوص او انجام می‌یافت و تعلل و مسامحه در اموری که بصلاح و بسر نوشت کشورش ارتباط داشت نابخشودنی بود. بهمین جهت میزان وحد کارها و قضایائی که باید درباره آنها تصمیم بگیرد و همچنین مسائلی که باید میان سران و پادشاهان کشورهای دوست و همجوار مطرح گردد معلوم و مشخص بود و تردید و وسوسه و تذبذب در آن راه نداشت. وی با آنکه پادشاهی سخت کوش و قهار و انتقام‌جو بود در موارد لزوم و هنگام اجرای اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، حسن سلوک و تدبیر و مهربانی و گشاده روئی را همراه با مصلحت اندیشی رعایت میکرد. بعد از پایان این دوره و در زمان جانشینان او اسلوب نامه نویسی از لحاظ طرح گفتار و مطالب و مسائل مورد نظر تغییر می‌یابد و سبک آن با توجه بماهیت اخلاقی و مقتضیات روحی و معنوی نویسندگان و فرمانروایان بیشتر به تصنع و تکلف میگراید. ترکیبات مشکل عربی و امثال و جمله‌های تازی و سجعها و لغات و

اصطلاحات نامأنوس و تعبیرات گوناگون و تکرار مترادفات و ذکر القاب و عناوین و تعارفات تملق آمیز که غالباً بتفصیل و اطناب ممل میانجامد موجب پیچیدگی گفتار و دشواری درك مطالب و ازدست رفتن رشته سخن و انسجام جمله‌ها گشته و وجود این تکلفات و عبارت پردازیهای مصنوع که از اظهار فضل نویسنده نیز حکایت میکند از لطف و زیبایی سخن و سادگی و روشنی معانی و الفاظ و بلاغت کلام بحد محسوس می‌کاهد.

ادعیه و نعوت و آیات قرآنی و استشهاد بکلمات ربانی و ذکر شواهد شعری و توصیفات ادبی نیز در مکاتیب این دوره بشدت و کثرت معمول است^(۱) شاید بعضی از نویسندگان نامه‌های مورد بحث با توسل به تمهیدات ادبی و لفظ پردازیهای مصنوع و بیحد و حصر توانسته باشند آثار و شوائب ریا و ظاهر سازی و تمویه را تا اندازه‌ای پنهان سازند با اینهمه پیداست که نه تنها آرایش لفظ، حقایق معنی و مقصود را چنانکه باید پوشیده نداشته بلکه اخلاق و صفات صاحب مکتوب را از نظر ضعف نفس و بددلی و قساوت و عدم شهامت و کفایت و ستمکاری و اندیشه‌های ناستوده تا حدی مشهود و آشکار ساخته است. در عین حال باید این نکته را نیز نا گفته نگذاریم که در بعضی از مکاتیب او آخر دوره صفوی بمنابع مغتنم و ثمر بخش بر می‌خوریم که مندرجات آنها از جهت ترویج محاسن و فضایل اخلاقی و معنوی قدر و ارزشی فراوان دارد.

آنچه بطور مسلم و محقق میتوان گفت اینست که بر اثر يك سلسله تحولات و تغییراتی که بتدریج در کیفیت روحی و ساختمان اخلاقی رجال و بزرگان قوم و مسامحه و تهاون عمومی در نگاهداشت سنن و آداب پسندیده اجتماعی و تعلیم و تربیت معنوی افراد در این دوره پدیدار گردید اوضاع و احوال عمومی چنان براه فساد و پریشانی و انحطاط و فقر اخلاقی و فکری رفت و چنان قدرت طبیعی و

(۱) محتاج بتوضیح نیست که نامه‌هایی که شاه صفی بسلاطین اروپا نوشته از این قاعده و ترتیب مستثنی است چه این نامه‌ها با نثری ساده‌تر تهیه گردیده و نسبتاً از تکلفات و صنایع لفظی و اطاله و اطناب دوری شده است.

نیروی خداداد از مردم این کشور سلب شد که نگهبانان غافل و بی خبر از دفع فتنه و غائله معدودی از سرکشان و طاغیان افغانی که خود در سرانجام این اغتشاش و آشوب حیران و بیمناک بودند، عاجز و ناتوان ماندند و بخواری و مذلت بشکست و ناکامی تن دادند. در نتیجه این حادثه ناگوار و غارتگری و خرابی سالیان متمادی بنیان نظم و انضباط در کشور ما درهم ریخت و خلل و آسیبی عظیم در ارکان امنیت و آسایش عامه و استقرار امور اجتماعی و فرهنگی و مدنی این مرزوبوم راه یافت.

بهر حال اکنون که در آغاز این فصل بمطالعه نامه های دوره شاه صفی میپردازیم اجمالاً توجه میدهیم که وی نوه شاه عباس اول و از جمله پادشاهانی است که در سراسر دوره سلطنت خود که سیزده سال و چند ماه بطول انجامیده است بقتل و کشتار عده کثیری از امرا و بزرگان کشور پرداخته و دامن خود را بخون بیگناهان آلوده ساخته است. شاید بتوان گفت که سوء ظن و بدبینی او و توسعه اعمال وحشیانه و خشونت آمیزش بر اثر انحراف فکری و جنون و دیوانگی و یا بیماری روحی بوده است. وی در نتیجه همین بدبینی و جنون فکری اکثر شاهزادگان و سرداران نامی را که امامقلی خان فاتح جزیره هرمز از جمله آنها بود معدوم ساخت و بدین ترتیب از خود نام و شهرتی ننکین در تاریخ صفویه باقی گذاشت.

از بین نامه های تاریخی و اجتماعی بعد از عهد شاه عباس کبیر و اواخر دوره صفوی يك سلسله نامه هایی مربوط بعهد شاه صفی است که ما برخی از آنها را (بخصوص نامه هایی که با دربار هند مبادله شده) در این فصل میآوریم. ضمن این مکاتیب مکتوب تاریخی قابل توجهی بدست آمده که سلطان خرم بشاه صفی مینویسد و سر بسته او را بسبب اعمال نابخردانه و قساوت و ستمگریهایش سرزنش و نکوهش میکند و حقیقت معنی پادشاهی و وظایف خطیر سلطنت و رعایت مصلحت و حفظ حقوق افراد مملکت را بوی خاطر نشان میسازد. نامه ای که اکنون از نظر خوانندگان گرامی میگذرد مکتوبی است که شاه صفی در تعزیت فوت شاه سلیم و تهنیت جلوس شاه

جهان به پادشاه اخیر نوشته است .

شاه صفی در این نامه پس از ستایش پروردگار و شرح اتحاد و یگانگی و تذکار عهد الفت و وداد که بین دو کشور پایدار است و نیز اهدای ثنا و دعا برای بلندی بخت و خرمی و شادابی بهار زندگی و عظمت جاه و جلال آن پادشاه جوانبخت می نویسد :

«... بر ضمیر منیر خورشید نظیر ظاهر است که بنیان کارخانه کون و فساد و بنیاد اساس ابداع و ایجاد بر حیات و ممات گذاشته اند و کوشش و خواهش بنده را در آن بهیچ باب مدخل نداده اند . هیچکس در ولایت خلقت خلعت بقا ننوشیده و در حدود حدوث شربت حیات بی شوب ممات ننوشیده بمقتضی «کل من علیها فان» وصول آفتاب حیات ممکنات بسرحد زوال امریست لازم و غروب کوکب موجودات امکانی بمغرب و بال قضیه ایست فرض و متحتم :

دردهر کجاست صبحگاهی کش نیست زپی شب سیاهی

لیکن این معنی در مذاق اولوالبصایر از جام دلیل و برهان ساغر شهود و عرفان چاشنی ریزست که مرگ فنانی ذات انسانی نیست چه نفس ناطقه پرتوی از انوار ملکوتیست که فنا را بساحت آن مجال تطرّق نیست و بجوهر ذات او بهیچوجه تعلق نه . پس مستبصر هوشمند باید که از التهاب نوایر نوایب روی درهم نیاورده گشاده پیشانی بر فراز آسمان شهود برآمده ذرّه ملکوت را مأوی دانسته باینمعنی متحقّق باشد که دوسه روزی اجزای عنصری که بتکاپوی افلاک بر وفق مشیت اینزدیك فراهم آمده بالذات متداعی افتراق وانفکاکند .

کین سیل متفق بکند روزی این درخت

وین باد مختلف بکشد یکشب این چراغ

هر چند این نیازمند درگاه الهی را از استماع واقعیه هایلّه

جانگزار و حادثه داهیّه انده فزای اعلی حضرت جنت منزلت پادشاه رضوان

جایگاه‌علیین آشیانی^(۱) و وقوع قضیه عالم سوز و مصیبت غم‌اندوز نواب
 کیتی‌ستانی قدس آشیانی فردوس مکانی^(۲) اسکنهما الله فی فرا دیس الجنان
 که دعوت اجیبو اداعی الله را لبیک اجابت فرموده در نزهتگاه ملکوت
 همنشین رحمت‌حی لایموت گشته‌اند، غمهای کونا کون بخاطر حقیقت
 نمون راه یافته آیینۀ ضمیر منیر زنگ ملال گرفت و دل حزین
 قرین ناله و این گشت اما از اینک:

مرغی به تنگنای قفس بود پای بست

دست قضا بلطف قفس را براو شکست

بکشاد بال صدق و صفا در فضای قدس

جولان کنان بکنگر قصر بقا نشست

پی سپر رضامندی ایزدی شده ببقای ذات عظیم المثال و ارتقاء
 بمدارج جاه و جلال آن برازنده دیهیم و گاه، شکر ذوالجلال بتقدیم
 رسانید و بمژده استقرار آن اعلی حضرت معلی مرتبت بر تخت سلطنت
 موروث و استقلال در لوازم آداب خلافت خرسند گشته بشرایط تهنیت
 و مبارکبادی و لوازم شادابی پرداخت.

المنة لله تعالى و تقدس که لوازم نیر حصول آمال بروجنات
 احوال همگنان تافته نتیجه مراد دوستان صمیمی از تنسم نسیم عبهر
 شمیم بر کلبن تمنا شکفتن آغاز نهاده موجب تزیید شکر گزاری گشت.
 زین مرده اقبال کز آنسو آمد دولت ز نشاط تهنیت گوآمد
 امید که این جلوس همایون مبارک و میمون بوده همواره اسباب
 حشمت و جهان‌بانی و موجبات شوکت و کشورستانی در تضاعف باد.

اکنون از آنجا که لازمه خلوص عقیدت و صفای طویت است خاطر
 محبت مظاهر می‌خواهد که همچنانچه همیشه میانه این دوسلسله علیه
 طریقه محبت و یگانگی مسلوك بوده بمضمون :

(۱) اشاره بفوت شاه سلیم است . (۲) مقصود فوت شاه عباس اول است .

« محبة الالباء قرابة الابناء » همان شیوة الفت و اتحاد منظور باشد
 تادر مواقع حوادث بشیوة مرضیة اسلاف عمل نموده از جانبین مواد تراید
 خلعت و وداد بظهور آید و از طرفین حقایق یومی اعلام رود . چون تقدیم
 رسوم تعزیت و تهنیت از شرایط یکجبهتی است و نواب جنت بارگاه کیتی
 ستانی یکی از مختصان حریم عزت را به تبلیغ آن تعیین فرموده بودند
 که واقعه ناگزیر آنحضرت روی داد . محب خیر خواه نیز از عالم
 یگانگی مقید به بعضی امور نشده رفعت و معالی پناه مقرب الحضرة العلیه
 العالیه محمد علی بیگ را روانه آن صوب صوابنا نموده چندی از کلمات
 یکتادلی بزبان او تفویض یافت که در وحدتسرای انس بمعرض انهاء
 رساند و بر کماهی احوال خیر مآل و مکنونات خاطر خورشید مثال مطلع
 گشته بزودی رخصت مراجعت یافته باخبر مسرت آثار خوشی و کامرانی
 بهجت افزای ضمیر مهر گزین گردد . ترقب آنکه پیوسته ارسال رسایل
 را از شمایل و داد دانسته تجویز مغایرت نفرمایند همواره بتأییدات و
 توقیعات لاریبی مؤید باشند .»

مکتوب شاه جهان بشاه صفی

« حمدی که کبریای معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف
 کمال او نتوان نمود و زبان امکان بغیر از اعتراف بعجز و قصور راهی دیگر
 در اینوادی نمی تواند پیمود . پس درود نامعدود بر قایل « لا احصى ثناء
 علیک کما اثبت علی نفسک » باد که حق حمد آن ذات مقدس را تعالی شأنه
 عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصورست بجای آورده
 و سرگردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمایی
 فرموده و بر آل آن سرور که سروران خاندان دین ملکه وجود فایض-
 الجودشان حمد یزدانست و بر اصحاب آن فیض گستر که فیض دین مبین
 یاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته و شکری که بازای این
 عطیه کبرای نامتناهی و سیاسی که در برابر این نعمت عظمای الهی زبید

بهیچ زبانی و عنوانی ادا نمیتوان نمود که بعد از غروب آفتاب عمرو دولت و انقضای ایام حیوة و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الله الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مثل آن سزاوار تاج و تختی بر سریر سلطنت دودمان صفوی نشسته و همچون آن تازه نهال اقبالی گلشن شوکت را بتازگی تازه ساخته و نظیر آن ماهی از اوج اجلال بر عرصه ایران پرتو انداخته^(۱) امید از کرم و اهب بی منت و بخشندگی ضت آنست که این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوة دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و نور صدیقه مرتضوی و بردستان آن دودمان رفیع مکان مبارک گرداند بحق الحق و اهله

چون از قدیم الایام الی الآن بمقتضی تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلیست چنانچه مأثور «الارواح جنود مجنده ما تعارف منها ای تلتف و ما تناکر منها اختلف» شاهد این دعوی و ناطق باین معنی است ، میانۀ خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم - البنیان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده و بمؤدای «الحب یتوارث» از سلف بخلف این عطیۀ کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارث میرسیده لهذا میانۀ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله بر هانه و شاه جمجاه رضوان دستگاه سمی عم حبیب الله رابطه دوستی بحد برادری منتهی شده بود و میانۀ این نیازمند درگاه اله و آن شاه و الاجاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که اعلی حضرت را بمنزلۀ عم بزرگوار خود میدانست و آثار محبتی و علامات مودنی که رشک علاقه ابوت و نبوت تواند شد از طرفین مشاهد عالمیان میگشت و یوماً فیوماً این معنی در

(۱) استعمال افعال بصیغه وصفی (ماضی نقلی) با حذف ربط (خبری است) چنانکه در جمله‌ها

و عبارات فوق بنظر میرسد و در نشر دوره تیموری نیز مشهود است بشدت و کثرت در مکاتیب صفوی دیده میشود .

تزايد و آنآ فآ نآ اين نسبت در تضاعف بود تا بحدی که از نسبتهای سابقين
بسیار و از روابط سالفين بيشمار زياده گرديد (۱).

و پيوسته در خاطر دوستی گزين مهر آکين اين معنى مر کوز بود
که هر گاه و اهب العطایا نوبت اين خلافت کبرى و سلطنت عظمی را باین
نیازمند در گاه الهی برساند و باین درجه علیا و مرتبه قصوى فايز گرداند
با آن رضوان دستگاه غفران پناه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذارد
و آنچنان محبتی بورزد که خواقين زمان از تصور آن در بحر تأسف
مستغرق و سلاطین معاصرین از رشک آن در دریای تحسیر مستهلک گردند.

(۱) شاه عباس هنگام سلطنت شاه سلیم و کشودن قندهار مکاتبات خود را همچنان با دربار
هند گشوده داشت و چون تصرف قندهار موجب آزرده گی خاطر شاه سلیم شده بود باب مکاتبه را
مخصوصاً با شاه جهان که بعد از شاه سلیم بسلطنت هند رسید و در آن اوقات شاهزاده خرم لقب
داشت مفتوح کرد و بین این دو نامه های محبت آمیزی رد و بدل میشد که از لحاظ تاریخی و ارتباط
دوستانه و مناسبات سیاسی و اجتماعی دو کشور هند و ایران اهمیت بسیار دارد. شاهزاده خرم در
جواب نامه شاه عباس بعد از درود فراوان « بمجلس بهشت آیین و محفل خلد برین اعلیحضرت
سپهر منزلت .. چنین مینویسد: «... بر مرآت خاطر انور مر تسم میگرداند که مدت مدید و عهد بعیدست
که استماع اخبار جلیله و اطلاع بر آثار علیه آن قدوه سلاطین روزگار و اسوه خواقین کامکار الفت
ازلی را که بین الارواح و محبت موروثی را که میانه اشباح است بحر کت آورده و از اینجهه پیوسته
خواهان آن بوده که بوسیله صحیفه و ذریعه رقیمه که در حقیقت ملاقات متباعدین و مواصلت متفارقین
است اظهار این حال خجسته مآل و بیان این مقال فرخنده فال نماید لیکن نظر بآداب ارادت
و طریق اطاعتی که نسبت به بندگان اعلیحضرت خاقانی ظل سبحانی مرعی و مسلوک میدارد بی رخصت
آن اعلیحضرت خلافت منزلت اقدام نمی نمود .. تا آنکه درین ایام خجسته فرجام سعادت یار حاجی
رفیق ملاطفه سامی و مفاوضه نامی آن عم بزرگوار عا لیمقدار رسانید و ظاهر گردید که آن اخلاص
باطنی در خاطر ملکوت ناظر آن نیر برج کامکاری که مرآت حقایق غیبی است پرتو انداخته و ورود
آنها فو ز عظیم و لطف جسیم دانسته بعرض اشرف اقدس بندگان اعلیحضرت سلیمان حشمت خاقانی
رسانیده رخصت حاصل نموده که خود را بوسیله صحیفه الاخلاص، مذکور خاطر انور و نور ضمیر فیض-
گستر آن عم بزرگوار عا لیمقدار ساخته تجدید مراسم محبت موروثی و تبیین مراتب مودت مکتسبی
نماید. بنا بر این این صحیفه الاخلاص را مصحوب مخلص حقیقی معتمد تحقیقی زاهد بیک که
بین الاقران بقدم خدمت و زیادتى عزت امتیاز داشت ارسال نمود چون فرستادن این رقیمه بی
باد بودی و ملازمت نمودن او بی دستاویزی مناسب نمیبود از هر قسم چیزی که درین دیار بهم میرسد
نمونه فرستاده شد که از آنجمله اگر چیزی طبع را مرغوب افتد از روی التفات اشاره فرمایند
تا از همان جنس فرستاده شود ...»

چون اعلیٰ حضرت سلیمان حشمت سکندر شوکت جنت مکانی
 بحکم قضای الهی بتسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند و نوبت خلافت
 کبری و سلطنت عظمی باین نیازمند درگاه اله رسید خاروخاشاکی را
 که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر خلافت کبری گرد کرده
 بود بشعله تیغ آتشبار سوخته و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود
 ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک ساخت و تمام ملک موروثی
 که قبل از این چندین پادشاه عظیم الشان داشته اند و مساحان روی زمین
 سه ربع مسکون انگاشته اند بتصرف دولت قاهره درآمد «محمد
 له ثم حمداً له فشکراً له ثم شکراً له» میخواست که مراتب دوستی را
 که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورد و یکی از معتمدان
 آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را بر رسم سفارت و طریق رسالت بخدمت
 آن عم قدسی منزلت روانه سازد که در این اثنا خبر واقعه هایله و حادثه
 نازله آن جمجاه جنت بارگاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت
 قضیه پر غصه اعلیٰ حضرت جنت مکانی را تازه ساخت و خاطر حزین که
 بنصایح سودمند و مواعظ ارجمند فی الجمله تسلی یافته بود به پیکار
 لشکر غمی و المی که ازین حادثه روی نهاده بود پرداخت تا آنکه بامداد
 مزده جلوس میمنت مأنوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت
 آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقرر دولت آن غفران پناه
 خلد آرامگاه آن لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید.
 کلفت بی بهجت و شدت بفرج و غم بشادی و الم براحت مبدل گشت. رجاء
 وائق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه
 این جلوس میمنت مأنوس را بر این نیازمند درگاه اله مبارک گردانیده
 آن جلوس همایون را بر آن کامکار نامدار مبارک گرداند و در وادی
 عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد و در باب اتفاق
 حقوق و ایفاء عهود و غفوزلات و ترك تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر

مبشرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حفاظان شریعت غرّانند با حراز قصابات سبق از سابقین تأیید نماید که در این صورت بهره کامل از سلطنت و حظ و افراز دولت یافته بمؤدای « و اما ما ینفع الناس فیما کث فی الارض » بطول عمر مبشر خواهند بود و بوسیله سلطنت این جهان فانی دولت آن جهان باقی حاصل خواهند نمود. و چون شاه جمجاه غفران پناه خلد آرامگاه را اعلی حضرت خاقانی عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر میدانستند و این نیازمند درگاه اله آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند بمقتضی این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوی و نور حدقه خاندان مصطفوی و مرتضوی بمنزله فرزند ارجمند خود دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان حشمت از قوه بفعل آورد، انشاء الله نسبت بآن فرزند کامکار بفعل خواهد آورد (۱).

(۱) چنانکه گفتیم شاه عباس شاهزاده خرم را مورد حمایت و توجه مخصوص خود قرار داده بود و با نامه های ملاطفت آمیز او را دلگرم میداشت خاصه هنگامی که روابط بین این شاهزاده و شاه سلیم به تیرگی و کدورت میکرائید و با مقربان و مفتنان پادشاه هند در کار شاهزاده خرم بتضرب و سعایت میپرداختند. از مضمون دو نامه ذیل که اولی جواب شاه عباس بمکتوب شاهزاده و دیگری پاسخ شاهزاده بنام شاه عباس است بسهولت و روشنی میتوان بکیفیت این روابط اخلاقی و معنوی و سیاسی دربار هند و ایران در این زمان پی برد، شاه عباس در جواب نامه شاهزاده پس از اظهار شادمانی و انبساط خاطر از وصول این نامه که ما قبلاً قسمتی از آنرا بنظر خوانندگان رساندیم مینویسد: « ... از مراتب دوستی که نگاشته کلاک عنبرسای شده بود آغاز تعارف ازلی پیرایه اتحاد و انجام تناسب ذاتی سرمایه و داد یافته ضمیر عطف تأثیر را بهجتی تازه و مسرتی بی اندازه روی داد. در هنگام سیرابی دل و شادابی خاطر کامرانی آن فرزند کامکار از درگاه کردگار مسئلت شد. حقا که تعلق خاطر محبت فزون بدوستی آن سلسله همایون قرین درجه اعلی و مرتبه قصوی است و همواره همت والا بدان مقصود است که از موجبات ثبوت محبت آنچه در پرده اندیشه صورت پذیر تواند بود از قوه بفعل آمده دقیقه ای از قواعد سداد نامرعی نماند. اگر درین اوان حرکتی بمقتضی تقدیر که فی الحقیقه بسبب آن بقیه حاشیه ذیل صفحه بعد

و چون اخلاص شعار مستحسن الخدمه بحری بیک را از روی استعجال
عم غفران مآل بجبهت استخبار اوضاع و استعلام احوال ما فرستاده بودند

از شاهراه محبت خاری برداشته شده بصدور رسیده باشد بحمدالله والمنه که اساس محبت قدیمی
ارثاً و اکتساباً فیما بین اعلیحضرت ثریا منزلت خاقانی و نواب همایون ما نه چنان استوار است که
از حوادث روزگار خلل پذیر باشد ...»

شاه عباس سپس بورود زاهد بیک فرستاده خرم بمشهد و احضار وی بقندهار که در آنجا
بسیر و شکار مشغول بوده است اشاره کرده و مینویسد: «... مشارالیه را از مشهد بساحت قندهار طلب
فرموده بعد تلاقی محترم گردیده رخصت انصراف یافت متعاقب یکی از مختصان حریم عزت نیز
برسم رسالت بحضور گرامی میرسد و در صحیفه منیفه مندرج بود که از جانب اعلیحضرت برادر
بجان برابریم در افتتاح ابواب آشنایی مرخص شده اند مانیز منتظر این رخصت که فی الحقیقه رخصت
نواب همایون ماست بودیم. یقین که من بعد شاهراه محبت را بآمد شد مفاوضات و مراسلات مسلوک
داشته پیوسته باشعار اخبار مسرت بخش و اظهار مرغوبات و مکنونات خاطر شریف که موجب
استحکام روابط پدر فرزندی است مسرور خواهند ساخت ...»

شاهزاده خرم در جواب نامه شاه عباس پس از اظهار خشنودی بتوجه و عنایت وی مطلب
تازه یی را در باب سیاست مفسدان و منافقان و انحراف خلق و رفتار پادشاه نسبت بخود اشاره کرده
و مینویسد:

«... بعضی از نقضاء عقول و منافقان کوتاه اندیش فضول، بی سبب و تقصیری بجبهت حصول
مطالب دور از کار که پیش نهاد خاطر قاصر خود نموده بودند مزاج مقدس بندگان اعلیحضرت خلافت
منزلت ظل اللهی را ازین نیازمند درگاه الهی منحرف ساخته کار را بجائی رسانیدند که هر چند این
نیازمند نظار بر ضا جوئی و پاس ادب نموده ملایمت نمود آنحضرت را بیشتر بر سر شدت آوردند و
رفته رفته بحدی رسانیدند که امان از میان برخاست و بمصدوقه آیه کریمه «ولا تلقوا بایدیکم الی-
التهلک» بر این نیازمند واجب شد که جمعیت نموده محافظت خود نمایند. بعد از آنکه در حوالی
دهلی اتفاق تقارب فریقین افتاد در هر مرتبه و هر جا که فتنین مقابل هم شدند بمحض توجهات ظاهری
و باطنی آن خلاصه دودمان نبوت و ولایت غلبه و ظفر مردم این نیازمند را بود. چون آن مفتنان
و مفسدان غلبه این نیازمندان را برای العین مشاهده کردند بندگان اعلیحضرت خلافت منزلت را بر سر
صلح آورده پیغام نمودند که اگر این نیازمند بجانب مندو مراجعت نماید دکن و کجرات و مالوه
بحال خود بوده جا گریهای هندوستان را هم که تغییر نموده بودند بدهند از آنجا که آداب پدر
فرزندی همیشه ملحوظ این اخلاص منش بود و آنچه واقع شد از روی بیعلاجی بود از غلبه و استیلا
خود قطع نظر کرده قبول صلح نموده بجانب مندو روان شد ...»

شاهزاده خرم در اینجا اشاره بنقض عهد برخی مفسدان و ارباب غرض نموده مینویسد:
«... چون بزاهد بیک فرموده بودند که هرگاه ضرور شود بعرض ما برساند که
نهایت توجه در امداد مراعات خواهیم نمود، کمال امیدواری بحصول انجامیده بود. از این کراماتی
که درین دفعه از آن زبنده تاج و تخت و وارث نبوت و ولایت بظهور آمد اخلاص این نیک اندیش
بقیه حاشیه ذیل صفحه بعد

اورا بزودی روانه نموده ما نیز سید صحیح‌النسب پسندیده حسب میربر که را که از بنده‌های روشناس این درگاه والاست بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی باتفاق اوروانه آن صوب فرمودیم که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال خجسته مآل خود کما ینبغی آگاه سازند و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتى استقرار آن شاه و الاجاء در امر سلطنت آن دیار باشد و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد . و بر عالمیان دوستی خود را نسبت به آن فرزند و الا جاه ظاهر سازد که در چه درجه است و چون خاطر بدانستن احوال خیر مآل آن نامدار گردون اقتدار بسیار متعلق است هر چند آن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد بود و از این جهت که می‌خواهد همیشه گلشن خلّت را تازه دارد بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان درگاه معلی و از

یکی در صد بل در هزار شد و الحال منتظر اشارت با بشارتست ... »

ولی شاه عباس در جواب این نامه بحسن تدبیر وزیر کی و کیاست که مخصوص اوست ضمن دلجوئی و مصلحت اندیشی بشاهزاده گوشزد کرده است که حسن سلوک و متانت را رعایت کند و با پادشاه هند از در اطاعت و انقیاد در آید و پاس احترام اعلی حضرت را ملحوظ دارد . وی در این باره چنین مینگارد : « ... مناسب این مرتبه و الا آنست که عوالتی همت بر رضا جوئی خاطر آنحضرت که بحکم «و بالوالدین احسانا» از واجبات است گماشته در مراسم اطاعت و انقیاد کوشند و خوشنودی ایشانرا وسیله رستگاری درین دانسته گلشن امید آنحضرت را از تنسداد فساد نگاهبانی نموده بنوعی پاس دارند که مجال خلش از خارزار مفسدان نماند تا بر عالمیان حقیقت التیام و اتحاد و کیفیت اخلاص و اعتقاد ظاهر گشته مجال غوایت و سعایت کوتاه بینان عالم صورت، صورت محال گیرد و انشاء الله العزیز از این جانب نیز به اعلی حضرت و الامر بت برادر بجان برابریم سفارشات (۱) خواهیم نمود که با آن نوباوه گلشن اقبال بمقتضی پدر فرزندى سلوک فرموده لوازم محبت جبلی و شفقت ذاتی و ملاحظه خاطر و دلجوئی مبذول داشته بفروغ عقل دور بین ظلمت زدای کدورت گشته گوش بسخنان ارباب غرض و مفسدان مذکور بزال عفو و اغماض ریاض همیشه بهار عاطفت راسر سبز دارند ... »

(۱) جمع بندی اسامی فارسی به ا ت (علامت جمع عربی) کم و بیش در نشر عهد صفوی دیده میشود این جمع بندی نادرست در بعضی نوشته‌های امروز هم مشاهده میگردد .

منتسبان بارگاه والا شخصی که بمزید قرب وافزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت وطریق سفارت بخدمت آن فرزند والا مرتبت روانه خواهد نمود. مناسب آنکه ستوده شیوه اجداد کرام را دروادی دوستی این خلافت نشان مرعی داشته بارسال مراسلات وارجاع مهمات واعلام مرعوبات که در این بلاد بهم رسد گلشن محبت وچمن مودت را نصرت و خضرت بخشند. ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد.

نامه دیگر پادشاه هند بشاه صفی

بطوری که قبلاً یادآور شدیم ضمن نامه هایی که پادشاه هند بشاه صفی نوشته نامه اخلاقی واجتماعی سودمندی بدست آمده که مندرجات آن مشعر بر حسن سلوک بامردم ورعایت عدالت ونصفت واعلام نکات ودقایق پندآمیز وتذکار وظایف وتکالیف زعمای قوم وسلاطین وفرمانروایان است. در این نامه که قسمتهایی از آن مورد مطالعه ماقرار میگردد باشاره وکنایه پادشاه صفوی را بوظایف حقیقی ومعنوی خود واقف و آگاه میسازد واورا از ارتکاب بمعاصی از جمله بیدادگری و قتل نفوس بی گناه وهتك عرض وشرف ودیگراعمال پلید ومذموم بر حذر میدارد ومخصوصاً توجه میدهد که باید در خدمت ومحضر پادشاهان عظیم الشان عده ای از اکابر وصلحای ارجمند بی باک و«جمعی از دانایان بوده باشند» تادلیرانه حقیقت معنی سلطنت وفرمانروایی ومصلحت ملک ودولت ومملت را به پادشاه گوشزد نمایند. نامه مذکور که از منشآت ایواغلی^(۱) حیدر بیك ایشك آقاسی باشی حرم^(۲) شاه صفی استخراج شده

(۱) ایواغلی، اصطلاح ترکی وبمعنی خانزاد است. این عنوان در ردیف خواهجهرایان در زمان شاه عباس کبیر وجانشینان وی معمول بوده است. خانزادان، غلامان زیبایی بودند که از کودکی برای خدمتگزاری شاه پرورش می یافتند برخی از این خدمتگاران وخواجهسرایان خردسال بعداً بر حسب استعداد وکاردانی وكفایتی که از خود نشان میدادند بمقامات ومشاغل مستقل ومهم نائل میآمدند.

(۲) چنانکه استاد مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی مینویسد «ایشیک آقاسی باشی حرم» عنوان مسؤول و ناظر آستانه حرم بود و ظاهراً از ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات وسرپرست نگهبانان) مقامی فروتر داشت. ایشیک آقاسی باشی حرم ضمن انجام دادن وظیفه مخصوص خود لشکرنویس دیوان ومسؤول کارکنان وخدمتگزاران حرم نیز بود.

چنین آغاز میشود:

«... حمدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه معبودی را شاید که کمالات ذاتی او بی منتها و صفات جمالی و جلالی او لایعد و لا یحصی است. متناهی با غیر متناهی چه نسبت و امکان را در جنب و جوب چه قدرت. با وجود این حال صاحب کمال چه سان در میدان بیان لوای حمد برافرازد و بچه عنوان جنود آن را مقدمة الجیش مقاصد کلام خود سازد و از کدام راه چوین خامه را در عرصه سخنوری تازد.

پس همان به که زبان سپر عجز در این معر که اندازد و بدرود خجسته درود رافع لوای حمد صاحب مقام محمود عنوان نامه امکان باعث تصنیف نسخه جهان حبیب خالق انس و جان علیه و علی آله خصوصاً آل العبا. الذین بطهارتهم نطق القرآن واصحابه سیماء الخلفاء الذین من فضائلهم ملأ الفرقان من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اشر فاتها این نامه را تبرک ساخته بذکر مقصد پردازد.

هر چند که نسبت محبت این دو دمان خلافت نشان بآن سلسله عظیم الشان ناشی از تعارفات ازلیست که مؤکد بر روابط لم یزلی و خلف از سلف ارث فرا گرفته و در اکتساب ازدیاد آن کوشیده بنوعیست که افسردگی بگرمی و پژمردگی بشادابی آن راه ندارد..»

«... عنوان صحیفه خواقین کامکار شاه جمجاه خسرو فلک بارگاه که هر حرف آن بحر ژرفی بود مملو از لئالی دوستی و یگانگی و هر سطر آن نهری مینمود جاری از منهای زلال محبت و یکجبهتی مصحوب حمیده صفات پسندیده ملکات مرضی الانوار سعادت آثار محمد علی بیک که از اوضاع او معلوم شد که خدمت سلاطین نموده و مؤدب بآداب آن گردیده مرسل گشته بود گلشن خلّت را نضارت تازه و چمن صداقت را طراوت بی اندازه داشت..»

«... چون مناسب چنان بود که یکی از منشیان این درگاه شخصی از معتمدان این بارگاه عرض اشتباه را همراه آن مرضیه الاطوار برسم سفارت و طریق حجابت روانه آنصوب صوابنا نماید، بنابراین صاحب مرتبه سیادت فایز درجه امارت فدوی قدیم الخدمت سزاوار الطاف نمایان صفدرخان را که از بنده های معتبر این درگاه عرش اشتباه است روانه نمود تا این صحیفه و داد را به آن فرزند و الاثر ادرساند و زبانی آن مقدماتی را که منسخ استمرار را بطه یکجته میگرد بیان نماید. چه از آثار و اخبار آن دیار چنین مفهوم میشود که از مردم دانای دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار^(۱) غفران پناه جعل الله الجنة مثواه آنچنان کسی نمانده که اینقدر حالت داشته باشد که کیفیت نسبتهایی که میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم الشأن متحقق بوده بعرض آن فرزند و الاشکوه رساند.

در خدمت پادشاهان عظیم الشأن ضرور است که جمعی از دانایان بوده باشند و آنقدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند که دلیرانه هر مقدمه را که مصلحت دولت در آن باشد عرض نمایند و این معنی را خاطر نشان کنند که در حقیقت معنی پادشاهی و سلطنت آنست که مالک الملك حقیقی بمحض کرم ذاتی خود بنده خاصی را بجهة مصلحت عام بر میگزیند و بخطاب مستطاب و الای ظل اللهی سرافراز میگرداند و خلق خود را باو میسپارد تا حفظ نفس و عرض و مال و مرتبه آنها نماید و دست قوی را از ضعیف کوتاه دارد و داد مظلوم از ظالم بستاند و بسنت سنی الهی عمل نموده تقصیرات آنها را که بمقتضای بشریت سر میزند عفو فرماید و تاضور و نشود هیچیک از بنده های خدا را عقوبت ننماید. هرگاه حال بدین منوال باشد پس آن برگزیده حق سبحانه و تعالی را

نیز واجبست که همین معنی را همواره منظور نظر انور خود دارند تابعین عنایت. خلق آن مملکت از سپاهی و رعیت منظور نظر کیمیا اثر آن فرزندان سزاوار تاج و تخت گردد و اگر از بنده تقصیری بوقوع آید که عفو و اغماض آن موافق مصلحت نباشد در خور آن تقصیر تنبیه باید و ارتکاب ازالۀ حیات که در حقیقت تخریب بنیان الهی است که ید قدرت شامله آن را بسالهای دراز ساخته و سبب قوی بی اخلاصیست که نفرت طبایع نیز علاوۀ آن گشته بی ضرورت تام ارتکاب نباید نمود و باحسان تسخیر قلوب انسان باید کرد که: «الانسان عبید الاحسان» مقدمه حقه است در اینصورت خاطر جمع و ملک ایمن و دولت با استحکام و مهمات با انتظام خواهد بود. از غایت محبت و نهایت رأفت بمؤدای الدین النصیحة این چند کلمه بر زبان خامه جاری گردید.

نویسنده نامه سپس بشرح فتوحات و دفع یاغیان قلمرو فرمانروایی خود که رسم نامه نگاری حکام و سلاطین آن دوره است پرداخته و نامه را با ذکر ادعیه و اظهار اشتیاق بادامۀ روابط و مناسبات دوستانه پایان داده است (۱).

از جمله نامه های تاریخی زمان شاه صفی مکتوبی است که وی پیادشاه لهستان نوشته است. چنانکه از مضمون نامه مشهود میگردد شاه صفی برای جمعیت خاطر و

(۱) شاه صفی در جواب این نامه با اظهار مسرت از وصول مکتوب مذکور و اشاره بحصول شوق و مؤانست معنوی باجمال و اختصار پرداخته و رشته مطلب را بآرزومندی درباره تحکیم مبانی اتحاد طرفین میکشاند و چنین مینویسد:

«... مطمئن نظر دولت اثر آنست که روابط اخوت و یگانگی ... و قواعد خلت و اتحاد اشتداد یابد که بمرور و شهر و دهور خلل و قصور بارکان آن راه نیابد چه مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه که وسیله انتظام احوال عالم و التیام بنی آدم است بر ذمت همت سلاطین عدالت آیین که مسند نشینان ارایک دولت و دینند لازم است و انوار این معنی از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انسی بر ضمیر انور پر تو افکن خواهد بود. مترصد از عطوفت عامه آنکه همین شیوه مرضیه مسلوک بوده مشام و داد را از شما هم اتحاد معطر داشته رفعت بخش پایه الفت و دوستی باشند تادر هر حال از جانبین تاسی بسنت سنیه اسلاف نموده توجهات معنوی و تأییدات صوری ظهور یافته بر عالمیان حقیقت اتحاد و کیفیت اعتقاد ظاهر گردد و مجال سعایت و غوایت کوتاه بینان عالم صورت، صورت محال گیرد ...»

رفع اضطراب و تشویق خود از حمله و تجاوز سلطان عثمانی که همواره هنگام فتور و ضعف دولت ایران از فرصت برای انجام یافتن این مقصود استفاده کرده بنوشتن این مکتوب پرداخته است. پادشاه صفوی ضمن این نامه پیدایش لهستان قرار و عهد سابق را که بین او و شاه عباس کبیر استوار بوده یاد آور شده و اتفاق طرفین را مانند گذشته برای دفع و رفع حرکات و خیالات سوء خواندگار روم ضرور دانسته است. اکنون عین نامه مذکور که آنرا از منشآت حیدر بیگ بن ابوالقاسم اوغلی بدست آورده ایم ذیلاً درج میگردد:

نامه شاه صفی پیدایش لهستان

« عالیحضرت و الامنزلت آسمان رفعت رستم شجاعت غضنفر صلابت رافع
لوی دولت و کامکاری شایسته سریر سلطنت و نامداری عنوان صحیفه نصف
و اجلال دیباچه مجموعه ابهت و اقبال رفعت بخش اورنگ حشمت و
جهانبانی زینت افزای تخت شوکت و کامرانی اعظم سلاطین عدالت آیین
فرنکیه اعدل خواقین صاحب تمکین مسیحیه پادشاه جمجاه ستاره سپاه
شهریار آفتاب کلاه فرنگستانیان پناه معز السلطنه والجلالة والشوكة
والعظمة والمحبه والمودة والعز والامتنان پادشاه عظیم الشأن له ضاعف
الله تعالی مدارج اقباله و معارج اجلاله را بعد از اظهار مراسم محبت و
دوستی قدیمی و ابلاغ لوازم صداقت و یکجبهتی موروئی مکشوف رای
ملك آرای قمر ضیاء میگرداند که بر ضمیر منیر صداقت اقتضا ظاهر و
هویدا خواهد بود که فیما بین نواب جنت آشیان فردوس مکان شاه بابام
انا لله برهانه و سلاطین عظام کرام فرنکیه خصوصاً و الدماجد عظیم الشأن
منیع المكان آن پادشاه خورشید کلاه قواعد محبت و دوستی نهایت استحکام
داشته و همیشه طریق آمدشد مسلوک بوده و از غایت لطف و یگانگی در میان
ایشان چنین قرار یافته بود که هرگاه از جانب خواندگار روم حرکتی
واقع شود یکدیگر خبردار ساخته و باهم اتفاق نموده از دو طرف بنوعی کار
بر آن قوم نابکار تنگ سازند که قدرت حرکت نداشته باشند و مکرر

مکاتبات مشعر برین مقدمات درمیانہ آمدشد نموده پیوسته بدین طریق عمل مینموده اند و الحال که تخت سلطنت بوجود هما یون مازین است بدستور همان طریقه محبت و دوستی مسلوك است و قبل ازین وزیر بی نظیر آن عالیجاه ایلچی با عریضه بخدمت اشرف فرستاده محرک سلسله دوستی شده بود مانیز جواب نوشته ایلچی همراه او فرستادیم که محبت و دوستی قدیمی را منظور داشته ایشان از آنجانب و نواب هما یون مازین طرف در دفع دشمنان کوشش نمایند .

لله الحمد والمئنه که درین مرتبه که خواندگار خود بالشکر گران به تسخیر قلعه ایروان آمده بود و حاکم قلعه روسیاهی کرده قلعه را داد^(۱) و مرتضی پاشا وزیر و داماد خود را با چند نفر از پاشایان معتبر و جمعی کثیر از مردان کاری و آلات و اسباب قلعه داری بمحافظت آن تعیین کرده مراجعت نمود مانیز بلا توقف و تأخیر متوجه تسخیر آن شده در اندک زمانی جبراً و قهراً مسخر گشت . مرتضی پاشا مذکور و بعضی از پاشایان با جمعی کثیر در روزیورش بقتل رسیدند و جمعی دیگر که اسیر و دستگیر شده بودند امان یافته و آزاد شدند .

حالی محبت و اتحاد موروثی مقتضی آنست که همان روا بطخلت و یگانگی

(۱) چنانکه در تواریخ عهد صفوی آمده است مرادخان چهارم سلطان عثمانی در سال ۱۰۴۵

شخصاً در ملازمت سپاه خویش بفتح ایروان آمد و آن شهر را پس از محاصره تصرف کرد سبب این واقعه غدروخیانت امیر گونه خان قاجاری بکلر بیگی ایالت ایروان بود که در باطن بمذهب تسنن تمایل داشت و قلعه ایروان را بعثمانیان تسلیم کرد . در مقابل این خیانت که در قبایل وظیفه خطیر خویش مرتکب شد و خدمتی که بمران سپاه مهاجم انجام داد سلطان عثمانی او را بحکومت حلب بالقب پاشائی منصوب داشت .

سلطان مراد پس از فراغت از کار ایروان به تبریز لشکر کشید و سپاهیان وی نیمی از شهر را آتش زدند اما سلطان هنگام عبور از رود ارس بآب افتاد و بیمار شد و زمستان نیز فرا رسید و چون خبر نزدیک شدن شاه صفی و سپاهیانش هم رسیده بود لشکریان عثمانی باشتاب آذربایجان را ترک کردند . پس از عزیمت عثمانیان شاه صفی در رسید و به ایروان حمله برد و در ذیقعدۀ همان سال آنجا را گرفت و هزاران تن از سربازان عثمانی را اسیر کرد و مقداری از آلات و ادوات جنگی نیز بغنیمت برد .

آبا و اجداد عظام را مضبوط داشته بدستور سابق از آنطرف ایشان متوجه شوند که ما ازینطرف بالشکرهاى گران آماده‌ایم . یقین که درین باب توجه دوستانه بتقدیم خواهند رسانید چون تاحال نواب همایون مارا مهمات پیش آمد و با گروه رومیه قتال وجدال بود فرصت فرستادن ایلچی بخدمت آن پادشاه والا جاه نشد درینوقت ... را با نامه محبت طراز بخدمت سامی فرستادیم و بعضی حکایات در هر باب رجوع بتقریر مشارالیه نمودیم که در زمان ادراک خدمت عالی خواهد گفت . انشاء الله تعالی بعد ازین بیشتر از پیشتر طریقۀ آمدش مسلوك خواهد بود . وظیفۀ محبت آنکه از آن جانب نیز همیشه این قاعده مرضیه مرعی بوده همواره بار سال محبت نامه‌های نامی مجدد مواد الفت و دوستی باشند و هر گونه مهمی که بوده باشد از روی یگانگی اعلام نمایند که توجهات دوستانه بحصول آن موصول گردد . چون غرض منحصر بود زیاده اطناب ننمود حق سبحانه و تعالی آن عالی حضرت را بتوفیقات موفق گردانیده مجازی احوال موافق رضای حضرت ذوالجلال مقرون بخیر و خوبی باد .

نامه شاه صفی بیادشاه اسپانی

از مکاتیب شاه صفی نامه‌ای است که وی بیادشاه اسپانی نگاشته است . شاه صفی در این مکتوب ارتباط دوستانه و مناسبات مودت آمیزی را که بین سلاطین فرانکستان و شاه عباس کبیر برقرار بوده است یادآور شده و پیوستگی این مناسبات و الفت و دوستی قدیم را خواستار گردیده است . مضمون این نامه پس از ذکر عنوان و القاب که نظیر آنرا در نامه قبل دیدیم چنین است (۱) :

« ... بعد از تمهید قواعد محبت و وداد و تشیید مبانی الفت و اتحاد انهای رأی ملک آرا میگرداند که چون فیما بین نواب شاه غفران پناه جنت آرامگاه رضوان دستگاه فردوس مکان علیین آشیانی گیتی ستانی شاه

(۱) نقل از منشآت حیدر بیک بن ابوالقاسم اداغلی .

بابام شاه عباس انارالله برهانه (۱). و حضرات سلاطین عدالت آیین
 فرنگستان خصوصاً پادشاهان رفیع الشان پر نکال واسپانیه طریقه دوستی
 و یکجتهی مسلوك بوده و پیوسته از جانبین مکاتبات محبت عنوان
 و ایلچیان کاردان آمد شد مینموده اند اراده خاطر نواب همایون
 ما نیز آنست که بهمان طریق ابواب محبت و یگانگی مفتوح و
 شاهراه الفت و دوستی مسلوك بوده باشد و درین ایام نصرت انجام که از
 جانب عالیحضرت ثریا مرتبت کیوان رفعت پادشاه و الاجاه سکندر
 بارگاه انجام سپاه خورشید کلاه فرمان فرمای ممالکله ایلچی بانامه
 محبت شمامه بخدمت اشرف آمده محرک سلسله دوستی شده بودمانیز

۱- شاه عباس دریکی ازنامه های خود که بیادشاه اسپانی و پرتقال نوشته بیک اصل وقاعده
 خلل ناپذیر درباره حسن مناسبات و روابط دوستانه کشورش با مردم اروپا اشاره کرده و توجه داده
 است که وی آرزومند ترفیه حال کافه ام و «رفاهیت خلق الله» است . این پادشاه مدبر و هوشمند با
 اجرای همین سیاست استوار و ترویج و تعمیم این اصل سودمند اجتماعی توانسته است توجه ملل مختلف
 را بکشور ایران جلب کند و برحل و فصل قسمت عمده یی از مسائل و مشکلات گوناگون سیاسی و
 اجتماعی و اقتصادی این کشور توفیق یابد . بهر حال شاه عباس در این نامه پس از مقدمه یی کوتاه
 چنین مینویسد :

« ... چون همواره در خاطر معدلت آیین ترفیه حال کافه ام و رفاهیت خلق الله مطمح نظر حق
 گزین است و طبقات خلایق که از هر طرف بدین دیار آمد شد مینمایند در ممالک محروسه تعرض
 بحال احدی نمیشود مقضی المرام سام و غانم بدینار خود مراجعت مینمایند لهذا جمعی از تجار
 و سوداگران فرنگیه را که در مرافت پادریان آمده بودند در دار السلطنه صفاهان که مقرر دولت
 همایون است مسکن و مأوی داده شده مقرر نمودیم که بعد نیز هر کس از آن طایفه اراده آمدن
 این دیار داشته باشند بفرایغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آمده بداد دوست و خرید و فروخت مشغول بوده
 باشند و در ممالک محروسه و قلمرو همایون دست تعرض بیدولتان و اشرار از گریبان حال آن طبقه
 کوتاه و کشیده باشد .. یادبودی که فرموده بودند بنظر اشرف در آوردند خانه آبادان خدا
 برکت دهد . آنچه از بی اعتدال جماعت انگلیس مرقوم قلم صداقت رقم گردانیده بودند و سفارش
 کپتان جرون و منسوبان فرنگیه نموده اند ، قبل از ورود نامه نامی بامراء عظام فارس و لار قذغن
 فرموده ایم که با آن طبقه سلوك مستحسن نموده نوعی سلوك نمایند که منسوبان آنحضرت راضی
 و شاکر باشند و در امداد و اسعاد ایشان خود را معاف ندارند . چند نفر از مردم انگلیس بدرگاه معلی
 آمده در باب خرید و فروخت ابریشم استدعای چند کردند انشاء الله تعالی در حین قرار و مدار
 آنمقدمه نسبت بملازمان و منسوبان آن پادشاه عالیجاه آفتاب کلاه نیز آنچه لازمه دوستی باشد
 مسلوك خواهد گشت و نوعی نخواهد شد که کپتان مذکور و منسوبان آنحضرت ناراضی باشند ... »

رفت پناه عمده الاماجد والاعیان موسی بیک را که از بندگان قدیم این دودمان است بر رسم رسالت نزد سلطنت و جلالت پناه مشارالیه فرستادیم. چون بقرب ولایت آن پادشاه والاجاه میآمد لازم بود که بارسال این محبت نامه نامی محرک سلسله محبت و وداد قدیم شویم. انشاءالله تعالی بعدالیوم که راه آمدوشد مفتوح شود بیشتر از پیشتر طریقه مراسلات مسلوک خواهد بود و وظیفه محبت آنکه از آن جانب نیز پیوسته این قاعده مرعی بوده بوستان الفت و دوستی قدیم را که از نشوونما افتاده بزال محبت نامها سیراب گردانند و هر گونه مهمی که بوده باشد از روی اتحاد و یگانگی اعلام نمایند که توجهات دوستانه بحصول آن موصول گردد چون غرض منحصر بود زیاده اطناب ننموده همواره بتیسیر مطالب و آمال و مجاری احوال خیر مآل مقرون برضای قادر ذوالجلال باد.

نامه دیگری از شاه صفی در منشآت حیدر بیک او اوغلی مشاهده شد که مطالعه آن سودمند بنظر رسید و ما قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم. این نامه راجع بتصرف بغداد از طرف عثمانیان و پیمانی است که بین دودولت ایران و عثمانی بسته شد. در سال ۱۰۴۸ سلطان مراد چهارم برای تسخیر بغداد لشکر کشید. با آنکه ایرانیان دلیرانه مقاومت کردند و محمد پاشا صدراعظم عثمانی را بقتل رسانیدند سرانجام تسلیم شدند و شهر بتصرف قوای عثمانی درآمد و فرمان سلطان عثمانی عده کثیری از زائرین کربلا و نجف کشته شدند. در شعبان ۱۰۴۹ بنا به پیمانی که بین دو دولت بسته شد بغداد از آن عثمانی و ایروان متعلق بایران گردید و اندکی بعد سلطان مراد نیز در گذشت.

در این نامه که شاه صفی بمصطفی پاشا وزیر اعظم عثمانی مینویسد خاطر نشان میکند که با انعقاد این پیمان دیگر مطلبی که موجب دلالتگی و کدورت باشد در میان نیست و آن صدراعظم باید در تأکید و تحکیم قواعد دوستی و بنیان مصالحه ساعی باشد و ضمناً از لحن نامه سلطان که ظاهراً بروفق آداب و رسوم نامه نگاری بین سلاطین نبوده گله کرده است. شاه صفی پس از ذکر مقدمات در خصوص رفع این

فتنه وجدال و معموری ملک و رفاه حال رعایا چنین مینگارد :

« ... و بر آن دستور اعظم افخم ظاهرست که مابه النزاعی که در میانه بود بغداد بود حالی دیگر محلی که قابل تعویق مصالحه و گفتگو باشد در بین نمانده و اگر هم بوده باشد بصلاح دولتمندان طرفین صورت پذیر میگردد و رعایا و عجزه جانبین پایمال نوایب شورشین نشده درمهاد امن و امان بدعای پادشاهان اسلام قیام و اقدام نموده خیر اندیشان که در اتمام این امر میمنت آثار سعی بوده اند از ثواب آن بهره یاب خواهند بود ... »

« ... ثانیاً آنها آنکه بر آن وزیر روشن ضمیر ظاهر و هویدا است که رعایت رسوم و آداب در مراسلات فیما بین سلاطین با تمکین رسمیست قدیم و الفت و کلفت را در آن دخی نیست چنانچه در مکاتباتی که از جانب سلاطین عظیم الشان سدره مکان آن خاندان رفیع البنیان منیع الارکان بدین دودمان ولایت نشان ارسال شده و عمده الاعیان ایلچی مشارالیه (۱) مشاهده آنها نمود درینولا منشیان عطار در نشان پادشاهی از مضمون «من تواضع رفعه الله» غافل افتاده تغییر قاعده و قانون معهود داده اند نامه همایون رانه بر وفق دأب سابق و طرز لایق در سلک تحریر در آورده اند اینمعنی موافق آداب سلاطین واقع نشده از اینجانب رفعت پناه عمده الاماجد و الاعیان شمس الدین محمد قلی بیك ایشیک آفاسی را که از معتمدان این درگاهست جهت تبلیغ رسالت و تأکید قواعد دوستی و صداقت باتفاق فخر الاقران مومی الیه با نامه مصالحت ختامه روانه آنصوب صوابنا فرمودیم ... میباید که آن صدراعظم و سردار اکرم بدستور محرک سلسله اتحاد و یگانگی و رافع غایله مغایرت و بیگانگی بوده نوعی نماید که روز بروز این شیوه مرضیه درتزیید بوده از افساد مفسدان مصون باشد . ایام وزارت و دولت بماناد . »

(۱) نام ایلچی صدراعظم مذکور که نامه ای نیز همراه داشته محمد آقا بوده است.

مکتوب شاه عباس دوم بسططان ابراهیم عثمانی

شاه عباس ثانی در اوایل سلطنت خود برای استقرار مناسبات دوستانه بادر بار عثمانی با ارسال مراسلات و اعزام فرستادگان مخصوصی مبادرت ورزید. در این نامه که از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد شاه عباس ثانی روابط دوستانه قدیم را یاد آور شده و تحکیم عهد و رعایت اشفاق و دوست پروری را خاطر نشان ساخته است. این مکتوب که بوسیله مقصود سلطان فرستاده شده بعد از ستایش خدایتعالی و صلوات بر رسول اکرم (ص) و ذکر عنوان و القاب سلطان و ابیاتی چند در باره علوم مقام و مرتبت وی چنین آغاز میشود (۱).

«... بر رأی عالم آرای خورشید ضیاء که مطر ح فیوضات انوار غیب و مظهر اسرار تجلیات لاریب است مستور و مخفی نماید که بنا بر اقتضای حکمت بالغه که فنای هر مخلوقی از جمله واجبات و بقای هر موجودی از قبیل ممتنعات است و ناچار این خاکدان بلا و خارستان اذیت و عذاب گذاشتنی و گذشتنیست. لاجرم بحکم تقدیرات یزدانی که « اذاقنی امرأ فانما یقول له کن فیکون » نواب جنت مکان قدس آشیان سفر گزین ملک تقدس و رضوان همنشین رحمت رحیم و رحمن ضیئت علی مرقد شریفه شایب الرحمه والغفران بعد از روانه نمودن ایلچیان خجسته پیام بسته سدره مقام بجهت تدارك و اتمام مهم سرحد خراسان احرام طواف روضه ملایک مطاف حضرت امام همام علیه افضل الصلوة والسلام بسته متوجه شدند. در اثنای راه دعوت اجیب و اداعی الله را لبیک اجابت فرموده از محنت سرای فنا بدارالسرور بقا خرامیدند و مخلص هواخواه را بتقلد امور سلطنت و تقید بحفظ سر رشته دوستی و مودتی که بابندگان اعلی حضرت پادشاه کیوان اعلام انتظام پذیرفته و صایایی جمیله فرمودند و این صادق العقیده بیمن همت و الانهت و استظهار توجه خاطر اکسیر

(۱) نقل از منشآت سلاطین صفوی نسخه عکس برداری شده از نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس متعلق بکتابخانه ملی تهران.

خاصیت در اواسط شهر صفر از شهور سنه اثنی و خمسين بعدالالف
 جالس اورنگ سلطنت موروثی گشته همگی همت و اهتمام باحیای سنن
 آباء عظام و استحکام قواعد محبت و التیامی که فیما بین استقرار یافته
 و باعث آسایش و آرام کافه اناست مصروف میدارد . رجاء واثقست که
 ازطرف قرین الشرف پادشاهی ظل اللهی مضمون میمنت مقرون «واوفا
 بالعهد ان العهد کان مسؤولا» منظور بوده امر و ارکان کماکان بحفظ
 ضوابط مصالحه و موالات و ضبط قواعد شروط و معاهدات چنانچه همیشه
 شیوه رضیه و شیمه مرضیه آن دودمان عظیم الشانست مأمور گردند
 که انشاء الله تعالی بمیامن این طریقه خجسته عجزه و فقرا ازرنج و
 عنا آسوده و فارغ البال و مر فیه الحال بدعای دوام سلطنت بیزوال اشتغال
 نمایند . باقی امور بنحوست که در طی نامه مصادقت ختامه غفران
 دستگاه مغفور مبرور که مصحوب خلافت و امارت پناه خلیفه الخلفا
 مقصود سلطانی خلفا تسطیر و تحریر و بتقریر تفویض یافته در هنگام
 ادراک سعادت تقبیل و تلثیم حواشی بساط گردون مناط بعرض باریافتگان
 حریم جاه و جلال خواهد رسانید . پیوسته همان شیوه ستوده اشفاق و دوست-
 پروری و قاعده فرخنده عطوفت و مرحمت گستری را مرعی و مسلوک
 داشته بورود مفاوضات و مراسلات و رجوع خدمات و اشارات منت-
 پذیر گردند . قطعه

تا کسسته نشود رشته امروز از دی

تا بریده نشود اول امسال از پیر

باد هرروز بروز دگرت ضامن عمر

باد هر سال بسال دگرت پذیرفتار «

بعد از ارسال این مکتوب ازطرف سلطان عثمانی نیز پیام دوستانه بعنوان شاه

عباس ثانی فرستاده شد . در این پیام که بترکی نوشته شده روابط و مناسبات دوستانه

دیرین تأیید شده و تأکید گردیده است که سلطان نیز در تحکیم و تشدید این روابط و حفظ معاهدات کمال سعی و مجاهدت را بکار خواهد برد.

نامه‌ای از شاه عباس ثانی بشاه جهان

چنانکه سابقاً اشاره کردیم در آغاز پادشاهی شاه عباس دوم بسبب سستی و بی‌کفایتی برخی از امرای صفوی قندهار بدست پادشاه هند (شاه جهان) افتاد لیکن در سال ۱۰۵۹ شاه عباس هنگام عزیمت بخراسان و توقف در مشهد و زیارت آستانه قدس رضوی لشکری بقندهار روانه کرد و آن شهر را بتصرف درآورد. وی پس از چندی برای استقرار مناسبات و ادامه روابط دوستانه بادر بارهند نامه‌ای بیادشاه مذکور نوشت. شاه صفی در این مکتوب (که بوسیله شاهویردی بیگ فرستاده شده) ضمن توضیح علت و سبب این اقدام اظهار امیدواری کرده است که «چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته» غبار کدورتی بر ضمیر پادشاه نخواهد نشست. در این نامه بعد از مقدمه‌ای منشیانه که ترصیع و تجنیس و تشبیب و قرینه سازی آرایش یافته چنین آمده است:

«... لله الحمد والمنه اگر چه بحسب ظاهر فایت نعمت عدیم البدل مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب دوستان کشاده و اسباب مکالمه غایبانه که سفارت نامه و زباندانی خامه حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مآرب برین بوستان بی خزان دراز باد.»

«... چون از آغاز عروج معارج دارایی ایران و ارتقاء مدارج عنایات رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس هر کوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه سدره مرتبه روشن سازد و بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود. درین ایام سعادت

انجام که از مهمام کلی و جزئی آنحدود بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت والانهمت را از رقبه این دین واجب الادا آزاد ساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقر خلافت ، از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بود بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام آباء و الابار لازم دانست که بار سال صحیفه که مذکور شیوه ستوده دوستی واتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد . و چون مبتین و معین است که والیان ممالک موذت را بعد از تشیید قواعد صداقت والفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که بر گذر گاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه نخواهد بود و در آن تذکره یکجبهتی و یکتادلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود و مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مزبور نموده همت والای عم بزرگوار در انجام مأمول بقدم قبول پیش میاید بناءً علی هذا باخاصان و ملتزمان رکاب نصرت انتساب متوجه آنحدود گردید و چون بعد از ورود الویه سعادت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نزعت آباد اتحاد این دو دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه بابیگانگان سلوک نمایند ، سدا بواب اطاعت نموده بتصور فاسدانیکه جدائی در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار و الابار هست در حجب نافرمانی مخفی گردیدند و معارضه با این دوست صادق الولا در آینه صورت تخلف فرمان آن والجاه عظیم الشان داشت . بر ذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت توأمانرا بتأدیب آن گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید . لهذا حکم نافذ بصدر پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنارا مرکز آسا بدایره احاطه در آورده بمفاتح جلالت در گشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند . غازیان ظفر توأمان که تشنه امتثال فرمانند در اندک فرصتی بمقالید

سیف و سنان درهای آن قلاع گردون توأمان را از هم گشودند . بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر آن قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره سالک مسالك آداب بوده از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول نموده بودند بگشاد کی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم .

« ... یقین حاصل و رجاء و ائقست که چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایات مزبوره و سایر محال ممالك محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت ... »

نامه‌ی از شاه عباس ثانی باورنگ زیب پادشاه هند

در این نامه شاه عباس ثانی مانند دیگر سلاطین و تاجداران دوره صفوی از روابط دوستانه ایران و هند سخن بمیان آورده و تاریخچه تصرف قندهار را نیز که از عهد شاه طهماسب صفوی تا زمان سلطنت او چند بار بین دولت ایران و هند دست بدست گشته است شرح داده و در پایان نامه نیز جلوس اورنگ زیب را بخت سلطنت هند تهنیت گفته است . این نامه که بانشای وحید قزوینی ^(۱) برشته تحریر کشیده شده نمونه جالب و جامعی از سبک نامه نویسی او اواخر دوره صفوی است . چنانکه در این مکتوب خواهیم دید بیشتر نویسندگان برای طبع آزمایی با هنر نمایی و نمودن فضل و معلومات و احاطه بر فن نویسنده گی بانواع آرایش و زینت های لفظی و صنایع ادبی مخصوصاً توسل به تشبیهات و کنایات و استعارات پرداخته و در تشبیه مقدمه و نعت و ستایش و استعمال کلمات و ترکیبات دشوار عربی و استشهاد بکلمات ربّانی و ذکر القاب و عناوین و توصیفات و تعارفات گوناگون که مورد توجه و علاقه مترسلان این عهد است براه

۱- میرزا محمد طاهر وحید قزوینی از ادبا و شعرای معروف و از جمله نویسندگان چیره دست عهد شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی است وی مورخ رسمی شاه عباس دوم بوده و در دوره شاه سلیمان بوزارت رسیده است . ادیب و مورخ مذکور تاریخ شاه عباس ثانی را تدوین کرده و فتح نامه قندهار را نیز برشته نظم کشیده است ، دیوان اشعاری هم از وی باقی مانده است . وحید در پایان عمر کنج عزلت اختیار کرد و بسال ۱۱۲۰ در گذشت .

تفصیل و اطناب رفته اند.

با نقل این نامه بحث و مطالعه خود را درباره مکاتیب اجتماعی و تاریخی سلاطین و رجال و فرمانروایان عهد صفوی که در دسترس ما بود پایان میدهم و سپس به بررسی منتخبی از نامه های دوستانه و مکاتیب اخوانی این عهد میپردازیم :

«جواهر نیایش بیحد و لالی متلالی ستایش لایحصى ولا یعد که کفه زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن فاتر باشد ، نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرر نس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کافی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای او شاخیزست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش روز نیست بصحرای بی انتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغی است در راه معرفتش نهاده ، دور گردان اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد تألیفی خلعتی است شایسته بردوش و میکساران میکده عرفان را فروغ مهر منیرش باده ای است مدام در جوش . زبان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدی است بکام کشیده و نگاه سرمستان آگاهی باده ای است بمدعا رسیده .

خدائی کافرینش در سجودش گواه مطلق آمد بر وجودش

وجودش بر همه موجود قاهر نشانش بر همه بیننده طاهر

و نقود درود نامعدود و صلوات صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خاقین ثمر شجر گلشن ایجاد ، نتیجه صغری و کبری مبداء معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت ، آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقر بین سحر خیز لیلۃ القدر « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين » درخشان گوهر صدف برتری ، آفتاب ارکان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری ، سوار گردون جنیبت اثر اسری ، پیشوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی .

مصطفی پادشاه هر دو سرا آفتاب جهان عز و علا

حکمت حق چوپخت نان جهان بود دانش خمیر مایه آن
 جمله عالم تن است و او جانست او ز عالم چو لعل از کانست
 و ثنای بی منتهی پسای انداز نام بر گزیده که حدیث صحیح
 «من کنت مولاه» از دفتر خلافتش آیتی و مژده صریح «انت منی» از
 داستان قدر و منزلتش حکایتی است . امیر البرره و قاتل الکفرة الفجرة
 امام المتقین و قانع المشرکین و قائد المسلمین و یعسوب الدین هادم اساس
 المارقین و الناکثین و الفاسطین اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر
 الغرایب و مفرق الکتاب .

علی آنکه یزدان علیم و یست دو عالم دو کف کریم و یست
 صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین .

بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید و سرور انبیاء
 و منقبت زبده و خلاصه اصفیاء بر مرآت قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع
 منزلت گردون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت عطار د فطنت
 کیوان و قار سپهر اقتدار زینت بخش و سادۀ جاه و جلال متکی ارایک
 فرخندگی و اقبال مصقل مرآت مطلب نمای دولت خداداد شیرازۀ بند
 اوراق امور بلاد و عباد زیب اورنگ جلال و بختیاری آرایش دیهیم
 ابهت و کامکاری فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت کور گانی حدیقه
 طراز گلستان خلد نشان جهان بینی شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلادت
 نهنگ لجاج بحر شہامت و بسالت المؤید بعنایات الملك الحسیب سلطان
 اورنگ زیب منطبع میگرداند ، که درین وقت ارجمند و زمان سعادت
 پیوند که به نیروی عنایات خالق انس و جان و جاعل کمین مکان اسباب
 کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فتوحات از شش جهت
 بر چهره اقبال گشوده است بمیانجی مخبران صدق آیین مژده جلوس
 آن کوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت
 و جسارت بر سریر سلطنت موروثی کور گانی و سادۀ لازم السعاده

جهانبانی که بفحوای صدق انتمای «تؤنی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء» ومقتضی وافی هدایت «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین» وپیروی اصابت تدبیر و موافقت کار گزاران تقدیر پیرایه و وقوع پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزود. در عالم دوستی قدیم متوقع میبود که آن زبیده اورنگ افعال و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام آید که کار گزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مأمور گردند.

از آنجا که تدارك مافات بعون عنایت خالق ارضین و سموات مقدور و شیوه ستوده دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مر کوز باشد زبانه خامه اظهار خواهند نمود. چون تذکار روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصادقت و موافقت موجب تشمید مبانی اتحاد جدید میگردد خامه سخن طراز را بذکر مجملی از مراتب یکتادلی سلاطین سلف رطب اللسان میسازد. مبین این مرام آنکه بر عالم ظاهر و هویدا است که از زمان صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیما بین فرمانروایان آیندو دولت محکم بنیاد خداداد رابطه دوستی و وداد و محبت و یگانگی و اتحاد رشك فرمانی سلاطین زمان و خواقین دوران بوده. از جمله آثار این معنی آنکه در زمان نواب جنت مکان علیین آشیان جد بزرگوارم طاب ثراه که پادشاه خلد آرامگاه جد رفیع المقدار آن والایان گلشن جنت نشان ایران را بیمن قدوم بهجت لزوم منور ساخته بودند^(۱) بازاء تفقعات و مهر بانی که از نواب جنت مکان علیین آشیان نسبت به آنجناب بمنصه ظهور رسیده بود.

(۱) اشاره به پناهنده شدن ناصرالدین همایون پسر بابر است که در سال ۹۴۷ بسبب شکست یافتن او از شیرخان سوری افغان به ایران آمد و شاه طهماسب به لطف و مهر بانی از وی پذیرائی کرد و لشکری از افراد و سربازان قزلباش همراه او بهند روانه ساخت تا سلطنت از دست رفته را بوی باز دهد.

دارالقرار قندهار بنواب سابق الالقاب تکلیف نموده بتصرف منسوبان این دودمان دولت والا داده بودند و آنمک که در حقیقت سند التیام طرفین و نشان دوستی جانبین بود تاحین رحلت نواب جنت مکان علیین آشیان در تصرف کارکنان ایندولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان بجوار رحمت ملک منان که متغلبه اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی از ولایات خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع موانع و انسداد شوارع و مراعات نسبت دوستی ساطع جدایی منظور نداشته بفرمانروایان آن سلسله جلیله رجوع کرده ولایت مزبور را بتصرف ایشان داده بودند .

در عهد سلطنت وزمان خلافت نواب گیتیستان فردوس مکان جد بزرگوارم^(۱) که خار وجود اشرا اوزبکیه از بوستان خراسان بداس شمشیر غازیان ظفر نشان دروده و زنگار موانع از آینه ملک و ملت زدوده مسالك و شوارع بمفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود در حینی که استرداد آنمک نموده بنا بر دوستی قدیم بنوعی که مسموع شده باشد منہیل عذب یگانگی و مودت سابق ازین رهگذر غبار آلود کلفت نگرید بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از پیشتر از فیما بین نواب گیتیستان فردوس آشیان جد بزرگوارم و نواب جنت مکان جد اعلی ایشان استحکام یافت و پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بود و بمیامن التیام آن دو پادشاه و الاجاه رعایا و برایای طرفین در بستر رفاهیت و آسایش غنوده بودند و در اوقاتی که والد ماجد آن زیب بخش اورنگ جاه و جلال بر مسند سلطنت عظمی گورگانی استقرار یافت محبت و دوستی دیر بنیاد آباء واجداد را منظور نداشته بجهت آن امر جزئی منهج مواد امور کلیه گردیدند و بدین سبب اراده نواب خاقان رضوان مکان بدان متعلق بود که جبران نقصان نمایند و بمقتضی فرمان

واجب الاذعان قضا امتثال خالق ارض وسماء توجه آن خسرو فرخنده
 شعار نوشیروان اطوار بصوب « جنات تجری من تحتها الانهار » بر سفر
 قندهار تقدیم یافت و بر ذمت همت والا لازم گردید که انجام مطلبی که
 در خاطر خطیر آن مستغرق بحار رحمت مالک قدیر استقرار داشت کرده
 شود. نیل این متمنی بنحوی که اطلاع دارند بعنایت واهب مواهب
 صورت وقوع یافت و چون مطلب غیر آن نبود بنا بر این نظر بر سواف
 دوستیها نموده قبل از حصول این مطلب وبعد از وقوع آن نامه مشتمل
 بر شیوه دوستی و یگانگی آباء عظام واجداد کرام که رفاه حال کافه آنان
 در ضمن آن مندرج بود ارسال داشته بمنصه اعلان و اظهار رسید که
 هر يك از ممالك بیکران را که در عوض این خرابه بی قدر خواهش داشته
 باشند بتکلیف ایشان اختصاص دهد و از آن جناب بغیر نامهربانی و اموری
 که منافای دوستی و یکجتهی باشد ملحوظ نگردید.

و چون هر يك از نعماء الهی را شکری خاص میباشد که بدون اینان
 آن از عهده شکر آن نعمت بر آمدن متعسر بل معتذر مینماید چنانچه
 شکر نعمت روان و جارحه زبان آنست که بحمد و ثنای منعم حقیقی
 قیام نمایند و دست و زبان در نهایت خضوع و خشوع بدر گاه واهب
 عطیات گشایند، همچنین شکر نعمت بی منتهای سلطنت و فرمانروائی
 و پادشاهی و مسند آرای آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور و
 وقوع خیرات و سرور بر رأی و رویت سلاطین عدالت آیین حواله شده
 در حقیقت از بندگان معتمد پادشاه علی الاطلاق و مالک الملك باستحقاقند
 پیوسته رفاه حال عباد الله را که ودایع بدایع الهی اند مطمحن نظر حقیقت
 شناس ساخته چنان نمایند که همواره بساط آسودگی ایشان ممهد و
 ابواب فتن بر چهره احوالشان منسد باشد که از عهد پاسداری جناب
 باری فی الجمله سبکباری حاصل آمده باشد بدین جهت این نیازمند
 در گاه بی نیاز از بدو اهتزاز بهارستان سلطنت و مبادی طلوع صبح

دولت این معنی را مطمح نظر والاوضمیر معلی ساخته باعموم رعایا و
 بزایا طریق شفقت و مرحمت و مروت و عدالت مسلوك داشته و میدارد
 و از گلشن اطوار آن سلطان حقیقت کار نیز شمایم این معنی بمشام
 اطلاع و آگاهی میرسد و بساط مناقشات بالکلیه برچیده و درهم
 نور دیده است .

لهذا بجهت تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد لباس سلطنت امارت
 و حکومت پناه کمال الاماره و الحکومه غلام زاده دیرین فدوی
 اخلاص آیین بوداق سلطان چوله حاکم سمیرم روانه محفل خلدمشا کل
 گردید. بعضی از سخنان محبت عنوان رجوع بتقریر مومی الیه شده که
 در بزم ارم تزیین و مجلس بهشت آیین لئالی مکنون و جواهر مخزون
 خلت و وداد را زینت شاهد صداقت و اتحاد سازد . ساغر کامیابی از ریح
 عنایت الهی مالا مال و آفتاب دولت و شوکت مصون از کسوف عین -
 الکمال باد .»

فصل هشتم

مکاتیب اخوانی

نامه‌های اخوانی و دوستانه در مجموعه‌های مکاتیب و منشآت دوره صفوی فراوان و بیشمار است ولی اگر بخواهیم همه آنها را در این کتاب نقل کنیم از میزان کنجایش این تألیف تجاوز میکند چه که جمع آوری و شرح مکاتیب مذکور مستلزم تدوین کتاب جداگانه‌ای است. بنابراین ناگزیریم مانند سایر مراسلات تاریخی و اجتماعی این عهد با انتخاب چند نمونه از آنها که مفیدتر و جالب‌تر بنظر میرسد اکتفا کنیم.

سبک نامه‌های اخوانی بنا بر ذوق و قریحه و میزان اطلاعات علمی یا فلسفی و استعداد نویسندگان آنها در توضیح و تجسم معانی و مضامین این نامه‌ها متفاوت است چنانکه دانشمندان و فضلا و عرفا در مکاتیب خود بنکات علمی و فلسفی و عرفانی که غالباً با اسلوبی لطیف و شیوا برشته تحریر کشیده شده توجه بیشتری دارند و طبیعی است که افکار آنان درباره مسائل زندگی جاری و کیفیات حیات معنوی عمیق‌تر و عالمانه‌تر است. بعضی این نویسندگان برای نمودن اسرار و دقایق امور حیاتی و پی بردن بر موز خلقت عقل و خرد و هوشمندی آدمی را کافی و رسا نمیدانند بلکه از روشنی روح و فروغ ضمائر خود برای مشاهده نقاط مجهول و ناپیدای زندگی مادی و معنوی انسان بهره‌مند میشوند.

این دسته از مترسلان گاه آدمی را در جهان آفرینش حیران و سرگردان می‌بینند و گاهی دروادی عشق و شیدائی بجستجوی مطلوب با شفتگی سایر و ناظرند وقتی از رنج حرمان و نومیدی سرشک غم میبارند و از استیلائی اندوه و غمی جانکاه نگرانند. زمانی در دریای اضطراب و تشویش که بیابی با امواجی سهمگین و کف آلود بر کناره حیات می‌گردد دست و پامیززند و از کرانه‌های دور دست آن نور امید می‌جویند.

با اینهمه گاه در کشاکش این رنجها واضطرابها و آرزوها و هوسها و عشقهای سامان نیافته و اندیشه‌های دور و دراز چنین مشهود میگردد که این طالبان و جویندگان راه سلامت و نجات باستغنائی تمام همه امور جهان را نادیده انگاشته و یکباره از رغایب و تمایلات کونا کون خویش سرباز میزنند و از هموم و غموم زندگی بی‌خبر میشوند.

دسته دیگر این نویسندگان متفکر چنان عرصه را بر خود تنگ می‌پندارند و بمسائل و عواملی که در عالم زندگی ظاهراً موجب دلگرمی است بدیده حقارت مینگرند که یکسره از اینجهان خاکی بیزار میشوند. گویی طبع و نهاد بی‌ثبات و جفاپیشه‌اش را بدرستی آزموده‌اند. در چنین صورتی ره بدلداری دیگر میجویند و سمند باد پای اندیشه را بعالمی دیگر متوجه میسازند تا مگر در ساحت پاک و تزهتگاه بی‌بدیلش اندکی بیاسایند و از گیر و دار حرص و حسد و خودخواهی و سودجویی و امیال و مشتهیات نفسانی برهند.

آنچه درباره این رهروان سرگشته باجمال میتوان گفت اینست که عوامل و موجبات معمول و متداول و وسایلی که برای تسکین آلام و توجه بامور و معتقدات معنوی در دسترس ماست برای ارضای خاطر مشوش و روح بی‌تاب آنان کفایت نمیکند بنابراین ناگزیر باید بگوییم که طبیعت عطشان و روح تشنه این آشفته دلان با این وجوه و وسایل معین و باظروف و پیمانه‌هایی که پیران دیر و یامربیان و آموزندگان ربانی برای کسب فیض از سرچشمه معرفت در دسترس بنی آدم گذاشته‌اند چنانکه باید سیراب نمیشود. شیخ بهاء الدین عالم شهیر و حکیم نامدار صفوی در این معنی چه خوب سروده است:

دل گرفت از خانقاه و مدرسه	اندرین ویرانه پر و سوسه
نه ز خلوت طرف بستم نه ز سیر	نه ز مسجد کام بردم نه ز دیر
تا بکام دل کنم خاکی بسر (۱)	عالمی خواهم از این عالم بدر

۱- این ابیات چنانکه خواهیم دید در نامه‌ای که شیخ بهاء الدین بمیرزا ابراهیم همدانی بحرایی نوشته با اشعار پندآمیز و عارفانه دیگر آمده است.

شك نیست که اینگونه تمایلات لطیف و خیال انگیز ناشی از تعلیمات صوفیانه و تفکرات عارفانه است که کم و بیش در بین سطور این آثار مشهود و هویداست.

ویا حکیم هوشمند دیگری مثل میر محمد باقر داماد که از شکایت دوست و یا کله همکارش بغان آمده و فهم حکمت خود را که بعض متفکرین از درك آن عاجزند مستلزم بلوغ کافی در «کمالات» میدانند و سخت میخروشد که هر قلیل - البضاعتی را یا رای سیر و سیاحت در پهنای «عالم قدس» نیست و لاف همسری زدن در برابر عقول مقدسه «کاری بیهوده و منافی خرد و مصلحت است».

درباره سایر مکاتیب اخوانی باید باختصار یادآور شویم که مضامین این مراسلات بیشتر در زمینه مسائل جاری زندگی از قبیل شکایت از محرومیتها و مصائب و مشکلات گوناگون - تعزیت و تسلیت - دوری و هجران - جفای یاران و دوستان - سعایت دشمنان و قدر ناشناسی خدمات افراد صالح در دستگاههای کشوری - واکذاشتن کارهای مهم مملکت با افراد کم تجربه و جاه طلب - کناره جویی و گوشه گیری افراد مجرب و کهن سال و کار آزموده که بعلت دلسردی و جهات دیگر بطرز حکومت زمامداران و معایب و مفاسد آنها توجهی ندارند - ستمکاری روزگار و اظهار تأسف و تأثر از حوادث ناملایم ضعف پیری و اختیار عزلت - حقوق و نافرمانی فرزندان و ناسازگاری اقارب و خویشان - تسلیم در برابر قضا و قدر و مشیت خداوندی - راهنمائیها و پندها و نصایح عبرت آمیز و غیره تنظیم یافته است.

سبك نگارش اینگونه مکاتیب اگرچه بیشتر بر ارسال و اطلاق است لیکن در میان آنها نامه های متعددی میتوان یافت که بصنایع لفظی نیز آمیخته است و مضامین و مندرجات آنها با استفاده از فنون ادبی و افکار و تخیلات شاعرانه زینت یافته و نویسندگان این آثار برای تفهیم و توضیح مطلب به تمثیل و تشبیه و استعاره و سجع و موازنه و تلمیح آیات قرآنی و شواهد منظوم از ابیات فارسی و عربی و ذکر حدیثها و حکایات و اخبار مناسب و امثال سائر و تجنیس و تضمین مصرعها و تشبیب و دیگر صنایع لفظی تدوین گردیده است.

چون مطالب و موضوعاتی که در این نوع مکاتیب ذکر شده نموداری از اوضاع و احوال اخلاقی و اجتماعی آن زمان را بدست میدهد و نکات و دقایقی از طرز فکر و احساس افراد و مسائل روحی و معنوی محیط اجتماعی دوره مذکور را در بر دارد و این مسائل و کیفیات در اوضاع اجتماعی و اخلاقی ادوار بعد تا زمان حاضر آثار خود را کم و بیش بجای گذاشته است لذا برای نمونه مکاتیبی از نوع مورد بحث را در این فصل میآوریم.

نخستین نامه‌ای که انتخاب کرده‌ایم مکتوب حکیمانه و عارفانه‌ای است که شیخ بهاء الدین بمیرزا ابراهیم همدانی به ثر عربی و اشعار فارسی نگاشته است. نامه چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم

يا غايب عن عيني لا عن مالي القرب اليك منتهى آمالي
ايام نواك لا تسل كيف مضت والله مضت باسوء الاحوال
قد نورت عيون قلوب المشتاقين لمعات انوار الرقعة القدسية
المباني وعطرت مشام ارواح المهجورين نسيمات ازهار المفاوضة اللاهوتيه
المعاني المنطوية على كنوز الحقايق اللدنية التي لاتصل الى غوامضها
اكثر الازهان المحتوية على رموز الاسرار اللاهوتيه التي هي فوق
مدارك ابناء الزمان.

جانا سخت گر چه معمار نگست وين زمزمه را بذوق ياران جنگست
بخروش که مرغان چمن میدانند کين نغمه ناقوس کدام آهنگست
ولقد جذبنی کل سطر منها الى سطر ودلنی کل فصل الى اصل
وهدانی کل اشارة الى بشاره و ان کان جميع تلك الاشطار المتخالفة
والفصول المتكاثرة والاشارات المتغايرة راجعة في الحقيقة الى شيء
وحدانی لا تعدد فيه و امر فردانی لا كثرة تعيرته :

نوای عشق بازان خوش نوایی است که هر آهنگ آثر ره بجایی است
اگر چه صد نوای خیزد ازین چنک چونیکو بنگری باشد يك آهنگ

وقد اشترتم خلد ظلالکم فیہا الی الفحص عن حال مخلصکم
الحقیقی والسؤال عن اوضاع خادمکم الحقیقی وها انا اعرضها علی
سبیل الاجمال وان کان استماعها مفضینا الی فرط الملل كما قال من
قال : آزرده دل آزرده کند انجمنی را . فاقول ان بوابق الایام قد
کدرت مشاربى وطوارق الآلام قد ضیعت مساربى وقلبى القاسى العاصى
قد سودته الذنوب والمعاصى واحاطت به ظلمة الغفلة والقشاوة فصارت
علی عین عبرته غساوة .

آه ازین دل کز گریبان غمی سر بر نرزد

صد مصیبت رفت و دست شیونى بر سر نرزد

ومع هذا جنود الضعف قد استولت علی ممالك قواى وذهب مع
الركب الیمانى هواى ومنای حتی سمئت من المستلذات الرسمية بأسرها
وبرئت من الحظوظ العادیة عن آخرها : مرغ آتش خواره کى لذت
شناسد دانه را . وقد قلت فی المثنوی :

اندرین ویرانه پر وسوسه دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه زمسجد کام بردم نه ز دیر نه ز خلوت طرف بستم نه ز سیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر تا بکام دل کنم خا کى بسر
لکن كلما ترا کمت علی افواج الهموم و تلاطمت لى امواج
الغوم لا یحصل لقلبى الحزین التسلی الابد کمر العهد الشریف الذی
عاهدناه فی خدمتکم العلیه و تدبر الميثاق المنیف الذی اوثقناه فی
ملازمتکم السنیه .

مائیم و همین زمزمه عشق فغانی

پیداست که دیگر بچه خرسند توان بود

فقم یا مطاع العارفين حتى تنفض عن اذیالنا غبار التعلق بتمویهات
عالم الزور وانهض یا سلطان المتألهین لکى نخلص رقابنا من ربة ملافاة
اهل دار الغرور ثم یترنم لسان حالنا بهذا المقال مع اطمینان القلب

و فراغ البال .

از خلق جهان کناره کردیم سر رشته عقل پاره کردیم
کس چاره ما نکرد و ما خود بی منت خلق چاره کردیم
نمود رهی بجز ره عشق هر چند که استخاره کردیم
وقد قيل لاراحة الا في قطع العلايق ولا عزة الا في العزلة عن
الخلايق وانا قلت في المثنوى :

تو زديو نفس اگر خواهی امان رونهان شو چون پری زین مردمان
چون شب قدر از همه مستور شد لاجرم از پای تاسر نور شد
اسم اعظم چون که کس نشناسدش سروری بر کل اسما باشدش
تا تو نیز از خلق پنهانی همی لیلة القدری و اسم اعظمی
فلیت شعری متى تسعدنا الزمان علی الوصول الی هذا المرام وهل
یسعفنا البخت الفاسد الطالع الکاسد بالظفر بهذه المطالب والمقاصد
هیئات هیئات :

من عادت بخت خویش نیکو دانم
من جرب المجرب حلت به الندامه
نمی بینم در اقبال خود پرواز بستانی
هم آخر بال مرغ ما در این ویرانه میریزد
فکانما جرى قلم القضاء علينا بالحرمان عن العروج الی هذه
المراتب السامعه والولوح فی سلك الفائزين بادراك تلك المناقب النامیه :
چون بتکده کهنه بتزدیکی کعبه
گویا که خدا خواسته کاباد نکردیم
لاحول ولا قوة الا بالله استغفر الله من هذا الیاس الکامل والقنوط
الشامل :

هنوز ارسر صلح داری چه بیم نبندد در عذر خواهان کریم
کیف لا و ابواب الرحمه غیر مسدوده ودعوة المضطربین غیر

مردوده و مناهل العفو مبذوله وله للطالین وموائد الکرم مسبولة
للاغبین ومنادی المغفرة ینادی بافصح لسان وابلغ بیان .

تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم

از که می نالی و فریاد چرا میداری

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ

گر کافر و بت پرستی باز آ

کاین در که ما در که نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آ

نسال الله سبحانه ان یکحل ابصار بصائرنا بمیل الميل الی العوالم
اللاهوتیه لکیما ننهض باجنحة التوفیق للطیران فی فضاء العالم
الملکوتیه وان یوقفنا للسير فی ریاض المجاهدة والتروی من رحیق
حیاض المشاهده وان یجبل رغبتنا فی ذلك ملکه راسخه لکل المرسوم
العادیه ناسخه حتی لایکون تلك الرغبة والعیاذ بالله من قبیل الهوس
والادعاء الذین لاثبات ولابقاء کما قال من قال :

بوالهوس را زود از سر و ا شود سودای عشق

تهمت آلودی که گیر دشمنه زودش سر دهد

اللهم ثبت اقدامنا فی جادة الطلب واجعل منقلبنا الیک خیر

منقلب وفق الواح نفوسنا من اوساخ عالم الهیولی واهدنا الی مایثمر
الفوز والنجاه فی الاخرة والاولی . وصیر مسارح افکارنا ومطارح انظارنا
مقصورة علی مایوصلنا الی محاضر الانس ویدخلنا حظائر القدس ووقفنا
لخطع ملابس الاشباح وحبب الینا المسافرة الی اقلیم العقول والارواح
الذی هو وطننا الاصلی ومسکننا الحقیقی فان حب الوطن من الایمان
کما جرى علی لسان اشرف نوع الانسان صلی الله علیه وآله وسلم وقد نظمت
ذلك فی المثنوی القدسی فقلت مخاطبنا لنفسی :

کنج علم مآظهر مع مآبطن گفت کز ایمان بود حب وطن

این وطن مصر و عراق و شام نیست
 ز آنکه از دنیا است این اوطان تمام
 حب دنیا هست رأس هر خطا
 ای خوش آن کویا بد از توفیق بهر
 تو در این اوطان غریبی ای پسر
 آنقدر در شهر تن ماندی اسیر
 رو بتاب از جسم و جانرا شاد کن
 تا بچند ای شاهباز پیرفتوح
 تابکی ای هدهد شهر سبا
 جهد کن این بند از پا باز کن
 تابکی در چاه طبعی سرنگون
 تا عزیز مصر ربانی شوی
 والسلام علیکم وعلی الحالین لدیکم والمنتسبین الیکم وقد قال
 صایب حدسی اننی مسلم فی الفقره ثالثه علی نفسی بل و فی الفقره الاولی
 بل هی احق بذالك واولی کما قال من قال :

انا من اهوی و من اهوی انا
 فاذا ابصرتنا ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا
 لکننی غیر راض بقوله نحن روحان ولولا ان هذا الشعر من
 کلام اکابر اصحاب الکمال لکنت مغیراً له هکذا : نحن روح قد خللنا
 بدننا . والسلام .

۲

نامه ای از میر محمد باقر داماد بملا عبد الله شوشتری

«عزیز من جواب است این نه جنگست» رحم الله امرء اعرف قدره
 ولم يتعد طوره « نهایت مرتبه بی حیائست که نفوس معطله و هویات
 هیولائیة در برابر عقول مقدسه و جواهر قادسه بلاف و کزاف و دعوی

بی معنی بر خیزند. این مقدار شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه با من جدال کردن و بحث نام نهادن، چه معین است که ادراک مطالب دقیقه و بلوغ بمراتب عالیّه کار هر قاصر المدر کی و پیشه هر قلیل البضاعتی نیست. فلامحاله مجادله با من در مقامات علمیه از باب قصور طبیعت خواهد بود نه از باب دقت طبع مشتی خفاش که احساس محسوسات را عرش المعرفه دانش پندارند و اقصى الکمال ادراک شمرند با زمره ملکوتین که مسیر آفتاب نقطشان بر مدارک انوار عالم قدس باشد لاف تکافو زنند و دعوی مخاصمت کنند. روا نبود و درخور نیفتد ولیکن مشاکسه و هم با عقل و معارضه باطل با حق و کشاکش ظلمت با نور منکر است نه حادث و بدعتی است نه امر و زی والی الله المشتکی والسلام علی من اتبع الهدی.

و اذا اتتك مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بأنی کامل
خاقانی آنکسان که طریق تو میروند

زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
چون طفل کارزوی ترازوی زر کند
نارنج از آن خرد که ترازو کند زیوست
گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار
کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

۴

نامه میر محمد حسین تفرشی به میرزا ابوطالب اعتمادالدوله

« این مسکین مستکین محمد حسین الحسینی را که روزگار در زاویه خمول و هاویه افول در کشاکش هموم و شاید غموم انداخته سراپای احوال بمکاره و ناملایم آلوده گشته، آفتاب خدمت نواب مستطاب قبله گاهی و احباب بسرحد کسوف رسیده و روز بازار مراد روی

بکساد آورده ریاض طرب آسیب صرصر خزان یافته و لشکر اندوه
بخلوتخانه درون تاخته :

تنها همه شب من و چراغی مونس شده تا بگاه روزم
گاهی بکشم بیاد سردش گاه از تف سینه برفروزم
نمیداند که چه چاره سازد و در خدمت ولی نعمت بکدام مقوله
راز گویی پردازد . رأی مشکل گشای که سالها در نوایب حوادث با قدم
تحمّل راه مصابرت سپرده بود در تلاطم مصایب گوی اصطبار از همکنان
بروده ثبت و سکون بر آتش اضطراب نمیزند و التهاب لواج آن
نمی نشاند . مع ذالک لشکر شوق ملازمت بمثابه تاختن آورده و قواعد
صبر و سکون را بنوعی متزلزل گردانیده که بیان آن در امکان این زبان
نیست . ظاهراً ضمیر منیر در این معنی گواه باشد . مگر از مهب الطاف
ربانی نسیم عنایتی وزیدن گیرد و از افق عنایات سبحانی برق شفقتی
جستن نموده بمرافقت دولت و اقبال که خواجه تاشان آن آستان اند
راهنمایی نموده بمساعدت توجه خاطر ملکوت ناظر بخت گران خواب
بیدار گشته بیاری توفیقات چنانچه مخطور خاطر مکسورست بعد از
رفع برف و سرما در سلك معتکفان حریم قدس اندراج توان یافت :
رهروان را شب تاریک دلیلی باید . هزار افسوس که در آن هنگام که
روزگار موافق بود و بخت و اختر مساعد ، ذات مقدس بفرمان پذیری
هوی و هوس که دو غول راه سعادتند و مصاحبت جمعی نادان هیچ مدان
که بجهت اغراض نفسانی خود سود و زیان افعال و اعمال بمیزان نظر
نمی سنجیدند یا آنکه بطور بهائم قوت تمیز نداشتند از طریق حزم و
احتیاط و صیانت نفس و عرض و جاه و مال یکسو شده دائماً خلشی از
خارستان هواپرستی ایشان در پای مستمندان دولتخواه بود و هر چند
بلطایف الحیل مفاصد ارتکاب آن امور نابایست خاطر نشان میشد اثری
بر آن مترتب نمیکشت . و اسفاً آن دور بینی و خوش ذاتی کجا بود

که مصاحبان و ملازمان صلاح حال صاحب خود منظور داشته‌مشتهیات سریع الزوال و مستلذات قریب الانتقال را در نظر ولی نعمت همیشه نگوشت نموده دامن دولت او را از لوٹ نافرمانیهای شرعی و عقلی منزّه دارند .

باری گذشت آنچه گذشت . ترصدخیر اندیشان وفاکیش بعدذلك آن بود که از گذشته عبرتی پذیرفته زمان حال را بآن نگوئیده سیر نگذرانند و در مقام تدارك مافات و استغفار از زلات بوده لافل آن دل و دماغ خود نبودی که اوقات گرامی صرف ترنمات و نغمات ینکّه قندهار یا استلذاذ از شرب و دردسر خمار نشود . بهر حال در هر حال شکر او ایست . شکر داری همال که ذات مقدس قرین صحت و سلامت است . از دیگر مکروهات خاطر رنجه نباید داشت که قیوم کاینات بمقتضای مصلحتهایی که اوداند هر گاه خواهد که یکی از برگزیده های خود را بیایه و الارسانیده در گلستان همیشه بهار سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند بجهت مزید تنبه و آگاهی ما بسبب دفع عین الکمال آن زبده امکان را مورد یکچند امتحانات و آزمایش میگرداند تا بیاداش آن تصاعد بر مدارج معارج اقبال نموده بمسرت ابدی فایز گردد . ولنبلو کم بشیئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانسف والثمرات . منتظر ورود فیوضات غیبی و فتوحات لاریبی باشند .

کسی کاو مهیا بود دولتی را اگر او نجوید بجویدش دولت عارف ربانی بابا ظاهر همدانی باین کلام تسلیت بخش خاطر مستهام است :

خرم آنان نه سردارند نه سامان ها نشینند و پیچند پا بدامان
پنجه روزی بناکامی سر آرند آیی روزی که ولچینند بدامان
تصدیع از حد گذشت و کستاخی بنهایت رسید . بدعا ختم کنم :

اللهم متع العالمين بطول بقائه وارزقنا سريعاً سعادته لقاءه والسلام عليكم
اولاً و آخراً .

۴

جواب اعتماد الدوله بنامه مير محمد حسين نقرشی

« فقیر ابوطالب در ظلمتکده تنهایی نشسته در بروی آشنا و بیگانه
بسته منتظر فوحات غیبی و فیوضات لاریبی بود که اشعه التفات آن مطلع
سیادت و افاضت طالع و بارقه تفقد آن معدن افادت و حکمت ساطع شده
مونس دل غمگین و انیس خاطر حزین گردید .

خانه مارا مخواه چراغ عاریت

کز در و دیوار این ویرانه مهتاب آمدست
اگر در مقام تعریف عبارات و توصیف استعارات آن کتاب کریم
در آیم عاجز خواهیم شد چه آنچه گویم کمن یصف الشمس بالضیاء و یشنی
علی حاتم بالسخا خواهد بود .

سخن آنچنان سحر پرداز بود که صد پایه بالای اعجاز بود
در غم آباد اصفهان جز تنهایی و دلگیری خبری نبود . اکنون
رفیقی همچو این دوست جانی پیدا شد که در همه جا و همه وقت با او
صحبت توان داشت . سرزنش که در باب اشتغال بمشتهیات و مستلذات
نفسانی شده بود بحق دوستی که نه ترنمات ینگه فندهار بگوשמ رسیده و
نه بسبب شرب شراب در دسر خمار کشیده ام .

بالله ار بر من توان بستن بمسمار قضا

جنس این بی صیرتی یا نوع این بد گوهری
همانا بسمع مبارک رسیده باشد که یکی از اکابر را اتفاق نزول
در تبریز افتاد . در گوشه حجره مدرسه بعبادت مشغول گردید که
آوازی از خارج مسموع او شد از غرفه حجره ملاحظه نموده جمعی را
دید که سر بریده ای در دست دارند در روشنائی ماه ملاحظه نموده تأسف

میخوردند که غلط کرده ایم . مجملا سه نوبت این حال مشاهده آن بزرگ شد . نوبت چهارم سر مطلوب بدست آورده رفتند چون صبح طلوع کرد رخت خود بر خر بسته عزم سفر نمود . اعیان شهر بخدمتش حاضر شده التماس توقف نمودند . در جواب فرمود که ای عزیزان بنده درین شهر کاری که مستوجب قتل باشد نکنم گمان غلطی را چه کنم .

چون مناسب حال فقیر بود بتحریر آن جرأت نمود امید که حق تعالی مردم عالم را انصافی دهد آنچه تاحال نوشتم ضروریات نشاء صورت بود . اگر بهمان اکتفا کنم مکنون خاطر خود نگفته باشم و بادوست خود نفاق ورزیده باشم . ای سید هوشمند و ای فاضل سعادت مند امور دنیوی و دنیا این قدر ندارد که بواسطه افنا و اعدام آن آدمی عمر گرامی خود را که بدل ندارد صرف غم و غصه سازد .

دنیی آن قدر ندارد که براو رشك برند

یا وجود عدمش را غم بیهوده خورند

هر مرتبه که ملاطفه سامی روشنی بخش کلبه دردمندان میگردد سراپا تأسف و تحسر بر ایام سابق است . اگر دیده حقیقت بین باز کند ظاهر میشود که حال امروز نسبت به عاجل و آجل بصد مرتبه بهتر از سابق است چه آن امر خطیر را موافق رضای خالق و پادشاه و خلائق از پیش بردن بسی مشکل بل محال بود فایده دنیوی معلوم عقبی هم از دست رفته بود . نعوذ بالله منه الحمد لله در خدمت ولی نعمت اگر چه سهو و تقصیری که لازمه نشاء بشریست بسیار واقع شده باشد امانتک بحرامی از این فقیر سر نزده که باعث خسران دنیا و آخرت باشد . گوشه گرفته روزی بشب میرساند و الله تعالی روزی میرساند : هر که تهی کیسه تر آسوده تر . حدیث صحیح « یا بنی آدم لاتخافوا من فوات الرزق مادامت خزائنی مملوءة و خزائنی مملوءا بدا » بنظر شریف در آمده باشد . پس تأسف برایامی که منتج بسی مفسد باشد خوب نباشد :

تو به تقصیر خود افتادی ازین در محروم

از که مینالی و فریاد چرا میداری
 اشاره در باب اشتغال بتلافی مافات و استغفار برزلات فرموده
 بودند امید که حق تعالی توفیق دهد که بی توفیق اینچنین امور میسر
 نیست . اما اشتغال بتلافی مافات بی دردسر خمار نمیشود سراین معنی بعد
 از مطالعه مناجات شیخ الرئیس ابو علی سینا ظاهر میشود مخلص
 چه نویسد .

پرسش قضیه مرحوم مغفور میرابوالقاجون همه در آن مصیبت
 شریکیم نمیکنم . - خدا شکیب دهد آن دل پریشان را - زیاده اطناب
 نمینماید . اگر سوء ادبی از قلم سرزده باشد معذور فرمایند السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته .

۵

نامه شیخ ابوالفضل بشاه سلیم در ایام شاهزادگی

این نامه از مکاتیب سودمندی است که یکی از شیوخ قوم در خصوص استفاده از
 اوقات زندگی و چگونگی تنظیم امور بشاهزاده مذکور مینویسد . شیخ در این مکتوب
 بشاهزاده توجه میدهد که خدمت بخلق و پاسبانی بندگان خدا در حقیقت کار خویش
 ساختن است و ثمره آن بوی عاید میگردد و نیز میگوید که کتاب و داستان و افسانه
 بسیار است لیکن کتابهایی باید مورد مطالعه اقرار گیرد که مفید و عبرت انگیز
 باشد و مطالب اخلاقی و اجتماعی آن بکار آید . ضمناً نام چند کتاب سودمند که شیخ
 لزوم مطالعه آنها را یادآور شده بطور نمونه در این نامه ذکر گردیده است .
 مضمون این مکتوب چنین است :

«عرضه داشت خیر خواه حقیقی ابوالفضل همواره خیرت صدری
 و معنوی و دولت ظاهری و باطنی آن نوباوه گلشن اقبال را از ایزد توانا
 میخواهد و آنرا شادابی دولت جاوید طراز شاهنشاهی میداند . امید
 که آوازه هشیار خرامی و کارشناسی و قدردانی و معدلت دوستی آن بخت

بیدار سعادت آموز روز کار را عطر آمیز و نشاط افزا گرداند .

ظاهر است که گرامی اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمتی را بنا گیر و بایست آن آباد ساخته بخود همانقدر پرداختن شایستگی دارد که پیکر استخوانی منتظم باشد . برخی خلاصه اوقات در پاسبانی خلاق گذارد و در معنی آن نیز کار خویش ساختن است . لیکن هر کس چنین آشکارا از خواهند کی نفهمد .

توقع دارد که در شبان روز لختی بشنیدن داستانهای هوش افزای باستانیان نامزد فرمایند . کتاب بسیار و افسانه بیشمار است همان باید شنید که بکار آید برای عبرت پذیری و طرز دانی شاهنامه و ظفر نامه و واقعات بابری و کلیله و دمنه را بشنوند نه شنوایی که کلانان آنرا سرمایه خواب دانند برای آنکه سر رشته نیک و بد بدست افتد و رهنمان درونی و بیرونی چیره دستی ننمایند . اخلاق ناصری و جلالی و نصف اخیر کیمیای سعادت را مقصود انگاشته اندك اندك یاد گیرند . مثنوی معنوی و حدیقه و جام جم در محل همایون باشد . دولت و صحت و بهجت روز افزون باد .

۶

نامه عبدالحسین نصیری طوسی بمیر محمد حسین تفرشی

نامه من میرود نزدیک دوست کاشکی من نامه خود بودمی شرایف شوق و جلالیل محبت را که مخزون خاطر خلّت ذخایر است به بازار بیان که اجناس مختلفه خسیس و نفیس در آن یکسانست نمی آرد و هر چند جوهر شناسایی مشتری مشهود جوهریان راست بازار صورت و معنی باشد این گوهر بی بهار است خوش خرده فروشان بی وقوف روز کار نمیسازد و از این وادی که نه از مقوله گفت و شنید متعارفه اهل روزگار است باز آمده بشرح سوانح احوال می پردازد .

در هنگامی که تراحم هموم و تراکم غموم حجاب تماشای مشاهدان
بهار گشته بود ریا حین غنبر آیین که بدست قدرت فکرت گلدسته‌ها
بسته انبساط خاطر دوستان را از گلستان قدس بمجمع انس فرستاده بودند
اسرار بخش خاطر مهر آگین که مشتاق نسایم گلپای صوری و خواهان
نفایح ازهار معنوی بود گشت و نزدیک بدانچه از دریافت ملازمت آن
آرایش گلزار دانش و بینش مسرت حاصل شود لذت داده از نوید صحت
ذات قدسی صفات گل شکفت .

کله در تاخیر و تسطیر عرایض و سوانح حالات فرموده اند .
بگذار که پنهان بود این درد جگر سوز

انکار که گفتیم و دلی چند شکستیم
سر خامه شکستن و دهان دوات بستن و خاموش در کنجی نشستن
و تماشایی عالم کون و فساد بودن بقلم پیراستن و برخی از اطوار ناهنجار
روزگار در هم پیوستن و خواطر زکیه احباب شکستن نسبتی ندارد . صد
حیف که دل بیحوصله تاب تجرع خونابه‌های کونا کون نیاورده گاهی
باظهار درد بیدرمان خود جویای درمان درد بی پایان میگردد .

ناله‌ها هر چند میخواهم که پنهان بر کشم
سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن

شرح این هجران و این سوز جگر

حالی بگذار تا وقت دگر

مجملاً تا از سعادت خدمت محروم گشته لمحّه بکام دل نبوده و
نفسی بی‌آه جان گسل بر نیاورده گاهی شدت شتا و سورت برف و سرما
گاهی بصعوبت قحط و غلا و سرگردانی جنگل و صحرا و گاهی بی‌لای
شماقت اعدا و مشاهده هزار گونه محنت و بلا گرفتار بوده : الاموت
یباع فاشتریه فهذا العیش مالاخیر فیه . حقا که اگر نه استنشاق روایح

الطاف شاهانه میبود کار بجنون انجامیده بود چون یقین میداند که حضرت مسبب الاسباب را در هر يك از خیر و شیر و نفع و ضرر به بنده در مانده خود حکمتی هست ، رضا بقضا داده بهمه حال خرسند است :

روز گاری شاد بودی لحظه دلتنگ باش - الحمد لله علی الصحة والسلامة .

اظهاری که در باب تکدر و توزع خاطر عاطر از رهگذر سلوک ناهموار و آزار و اضرار اربنای روز کار فرموده بودند ، در هر که بنگری بهمین درد مبتلاست . ایشان نیز بمضمون «الصبر علی المصیبة مصیبة للشامت» عمل نموده منتظر تفضلات غیبی باشند امید که آنچه خیر و صلاح است پیش آید .

غم از گردش ناپسندت مباد وز اندیشه بر دل گزندت مباد

مجملی از سوانح حالات اردوی کیهان پوی آنکه بتوفیق اله ولایت گرجستان بی نزاع منازعان بتصرف درآمد چنانچه يك اسیر که مقصد از این سفر آن بود بدست هیچکس نیفتاد و انشاء الله تعالی درین چند روز که اوایل شهر ربیع الثانی است قلعه که در کلیسیای الاورد که معبد بزرگ این جماعت است بنا نموده اند با تمام میرسد و رایات جلال بفیروزی و اقبال بعزم طواف مشهد مقدس و قشلاق مازندران متوجه میگردند و یحتمل که در اواخر تابستان عراق مورد رایات آفتاب اشراق گردد .

حال امثال ما بیسرو سامان هنوز معلوم نیست که در سلك اصحاب یمین بمازندران جنت نشان میروند یا در عداد اصحاب شمال متوجه اصفهان میشوند . متوقع است که از گوشه خاطر فیض مظاهره چون فرموده توجه دریغ ندارند زیاده چه تصدیع دهد . ظلم کم محدود .

نامه منظومی که محتشم کاشانی^۱ بمیر صدرالدین محمد شیرازی
نوشته است

آنکه رنجید زمن گر کنم اظهار که کیست
تا قیامت نتوان بر من از انصاف گریست
در جگر خار غمی داشته ام این دو سه روز
که بآن در غم هجرش نفسی نتوان زیست
بیگناهم ولی از تندی خوی تو مرا
کنهی نیست که در نامه اعمال نیست

جواب این نامه

ملاذ الاناما خداوند کارا امروز در مسجد جامع بر قصه منظومه
موسومه که بنظم الجواهر مزین است مشرف شد . و چون از نمد وما
عملناه الشعر کلاه بی این عاجز نرسیده در وسع نطق خود مجال نظم ندیده ،
ذکر کدو باشد سغه در معرض سرو چمن . اما بر سبیل نثر گستاخی مینماید
و اگر نمی نمود حمل بر امور دیگر میفرمودند . ملاذا چون شعر خدام
احسنست باید دانست که این فقیر جاهل بی هیچ پیغمبر نیست و در حسن
یوسف و صوت داود و ملک سلیمان و علم آدم و شجاعت رستم و مهابت
حسن بیک یوزباشی و فهم میر حیدر معمائی^(۲) و در واقع فقیر از سلطنت
و نبوت و حسن و اخوات آن عاریم و چون مبالغه خدام در امور تعظیمات
و سلوک لازم آن مشاهده میشود که بنده طالب علم که حقم بوریاست

(۱) محتشم کاشانی از اعظم شعرای عهد شاه طهماسب صفوی است که در مرثیه سرائی و
سرودن اشعار مذهبی دستی توانا داشته است . وی دیوانی بنام جامع اللطائف دارد و منظوماتی
نیز موسوم به سبابیه و شبابیه بدو منسوب است . تاریخ فوت محتشم را بسال ۹۶۶ هجری نوشته اند .
(۲) امیر حسین بن محمد نیشابوری معروف بمیر حیدر معمائی از شعرا و عرفای هوشمند
قرن دهم هجری است وی در فن معما مانند شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفر نامه تیموری
مهارتی بسزا داشته و رساله ای نیز در باره نکات و دقائق معما و لغز برشته تحریر کشیده است .

و شما شاعر که باید در مجلس شریف بحر ابریقی وحشی نباشد با وجود تعدد نمد و تکیه های رنگارنگ تکلیف فرمایند که بر خیزید تا این نمد دیگر را چپ چق ببندازیم این ارادت مخصوص نسا و اترا کست حقا که از مشاهده آن مزینات بنوعی انوئیت بر من غالب شده که اگر یکماه دیگر در منزل خود باشم شاید بر جولیت اصلی باز آیم هیهات هیهات .

و در امر ضیافت چون هیچ داروغه و وزیر در میان ما نبود بلکه مجلسی بود مر کب از یک واعظ و یک طبیب و یک معرف و دو شاعر مفلوک و یک طالب علم و نیم سید و یک شاطر ریش دراز اینها بالتمام گدایان میباشند . طریق مکرمت آن بود که بجهت این مشت گدایان بیسروپا که در مجلس فلاکت با میزان شریکند یکقاب برنج و دو کاسه آش و سه ته نان بیارند تا از مشاهده خلاف عادت بمفاجا نمیرند من که هر شب یکقاب برنج مییزم مشاهده کنم قراپلا و ساروپلا و ساوقپلا و یاشلپلا و بریانپلا و ماشپلا و یخشیپلا و قیمهپلا و تاوقپلا و قبولیپلا و عدسپلا و باقلاپلا و کشمشپلا و سرمشپلا و شمشپلا و سوخسوپلا و عدشقپلا و یخنیپلا و مرغپلا و کنگرپلا و شلغمپلا و کلمپلا و زردپلا و سرخپلا و سیاهپلا و پلا و پلا بجهت ماصف کشیده چون دل از دست ندهیم و بخلاف عادت سلوک نکنیم و ملاحظه خاصه و خرجی ننمایم خاصه پالوده بنعمت آلوده آغشته بشیره نبات معجون از آب حیات که تکلفات از شربت خانه سید بیک اضافه آن شده بوجهی که دوقاب از آن بنهصد و پنجاه و دو دینار و نیم بر آید . ای ظالم نمیکداری که بمرگ دوشاب قرش خود بمیریم .

بهر حال این گستاخی را حمل بر نجش نفرمائید والله بالله که اگر حمل بر صدق قول میفرمایند بجای خود دست و من بعد بنده را از مسند نبوت و سلطنت پایین آرند و خود نیز از مقام عاشقی و عبودیت قدمی فرا نهند تا هر دو برابر و خواهر و برادر باشیم . شما بازار نظم برچینید تا ما

دكان نثر به بنديم و هر دو از مردم آدمي باشيم بايد كه من بعد بتقليد ملا خليل عطار در كسب اعتبار بكوشتند والله اعلم . والسلام .

نامهٔ خان احمد گيلاني بميرزا محمد وزير (۱)

آصفجها ، وزير ا ، معتمد الملڪا ، بشيرا و نذيرا .

بعد از اظهار كمال بشاشت و فرح و رجوع دولت و بهجت آنحضرت ،
انهاي رآي منير آنكه در زمان سابق اكثر مثل مادر و شان محب خالي
از ريانصيححت سلاطين و امراء و وزراء ميكرده اند و بيوفايي فلڪ را كه در
هر چند سال بايكي از اهالي دولت واقع شده بود مذكور ميساخته اند
و حالا فلڪ نا پايدار در هر كم از يك سال چندصد از ارباب سعادت ظاهري
را موجب عبرت خلایق ميگرداند . عاقلان محتاج وعظ هيچ درويشي
و حكيمي نيستند و اين امر اظهر من الشمس است كه ناچار چيزي از
روندگان يادگار خواهد ماند و بهترين ماندنيها از اهل خردنيكي است
و مضمون اين قطعه بديهه چون موافق اين چند كلمه است نوشته شد :

وزيرا يي فيض بخشي بخلق	بسي سال چون خور جهانگر دباش
درين دور جمعند بدسيرتان	تو در نيكوئي در جهان فرد باش
ز نامرد كيشان بير احمدا	چو مردان پيشين تو هم مرد باش
فلڪ ناجوانمرد دون پرورست	تو بر عكس اين دون جوانمرد باش

(۱) ميرزا محمد وزير در زمان شاه محمد خدا بنده منصب مستوفي الممالك داشت .
اين مرد ماجراجو و جاه طلب و حيله ساز همان كس است كه در نهان با ميرزا لطف الله شيرازي
و چند تن از قزلباشان در كشتن حمزه ميرزا وليعهد دليرو بي باك شاه محمد همدستي كرد و بوزارت
شاهزاده ميرزا وليعهد جديد رسيد .

در زمان شاه عباس كبير ميرزا محمد و ميرزا لطف الله بجرم اين همدستي محاكمه و به پرداخت
جريمهٔ نقدي محكوم شدند . اين وزير محكوم و مخلوع بعداً در نقشه اي كه شاه عباس براي
قتل مرشد قليخان استاجلو سردار معروف خود طرح کرده بود شركت جست و پس از قتل وي
بوزارت اعظم منصوب شد و اعتماد الدوله لقب يافت ليكن اين وزارت دير نپايد زيرا شاه عباس
بسبب مداخلات ناصواب او در امور كشوري بقتلش فرمان داد و اموال و نقدينهٔ بي حساب او را
تصرف كرد .

باعث ارسال این محبت نامه چون معامله سر هنگ با فرهنگ پهلوان بی حسد پر حسود سلطان محمود است ترصد آنکه کرم فرموده شفقت ازودریغ ندارند و نوعی باوالتفات فرمایند که اثر سفارش محبان ظاهر گردد . ایام بماناد . »

نامه خواجه جهانندان بسید علی گیلانی

این مکتوب دوستانه از جمله نامه های بسیار شیوا و دلپذیر دوره صفوی است . با اینکه نویسنده خوش ذوق و روشندل در تحریر این نامه بایجاز و اختصار پرداخته است معینا حاوی یک سلسله مطالب و دقایق روحی و اخلاقی و معنوی است . چون گفتار و تحقیق و مطالعه مادر باره مکاتیب تاریخی و اجتماعی دوره صفوی با نقل این مکتوب پایان می پذیرد شایسته و بجای بود که برای حسن ختام این تألیف با انتخاب و درج آن پیردازیم و گوهر فروزنده مضامین و معانی لطیفش را زیب و زینت آخرین فصل کتاب خود سازیم :

« با آنکه سنین عمر از ستین گذشته و بحدود سبعین مشرف گشته نه مخیله را قوت تخیل مانده است و نه مفکره را تحمل تأمل . سبحة نثر از هم ریخته ، میدان قافیه نظم تنگ شده ، ساز سجع از آهنگ افتاده . طبع نفورست و نفس در کشاکش امور ناصبور . نه با هیچکس کاری نه با هیچ کارم قراری . دامن هر چه میگیرم گذاشتنی است و پیرامن هر چه میگردم گذاشتنی . از آنکه ناگزیرم میگریزم و در آنچه ناگزیرم میآویزم .

مقصود در درون سینه و داخل دیده و من از نایبائی بهر گوشه گردیده . مطلوب در میان جان و من در طلب اوسر گردان . بجلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی رستن و بمقصود حقیقی پیوستن از همه مرادات دنیوی شریفترست و از وصول بهمه سعادات اخروی خوشتر و لطیفتر . این همه را بهیچ فروخته ، هیچ خریده . »

چنانکه در آغاز این تألیف تذکار داده‌ام و در منتخبات و رسائل و نامه‌های مورد بحث مشاهده کردیم برای مطالعه و تحقیق در زمینه مکاتب و مراسلات دوره صفوی که از مهمترین ادوار تاریخی ایران بشمار می‌آید منابع و مأخذ گرانمایی میتوان یافت و این مکاتب و ترسلات نه تنها حقایق تاریخی دوره مذکور را کم و بیش معلوم و هویدا می‌سازد بلکه بر اوضاع و احوال اجتماعی و معنوی و ادبی و فرهنگی آن عصر که در افکار و اخلاق و فرهنگ عمومی ما تا عصر حاضر اثری عظیم بجای گذاشته فروغ و پرتوی نمر بخش می‌افکند و حقیقت و کیفیت سیر حوادث و وقایع گوناگون و همچنین چگونگی سازمانهای کشوری و لشکری و بنیاد وحدت ملی و استقرار اصول و مبانی مذهبی و تحول شکر ف معنوی و روحانی ما را که در آن عصر پدید آمده بر جویندگان و محققان روشن و آشکار می‌سازد.

این نکته را نا گفته نگذاریم که هنوز بسیاری از مسائل و حقایق تاریخی و مدنی و اجتماعی این دوره بر ما مجهول و ناپیدا است. در این صورت برای مطالعه و پژوهش و تحقیق درباره اوضاع تاریخی و اجتماعی و علمی و هنری و فرهنگی دوره صفوی راههای دشواری در پیش است و بی‌تردید، اهل تحقیق و استقصا را در سپردن این راه دور و دراز استعداد و نیروی کافی و اراده خلل ناپذیر و حوصله و شکیبایی و پایداری بسیار باید که بدین وادی پهنار و بی‌کران گام نهند و بغنائم و ذخائر گرانبهای این عهد که در سیر تاریخ و هنر و ادبیات کشور ما اثری شایان دارد دست یابند و از نتایج و ثمرات گوناگون آن فرزندان این کشور و دیگر کسانی را که بـمـآثر و مفاخر ادبی و فرهنگی و معنوی ما توجه و علاقه دارند برخوردار سازند.

بهر حال اکنون که پس از تحمل رنجهای گرانبار از تدوین و تحریر آخرین قسمت این کتاب فراغت می‌یابم خدای بزرگ و آفریدگار دانا و توانای خویش را باضمیر صافی و دلی آکنده از مهر ایزدی سپاس می‌گزارم که مرا توفیق بخشید و یارای آن داد که بخشی از آثار و اندوخته‌های ادبی و تاریخی و اجتماعی و اخلاقی کشور عزیز خود را که بر عالم مدنیت و جهان هنر و فرهنگ حقی عظیم دارد با شرح و توضیحاتی در این کتاب گرد آورم و این غنیمت مختصر را که بی شک از عیب

و نقص خالی نیست با خضوع و فروتنی بسیار بعلاقه‌مندان و ارباب فضل و بصیرت تقدیم کنم .

امید فراوان دارم که خوانندگان ارجمند و فرزنانگان و دانش‌پژوهان گرامی باین خدمت ناچیز بنظر لطف و عطوفت بیدریغ خود بنگرند و مرا در مداومت این کار و خدمت اجتماعی و فرهنگی تشویق و در رفع نقائص آن یاری و راهنمایی فرمایند والسلام علی من التبع الهدی .

پایان

فهرست اعلام تاریخی

ابوالحسن علی بن موسی الرضا ۲۴۰
 ابوالخیر ۲۴۴ ح
 ابوالغازی سلطان حسین ۶۰
 ابوالنصر حسن بیک آق قویونلو ۶۱
 ابوبکر ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴،
 ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ۲۴۱ ح
 ابوریحان بیرونی ۲۱ ح، ۲۹
 ابوسعید کورکان ۶۵
 ابوعبدالله محمد بن اسمعیل ۲۴۱ ح
 ابوعلی محمد بن محمد بلعمی ۲۹
 ابی بکر ۲۴۵
 احمد بن شعیب نسائی ۲۴۱ ح
 احمدخان ۵۲
 احمدخان ابدالی ۳۱۶
 احمد شاه درانی ۳۱۶
 احمد میرزا ۲۱۸ ح
 اردشیر پاپکان ۲۱، ۲۶، ۲۷
 اردوان ۲۱
 ارشام ۲۵
 اسامه (بن زید) ۲۴۲
 استاتیرا ۱۹
 استاجلو (طایفه) ۱۴۲، ۲۱۷
 استرابون ۲۱ ح
 اسفندیار ۲۲
 اسکندر ۱۸، ۱۹، ۸۴، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۷،
 ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳ رجوع
 شود به سکندر
 اسکندربیک ترکمان ۲۱۸ ح، ۲۵۱

آ

آپولون ۱۸
 آدم ۳۷۰
 آستیاک (اشتوریگو) ۱۵
 آسیه ۲۴۷
 آقا محمد ۳۱۹
 آقامحمدخان قاجار ۳۱۶
 آق قویونلو ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۶۵،
 ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۰۰ ح، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۱۸
 آل بویه ۵۴
 آل جلایر ۵۱
 آل سهل ۲۸
 آل عثمان ۵۳
 آل علی ۱۱۷
 آل کرت ۵۱
 آل مظفر ۵۱

الف

اباقا ۵۲
 ابراهیم عثمانی (سلطان) ۳۴۲
 ابراهیم لودی (سلطان) ۵۷
 ابراهیم میرزا ۶۲، ۲۱۸ ح
 ابن ام مکتوم اعمی ۲۴۸
 ابن سینا ۲۹، ۲۴۶
 ابن طاووس ۲۴۹
 ابن مقفع ۲۱
 ابن ملجم ۲۴۳
 ابوالحرث ارسلان بن عبدالله ترکی
 (امیر ارسلان) ۹۰

اورمزد ۱۴ رجوع شود به اهورمزدا
 اورنگک زیب ۳۴۶،۳۱۵
 اوزبکان ۲۳۹،۲۲۹،۱۰۵،۱۰۳،۹۲،۵۸،۵۷
 ۲۹۸،۲۹۷،۲۷۹،۲۶۱،۲۵۸،۲۵۷
 اوزن حسن ۲۵۴،۲۵۲،۷۸،۶۴،۵۴
 اویس بیك ۱۱۷
 اهورمزدا ۲۰، ۱۵، رجوع شود به اهورمزدا
 ایواغلی حیدر بیك ۲۶۸،۲۵۸ ح

ب

باباطاهر همدانی ۳۶۳
 بابر شاه ۲۹۷، ۱۲۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۰
 ح ۳۴۹
 بابر ۵۳ ح
 بارکیان ۸۲
 بازید (بازید) ۲۱۴ رجوع شود به بازید
 بایستقر ۲۵۶، ۷۸، ۷۷، ۶۳، ۶۲، ۵۷ ح
 بایندر به (فرقه) ۷۶، ۸۱
 بحری بیك ۳۳۰
 بدرالدین لؤلؤ ۳۴
 بدیع الزمان میرزا ۲۱۸ ح
 برمکیان ۲۸
 برون (ادوارد) ۵۶، ۷۷، ۸۷، ۱۲۶، ۲۷۴ ح
 بلال بن رباح ۲۴۸ ح
 بندان ۲۶
 بنی اسرائیل ۴۲
 بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار ۲۱
 بهاء الدین محمد بغدادی ۳۵، ۳۱ ح
 بهار (ملك الشعراء) ۱۴ ح، ۳۱ ح، ۳۵ ح، ۴۹ ح
 بهرام اول ۲۳
 بهرام میرزا ۲۱۸ ح
 بیرسال ۶۵

پ

پاپک ۲۷، ۲۵
 پاشا حضرتلری ۱۲۵

اسمعیل ۶۳
 اسمعیل بن احمد ۲۸
 اسمعیل میرزا ۲۲۵، ۲۱۷، ۶۲
 اشرف ۲۷۶
 اشکانی ۲۰
 اعتماد الدوله حاتم بیك اردوبادی ۲۸۷، ۲۵۱
 ۳۶۴، ۳۷۲ ح
 افراسیاب ۲۵۹، ۱۰۰
 الجایتو ۵۲، ۹۳ ح
 البرماله ۱۷
 النغ بیك ۲۵۶، ۵۷ ح
 الوند بیك ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱
 ح ۱۰۰
 الوند میرزا ۶۳، ۷۸
 امام بخاری ۲۴۱ ح
 امامقلی خان ۲۱۸، ۳۲۲
 امام موسی کاظم ۶۱
 امیانوس مارسلینوس ۲۴
 امیر (ع) ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
 امیر احمد اصفهانی ۱۰۵
 امیر اسمعیل ۱۰۰
 امیر المؤمنین علی (ع) ۲۳۵، ۲۴۱ رجوع
 شود به امیر (ع)
 امیر تیمور گورکان ۲۷۴
 امیر سید حسن ۳۱۱
 امیر حسین بن محمد نیشابوری ۳۷۰ ح
 امیر سیورغمش ۴۸
 امیر عبد الله فارسی ۶۱
 امیر علیشیر نوائی ۵۷، ۶۰، ۲۵۶ ح
 امیر قاسم پروانچی ۶۵
 امیر کمال الدین حسین ابیوردی ۹۹
 امیر کونه خان ۳۳۷ ح
 امیر نورالسیاده ۱۱۹
 امیر یوسف میرزا ۶۵
 امین احمد قمی ۱۳۲، ۱۴۲ ح
 انوشیروان ۳۸

ج

چالایش پیش ۱۶
چنگیز ۵۱، ۳۳، ۵۱، ۱۰۸، ۲۵۴، ۲۵۹،
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷،

ح

حاتم طی ۲۰۸، ۲۰۱
حاتم بیک اردوبادی ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۲، ۳۰۱
حاجیم خان ۲۶۵
حافظ ۱۴۳، ۲۴۶ ح
حافظ ابرو ۵۳، ۵۲
حجة الاسلام غزالی طوسی ۳۶
حسن آقا ۱۲۶، ۱۳۰
حسن آقا قایوچی باشی ۱۳۳

حسن بن سدید الدین یوسف بن زین الدین علی بن
مطهر حلی ۹۳ ح

حسن بیک آق قویونلو ۶۲، ۶۴، ۷۸، ۱۱۷

حسن بیک حلواجی اوغلی ۲۱۸ ح

حسن بیک یوزباشی ۳۷۰

حسن پاشا بیکلربیگی روملی ۱۱۷

حسن چاودوش ۲۹۴

حسن خان ۳۰۲

حسن میرزا ۲۱۸ ح، ۲۲۵

حسین بایقرا ۵۷

حسین غلجائی ۳۱۶

حکیم الدین ناموس ۳۶

حمد الله مستوفی ۵۲

حمزه میرزا ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۷۲

حمیراء ۲۴۸

حیدر بیک ۷۸، ۳۱۲، ۳۱۴

حیدر میرزا ۱۳۴، ۲۱۷، ۲۲۱

حیدریه (فرقه) ۷۶

خ

خاقانی ۲۱۰، ۳۶۱

خالسیدس ۱۷

پریخان خانم ۱۳۴ ح، ۲۱۷، ۲۱۸

پیرزاده ۲۷۴ ح

پیر محمد خان ۲۵۴

ت

تاتار ۵۱

تاج الدین حسن ۱۲۰

تنسر ۲۲، ۲۱

توسیدید ۱۷

تیسافرن ۱۷

تیمورلنگک ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

۳۱۶

تیموریان ۵۲

ج

جامی (مولانا نورالدین عبدالرحمن) ۵۳،

۷۷ ح، ۲۳۵، ۸۷ ح

جانی بیک اوزبک ۲۷۴ ح

جسنف شاه ۲۲

جسنف شاه ۲۱ ح

جغتای ۱۰۸، ۱۰۶

جلال الدین اکبر ۱۲۷، ۲۳۶، ۲۶۷، ۲۸۱

۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳ ح، ۳۰۴

جلال الدین دوانی ۸۶

جم ۹۷، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۱۱، ۲۸۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳،

رجوع شود به جمشید

جمشید جم ۷۶، ۸۰، ۸۸، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۹،

۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۷،

۲۷۱، ۲۹۵، رجوع شود به جم

چنگیزیه ۸۶ رجوع شود به چنگیز

جوری چلبی ۱۲۰

جوینی ۳۴

جهانشاه ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵

خان احمد گیلانی ۲۵۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،
۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲،

۲۹۴، ۳۷۲ ح

خدا بنده (سلطان محمد) ۲۴۶ ح

خدیجه بیگم ۶۲

خرم (شاهزاده) ۳۲۲، ۳۲۷ ح، ۳۲۹ ح،
۳۳۰ ح

خسرو پاشا ۱۳۳

خسرو خان ۳۱۵ ح

خواجه جهانان ۳۷۳

خواجه دوکوبك ۲۷۷

خواجه رشیدالدین فضل الله ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶،
۲۷۴، ۵۲ ح

خواجه عبداللطیف ۴۱، ۴۳

خواجه محمد باقر ۲۷۸

خواجه نصیرالدین طوسی ۹۲

خوارزمشاه (سلطان محمد) ۳۴

خوارزمشاهیان ۲۹، ۵۲،

خواندمیر ۵۲ ح، ۵۳

د

دارا ۸۸، ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۹۹،
۲۰۷

داریوش ۱۷، ۱۸، ۲۰ ح، ۲۵،

داریوش دوم ۱۷

داریوش سوم ۱۸، ۱۹

داود ۳۷۰

دولتشاه سمرقندی ۵۳ ح

ذ

ذوالفقارخان قرامانلو ۲۷۲

ر

رستم ۱۴۵، ۳۳۶، ۳۷۰

رستم بیگ کرد ۸۲، ۹۱

رستم تواجی ۶۵

رستم خان ۳۱۵ ح

رستم میرزا ۶۲، ۷۷، ۷۸

رسول اکرم (ص) ۳۶، ۳۷، ۴۲

رشیدالدین وطواط ۳۵ ح

رشید یاسمی ۱۲۶

رضا (ع) ۲۲۹

رضی الدین خشاب ۳۵ ح

روزبه (ابن مقفع) ۲۸

ز

زاهد بیگ ۳۳۰

زرتشت ۱۴

زمانشاه ۳۱۶، ۳۱۷

زید ۲۴۲

س

ساسانیان ۲۰، ۲۱ ح، ۲۳، ۲۵

سامانیان ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۵۴

سراج الدین محمد بیگ بن فرخشاد بیگ آق قویونلو

۱۰۹

سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله خراسانی

۸۷ ح

سعد الدین وراونی ۳۱

سعدی (شیخ مصلح الدین) ۶۱، ۷۷، ۸۷، ۱۳۲

سقراط ۱۵ ح

سکندر ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹،

۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵،

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۷۳ رجوع شود به

اسکندر

سلاجقه ۵۵

سلطان ابوسعید ۴۰

سلطان بایزید عثمانی ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷،

۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۱، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۹۲، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۰۲

سلطان بایزید دوم ۶۸، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۵

شیخ جنید ۶۱
 شیخ حیدر ۷۸، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۵۴
 شیخ شاه ۶۱
 شیخ صدرالدین ۲۵۶، ۶۱ ح ۲۷۴
 شیخ صفی‌الدین اردبیلی ۵۴، ۶۱، ۶۳، ۷۰،
 ۲۵۶ ح
 شیرخان سوری افغان ۳۴۹ ح
 شیروانشاه ۷۲، رجوع شود به شروانشاه

ص

صادق کیا (دکتر) ۲۶ ح
 صفاریان ۵۴، ۲۸
 صفوی ۵۱
 صفویه ۱۱۱، ۷۸، ۷۰، ۶۳، ۵۹، ۵۷، ۵۴، ۱۴
 صفی میرزا ۲۸۰

ض

ضحاک ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۰
 ظهرالدین محمد بابر ۵۸، ۵۷
 ضیاءالدین عبدالواسع ۷۰
 ضیاءالملک ۳۰۱، ۳۰۰

ط

طبری ۲۶

ع

عالم شاه بیگم ۶۲، ۵۴
 عایشه ۲۴۸، ۲۴۷
 عباس میرزا ۲۱۸، ۲۱۸ ح، ۲۲۰، ۲۱۹
 عبدالحسین نصیری طوسی ۳۶۷، ۲۷۵، ۲۵۸
 عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمد بن عبدالغفار
 بن احمد ابجی شیرازی ۲۴۶ ح
 عبدالمؤمن خان ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۲،
 ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۰۱
 عبدالله بن زائده ۲۴۸ ح
 عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیع عامری ۲۴۸ ح

شاه عباس کبیر ۱۲۵ ح، ۱۳۴، ۲۱۷، ۲۱۸،
 ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹،
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،
 ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸،
 ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷،
 ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰ ح، ۳۱۲، ۳۱۵،
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷ ح، ۳۲۹ ح،
 ۳۳۰، ۳۳۱ ح، ۳۳۲ ح، ۳۳۴ ح، ۳۳۶،
 ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۰ ح، ۳۷۲ ح
 شاه عباس دوم ۳۱۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶
 شاه قاسم انوار ۲۵۶
 شاه قلی ۱۹۱، ۱۲۵
 شاهویردی بیگ ۳۴۴
 شداد ۲۴۵
 شرف‌الدین علی یزدی ۳۷۰، ۵۲، ۴۶ ح
 شروانشاه ۷۸، ۶۳، ۶۲، ۵۴
 شروانشاه فرخ یسار ۶۳
 شمس‌الدین محمد قلی بیگ ایشک آقاسی ۱۵۹،
 ۳۴۱
 شمس منشی ۴۱، ۳۶، ۳۵
 شهنوازخان گرجی ۳۱۵ ح
 شیبک‌خان اوزبک ۱۰۳، ۹۹، ۹۳، ۹۲، ۵۸، ۵۳
 ۲۵۴ ح، ۲۵۹
 شیخ ابراهیم ۶۱
 شیخ ابوالفضل ۳۶۶
 شیخ احمد جلایر ۲۷۴ ح
 شیخ الاسلام احمد تفتازانی ۸۷
 شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ۳۶۶
 شیخ اویس جلایر ۳۵ ح
 شیخ بهاء‌الدین ۳۵۶، ۳۵۴
 شیخ تاج‌الدین ابراهیم زاهد کیلانی ۶۱
 شیخ جام ۲۵۶
 شیخ جمال‌الدین مطهر حلی ۹۳

فرخ یسار شروانشاه ۷۸،۷۰،۵۷
 فرعون ۲۴۷
 فرهاد پاشا ۲۲۱
 فریدون ۸۴، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۳
 فصیحی خوافی ۵۳ ح
 فغانی ۳۵۷

ق

قاری لاهیجی ۲۸۱ ح
 قاسم الانوار ۲۷۴ ح
 قاسم بیك ۸۱، ۸۴
 قاضی عمر بن بیضاوی ۵۲
 قاضی محیی الدین بروعی ۲۷۴ ح
 قرچقای بیك ۳۱۰
 قره قویونلو (طایفه) ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴
 قریش (قبیله) ۲۴۵
 قزل اوزن ۷۸
 قزلباش (طایفه) ۷۹، ۸۴ ح، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲
 ۱۲۵، ۱۳۴ ح، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۹۷،
 ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۴۹
 قیاس بیك ۱۱۷
 قیصر ۸۸، ۱۲۸، ۱۳۷

ك

كارکیا سلطان حسین ۲۷۹
 كارکیا میرزا علی ۶۳
 کاشفی ۵۲ ح
 کامبیز ۱۵
 کاووس ۹۷، ۱۲۸
 کر بستن سن ۲۳، ۲۵، ۲۶
 کسری ۱۵۱، ۲۷۳، ۲۹۵
 کلب اصغر ۱۰۷
 کلب اکبر ۱۰۷
 کلبیة النساء ۱۰۷
 کمال الدین حسین واعظ ۵۲

عبدالله بن عمر بن احمد شیرازی بیضاوی ۲۴۴ ح
 عبدالله بن مقفع ۲۸
 عبدالله خان اوزبك ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۸،
 ۲۷۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱
 عبیدخان ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۳
 ۲۵۴، ۲۵۹

عثمان ۲۴۲

عثمان پاشا ۲۱۹، ۲۲۰

عزیز مصر ۳۶۰

عضدالدوله دیلمی ۹۰

عضدالدین ۲۴۶ ح

عظاملك جوینی ۵۲

عقیف الدین بغدادی ۴۱

علاء الدوله ۱۱۶ ح

علی ۶۳، ۹۶، ۲۵۶، ۳۰۸

علی اصغر حکمت ۷۷ ح، ۸۷ ح،

علی آقا ۱۲۵

علی بن احمد الکاتب ۳۱

علی بن موسی بن جعفر مکنی به ابوالحسن ۲۴۹ ح

علی پاشا ۱۳۰، ۱۳۳

علیشیرنوائی ۵۳ ح

علیقلى خان ۲۲۰، ۲۳۶

علیقلى خان استاجلو ۲۲۱ ح

علیقلى خان شاملو ۲۲۸

عمار بن یاسر ۲۸۷

غ

غازان خان ۴۰، ۵۲، ۲۷۴ ح

غزنویان ۵۵

غیاث الدین خواندمیر ۵۳ ح، رجوع شود به

خواندمیر

ف

فاطمه (ع) ۲۴۳

فتحعلی شاه ۳۱۷

محمد حسین میرزا ۲۱۸ ح
 محمد خان استاجلو ۱۱۷
 محمد زکریای رازی ۲۹
 محمد شفیع ۴۰
 محمد صالح خان قرحلوی افشار ۳۱۶
 محمد عرب ۱۲۶
 محمد علی بیك ۳۳۳
 محمد غازی ۶۴ رجوع شود به سلطان محمد
 خدا بنده
 محمد قلی بیك ایشك آقاسی ۲۶۲
 محمد قلی سلطان ۲۶۶
 محمد معین ۱۴۸ ح
 محمد میرزا ۲۱۸، ۲۱۷
 محمد نسوی ۳۲
 محمدی ۶۵
 محمود ۳۱۷، ۳۱۶
 محمود افغان ۳۱۵ ح
 محمود آقا چاووش ۷۹ ح، ۸۰
 محمود بن عمر بن احمد خوارزمی زمخشری
 ۲۴۴ ح
 مراد بیك ۸۴
 مراد خان ۸۲
 مراد خان چهارم ۳۳۷ ح
 مرتضی پاشا ۳۳۷
 مردوك ۱۶
 مرشد قلیخان ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۷۲ ح
 مریم سلطان خانم ۲۸۰
 مسعود بن عمر بن عبدالله خراسانی ۲۴۶ ح
 مسلم بن حجاج بن نیشابوری قشیری ۲۴۱ ح
 مسیح ۷۷
 مسیح میرزا ۶۲
 مشیرالدوله ۱۷ ح
 مصطفی ۷۷
 مصطفی پاشا ۲۱۹، ۳۴۰
 مصطفی میرزا ۲۱۸ ح
 معین الدین اسفزاری ۵۳ ح

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی ۵۳ ح
 کمال الدین عبدالواسع ۸۸، ۸۷، ۶۹
 کمال الدین فرخزاد بك ایشك آقاسی ۱۳۹
 کمبوجیه ۱۶
 کنت کورث ۱۹
 کنستانس دوم ۲۴، ۲۳
 کورش ۱۶، ۱۵
 کی ۹۷ رجوع شود به کیخسرو
 کیخسرو ۱۹۱، ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۲۸، ۱۰۰
 کیكاوس ۲۸۵

گ

گادانس ۱۸، ۱۷
 گرگین خان ۳۱۵
 گرنفون ۵۱
 گشنسب شاه ۲۲، ۲۱
 گئوماتا ۱۷

ل

لابل سرداری ۱۰۷
 لطف الله (میرزا) ۳۷۲ ح
 لوط (ع) ۲۴۷

م

ماد ۱۹، ۱۵
 محتشم کاشانی ۵۹، ۳۱
 محمد (ص) ۸۳، ۶۶، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۴۳، ۲۶۵
 ۳۲۸، ۲۸۸
 محمد آقا ۳۴
 محمد باقر میرزا ۲۱۸ ح
 محمد بن جریر طبری ۲۹
 محمد بن حسن جهرودی طوسی ۹۲ ح
 محمد بن عیسی ترمذی ۲۴۱ ح
 محمد بن هندوشاه ۴۵، ۳۵
 محمد بن یزید بن ماجه قزوینی ۲۴۱ ح
 محمد بیك ۱۴۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۵
 محمد پاشا ۳۴۰
 محمد ترکه ۴۲

ن

نادر ۳۱۶
ناصرالدین ۱۱۶، ۲۲۴
ناصرالدین محمدشاه ۳۱۶
ناصرالدین همایون ۳۴۹ ح
نبو ۱۶
نجم‌الدین ابوحفص عمر بن محمد نسفی ۲۴۶ ح
نجم‌ثانی ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
نصرالله فلسفی ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴ ح، ۲۲۱ ح
نصیری طوسی ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۷
نظام‌الدین شامی ۵۲
نظامی ۱۸۱
نظامی عروضی ۲۵
نمرود ۲۴۵
نوبخت (خاندان) ۲۸
نوح (ع) ۲۴۷، ۲۴۹
نورالدین عبدالوهاب ۱۱۹
نورالدین منشی ۳۵ ح
نور محمدخان ۲۶۵، ۲۶۷
نوشیروان ۸۸، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸،
۲۹۵، ۳۵۱

و

واعظ کاشفی ۵۳ ح
وحید قزوینی ۳۴۶
وصاف الحضرة ۵۲
ويشتاسب ۱۸، ۲۵

ه

هارياك ۱۵
هخامنشی ۱۵، ۱۶، ۲۵
هخامنشیان ۱۴، ۱۹
هرمزد اول ۲۳
هرودت ۱۵
هلاکوخان ۹۲

مغول ۵۱، ۵۲، ۵۵

ملا احمد تنوی ۱۲۷

ملاحسین کاشفی ۵۲ ح

ملا سعدالدین ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸

ملا سعد تفتازانی ۸۷، ۲۴۶ ح، ۲۸۲

ملا عبدالله شوشتری ۳۶۰

ملك اشرف چوپانی ۲۷۴ ح

ملك اصلان ۱۱۶ ح

ملكشاه ۳۶

منصور ۱۰۲

منصور بن نوح سامانی ۲۹

منوچهر بيك ايشك آفاسی باشی ۳۰۱

مولانا خليل ۲۸۱ ح

مولوی ۲۴۵

مهدعلیا ۲۱۹

مهدی بیانی (دکتر) ۲۶۷ ح

میرابوالبقا ۳۶۶

میراحمد ۲۷۴ ح

میرحسن بيك یوزباشی ۱۲۵

میرحیدر معنائی ۳۷۰

میرخواند ۵۲ ح، ۵۳

میرزا ابراهیم همدانی ۳۵۴ ح، ۳۵۶

میرزا ابوطالب اعتمادالدوله ۳۶۱

میرصدرالدین محمد شیرازی ۳۷۰

میرزا محمد طاهر وحید قزوینی ۳۴۶ ح

میرضیاءالدین ۲۷۹

میرمحمد باقر ۲۸۷، ۳۵۵، ۳۶۰

میرمحمد حسین نفرشی ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۷

میرمحمد معصوم خان ۳۰۳

میرزا الطف الله شیرازی ۳۷۲ ح

میرزا محمد وزیر ۳۷۲

میرداماد ۸۱

میرمنشی قمی ۱۴۲

میرویس ۳۱۵ ح

مینورسکی (استاد) ۳۳۲

يعقوب بيك آق قويونلو (سلطان) ۷۰، ۶۳، ۶۲،

۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۷۱

يعقوب ليث ۲۸

ينكچري آقاسي ۳۱۰

يوسف (ع) ۳۷۰، ۳۶۰، ۲۴۴، ۲۰۹

يوسف بن اوزن حسن ۷۸

همايون شاه ۵۳ ح ، ۱۲۷، ۵۸

هندوشاه نخجواني ۵۲، ۳۷، ۳۵

ی

يعقوب ۲۰۹

فہرست اعلام جغرافیائی

اورشلیم ۱۷

[illegible]

ب

بابل ۱۶، ۱۷ ح
 باختر ۱۹
 بادکوبه ۷۸، ۹۰
 بخارا ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۱
 بدخشان ۲۳۹، ۲۶۴
 بدشوارجر (کوه) ۲۱ ح
 بصره ۲۴۷
 بغداد ۵۱، ۵۲، ۹۰، ۱۳۴، ۲۸۷، ۲۹۱،
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۰، ۳۴۱
 بقدا ۲۳۹
 بلخ ۳۰، ۳۳۸، ۲۵۶، ۲۷۷ ح
 بمبئی ۲۶ ح
 بیت الله الحرام ۳۲، ۹۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۸،
 ۲۹۱
 بیستون ۱۷
 بن النهرین ۱۷، ۲۴، ۱۱۷

٧

پارس ۱۵۰ ح

T

آذربایجان ۹۰، ۷۸، ۷۳، ۶۶، ۶۱، ۵۷، ۵۳،
۲۳۷، ۲۳۶، ۲۲۱، ۲۲۰، ۱۹۱، ۱۱۸
۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۵۷
۳۳۷، ۳۱۰، ۳۰۷
آسای صغیر ۱۷ ح، ۲۷۴، ۷۰، ۱۸ ح

الف

ابيورد ۲۳۹
 ادرنه ۱۱۸
 اردبيل ۲۷۴، ۷۸، ۶۳، ۶۲، ۵۴ ح
 ارس (رود) ۳۳۷ ح
 ارز روم ۱۳۴
 ارز نجان ۹۰، ۶۵، ۶۳
 ارمستان ۲۲۱ ۲۲۰، ۱۱۷، ۵۳، ۲۴
 اروپا ۳۳۹، ۳۲۱ ح
 ازبکيه ۲۳۹
 اسپارت ۱۷
 اسپانی ۳۳۹، ۳۳۸ ح
 استانبول ۲۸۰، ۲۲۱، ۵۸
 استخر ۶۳
 استرآباد ۲۶۷، ۲۵۳
 اصفهان ۳۰۸، ۳۰۲، ۱۲۲، ۵۸، ۴۳، ۴۱
 ۳۶۹، ۳۶۴ ح، ۳۱۵
 افغانستان ۳۱۷، ۳۱۶، ۵۷، ۵۱
 اکد ۱۶
 البرز ۲۱ ح
 اندجان ۲۶۴
 اندخوز ۲۷۷
 انگليس ۳۳۹

خراسان ۸۶ ح، ۹۲، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۱۹، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵،
 ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۰ ح،
 ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰

خوارزم ۲۶۴

خوزستان ۶۳، ۶۶، ۲۶۷

خیبر ۷۳

د

داغستان ۶۲

دجله (رود) ۱۹

دزفول ۲۹۶

دکن ۳۳۰

دماوند ۲۲، ۲۱

دن ۱۹

دهلی ۵۳ ح، ۵۷، ۵۸، ۱۲۲، ۳۱۶، ۳۳۰

دیاربکر ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۱۱۷، ۱۲۰

دیلمان ۲۲، ۲۱

ر

رخیج ۱۹

روس ۱۹۶، ۳۱۶

روم ۲۴، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۳۳ ح، ۱۴۲، ۱۹۶، ۲۳۶، ۲۳۸ ح، ۲۷۴

۲۸۲، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۳۶ ح

رویوان ۲۲

ری ۲۱، ۲۳۸

ز

زنده رود ۱۰۹

زنک ۱۴۴

س

سبا ۳۶۰

سغد ۱۹

سمرقند ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۵۶ ح

سند ۳۰۰

سومر ۱۶

پاریس ۳۴۲ ح

پندشخوارگر (جبال) ۲۱

پرتقال ۳۳۹ ح

بلوچونز ۱۵ ح، ۱۷ ح

پنجاب ۲۹۸

پیشاور ۳۱۶

ت

تاشکند ۱۰۸، ۵۳

تافائیس (رود) ۱۹

تبریز ۶۳، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۲۰،

۲۲۱، ۲۷۴ ح، ۳۰۲، ۳۳۷، ۳۶۴

تته ۳۰۰

تخت جمشید ۲۰ ح

ترکستان ۵۷، ۸۶ ح

ترکستان شرقی ۱۴۸ ح

توران ۱، ۲۹۸، ۳۰۱

تهران ۲۳۲، ۳۴۲ ح

تین تیر ۱۶

ج

جام ۲۵۶ ح

جزیره هرمز ۳۲۲

جیحون ۱۶۶

جیلان ۲۲

چ

چالدران ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸،

چپاقچور ۶۵

چخورسند ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۲

چین ۱۴۴، ۱۴۸ ح، ۱۵۳، ۱۹۶

ح

حاجی آباد ۲۵، ۲۴

حدیبیه ۲۴۵

حلب ۳۳۷

خ

ختا ۱۴۸ ح

فدشوارگر (جبال) ح ۲۱، ۲۲
 فرات (رود) ۱۸، ۱۹، ۶۵
 فراه ۳۱۳
 فرجرا رجر (جبال) ح ۲۱
 فرشوارجر (جبال) ح ۲۱
 فرشوادگر (جبال) ح ۲۱
 فرغانه ۵۷
 فرنکستان ۳۳۹، ۳۳۸
 فوزگرد ح ۲۵۶

ق

قبيحاق (دشت) ح ۲۶۴، ۲۷۴
 قره حصار ۶۵
 قزوین ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۷۲،
 ۲۸۰
 قفقاز ۱۹، ۵۳
 قلعه استخر ۲۸۰
 قلعه شماخی ۲۱۹
 قلعه قارص ۱۳۴
 قلعه قندهار ۳۰۹
 قلعه قهقهه ۲۱۷، ۲۸۰
 قلعه گلستان ۷۸
 قلعه نپاوند ۳۰۲
 قندهار ۱۰۷، ۱۲۷، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۲،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۷، ح ۳۳۰،
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۴

ک

کابل ۱۰۷
 کازرون ۶۱
 کاشغر ۲۶۴
 کجرات ح ۳۳۰
 کربلا ۳۴۰
 کردستان ۱۲۰
 کرمان ۲۳، ۲۶۷، ۳۱۶
 کرمانشاه ۵۴
 کرهرود ۲۸۷
 کریمه ۱۱۸

سیستان ۲۳، ۱۲۷
 سیمون ۱۹
 سیواس ۶۳
 سیوستان ۳۰۰

ش

شام ۶۳، ۷۷، ۸۰، ۳۶۰
 شروان ۷۸، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۳
 شرور ۷۸
 شکی ۲۲۰، ۲۲۱
 شیراز ۲۸۱، ۲۸۰، ۷۹، ۶۷، ۶۱
 شیروان ۶۲، ۷۲، ۱۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۶
 ۳۰۷

ص

صحرای عرفات ۳۲
 صفاهان ح ۳۳۹، ۱۰۹
 صفین ۲۸۷

ط

طالش ح ۲۷۴
 طبرستان ۲۱، ۲۲
 طرابوزان ۶۲

ع

عثمانی ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۰۲،
 ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳،
 ۱۴۲، ۱۹۲، ح ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰،
 ۳۴۳
 عراق ۵۳، ۶۳، ۶۶، ۷۳، ۹۸، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۶۰، ۳۶۹

عراق عجم ۸۲
 عراق عرب ۸۲، ۳۱۷، ۳۱۸
 عربستان ۲۳۹، ۲۹۵، ۲۹۶

غ

غزنین ۳۱

ف

فارس ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۸، ۸۶، ۲۶۷،
 ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۱

مشهد ۲۴۹، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۲۹، ۲۲۸
ح ۳۳۰، ۳۱۵، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۵۰
۳۶۹، ۳۴۴

مصر ۳۶۰، ۲۰۹، ح ۱۳۳، ۹۱، ۵۷، ح ۱۷
مغولستان ۱۴۸
مکه ۳۱۵، ۲۶۲، ۲۴۵، ۵۷
منچوری ۱۴

موره ۱۱۷

موش ۶۵

موصل ۳۴

ن

نبوئید ۱۶

نجف ۳۴۰

نخجوان ۳۰۳، ۷۸

نساء ۲۳۹

و

وان (دریاچه) ۵۳

ه

هاليس (رود قزل ایرماق) ۱۹

هرات ۵۲ ح ۶۰، ۵۳، ۶۹، ۸۹، ۲۲۰، ۲۲۸،

۳۱۷، ۳۱۵، ۲۶۳، ح ۲۵۶، ۲۳۷

هلسپونت (داردانل) ۱۹

همدان ۳۰۲، ۱۱۷

هند ۲۳۶، ۲۱۳، ۱۹۶، ۱۲۷، ۵۸، ۵۷، ۱۹

۳۰۱، ۲۹۷، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۶۷

۳۱۷، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۴، ح ۳۰۳، ۳۰۲

۳۳۲، ح ۳۳۱، ح ۳۲۹، ح ۳۲۷، ۳۲۲

ح ۳۴۹، ۳۴۶، ۳۴۴

هندوستان ۵۳ ح ۲۷۴، ۲۶۷، ۱۹۸، ۱۲۲، ۶۷، ح ۵۳

ح ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۸، ۳۰۰

هیداسب ۱۹

کماخ ۶۵
کوتاهیه ۱۲۴
کونا کزا ۱۷
کیفی ۶۵

ف

کرجستان ۳۱۰، ۲۱۹، ح ۲۱۷، ۱۱۷، ۷۲، ۶۲

۳۶۹

کرگان ۱۹

کلستان (قلعه) ۹۰

کنجه ۳۰۳

کوکجه ۶۳

کیلان ۲۷۹، ۲۶۷، ۲۵۲، ۲۳۸، ۶۳، ۶۱،

۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۲، ۲۸۰

ل

لاهور ۳۱۶

لرستان ۳۳۹

لنکر (قریه) ۲۵۶

لهستان ۳۳۶، ۳۳۵

م

مازندران ۳۱۸، ۳۱۰، ۲۶۷، ۲۵۳، ۲۳۸

۳۶۹

مالوه ۳۳۰ ح

ماوراءالنهر ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۱۳، ۵۳، ۵۱، ۲۹

۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۲، ۲۳۰

۲۹۸، ۲۷۷، ۲۶۴، ۲۵۷

مدینه ۲۹۱، ۲۶۲، ح ۲۴۸، ۵۷

مرعش ۸۲

مرغاب ۲۶۴

مرو ۳۱۵

فهرست مأخذ کتب و رسالات

آ

- آثار الباقیه ۲۱ ح
آغاز وانجام درمبداء ومعاد ۹۲ ح
آئینک نامک یکتبونیشتیه ۲۶ ح
آئین نامه نکاری ۲۶

الف

- الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده ۹۳ ح
الابنیه عن حقایق الادویه ۲۹
الآثار والاحیاء ۴۰ ح
الاجازات لكشف طریق المفايزات ۲۴۹ ح
الادب مفرد ۲۴۱ ح
الاسماء والکنی ۲۴۱ ح
الاشارات ۹۳ ح
الاقبال بالاعمال الحسنه ۲۴۹ ح
الامامة ۹۲ ح
الانموذج ۲۴۴ ح
الایضاح ۲۴۴ ح
التفهیم ۲۹
التلویح فی شرح حقایق التنقیح ۲۴۶ ح
التوصل الى الترسل ۳۱
التوضیحات ۴۰ ح
الجبر والاختیار ۹۲ ح
الطرائف فی مذهب الطوائف ۲۴۹ ح
الفاية القصوى ۲۴۴ ح
الفتن والملاحم ۲۴۹ ح
اللغات السامیه ۱۴ ح
ابطال الجبر ۹۳ ح
اثبات واجب الجدید ۸۶ ح
احسن التواریخ ۱۱۶ ح، ۲۱۸ ح

- اخبار الاخبار ۵۳ ح
اختیارات ۵۲ ح، ۹۲ ح
اخلاق جلالی ۸۶ ح، ۳۶۷
اخلاق محسنی ۵۲ ح
اخلاق ناصری ۹۲ ح، ۳۶۷
اربعین ۲۴۶ ح

- ارشاد الازهان ۹۳ ح
ارشاد المبادئ ۲۴۶ ح
اساس الاقتباس ۹۲ ح
اساس البلاغه ۲۴۴ ح
استقصاء ۹۳ ح
اسماء الجبال والامكنه والمياه ۲۴۴ ح
اطواق الذهب فی مواعظ والخطب الامالی ۲۴۴ ح
اعجب العجب فی شرح لامیه العرب ۲۴۴ خ
اقسام الحکمة ۹۲ ح
انموذج العلوم ۸۶ ح
انوار التنزیل ۲۴۴ ح
انوار سهیلی ۵۲ ح
انیس العاشقین ۲۵۶ ح
اوستا ۲۳
اوصاف الاشراف ۹۲ ح
ایران در زمان ساسانیان ۲۳ ح، ۲۴ ح، ۲۵، ۲۶
ایضاح ۹۳ ح

ب

- برهان قاطع ۱۴۸ ح، ۲۹۴ ح

ت

- تاریخ اسکندر ۱۹ ح
تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ۹۰ ح
تاریخ ادبی زمان ساسانیان ۲۶

تاریخ ایران باستان ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹ ح
 تاریخ ایران در زمان ساسانیان ۲۰ ح
 تاریخ الفی ۳۴
 تاریخ امینی ۲۷۴
 تاریخ اوسط ۲۴۱ ح
 تاریخ بیهقی ۲۹
 تاریخ سیستان ۲۹
 تاریخ صغیر ۲۴۱ ح
 تاریخ کبیر ۲۴۱ ح
 تاریخ کردیزی ۲۹
 تاریخ گزیده ۵۲
 تاریخ ملل شرق و یونان ۱۷
 تاریخ و صاف ۵۲
 تاریخ یمینی ۳۳
 تبصرة المتعلمین ۹۳ ح
 تبیین المرام ۲۴۶ ح
 تجارت السلف ۳۵، ۵۲
 تجرید الاعقاد ۹۲ ح
 تحریر اقلیدس ۹۲ ح
 تحریر مجسطی ۹۲ ح
 تحفه روحانیه ۸۶ ح
 تحقیق المقاصد ۲۴۶ ح
 تذکرة الشعراء ۵۳ ح
 تذکرة الفقهاء ۹۳ ح
 تذکرة شاه طهماسب (چاپ برلین) ۱۲۵، ۱۲۶ ح
 تفسیر رشیدی ۴۰ ح
 تقسیم الموجودات ۴۰ ح
 تهافت الفلاسفه ۹۲ ح
 تهذیب الاخلاق ۲۴۴ ح
 تهذیب الاصول ۹۳ ح
 تهذیب المنطق والكلام ۲۴۶ ح
 ث
 ثلاثیات النجاری ۲۴۱ ح
 ج
 جام جم ۳۶۷

جامع التواریخ رشیدی ۴۰، ۵۲
 جامع اللطایف ۳۷۰ ح
 جامع صحیح بخاری ۲۴۱ ح ۲۴۳
 جهانگشای جوینی ۳۴، ۵۲
 جواهر التفاسیر ۵۲ ح

چ

چهارمقاله ۲۵

ح

حاشیه بر تجرید قوشچی ۸۶ ح
 حبیب السیر ۵۲ ح، ۵۳ ح، ۸۷ ح
 حدود العالم ۲۹
 حدیقه ۳۶۷

خ

خلاصة الاخبار ۵۳ ح
 خلاصة التواریخ ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲ ح
 خلق افعال العباد والسنن ۲۴۱ ح

د

دستور الکاتب فی تعیین المراتب ۳۵
 دستور الوزراء ۵۳ ح

ر

روضات الجنات ۵۳ ح
 روضة الشهداء ۵۲ ح، ۵۳ ح
 روضة الصفا ۵۲ ح، ۵۳ ح، ۶۱

ز

زندگانی شاه عباس اول ۲۲۱ ح
 زوراء در حکمت ۸۶ ح

س

سبایه ۳۷۰ ح
 سبک شناسی ۱۴ ح، ۲۷ ح، ۳۱ ح، ۳۵ ح
 ۴۹ ح
 سعادت الدنيا والمعاد ۲۴۹ ح
 سلسلة النسب ۲۷۴ ح

ش

- شاهنامه ٢٩
شاهنامه ابومنصوري ٣٦٧
شبابيه ٣٧٠ ح
شرح اشارات ابن سينا ٩٢ ح
شرح التنبيه ٢٤٤ ح
شرح الكافيه ٢٤٤ ح
شرح المصابيح ٢٤٤ ح
شرح تهذيب المنطق ٨٦ ح
شرح كشاف زمخشري ٢٤٦ ح
شرح مطالع ٢٤٤ ح
شرح نهج البلاغه ٢٤٦ ح

ص

- صفوة الصفا ٢٧٤ ح

ط

- طوابع الانوار ٢٤٤ ح

ظ

- ظفرنامه ٣٦٧
ظفرنامه تيموري ٤٦، ٥٢، ٣٧٠ ح
ظفرنامه شاهي ٥٢

ع

- عالم آراي عباسي ٢١٨ ح، ٢٣٣، ٢٥١
عتبة الكتبة في بيان تعليم الكتابه والانشاء ٣١

ق

- قابوسنامه ٢٩
قانون همايوني ٥٣ ح
قرآن مجيد ٢٣٤، ٢٤٠، ٢٤٥
قواعد الاحكام ٩٣ ح

ك

- كارنامه اردشير بابكان ٢٧
كتاب الغين ٩٣ ح
كتاب الملموف على قتلى الطفوف ٢٤٩ ح
كشاف ٢٤٤ ح
كشف الاسرار ٢٤٦ ح
كشف المحجوب ٢٩
كشف المراد ٩٣ ح
كليه ودمنه ٣٦٧
كيمياء سعادت ٣٦٧

م

- مآثر الملوك ٥٣ ح
مثنوى معنوى ٣٦٧
مجالس النفايس ٥٣ ح
مجمع التواريخ ٥٣ ح
محاسبة النفس ٢٤٩ ح
مختصر و مطول ٢٤٦ ح
مخزن الانشاء ٥٢ ح
مرزبان نامه ٣١
مطالع الانظار ٢٤٤ ح
مطلع السعدين ٤٩ ح، ٥٣ ح
مقامات العارفين ٢٥٦ ح
مكاتب رشيدى ٤٠
مكارم الاخلاق ٥٣ ح
منتخب تاريخ و صاف ٥٣ ح
منشآت اعتماد الدوله حاتم بيك اردوبادى ٢٦٨ ح
منشآت بيهقى ٣٠
منشآت حيدر بيك ايواغلى ٢٦٧ ح، ٢٨١ ح،
٣٣٢، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠
منشآت عبد الحسين نصيرى طوسى ٢٥٣ ح، ٢٩٨ ح
منشآت فريدون بيك ٧٤ ح، ٧٩، ٨٦، ٨٧ ح،
١٠٩، ١١٢، ١٣٠
منهاج الكرامة فى امامة ٩٣
منهاج الوصول ٢٤٤ ح

ن

نامه تفسیر ۲۳ ح
نظام التواریخ ۵۲
نفحات الانس ۵۳ ح
نور الهدایة ۸۶ ح

مواقف ۲۴۶
مواقف فی علم الکلام ۲۴۶ ح
مواهب علیہ ۵۲ ح
مہج الدعوات ومنہج العبادات ۲۴۹ ح
مہمات فی صلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتہجد
۲۴۹ ح

